

آية الله العظمى مكارم سیرانی



تہیہ و تنظیم:
ابولقاسم علیان نزلوی دامغانی

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵- Makarem Shirazi, Naser
عنوان و نام پدیدآور: مبانی تفسیر قرآن: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی / تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی.
مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۵۳۶ ص.
شابک: ۲۲۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۸۵.
عنوان دیگر: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی.
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع: Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century
موضوع: قرآن -- بررسی و شناخت
موضوع: Qur'an -- Surveys
شناسه افزوده: علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲م۷/۹۸BP
رده‌بندی دیوبندی: ۱۷۹/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۶۷۸۴۲

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

مبانی تفسیر قرآن

مجموعه بحث‌های تفسیری

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۳۶ / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۴۸-۶



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۲۲/۰۰۰ تومان



پیشگفتار: مبانی تفسیر قرآن مجید ۲۱

اصل اول: اهمیت قرآن مجید / ۲۷

۱. اهمیت قرآن از نظر قرآن ۲۹
گروه اول: آیاتی که واژه «قرآن» در آن به کار رفته است ۲۹
گروه دوم: آیاتی که واژه «قرآن» در آن‌ها به کار نرفته است ۳۲
نمونه اول: «نور» ۳۲
ویژگی‌های نور! ۳۲
۱. سرعت خیره‌کننده ۳۳
۲. قدرت تربیت ۳۳
۳. آفت‌زدایی ۳۳
نمونه دوم: فرقان ۳۴
نمونه سوم: قول فصل ۳۵

۲. اهمیت قرآن از نظر روایات ۳۷

قرآن در کلام رسول خدا ﷺ ۳۷
۱. برترین ثروت ۳۷
۲. معیار شخصیت ۳۹
۳. ضیافت الهی ۴۱

- ۴۲..... ۱. ضیافت الهی
- ۴۳..... ۲. حبیل الله
- ۴۳..... ۳. شفاء نافع
- ۴۵..... قرآن در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام
- ۴۶..... او صاف چهل و دو گانه قرآن مجید
- ۴۶..... قسمت اول سخنان امام علی علیه السلام
- ۵۰..... تشبیهات و پیامها
- ۵۱..... ۱. تشبیه به نور
- ۵۲..... ۲. تشبیه به دریا
- ۵۶..... ۳. تشبیه به چشمه
- ۵۷..... ۴. تشبیه به باغ
- ۵۸..... ۵. تشبیه به دار و
- ۵۹..... افسوس که قرآن را نشناخته ایم!
- ۶۰..... قسمت دوم سخنان امام علی علیه السلام
- ۶۱..... تشبیهها و پیامها
- ۶۱..... ۱. مایه سیراب شدن روح دانشمندان
- ۶۲..... ۲. بهار دلها
- ۶۵..... ۳. نور بی ظلمت
- ۶۶..... ۴. شفای جاودانه
- ۶۷..... ۵. عزت و شوکت
- ۶۹..... ۳. عظمت قرآن از دیدگاه عقل
- ۶۹..... اعراب عصر جاهلیت
- ۷۰..... بدترین دین و زشت ترین زندگی!
- ۷۱..... دور ماندگان از دعوت انبیا و کتب آسمانی
- ۷۱..... غرق شدگان در ضلالت و گمراهی

۷۲ جهل و فقر و اختلاف!
۷۶ عظمت قرآن از نگاه شبلی شَمِیل

اصل دوم: تفسیر قرآن با قرآن / ۷۹

۸۱ روش‌های تفسیری
۸۱ ۱. تفسیر قرآن با عقل
۸۳ عقلی یا عقلایی؟
۸۴ ۲. تفسیر قرآن با روایات
۸۴ ۳. تفسیر قرآن با قرآن
۸۶ سند و مدرک «القرآن یفسر بعضه بعضاً»
۸۸ شواهد دیگر
۸۸ ۱. دلیل عقل
۸۸ ۲. محکّمات و متشابهات قرآن
۸۹ تسلیم در برابر همه آیات قرآن
۹۰ پیامدهای رها کردن تفسیر قرآن با قرآن
۹۱ مثال‌های سه‌گانه تفسیر قرآن با قرآن
۹۱ ۱. علم غیب
۹۲ الف) علم غیب ذاتی
۹۲ ب) علم غیب اکتسابی
۹۳ ۲. شفاعت
۹۵ ۳. ولایت تکوینی
۹۸ بررسی بیشتر سند «القرآن یفسر بعضه بعضاً»
۹۹ روایات معارض!
۱۰۱ هدایت و ضلالت
۱۰۴ هدایت در پرتو ولایت

اصل سوم: تفسیر قرآن با روایات / ۱۰۷

۱۰۹.....	اقسام روایات تفسیری
۱۰۹.....	قسم اول: روایات شأن نزول
۱۱۰.....	انواع شأن نزولها
۱۱۰.....	۱. شأن نزولهای مشهوری که مخالف ندارد
۱۱۰.....	۲. شأن نزولهای مشهوری که مخالف دارد
۱۱۱.....	الف) شأن نزول سوره انسان
۱۱۳.....	ب) شأن نزول سوره مدثر
۱۱۵.....	ج) شأن نزول سوره معارج
۱۱۶.....	۳. شأن نزولهای متعارض
۱۱۸.....	تفسیر قرآن بدون روایات!
۱۱۸.....	قرآن کتاب کلاسیک نیست!
۱۱۹.....	۱. شأن نزول سوره فتح
۱۲۲.....	۲. ازدواج با یتیمان
۱۲۴.....	۳. آیه مباحله
۱۲۶.....	قسم دوم: روایاتی که بطون آیات را تفسیر می کند
۱۲۶.....	انواع دلالت
۱۲۷.....	دلالت التزامی آیات
۱۲۸.....	۱. لقاء الامام
۱۲۹.....	دلالت التزامی آیه شریفه
۱۳۱.....	۲. آب گوارا!
۱۳۲.....	باطن آیه مورد بحث
۱۳۳.....	اجرای عدالت توسط امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۴.....	۳. احیای جامعه بشری!

۱۳۶	قسم سوم: روایاتی که بخش‌های مختلف قرآن را تبیین می‌کند
۱۳۸	الف) متشابهات
۱۳۹	در قرآن تحریف نیست!
۱۴۰	ب) لفظ عام و معنای خاص
۱۴۳	ج) لفظ خاص و معنای عام
۱۴۴	تفاوت روشن استفاده از روایات مفسره با مکتب اخباری‌ها
۱۴۵	اول: ردّ نظر معتقدان به جبر
۱۴۷	چگونه انسان مختار است؟
۱۴۸	مفاسد اعتقاد به جبر
۱۴۹	دوم: ردّ نظر معتقدان به تفویض
۱۵۰	امر بین الامرین
۱۵۱	سخنی از امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۵۲	سوم: ردّ نظر منکران رجعت
۱۵۴	قسم چهارم: روایاتی که مصداق اتم را بیان می‌کند
۱۵۴	تفاوت «شأن نزول» و «بیان مصداق»
۱۵۴	چند مثال برای شأن نزول
۱۵۴	۱. صدقه در حال رکوع
۱۵۵	۲. متخلفان جنگ تبوک
۱۵۷	۳. مغز متفکر مشرکان
۱۵۸	چند مثال برای بیان مصداق
۱۵۸	۱. حامی پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۵۹	۲. بهترین مخلوقات خداوند
۱۶۰	۳. انتخاب بهتر
۱۶۱	سه مثال دیگر برای بیان مصداق
۱۶۳	شأن نزول خاص و عام

۱. وفا کنندگان به پیمان، و منتظران ۱۶۴
۲. عامل جلب محبت ۱۶۵
۳. سوره‌العصر ۱۶۷
- قسم پنجم: روایات مجعول و ساختگی ۱۶۹**
- مقدمه: هیچ پیامبری برخلاف اراده خدا سخن نگفت ۱۶۹
- نمونه اول: آیات سوره حاقه ۱۷۰
- نمونه دوم: آیات سوره اسراء ۱۷۲
- شان نزول: ۱۷۲
- نمونه سوم: آیات سوره مائده ۱۷۴
- تضاد تثلیث و یگانگی خدا! ۱۷۵
- اصل بحث: روایات ساختگی و دروغین ۱۷۶
- دلیل اول: آیات سوره اسراء ۱۷۶
- دلیل دوم: روایاتی از معصومان علیهم السلام ۱۷۹
- احادیث جعلی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۳
- نمونه‌هایی از روایات مخالف قرآن ۱۸۴
- نمونه اول: روایات تحریف قرآن ۱۸۴
- کتاب فصل الخطاب فی ۱۸۵
- قرآن و مسأله تحریف ۱۸۶
- تحریف لفظی ۱۸۸
- تحریف معنوی ۱۹۰
- نتیجه بحث ۱۹۱
- نمونه دوم: روایات غلو ۱۹۱
- بطالان غلو به ادله چهارگانه ۱۹۲
- نکته اول: پیشینه غلو ۱۹۲
- اقسام وحدت وجود ۱۹۴

۱۹۵	وحدت مفهومی
۱۹۵	وحدت حقیقی
۱۹۵	وحدت مصداقی
۱۹۶	نکته دوم: شاخه‌های غلو
۱۹۶	غلو به معنای خاص
۱۹۷	غلو به معنای عام
۱۹۸	غلو عرفی
۱۹۸	بحثی درباره وحدت وجود
۱۹۸	وحدت مصداقی در کلمات صوفیه
۲۰۰	وحدت وجود در اشعار هاتف اصفهانی
۲۰۱	فتوای فقها در مورد وحدت مصداقی
۲۰۲	وحدت وجود در ترازوی عقل
۲۰۳	صوفیه و بازی با الفاظ!
۲۰۳	خداوند به ما بسیار نزدیک است
۲۰۴	ناسازگاری وحدت مصداقی با آیات قرآن
۲۰۵	گروه‌های ده‌گانه آیات منافی وحدت مصداقی
۲۰۵	گروه اول: آیات خلقت و آفرینش
۲۰۶	گروه دوم: آیات مربوط به عبادت
۲۰۶	گروه سوم: آیات مربوط به رزق و روزی
۲۰۷	گروه چهارم: آیات اطاعت و معصیت
۲۰۸	گروه پنجم: آیات ارسال رسل
۲۰۹	گروه ششم: آیات امتحان
۲۰۹	گروه هفتم: آیات سؤال و جواب و حشر و نشر در قیامت
۲۱۰	گروه هشتم: آیات مربوط به عذاب و کیفر و جهنم
۲۱۱	گروه نهم: آیات مربوط به بهشت
۲۱۲	گروه دهم: آیات شفاعت

- ۲۱۲.....سخنی از آیت الله حکیم رحمته الله علیه
- ۲۱۳.....علّت دست کشیدن از حکم عقل
- ۲۱۴.....۱. تثلیث مسیحیان
- ۲۱۴.....۲. تناقض های اشاعره
- ۲۱۴.....الف) اعتقاد به جبر
- ۲۱۵.....ب) رؤیت خداوند در روز قیامت
- ۲۱۶.....ج) اعتقاد به اعضای مادّی برای خداوند
- ۲۱۶.....د) قدیم بودن قرآن
- ۲۱۷.....ه) عدالت صحابه
- ۲۱۸.....۳. اخباری ها
- ۲۱۹.....۴. طرفداران وحدت وجود
- ۲۲۰.....جایگاه عقلانیت در اسلام
- ۲۲۱.....عقلانیت در اصول دین
- ۲۲۱.....عقلانیت در فروع دین
- ۲۲۲.....عقلانیت در قرآن
- ۲۲۲.....گروه اوّل: مخاطب قرار گرفتن عاقلان
- ۲۲۴.....گروه دوم: تشویق به بالابردن سطح عقل
- ۲۲۴.....گروه سوم: سرزنش شدید بی عقل ها
- ۲۲۵.....گروه چهارم: مذمت به کار نگرفتن عقل
- ۲۲۶.....گروه پنجم: استدلال های عقلی پیامبران
- ۲۲۶.....اثبات معاد با دلیل عقل
- ۲۲۷.....اثبات نبوت با دلیل عقل
- ۲۲۸.....اثبات امامت با دلیل عقل
- ۲۲۸.....عقلانیت در روایات
- ۲۲۹.....یادآوری لازم
- ۲۳۰.....اندیشه و تفکر در قرآن مجید

۲۳۰	فکر چیست؟
۲۳۲	آیات اندیشه و تفکر
۲۳۲	گروه اول: مخاطب قرار دادن صاحبان فکر و اندیشه
۲۳۴	گروه دوم: احیای اندیشه‌ها
۲۳۵	گروه سوم: ملامت کسانی که نمی‌اندیشند
۲۳۶	گروه چهارم: اندیشیدن، تنها مطلوب خداوند
۲۳۶	جهنم برای بی‌فکران و بهشت برای صاحبان فکر

اصل چهارم: قرائات تازه، یا تفسیر به رأی / ۲۳۹

۲۴۲	نکته اول: تفسیر به رأی در روایات اسلامی
۲۴۲	هفت روایت از منابع شیعه
۲۴۶	دو روایت از منابع اهل سنت
۲۴۷	تفسیر به رأی در قرآن
۲۴۸	نکته دوم: معنای تفسیر به رأی
۲۴۸	تفسیر چیست؟
۲۴۹	معنای رأی
۲۵۰	تفسیر به رأی چیست؟
۲۵۰	۱. پیش‌داوری غلط
۲۵۲	۲. تطبیق نادرست
۲۵۵	تطبیق ناصحیح در مورد روایات
۲۵۵	۳. تفسیر آیات، منهای آیات مناسب و روایات مربوط
۲۵۷	۴. تفسیرهای ذوقی و شاعرانه
۲۵۸	۵. قرائات جدید و هرمنوتیک
۲۵۹	نکته سوم: بطلان تفسیر به رأی از نظر عقل
۲۶۰	علوم مورد نیاز برای فهم قرآن

۱. علم صرف ۲۶۰
۲. علم نحو ۲۶۰
۳. علم لغت ۲۶۱
۴. علم معانی و بیان ۲۶۱
- نکته چهارم: زیان‌ها و خسارات تفسیر به رأی** ۲۶۲
- مفاسد تفسیر به رأی طبق معنای اول ۲۶۲
- انطباق مفاسد تفسیر به رأی بر معنای دوم ۲۶۴
- معنای سوم تفسیر به رأی و مفاسد سه‌گانه ۲۶۵
- مفاسد سه‌گانه چهارمین معنای تفسیر به رأی ۲۶۶
- قراءات جدید و مفاسد سه‌گانه ۲۶۷
- نکته پنجم: هرمنوتیک و قراءات جدید** ۲۶۹
- تاریخچه هرمنوتیک ۲۶۹
- هرمنوتیک در کشور ما ۲۷۰
- ماهیت هرمنوتیک ۲۷۰
- نقد هرمنوتیک ۲۷۰
- هرمنوتیک در مورد سخنان بشری ۲۷۲
- اهداف طرفداران هرمنوتیک ۲۷۲
- نکته ششم: نمونه‌هایی از تفسیر به رأی** ۲۷۳
- نمونه‌هایی از تفسیر به رأی متصوفه ۲۷۴
۱. داستان پیامبری حضرت موسی علیه السلام ۲۷۴
۲. آیات مربوط به ساحران ۲۷۶
۳. تصویری از معاد ۲۷۸
۴. عتاب موسی علیه السلام چه بود؟ ۲۷۹

- ۲۸۱..... نمونه‌ای از تفسیر به رأی فرقه ضالّه.
- ۲۸۴..... نمونه‌ای از تفسیر به رأی کمونیست‌ها.

اصل پنجم: روش‌های مختلف تفسیری / ۲۸۷

- ۲۸۹..... ۱. روش فلسفی
- ۲۹۰..... ۲. روش اخباری
- ۲۹۱..... ۳. روش علوم طبیعی
- ۲۹۲..... ۴. روش ذوقی
- ۲۹۳..... ۵. روش عرفانی
- ۲۹۳..... ۶. روش صوفی‌گری
- ۲۹۳..... ۷. روش اجتماعی
- ۲۹۴..... ۸. روش عصری
- ۲۹۴..... ۹. روش ادبی
- ۲۹۵..... ۱۰. روش فقهی
- ۲۹۵..... ۱۱. تفسیر قرآن با قرآن
- ۲۹۵..... نیاز به روایات در تفسیر قرآن با قرآن
- ۲۹۹..... ۱۲. روش تفسیر جامع
- ۳۰۰..... فلسفه روش‌های مختلف تفسیری

اصل ششم: قرآن، تبیان هر چیزی است / ۳۰۳

- ۳۰۷..... تفسیرهای دیگر برای «تبیاناً لکل شیء»
- ۳۰۷..... ۱. امور اخروی و دنیوی
- ۳۰۸..... ۲. ریشه علوم مختلف
- ۳۰۸..... ۳. دعوت به علم و دانش
- ۳۰۹..... ۴. ظاهر و باطن قرآن

اصل هفتم: تهذیب نفس و خودسازی / ۳۱۳

- سوگندی پر معنا ۳۱۵
- منظور از این قسم (فَلَا أُقْسِمُ) چیست؟ ۳۱۶
- رابطه قسم به ستارگان و نزول قرآن ۳۱۸
- تفسیر جمله (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) ۳۱۹
۱. تفسیر ظاهری ۳۱۹
۲. تفسیر باطنی ۳۱۹
۳. واسطه نزول آیات قرآن مطهرون اند ۳۲۳
- کدام تفسیر صحیح است؟ ۳۲۴

اصل هشتم: و حیانی بودن قرآن / ۳۲۵

- نگاهی به تورات و انجیل ۳۲۷
- عهد جدید ۳۲۷
- عهد قدیم ۳۲۹
- قرآن و حیانی است ۳۳۰
- شبهه جدید ۳۳۱
- نکته اول: عجز از تفسیر برخی آیات قرآن ۳۳۱
- نکته دوم: ناسازگاری با عقیده شبهه افکن ۳۳۲
- نکته سوم: شهادت آیاتی از قرآن بر و حیانی بودن آن ۳۳۳

اصل نهم: حقیقت و مجاز و کنایه / ۳۳۷

- معنای حقیقت ۳۳۹
- معنای مجازی ۳۳۹
- منکران وجود مجاز در قرآن ۳۴۰
- آثار و توابع انکار مجاز در قرآن ۳۴۰
- اقسام مجاز ۳۴۳

۳۴۳	حقیقت و ماهیت مجاز
۳۴۵	فلسفه استعمال مجاز در مورد خداوند
۳۴۶	نتیجه بحث
۳۴۶	ادله منکران مجاز
۳۴۷	۱. مجاز نشانه ضعف قدرت در بیان حقیقت
۳۴۷	۲. المجاز اخ الكذب
۳۴۸	۳. نفی معنای مجازی
۳۴۹	۴. نفی صفات خبریه خدا
۳۵۰	منکران مجاز آیات زیر را چگونه تفسیر می‌کنند؟
۳۵۰	نمونه اول: خداوند قابل رؤیت هست، یا نه؟
۳۵۱	نمونه دوم: خدا در همه جا حضور دارد، یا در مکان خاصی؟
۳۵۲	نمونه سوم: آیا فراموشی در مورد خدا تصور می‌شود؟
۳۵۳	راز انکار مجاز!

اصل دهم: محکم و متشابه در قرآن مجید / ۳۵۵

۳۵۷	معنای محکم
۳۵۸	معنای متشابه
۳۶۰	تفسیر دیگری برای محکم و متشابه
۳۶۱	فلسفه آیات متشابه قرآن
۳۶۳	تأویل متشابهات قرآن را چه کسی می‌داند؟
۳۶۵	راسخان در علم و تفسیر متشابهات

اصل یازدهم: اعجاز عددی / ۳۶۷

۳۷۴	۱. رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید
۳۷۴	۲. دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن
۳۷۴	۳. اشارات پر معنا
۳۷۴	نتیجه بحث

اصل دوازدهم: هدف از تکرارها در قرآن مجید / ۳۷۷

۱. تکرار حوادث تاریخی ۳۷۹
۲. تکرار در ذکر دلایل توحید و معاد ۳۷۹
۳. آیاتی که لفظ آن دقیقاً تکرار شده است ۳۸۰
- فلسفه تکرارهای قرآن مجید ۳۸۰
۱. تأکید، گاه از فنون فصاحت و بلاغت است ۳۸۱
۲. تکرارهایی که در حقیقت تکرار نیست! ۳۸۲
- تکرارهای تاریخ قوم موسی علیه السلام ۳۸۲
- تکرارهای سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام ۳۸۴

اصل سیزدهم: سخنی درباره ترجمه قرآن مجید / ۳۸۷

- انواع ترجمه ۳۸۹
- نوع اول: ترجمه کلمه به کلمه ۳۸۹
- نوع دوم: ترجمه آزاد ۳۹۰
- نوع سوم: ترجمه محتوا به محتوا به طور دقیق ۳۹۰

اصل چهاردهم: طراوت و تازگی دائمی قرآن / ۳۹۳

- اشکال مختلف نوآوری های قرآن ۳۹۷

اصل پانزدهم: قرآن، کتاب اندیشه و عمل / ۳۹۹

۱. تلاوت و قرائت قرآن ۴۰۱
۲. تشویق به حفظ قرآن ۴۰۳
۳. تدبر در قرآن ۴۰۵
۴. تطبیق اعتقاد و جنبه های عملی زندگی با قرآن ۴۰۷

اصل شانزدهم: سوره های مکی و مدنی و ترتیب نزول آیات قرآن / ۴۱۱

- تفاوت های سوره های مکی و مدنی ۴۱۳

اصل هفدهم: تحریف‌ناپذیری قرآن / ۴۱۷

- دلائل عدم تحریف قرآن..... ۴۲۲
- روایات تحریف..... ۴۲۸
- کتاب فصل الخطاب..... ۴۳۲

اصل هجدهم: تنوع فوق‌العاده در آیات قرآن / ۴۳۵

- آیات توحیدی..... ۴۳۸
- آیات مربوط به جهان پس از مرگ..... ۴۴۰
- آیات مربوط به نبوت..... ۴۴۳

اصل نوزدهم: علم تجوید تا چه حد ضرورت دارد؟ / ۴۴۷

- بخش‌های مختلف احکام تجوید..... ۴۵۱

اصل بیستم: رسم الخط قرآن‌های فعلی (قرآن عثمان‌طه) / ۴۵۵

- کتاب تحریف‌ناپذیر..... ۴۵۷
- چگونگی کتابت قرآن..... ۴۵۸
- بررسی رسم‌الخط عثمان‌طه..... ۴۵۸
- امتیازات نسخه عثمان‌طه..... ۴۵۹
- رسم‌الخط قرآن توفیقی نیست..... ۴۵۹
- انواع کاستی‌ها..... ۴۶۰
- بخش اول: رسم‌الخط‌هایی که سبب تغییر معنا می‌شود..... ۴۶۱
- بخش دوم: رسم‌الخط‌هایی که سبب می‌شود کلمه فاقد معنا گردد..... ۴۶۴
- بخش سوم: رسم‌الخط‌هایی که سبب صعوبت فوق‌العاده در قرائت می‌شود..... ۴۶۵
- بخش چهارم: رسم‌الخط‌هایی که سبب اضافه حروف نابجا شده است..... ۴۶۶
- بخش پنجم: رسم‌الخط‌هایی که سبب حذف حروف لازم شده است..... ۴۶۶

بخش ششم: کلماتی که به دو صورت نوشته شده، در حالی که تنها یک صورت آن، صحیح است ۴۶۷

نتیجه گیری ۴۶۹

ضمائم / ۴۷۱

۴۷۳ قصیده بهاریه سعدی

۴۷۷ پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) به یک سؤال

۴۷۷ از گفته‌های خود توبه کرده، عذر تقصیر به پیشگاه قرآن و پیامبر ﷺ آورند

فهارس / ۴۸۵

۴۸۷ فهرست آیات

۵۰۵ فهرست روایات

۵۱۳ فهرست انبیا، معصومین و اشخاص

۵۱۹ فهرست ادیان، مذاهب، قبایل و فرق

۵۲۱ فهرست مکان‌ها

۵۲۳ فهرست اشعار

۵۲۵ فهرست منابع و مآخذ

مبانی تفسیر قرآن مجید

به یقین تفسیر قرآن مجید کار ساده‌ای نیست و ورود در آن نیاز به مقدماتی برای معرفت و ویژگی‌های قرآن دارد. باید قرآن را در جایگاه اصلی‌اش شناخت، سپس به تفسیر آن پرداخت.

اضافه بر این، تفسیر^۱ یعنی پرده‌برداری از حقایق قرآن، یا به تعبیر دیگر، پی‌بردن به عمق مفاهیم و ارشادات و پیام‌های آن، نیاز به راه و روش خاصی دارد که بدون آن ممکن است طالبان تفسیر به بیراهه روند؛ همان‌گونه که عده‌ای رفته‌اند.

با تجربیاتی که محصول ده‌ها سال تجربه و تعمق در آیات قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام و استفاده از راه و رسم آن بزرگوران است، به اصولی در این زمینه دست یافتیم که آن‌ها را تحت عنوان «مبانی تفسیر قرآن» از نظر شما عزیزان می‌گذرانیم که در بیست اصل خلاصه شده است.^۲

۱. واژه «فسر» (بر وزن عصر) به معنای آشکار کردن و توضیح دادن مطلبی و واضح ساختن آن است و واژه «تفسیر» مصدر باب تفعیل است که همان معنای مجرد خود را با تأکید و مبالغه بیشتری بیان می‌کند و در معنای آن می‌توان گفت: «نیکو آشکار کردن و از پوشیده‌ای پرده برداشتن».

۲. از اصل یکم تا بحث حقیقت و مجاز و کنایه از اصل نهم، در سی و نه جلسه، از تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲۵ تا

امیدواریم با احاطه بر آن بتوانیم صراط مستقیم را در بحث‌های تفسیری قرآن مجید بیماییم و مسیر نورانی آن را پیدا کنیم «انه خیر معین».

ابتدا فهرست‌وار به آن‌ها اشاره کرده، سپس به شرح آن‌ها می‌پردازیم:

۱. **اهمیت قرآن؛** در مورد اهمیت قرآن، از چند جهت می‌توان بحث کرد:
الف) اهمیت قرآن از نظر خود قرآن ب) اهمیت قرآن از نظر روایات معصومین (ع) ج) اهمیت قرآن از نظر عقل.

۲. **تفسیر قرآن با قرآن؛** این‌که در بعضی تعبیرات بزرگان آمده است: «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» چه مفهومی دارد؟ چگونه قسمت‌های مختلف قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کنند؟

۳. **تفسیر قرآن با روایات اهل البیت (ع)؛** چگونگی تفسیر قرآن توسط روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر (ع) نیز باید مورد بحث قرار گیرد.

۴. **قرائت تازه، یا تفسیر به رأی؛** تفسیر به رأی همواره طرفدارانی داشته، و در عصر و زمان ما، در لباس قرائت تازه جلوه کرده است. عده‌ای می‌خواهند از این طریق به اهداف نادرست خود برسند. لذا، بحث از آن ضروری است.

۵. **روش‌های مختلف تفسیری؛** تفسیر گونه‌های متفاوتی دارد، و هریک از مفسران گونه‌ای از آن را دنبال کرده‌اند و از زاویه خاصی به آن نگریسته‌اند. در حالی که برای پی بردن به تفسیر صحیح قرآن، باید به همه وجوه آن توجه کرد.

→ ۱۳۹۱/۳/۲۵، صبح‌های پنج‌شنبه در مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع) توسط معظم‌له مورد بحث قرار گرفت. سپس به‌علت عارضه کمردرد حضرت استاد این مباحث تعطیل شد اما تقاضای مکرر طلاب، فضلا و علما برای تکمیل مباحث مذکور و انتشار آن سبب شد که در مردادماه سال ۱۳۹۳ بقیه موضوعات در مشهد مقدس پیگیری و تکمیل شود، و در قالب کتاب فعلی در اختیار شما خوانندگان گرامی قرار گیرد. امید است این خدمت کوچک به ساحت قدس قرآن مجید مورد قبول خداوند عالم قرار گیرد و ذخیره‌ای برای جهان آخرت باشد.

۶. قرآن، تبیان همه چیز؛ این که خداوند متعال فرموده است: ﴿تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ یعنی چه؟ آیا منظور این است که معادله‌های ریاضی، قوانین فیزیکی و فرمول‌های شیمیایی نیز در آن آمده است؟ یا منظور چیز دیگری است؟
۷. تهذیب نفس و خودسازی؛ این که قرآن مجید را جز مطهرون مس نمی‌کند ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ چه هدفی را دنبال می‌کند؟
۸. وحیانی بودن قرآن؛ با توجه به سخنان انحرافی بعضی افراد، که قرآن را مولود ذهن پیامبر ﷺ دانسته‌اند نه وحی الهی، باید به‌طور مشروح توضیح داده شود که قرآن کلام خداست، و ریشه آن عقیده باطل را یافته و پاسخ دهیم.
- ۹ و ۱۰. حقیقت و مجاز و کنایه و محکم و متشابه؛ در مورد این پنج عنوان نیز، (اصل نهم و دهم) که در فهم تفسیر قرآن بسیار مؤثر است، باید اطلاع کافی داشت.
۱۱. اعجاز عددی؛ اخیراً عده‌ای، برخی از آیات قرآن از جمله حروف مقطعه را با علم اعداد، تفسیر می‌کنند. این کار تا چه اندازه صحیح است؟
۱۲. راز تکرارهای قرآن؛ قرآن مجید دو نوع تکرار دارد:
- الف) تکرار لفظی، که عین یک آیه در جای دیگر یا جاهای متفاوت قرآن آمده است. مانند آیه شریفه ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ که سی و یک بار در سوره الرحمن تکرار شده است و این موضوع در موارد دیگر نیز دیده می‌شود.
- ب) تکرار معنوی، مانند تکرار داستان حضرت موسی ﷺ یا دیگر پیامبران ﷺ یا مسائل مربوط به مبدأ و معاد و مانند آن.
- فلسفه این تکرارها چیست؟ چگونه با فصاحت و بلاغت قرآن سازگار است؟

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۹.

۱۳. ترجمه قرآن؛ آیا ترجمه قرآن جایز است؟ و در صورت جواز، چگونه باید قرآن را ترجمه کرد؟ با توجه به این که ترجمه انواع و اقسامی دارد، چگونه می توان ترجمه صحیح را از ناصحیح تشخیص داد؟

۱۴. طراوت و تازگی دائمی قرآن؛ این که در روایات آمده است: «قرآن مجید همواره نو و باطراوت است و گذشت زمان گردوغبار کهنگی بر آن نمی افشاند» سرّش چیست؟ چگونه برای هر عصری سخن تازه ای دارد؟

۱۵. قرآن کتاب اندیشه و عمل؛ باید به این نکته توجه داشت که در کنار قرائت و تلاوت و حفظ قرآن، مسأله مهم تر تدبر و اندیشیدن درباره آیات قرآن و عمل به مضمون آن است. در حالی که جمعی فقط به تلاوت و قرائت و رعایت تجوید و حفظ قرآن پرداخته و از تدبر و اندیشه در آیات آن، و سپس عمل به محتوایش غافل مانده اند.

۱۶. سوره های مکی و مدنی و ترتیب نزول آیات قرآن؛ با توجه به اهمیتی که این دو موضوع دارد، و در تفسیر آیات قرآن موثر است، باید در مورد آن بحث کرد.

۱۷. تحریف ناپذیری قرآن؛ هر چند مسأله «عدم تحریف قرآن» بحث دامنه داری است که در علوم مختلف مورد بحث قرار گرفته، ولی لازم است به طور فشرده در این مباحث از آن سخن گفته شود تا هرگونه شائبه تحریف از ساحت قرآن دور گردد.

۱۸. تنوع فوق العاده در آیات قرآن؛ اصول مطالب قرآن تحت چند عنوان است که باید آن ها را از هم جدا ساخت و در تنوع آیات دقت کرد.

۱۹. رعایت موازین تجوید تا چه حد لازم است؟

۲۰. رسم الخط قرآن های فعلی (به ویژه قرآن عثمان طه) چگونه است؟

۱. روایات مذکور را در میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۴۱، باب ۳۲۳۹ مطالعه فرمایید.

شکی نیست که آگاهی بر اعجاز قرآن و جنبه‌های مختلف آن تأثیر فراوانی بر مسأله تفسیر قرآن دارد، ولی با توجه به این که این موضوع بسیار گسترده است و در تفسیر پیام قرآن درباره آن به طور جامع بحث کرده‌ایم در این جا از شرح آن صرف نظر شده است.

با دقت در مباحث فوق، راه برای تفسیر بهتر و موفق‌تر، گشوده خواهد شد. در پایان لازم می‌دانم از فاضل ارجمند جناب مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ ابوالقاسم علیان‌نژادی (دامت افاضاته) که زحمت گردآوری این دروس و تحقیق و توضیح و اضافه کردن منابع را بر عهده داشته، صمیمانه تشکر کنم و و امیدوارم ذخیره یوم‌المعاد همه باشد.

حوزه علمیه قم

ناصر مکارم شیرازی

۹۳/۶/۲۰ مصادف با نیمه ذی‌القعدة ۱۴۳۵ هـ. ق

آیات فراوانی از قرآن مجید، بیانگر عظمت و اهمیّت این کتاب آسمانی است که می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: گروه اوّل آیاتی که واژه قرآن در آن آمده است و گروه دوم آیاتی که با اوصاف دیگر نظیر «فرقان»، «ذکر»، «نور» و مانند آن، عظمت و اهمیّت قرآن را بیان می‌کند؛ هرچند واژه قرآن مجید در آن نیست.

گروه اوّل: آیاتی که واژه «قرآن» در آن به کار رفته است

کلمه «قرآن» هفتاد بار در قرآن مجید به کار رفته، که در این بحث، به پنج آیه قناعت می‌کنیم:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه ۹ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾؛ «این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند». طبق این آیه شریفه، صاف‌ترین، محکم‌ترین، بااستقامت‌ترین و استوارترین راه‌ها، راه قرآن است. بنابراین، اگر مناسب‌ترین

راه به سوی خداوند و سعادت و آرامش و فلاح و رستگاری را می‌خواهید به سوی قرآن بیایید.

۲. در آیه ۸۲ همان سوره می‌خوانیم:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می‌کنیم» شفا عام است؛ چون متعلق شفا ذکر نشده، و حذف متعلق، دلیل بر عموم است.^۱ بنابراین، قرآن مجید برای همه بیماری‌ها، انحرافات، رذایل اخلاقی و نابسامانی‌های اجتماعی، شفا و رحمت است.

۳. خداوند متعال در آیات اولیه سوره الرحمن می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾؛ «خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید» قرآن مجید آن قدر عظمت دارد که قبل از خلقت و آفرینش انسان ذکر شده است، در حالی که در ابتدای نظر تصوّر می‌شود که اول باید آفرینش انسان مطرح شود و پس از آن، تعلیم قرآن به انسان بیان گردد.

۴. در آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره واقعه می‌خوانیم:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛ «بی‌شک آن، قرآن پرارزشی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند (و دست یابند)». خداوند متعال برای بیان این ویژگی قرآن، سوگند بزرگی یاد کرده است: سوگند به جایگاه ستارگان (و محلّ طلوع و غروب آن‌ها)^۲ و این، نشانگر اهمیت فوق‌العاده این ویژگی قرآن است.

۱. بنابراین، با توجه به این که متعلق «شفا» در آیه شریفه ذکر نشده، قرآن مجید شفای هرگونه بیماری جسمی و روحی و ظاهری و باطنی است.

۲. خوانندگان عزیز می‌توانند شرح و تفسیر قسم‌های قرآن مجید را که حدود شصت مورد می‌شود، در کتاب ما «سوگندهای پر بار قرآن» مطالعه فرمایند.

سؤال: آیا توصیف قرآن به «کریم» توصیف صحیحی است؟ مگر قرآن هم کرم دارد؟

جواب: آری، قرآن مجید نیز کرم دارد. و مهم‌ترین کرم قرآن، هدایت انسان‌ها و ایجاد الفت و اتحاد در میان آن‌هاست؛ بلکه هیچ موجود دیگری به اندازه قرآن کرم ندارد. خداوند کریم است، کلامش هم کریم‌اند، پیامبرش حضرت محمد ﷺ نیز اهل کرم است و اولیاءالله نیز کریم‌اند. این قرآن کریم در کتابی محفوظ و لوحی پوشیده جای دارد و این مطلب منافاتی با کرم قرآن ندارد. زیرا این پوشش با تفسیر کنار می‌رود و کرم قرآن آشکار می‌گردد. البته تنها پاکان و مطهران می‌توانند قرآن را تفسیر کنند.

۵. پنجمین آیه‌ای که اهمیت و عظمت قرآن مجید را بیان می‌کند، آیه شریفه ۲۱ سوره حشر است:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد! این‌ها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید (در آن) بیندیشند!».

سؤال: آیا نزول قرآن بر کوه، تشبیه است، یا مثال است، یا حقیقت و واقعیت دارد؟

جواب: مفسران قرآن در این زمینه بحث‌های زیادی کرده‌اند؛ ولی هیچ مانعی ندارد که به ظاهرش عمل کنیم، یعنی قرآن بر کوه‌ها نازل می‌شود، چراکه تمام موجودات فهم و شعور دارند و تسبیح خدا می‌گویند.^۱

آیه شریفه ۷۴ سوره بقره به ما در تفسیر آیه فوق کمک می‌کند. توجه فرمایید: ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛ «پاره‌ای (از سنگ‌ها) از خوف خدا (از فراز کوه)

۱. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء، مطالعه فرمایید.

به زیر می افتد». این، نشان می دهد که کوهها در عالم خود دارای نوعی حیات و شعورند، و لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که اگر قرآن بر کوهها نازل شود خاشع می شوند. راستی! قرآن مجید چقدر عظمت دارد که اگر بر کوهها نازل شود خاضع و خاشع می گردند! وای به حال انسان هایی که دل هایشان نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!

گروه دوم: آیاتی که واژه «قرآن» در آنها به کار نرفته است

این دسته از آیات قرآن که با واژه های دیگر، نظیر «فرقان»، «ذکر»، «شفا» و مانند آن، در مورد عظمت قرآن سخن می گوید فراوان است، که به ذکر چند نمونه آن قناعت می کنیم:

نمونه اول: نور

این واژه به عنوان وصف قرآن مجید در آیه شریفه ۱۵ سوره مائده به کار رفته است. توجه فرمایید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾؛ «(آری)، از طرف خدا، نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد». «نور» در این آیه شریفه به شهادت «کتاب مبین» اشاره به قرآن مجید است؛ و چه تعبیر پر معنایی!

ویژگی های نور!

مهم ترین مصداق نور برای ما در عالم ماده، نور آفتاب است، و بسیاری از نورهای جهان ماده از نور آفتاب گرفته شده است. زیرا نورهای مورد استفاده ما غالباً از آب های متراکم و ذخیره شده پشت سدها به دست می آید و آب سدها به برکت نزولات آسمانی و باران های پی در پی است و بارانها، حاصل ابرهای

موجود در آسمان است و ابرها بر اثر تابش خورشید بر آب دریاها و اقیانوسها و تبخیر آنها به وجود می‌آید. بنابراین، منشأ همه نورها نور خورشید است. به هر حال، نور خواص و ویژگی‌های فراوانی دارد؛ از جمله:

۱. سرعت خیره‌کننده

سرعت نور بسیار بالاست، به گونه‌ای که اگر در عالم ماده چیزی با سرعت نور حرکت کند اثری از ماده آن باقی نخواهد ماند، بلکه تبدیل به انرژی می‌شود. نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر حرکت می‌کند؛ یعنی از آنجایی که وسیع‌ترین و قشورترین کمر بند کره زمین ۴۰ هزار کیلومتر است، نور می‌تواند در یک چشم‌برهم‌زدن (یک ثانیه) هفت و نیم بار برگرد کره زمین بچرخد. خورشید با ما ۱۵۰ میلیون کیلومتر فاصله دارد. نور خورشید این فاصله طولانی را در عرض هشت دقیقه طی می‌کند! حال فکر کنید کرات و کهکشان‌هایی که نورشان میلیاردها سال طول می‌کشد تا به ما برسد چقدر از ما فاصله دارند؟! راستی عالم هستی چقدر بزرگ و وسیع است!

۲. قدرت تربیت

نور، مربی بزرگ عالم ماده است. اگر نور آفتاب نباشد گیاهان رشد نمی‌کند، میوه‌ها به ثمر نمی‌نشینند، ابری حاصل نمی‌شود، بارانی نمی‌بارد و در نهایت، انسان‌ها و حیوانات قادر به ادامه حیات نخواهند بود.

۳. آفت‌زدایی

نور آفتاب دارای اشعه‌ای به نام اشعه ماوراء بنفش است که آفات را می‌زداید. نور آفتاب از هفت طبقه تشکیل شده، که پایین‌ترین آن قرمز و بالاترین آن بنفش

است. اشعه بالاتر از بنفش، که آن را ماوراء بنفش می‌گویند، برای ما انسان‌ها قابل رؤیت نیست. همان‌گونه که قادر به دیدن اشعه مادون قرمز نیستیم. شاید بعضی از حیوانات قادر به دیدن آن باشند. به هر حال، نور آفتاب اشعه ماوراء بنفش دارد که بر اثر تابش آن، میلیون‌ها میکروب و آفت کشته می‌شود. لذا گفته‌اند: «اطاقی که در آن آفتاب بتابد، طیب نیاید». اگر اشعه ماوراء بنفش نبود، کره زمین تبدیل به یک بیمارستان وسیع و بزرگ با بیماران فراوان می‌شد! خلاصه این‌که نور آفتاب آفت‌زدایی می‌کند و مرئی است و سرعت بالایی دارد.

قرآن مجید هم، که از آن تعبیر به نور شده، بالاترین سرعت سیر را در مسیر تقرّب الی الله به انسان می‌دهد، و آفات و مفسد و رذایل و صفات زشت اخلاقی را از بین می‌برد، و ناآرامی‌ها را تبدیل به آرامش، و ناملایمات را مبدل به ملایمات می‌کند، و مرئی خوب و شایسته‌ای برای انسان است. آری، قرآن هم این خواص سه‌گانه را دارد.

نمونه دوم: فرقان

این توصیف در آیه اول سوره فرقان آمده است:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ «زوال‌ناپذیر

و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد». «فرقان» جداکننده حق از باطل است. در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم آمیختگی حق و باطل بسیار زیاد است. لشکریان شیطان به‌ویژه حق و باطل را درهم می‌آمیزند تا مردم نتوانند حق را تشخیص داده و به آن عمل کنند. اما با قرآن مجید، که فرقان است، می‌توان حق را از باطل شناخت و آن‌ها را از هم جدا کرد.

نمونه سوم: قول فصل

خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره طارق می فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾؛ «این (قرآن) سخنی است که (حق را از باطل) جدا می کند».

در مورد مرجع ضمیر «انه» اختلاف نظر است. بعضی معتقدند به «معاد» برمی گردد، و عده ای بر این عقیده اند که به «قرآن» بازمی گردد و ظاهراً حق با قول دوم است؛ زیرا معاد قول فصل نیست، بلکه قرآن قول فصل است، و بین حق و باطل فاصله می اندازد، تا شناسایی آن دو برای مردم مشکل نباشد.

اهمیت و عظمت قرآن مجید، از هشت آیه ای که ذکر شد روشن گشت.

روایاتی که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در مورد قرآن مجید و عظمت آن بحث می‌کند بسیار فراوان است، به گونه‌ای که اگر جمع‌آوری شود کتابی ارزشمند خواهد شد. به چند نمونه از سخنان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام توجه فرمایید:

قرآن در کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. برترین ثروت

ابوسعید خدری^۱ می‌گوید: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يَرَى

۱. ابوسعید خدری از اصحاب معروف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از حافظان قرآن است. او همواره در خدمت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و بعد از رحلت نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفت. ابوسعید هر چند به‌ناچار با خلفای سه‌گانه همراهی کرد، اما قلبش با علی عَلَيْهِ السَّلَام بود و از آن جاکه نام جدش «خدره بن عوف» بود، به خدری معروف شد. نام ابوسعید، سعد و نام پدرش مالک بود، و پدرش در جنگ احد شهید شد و مورد قبول اهل سنت و شیعه است. بنابراین، او از خانواده شهدا و صحابی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حافظ قرآن و از مخلصین علی عَلَيْهِ السَّلَام

أَنَّ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَغْنَى مِنْهُ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِرَحْبِهَا؛ رسول خدا ﷺ فرمود: برای حامل قرآن سزاوار نیست تصوّر کند کسی بر روی کره زمین با تمام وسعتش از او ثروتمندتر است.^۱

سه عنوان «قاری» و «حافظ» و «حامل قرآن» با هم تفاوت دارند. «قاری قرآن» کسی است که قرآن را قرائت و تلاوت می‌کند. و «حافظ قرآن» کسی است که به حفظ آیات قرآن می‌پردازد. و «حامل قرآن» معنایی فراتر از تلاوت و قرائت و حفظ قرآن دارد، و منظور از حاملان قرآن، آشنایان به تفسیر قرآن و عاملان به دستورات آن است.

«رحب» به معنای وسعت است و «الدنیا برحبها» یعنی تمام دنیا با همه وسعتش؛ و این که عرب به کسی که بر او وارد می‌شود «مرحبا» می‌گوید یعنی ای میهمان! بفرما که در جای وسیعی وارد شده‌ای و خانه من با همه وسعت و امکاناتش آماده پذیرایی از توست.

با توجه به آنچه درباره واژه‌های «حامل قرآن» و «رحب» گفته شد معنای حدیث چنین می‌شود: «آشنای به تفسیر قرآن و عامل به آن، از همه مردم کره زمین، و حتی از ثروتمندترین آن‌ها هرچند که مالک تمام کره زمین باشد، برتر است».

البته غنای حامل قرآن غنای معنوی و غنای ثروتمندان دنیا غنای مادی است و این دو هرگز قابل مقایسه با یکدیگر نیست، ولی پیامبر اکرم ﷺ به منظور بیان عظمت و اهمیت و ارزش کسانی که با قرآن سروکار دارند، چنین تعبیری فرموده است.

→ بود. شرح بیشتر را در سفینه البحار، ج ۴، واژه «سعد»، ص ۱۶۰ و لغت‌نامه دهخدا، ج ۲۰، ص ۳۴۳، مطالعه فرمایید.

۱. مجمع‌البیان، مقدمة الكتاب، الفن السادس، ص ۴۴.

۲. معیار شخصیت

عبدالله بن عباس^۱ از پیامبر اسلام ﷺ چنین روایت کرده است: «أَشْرَفُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ؛ شخصیت‌های برجسته امت من عاملان به قرآن و شب‌زنده‌داران هستند».^۲

در هر جامعه‌ای ملاک‌ها و معیارهایی برای شخصیت انسان وجود دارد که افراد جامعه می‌کوشند به آن معیارها دست یابند، و به واجدان آن احترام بگذارند. اگر ملاک شخصیت در جامعه‌ای پول و ثروت باشد مردم تلاش می‌کنند به هر شکل ممکن ثروتمند شوند و در برابر پولداران تواضع می‌کنند. اگر محور شخصیت علم و دانش باشد سخن دانشمندان و عالمان مورد توجه قرار می‌گیرد و مردم در برابر آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورند و برای کسب علم و دانش از همدیگر سبقت می‌گیرند.

یکی از کارهای مهم پیامبر اسلام ﷺ تغییر ملاک‌های شخصیت بود. در زمان جاهلیت از جمله ملاک‌های شخصیت، ثروت و فرزند بود. هرکس پول بیشتر و فرزندان زیادتری داشت محترم‌تر بود و لذا جمعی از مشرکین هنگامی که

۱. عبدالله بن عباس پسرعموی پیامبر اسلام ﷺ بود. علاوه بر این، رابطه سببی نیز با آن حضرت داشت؛ چون مادرش، خواهر میمونه همسر گرامی رسول اکرم ﷺ بود؛ یعنی عبدالله بن عباس خواهرزاده همسر پیامبر ﷺ نیز محسوب می‌شد. ابن عباس عالمی بود که در تفسیر قرآن مهارت فراوانی داشت، و از وی به‌عنوان محدث نیز احادیث زیادی نقل شده است. پیامبر ﷺ درباره او دعا کرد که خداوند فقه قرآن و تأویل آن را به وی عنایت کند. بنابراین، مهارتش در تفسیر قرآن، مرهون دعای پیامبر ﷺ است. از القاب او «ترجمان القرآن» و «حبر الامة» است. او مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است و در آخر عمر نابینا شد و درباره اوضاع و احوال پس از رحلت پیامبر ﷺ ناراحت و معترض بود. لذا از جامعه کناره‌گیری کرد و به طائف هجرت نمود و در همان‌جا از دنیا رفت و اکنون مسجد بزرگی در آن‌جا به نام اوست و قبرش در کنار همان مسجد است. در حالاتش در دوران حکومت امام علی عليه السلام برخی لغزش‌ها نوشته شده، ولی مرحوم شیخ عباس قمی آن‌ها را اشتباه می‌داند و پاسخش را گفته است. شرح بیشتر را در سفینة البحار، ج ۶، ص ۱۱۹ به بعد، و لغت‌نامه دهخدا، ج ۲، ص ۳۲۸، و معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۸۰، مطالعه فرمایید.

۲. مجمع البیان، ج ۱، مقدمه کتاب، الفن السادس، ص ۴۴.

شنیدند شخصی یتیم و فاقد ثروت آن چنانی پیامبر شده، با تعجب و اعتراض گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»؛ «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»^۱

پیامبر اسلام ﷺ ملاک شخصیت را از ثروت و فرزندی به ایمان و تقوا تغییر داد. لذا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ «گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست»^۲. و در پی این تغییرات، ثروتمندان و پولداران بی ایمان از صحنه جامعه عقب رانده شده، و افراد باایمان و متقی همچون سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مقدادها به صحنه آمدند.

هر جامعه‌ای بخواهد اصلاح شود باید ملاک شخصیت در آن اصلاح گردد. هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید معیارهای جامعه تغییر کرد. در عصر طاغوت اعضای دربار شاه و نزدیکان آن‌ها، مورد احترام مردم بودند؛ ولی پس از انقلاب، آن‌ها طرد شدند، و خانواده‌های شهدا و جانبازان و رزمندگان مورد احترام مردم قرار گرفتند.

آنچه گفته شد اختصاص به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ ندارد، بلکه در سایر ادیان هم صدق می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مأموریت یافت دین خود را به فرعون عرضه کند و او را به خداپرستی دعوت نماید و با همان لباس و عصای چوپانی به دربار فرعون رفت، فرعون با تعجب گفت: «فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ»؛ «(اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است»^۳. این چه پیامبری است که لباس فاخر و زینت‌آلات طلا ندارد؟ فرعون و فرعونیان ملاک شخصیت را این امور می‌دانستند و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مأمور تغییر آن شد.

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۳.

در روایت مورد بحث، پیامبر اسلام ﷺ ملاک شخصیت را عمل به قرآن و عبادت و رازونیا ز شبانه می داند.

خوانندگان محترم! جوانان عزیز! عبادت آخر شب را فراموش نکنید که روحانیت و معنویت عجیبی دارد. تا آن جا که انسان می تواند در سایه آن به مقام محمود^۱ برسد. اگر همه شب نمی توانید برخیزید، یک شب در میان و یا لااقل هفته ای یک شب، از این عبادت ارزشمند بهره بگیرید.

۳. ضیافت الهی

سومین روایت را از عبدالله بن مسعود^۲ نقل می کنیم. او از رسول خدا ﷺ چنین نقل می کند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةٌ اللَّهِ، فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبَتِهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ، وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، عِصْمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ، وَنَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ، لَا يَعْوجُّ فَيُؤْمَرُ، وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ، وَلَا تَنْفِضِي عَجَائِبَهُ، وَلَا يَخْلُقُ عَنْ كَثْرَةِ الرَّدِّ فَاتْلُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُؤَجِّرُكُمْ عَلَى تِلَاوَتِهِ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ. أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ أَلَمْ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَلَكِنْ أَلْفَ عَشْرٍ، وَلَا مِ مِمْ عَشْرٍ، وَمِمْ عَشْرٌ؛ قُرْآنَ سَفَرَةٍ ضِيَا فِ التَّهِي اسْت، تَا

۱. در مورد «مقام محمود» به تفسیر نمونه، ج ۱۲ و در مورد اهمیت نماز شب به همان کتاب، ذیل آیه شریفه ۷۹ سوره اسراء مراجعه فرمایید.

۲. وی از شخصیت های بسیار معروف، و یکی از حافظان قرآن به شمار می رفت و در تمام جنگ های اسلامی همراه پیامبر اسلام ﷺ بوده است. عبدالله بن مسعود از جمله معدود افرادی است که در مراسم تشییع جنازه ابودر غفاری شرکت کرد و او را به خاک سپرد. در حالی که حکومت وقت، درباره ابودر بسیار سخت گیری می کرد و او را تبعید نموده، از وی بسیار عصبانی بود. از دیگر افتخارات عبدالله بن مسعود این که جزء معدود افرادی است که بر بدن پاک حضرت زهرا علیها السلام نماز خواند. این مطلب نشانگر نزدیکی فوق العاده این صحابی بزرگ، به علی علیه السلام است. زیرا آن شب تنها افراد انگشت شماری، که از محرم ترین اصحاب علی علیه السلام بودند، در مراسم حضور داشتند. شرح بیشتر را در سفینه البحار، ج ۶، ص ۸۰ به بعد، و لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۳۴۹، و معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۸۸، مطالعه فرمایید.

می‌توانید از ضیافت خدا استفاده کنید و قرآن را فراگیرید. بی‌شک قرآن مجید ریسمان محکم الهی و نور روشنگر، و داروی سودمند و شفابخش و نگهدارنده کسی است که به آن چنگ زند، و نجات‌دهنده کسی است که از آن پیروی کند. کجی در قرآن نیست تا نیاز به اصلاح آن باشد، و منحرف نمی‌گردد و خطا نمی‌کند تا پوزش بطلبد، و خواندن و شنیدن مکرر آن موجب کهنگی (ناراحتی سامعه) نمی‌شود. پس قرآن را تلاوت کنید که خداوند درمقابل تلاوت هر حرفی از حروف قرآن ده حسنه می‌دهد. آگاه باشید منظورم این نیست که (مثلاً) کلمه «الم» ده حسنه دارد؛ بلکه الف آن ده حسنه، لام آن ده حسنه، و میم آن ده حسنه دارد.^۱

رسول خدا ﷺ در این روایت ارزشمند، به ده ویژگی قرآن مجید اشاره کرده، که هرکدام به‌تنهایی برای بیان عظمت قرآن کافی است. به شرح سه ویژگی آن توجه فرمایید:

۱. ضیافت الهی

در جمله اول، قرآن مجید را «مأدبة الله» توصیف فرموده است. مأدبه از ماده «ادب» به دو معناست: الف) ضیافت و میهمانی دادن و پذیرایی کردن از میهمان. ب) غذایی که برای میهمان آماده می‌شود و سر سفره می‌گذارند. شاهد احتمال دوم، این‌که ماه رمضان ماه ضیافت الهی است (شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ)^۲ و از سوی دیگر در این ماه مبارک، قرآن نازل شده است ﴿الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾.^۳ بنابراین، مسلمانان در ماه رمضان به میهمانی‌ای دعوت

۱. مجمع البیان، ج ۱، مقدّمه الكتاب، الفن السادس، ص ۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶، ح ۲۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

شده‌اند که غذای آن غذای روحانی و معنوی است و خداوند با قرآن از آن‌ها پذیرایی می‌کند.

آری، قرآن مجید غذای روح انسان است، و انسان هرچه در توان دارد باید به کار گیرد تا از این غذای روحانی بهره ببرد.

۲. حبل الله

دومین ویژگی که در این روایت برای قرآن شمرده شده حبل الله است. برخی در تفسیر این ویژگی دچار شک و تردید شده‌اند؛ در حالی که به دو شکل می‌توان آن را تفسیر کرد:

الف) ما انسان‌ها در دنیا همچون کسانی هستیم که در اعماق چاه طبیعتیم. اگر بخواهیم خارج شویم باید به ریسمان محکمی چنگ بزنیم. قرآن مجید آن ریسمان محکم و حبل الله است که از آسمان به سمت زمین فرستاده شده، تا به آن چنگ بزنیم و از اعماق چاه طبیعت و زمین مادی به آسمان معنوی سفر کنیم.

ب) هنگامی که کوهنوردها قصد دارند به قلّه‌ای صعود کنند، برای حفظ از خطر سقوط، طناب محکمی تهیه کرده و به همه افراد می‌بندند تا اگر کسی سقوط کرد آن طناب وی را از سقوط حفظ کند و احتمال این که همه باهم بلغزند کم است. قرآن مجید نیز ریسمان الهی است و کسانی که قصد صعود به قلّه قرب الی الله را دارند به آن چنگ می‌زنند تا از سقوط محفوظ مانده و در درّه بدبختی و ضلالت و انحراف و رذایل اخلاقی سقوط نکنند.

۳. شفاء نافع

ویژگی دیگر قرآن، طبق این روایت، ویژگی شفا بودن آن است؛ آن هم شفای نافع. توضیح این که شفا بر دو گونه است:

گاه انسان کسالت و بیماری دارد، طبق تجویز پزشک دارویی می خورد تا آن بیماری برطرف شود؛ اما آن دارو عوارض دیگری تولید می کند. اطبا معتقدند معمولاً داروها عوارضی به همراه دارند و لذا سفارش می کنند حتی الامکان دارو مصرف نکنید.

جالب این که بیش از هزار سال قبل، در روایتی به این نکته پزشکی اشاره شده است. امام رضا علیه السلام فرمود: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً؛ هیچ دارویی نیست مگر این که مصرف آن درد دیگری را تحریک می کند».^۱

و گاه شفا، شفای نافع و سودمند و بدون عوارض منفی است. قرآن مجید شفاست؛ اما نه از نوع اول، بلکه از نوع دوم یعنی شفای نافع.

حضرت علی علیه السلام پس از بیان ویژگی های متعددی برای قرآن مجید می فرماید: «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْعَيْءُ وَالضَّلَالُ؛ شفای بیماری های خود را از قرآن طلب کنید، و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از قرآن کمک بخواهید. زیرا شفای بزرگ ترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت در قرآن آمده است».^۲

حقیقتاً کفر و نفاق، جامعه بشری را رنج می دهد. در جایی که منافع ستمگران و ظالمان تأمین باشد و خطری آن را تهدید نکند اگر تمام مبانی حقوق بشر زیر پا گذاشته شود هیچ اعتراضی از آن ها شنیده نمی شود، اما اگر کشوری منافع آن ها را تهدید کند دائماً با چماق حقوق بشر بر سر می کوبند. آیا نفاق و دورویی بالاتر از این سراغ دارید؟

۱. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۷۶، ص ۲۳۸.

در ضمن به نظر می‌رسد که «غی» و «ضلال» باهم تفاوت داشته باشند. «غی» آن است که انسان آگاهانه در راه غلط گام بردارد و «ضلال» گمراهی ناآگاهانه است. به هر حال قرآن مجید دواي دردهای بزرگی چون کفر و نفاق و غی و ضلالت است. این کتاب ارزشمند آسمانی هرچند گاه سبب برطرف شدن بیماری‌های جسمی نیز می‌شود؛ اما اساس آن بر درمان بیماری‌های روحی و معنوی است.

قرآن در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام

در خطبه‌های متعددی از نهج البلاغه در مورد قرآن مجید و عظمت آن بحث شده، که به ده مورد آن اشاره می‌شود:

خطبه‌های ۱. اول. ۲. هجدهم. ۳. صد و دهم. ۴. صد و سی و سوم. ۴ در این خطبه در دو قسمت در مورد اهمیت قرآن مجید بحث شده است. ۵. صد و پنجاه و دوم. ۶. صد و پنجاه و هشتم. ۷. صد و شصت و هفتم. ۸. صد و هفتاد و ششم. ۸ در این خطبه در دو بخش مستقل در مورد اهمیت قرآن بحث شده است. ۹. صد و هشتاد و سوم. ۱۰. صد و نود و هشتم. ۱۰

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲.

۴. همان، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.

۵. همان، ص ۱۵۸.

۶. همان، ص ۱۸۰.

۷. همان، ص ۲۱۸.

۸. همان، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.

۹. همان، ص ۲۶۴.

۱۰. همان، ص ۳۶۴.

اوصاف چهل و دو گانه قرآن مجید

حضرت در خطبه ۱۹۸ جامع‌تر و مشروح‌تر از همه خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه در مورد عظمت قرآن بحث کرده است. در این خطبه ۴۲ امتیاز برای قرآن بیان شده، که انسان را به عمق و عظمت و گستردگی کلام الهی رهنمون می‌شود. هنگامی که انسان این ویژگی‌ها را مطالعه می‌کند می‌فهمد که چه کسی باید درباره قرآن سخن بگوید. کسی باید به معرفتی قرآن پردازد که کاتب وحی، حافظ قرآن، شاگرد و همراه پیامبر اسلام ﷺ، فرزند و تربیت‌شده قرآن باشد. ویژگی‌های چهل و دو گانه را در دو قسمت مورد بحث قرار می‌دهیم:

قسمت اول سخنان امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در بخش نخست خطبه ۱۹۸ از علم بی‌پایان خداوند سخن گفته و به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت داده، و در بخش دوم سفارش به تقوا کرده، و نکاتی در مورد آن بیان فرموده، و در بخش سوم به اهمیت دین اسلام و مزایای آن پرداخته، و در بخش چهارم خدمات ارزنده پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کرده، و در بخش پنجم، از قرآن کریم سخن به میان آورده، و آن را چنین توصیف کرده است:

۱. «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ؛ سپس خداوند قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغ‌هایش خاموشی ندارد». آری، قرآن مجید نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود، هرچند دشمن تمام تلاش خود را برای خاموش کردن آن به کارگیرد و به آن اهانت کند و حتی آن را آتش بزند. اکنون آیات دلنواز قرآن از تمام رسانه‌های معروف دنیا، به‌ویژه در کشورهای اسلامی پخش می‌شود؛ هرچند دیوانه‌ای نسخه‌ای از آن را بسوزاند!
۲. «وَسِرَاجًا لَا يَخْبُؤُ تَوَقُّدُهُ؛ و چراغی است که فروغ و افروختگی آن

زوال ناپذیر است». هرچند دشمنان اسلام در طول تاریخ سعی کرده‌اند مانع استفاده حقیقت‌جویان از قرآن شوند، ولی موفق نشده‌اند و این کتاب بی‌بدیل آسمانی همچنان می‌درخشد.

۳. «وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ؛ دریای عمیقی است که اعماق آن درک نمی‌شود». قرآن کلام خداست، و خداوند بی‌نهایت در بی‌نهایت است. ذات و صفات خداوند نیز بی‌نهایت و از هر جهت نامتناهی است، کلام خدا هم نامتناهی و بی‌نهایت است، و لذا حضرت علی علیه السلام آن را تشبیه به اقیانوسی کرده که عمقش درک نمی‌شود.

۴. «وَمِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ؛ و شاهرایی است که پیمودنش به گمراهی منتهی نمی‌شود». «منهاج» به معنای جاده واضح و روشن و مستقیم است، که رهروانش گمراه نمی‌شوند. بنابراین، کسانی که در مسیر قرآن گام بردارند هرگز گمراه نمی‌گردند.

۵. «وَشُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ؛ و شعاعی است که روشنایی اش تاریکی ندارد». در جملات قبل، قرآن مجید تشبیه به نور و چراغ شد و در این جمله به شعاع نور تشبیه شده است. معمولاً اشعه نور رو به تیرگی می‌رود، ولی شعاع نور قرآن هرگز تیرگی ندارد.

۶. «وَفُرْقَانًا لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانُهُ؛ و فرقانی (جداکننده حق از باطلی) است که پرتو برهانش خاموش نگردد». همان‌گونه که قبلاً نیز گذشت، قرآن، فرقان و وسیله جدایی حق از باطل است. در بسیاری از موارد حق و باطل درهم می‌آمیزد و اشتباه می‌شود. جنایت‌کارانی که در کشورهای اسلامی جنایت می‌کنند با شعار عدالت و نظم و آزادی و دموکراسی دست به جنایت می‌زنند. برای جدایی حق از باطل، بهترین میزان و ملاک قرآن مجید است.

۷. «وَبُنْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ؛ و بنایی است که ارکانش منهدم نشود». قرآن مجید

در این جمله تشبیه به بنایی شده که ارکان و ستون‌هایش آن‌چنان مستحکم است که هرگز ویران نمی‌شود و این، اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن است.^۱

۸. «وَشِفَاءٌ لِّأَنْفُسِكُمْ أَنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِهَا وَجُودَ أَنْفُسِكُمْ» و داروی شفابخشی است که با وجود آن، بیماری‌ها و وحشت نمی‌آفریند». همان‌گونه که قبلاً گذشت داروی قرآن مجید هیچ عارضه منفی ندارد.

۹. «وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ» و قرآن قدرتی است که یاورانش شکست‌ناپذیرند». قرآن مایه عزت است. کسانی که در سایه قرآن قرار بگیرند و یاور قرآن باشند هرگز شکست نمی‌خورند.

۱۰. «وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ» و حقی است که مددکارانش بی‌یار و یاور نمانند». قرآن حق است و کسانی که طرفدار حق باشند هرگز خذلان نمی‌بینند؛ چون خذلان زمانی است که انسان یاور نداشته باشد و کسی که با قرآن است بی‌یار و یاور نیست.

۱۱. «فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ» قرآن معدن ایمان و کانون آن است». حقیقتاً قرآن مجید معدن ایمان است. کسانی که با قرآن کار کرده‌اند می‌دانند که درس‌های خداشناسی و معادشناسی با تکیه بر براهین و استدلال‌های عقلی به‌طور گسترده در قرآن آمده، و به دیگر مسائل مربوط به ایمان پرداخته شده است.

۱۲. «وَيَتَّبِعُ الْعِلْمَ وَبُحُورُهُ» قرآن چشمه‌سارهای دانش و دریا‌های علم است». هرچند قرآن تمام علوم طبیعی را در خود جمع نکرده، ولی اصول کلی آن را گفته است، و لذا پس از بعثت، حرکت علمی عجیبی در میان مسلمانان شکل گرفت و کسانی که اسیر خرافات بی‌اساس بودند پیام‌آور علم شدند و دانش از شرق به غرب منتقل شد.

۱. در نهج‌البلاغه «صبحی صالح» به‌جای «بنیان» «تبیان» آمده است؛ ولی جمعی از شارحان همان «بنیان» را ذکر کرده‌اند و متناسب با «لا تهدم ارکانه» همین است.

۱۳. «وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَعُذْرَانُهُ؛ و باغ‌های عدالت و برکه‌های عدل است». «ریاض» جمع «روضه» به معنای باغ، و «غدران» جمع «غدیر» به معنای برکه آب است. باغ بدون آب، طراوت و خرمی و سرسبزی ندارد. قرآن مجید باغ همراه با برکه آب است و لذا برای اجرای عدالت همواره کارساز است.

۱۴. «وَأَثَافِي الْأَسْلَامِ وَبُئْيَانُهُ؛ و پایه‌های اسلام و بنیان آن است». «اثافی» جمع «أثفیه» از ماده «أثف» بر وزن «اسب» به معنای ثبات و استقرار گرفته شده است. و «اثفیه» به سنگ‌های ثابتی گفته می‌شود که دیگ را روی آن می‌گذارند. آری، اساس و بنیان اسلام قرآن مجید است.

۱۵. «وَأَوْدِيَّةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ؛ و دشت‌های حق و نه‌های حق و دشت‌های خرم دین است». «اودیة» جمع «وادی» به معنای دره‌ای است که آب از آن عبور می‌کند. و «غیطان» جمع «غیط» بر وزن «زید» به معنای زمین وسیع است. قرآن، هم دارای نه‌هاست و هم جلگه‌های وسیع. بنابراین، زمینه حق به معنای گسترده آن، در قرآن مجید وجود دارد.

۱۶. «وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ؛ و دریایی است که هرچه از آن برگینند پایان نمی‌پذیرد». «ینزف» از ریشه «نزف» بر وزن «نظم» به معنای آب کشیدن از چیزی است و «مستنزفون» به کسانی گفته می‌شود که آب را آن قدر از چاه یا استخر می‌کشند که پایان می‌گیرد؛ ولی قرآن مجید دریایی است که هرچه از آن برداشت کنند تمام نمی‌شود.

۱۷. «وَعَيْوُنٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ؛ و چشمه‌ای است که هرچه از آن بردارند کم نمی‌شود». این جمله نیز از عمق بی‌نهایت قرآن مجید سخن می‌گوید.

۱۸. «وَمَنَاهِلٌ لَا يُغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ؛ آب‌شخورهایی است که هرچه از آن برکشند کاستی نمی‌یابد». «مناهل» جمع «منهل» به معنای محل ورود در آب است. کسانی که در ساحل رودخانه‌ها زندگی می‌کنند می‌دانند که معمولاً سطح آب پایین‌تر از

سطح زمین است و لذا برای استفاده از آب، از فاصله چند متری راهی به صورت سرایشی به سمت رودخانه احداث می‌کنند تا به آب برسند، یا پله می‌زنند؛ این را «منهل» می‌گویند. «مورد» یا «شریعه» هم گفته می‌شود. به هر حال، سه جمله اخیر از یک واقعیت سخن می‌گویند و آن، پایان‌ناپذیری معارف و علوم قرآن است، که هرچه از آن بگیرند کاستی نمی‌یابد و پایان نمی‌پذیرد.

۱۹. «وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ؛ و دارای منزلگاه‌هایی است که مسافران راه خود را گم نمی‌کنند». منزلگاه‌های قرآن علامت دارد و این علامت‌ها از دور آشکار، و شب و روز روشن است و لذا کسانی که به سوی آن بار سفر می‌بندند هرگز گمراه نمی‌شوند.

۲۰. «وَأَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ؛ و دارای نشانه‌هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی‌ماند». جاده‌های امروز با قدیم بسیار متفاوت است. در گذشته برای این که جاده‌ها را گم نکنند علامت می‌گذاشتند. گاه برجی می‌ساختند و بر فراز آن چراغی روشن می‌کردند تا مسافران با دیدن آن علامت‌ها گمراه نشوند و به مقصد برسند. راه‌های منتهی به قرآن نیز نشانه‌هایی دارد که هیچ‌کس گمراه نمی‌شود.

۲۱. «وَأَكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ؛ و قرآن همچون زمین‌های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی‌گذرند». سه جمله اخیر اشاره به روشن بودن راه قرآن و تضمین هدایت پویندگان آن است. نه مسافران گمراه می‌شوند، نه نشانه‌هایش بر رهروان پوشیده می‌ماند، و نه منزلگاه‌های مطمئن آن بر کسی مخفی می‌ماند.

تشبیهات و پیام‌ها

تشبیه‌های زیبا و جالبی در ۲۱ جمله گذشته به کار رفته، که هرکدام پیامی

دارد. شایسته است درباره تشبیه قرآن مجید به «نور»، «دریا»، «چشمه»، «دارو» و «باغ» مطالب فشرده‌ای تقدیم شود:

۱. تشبیه به نور

در مورد خواص و ویژگی‌های نور مطالبی گذشت. چند مطلب دیگر اضافه می‌کنیم:

یکی دیگر از خواص نور آفتاب، آبیاری زمین‌های خشک است. آفتاب بر دریاها می‌تابد، آب دریاها بخار می‌شود و در آسمان تبدیل به ابر می‌گردد. بادهای که خود محصول نور آفتاب‌اند، ابرها را به سرزمین‌های خشک می‌برند و آن‌ها را سیراب می‌کنند. آب باران، هم بر خشکی‌ها نازل می‌شود و هم بر دریاها. برخی تصور می‌کنند که نزول باران در دریا فایده‌ای ندارد؛ در حالی که برخی از ساحل‌نشینان معتقدند فایده‌اش بیش از بارش بر صحراهاست.

فایده دیگر نور خورشید، تولید ماده بسیار مهم و حیاتی برای انسان‌هاست که اگر سه دقیقه به انسان نرسد مغز به کما می‌رود، و چنانچه بیشتر ادامه یابد منتهی به مرگ او می‌شود.

اکسیژنی که در اطراف انسان است و آن را استنشاق می‌کند محدود است؛ انسان‌ها این اکسیژن محدود را مصرف کرده و به جای آن کربن تحویل محیط زیست می‌دهند. خداوند برای جبران این محدودیت، به بره‌های درختان مأموریت داده که کربن‌ها را استنشاق کرده و اکسیژن تحویل محیط زیست بدهند. بره‌های درختان، در پرتو نور آفتاب قادر به انجام این خدمت مهم به جامعه بشری هستند. بنابراین، هوای مورد نیاز ما با یک واسطه توسط نور خورشید تأمین می‌شود.

خاصیت دیگر نور خورشید، تغذیه خاک‌هاست. خاک‌ها نیاز به مواد غذایی

دارند تا امکان کشت در آن‌ها باشد و لذا زمین‌هایی که چند سال پی‌درپی کشت می‌شود مواد غذایی آن‌ها کاسته می‌گردد. در چنین مواردی، زمین باید مدتی رها شود تا آفتاب بر آن بتابد و مواد غذایی‌اش بازسازی گردد، سپس برای کشاورزی مورد استفاده قرار گیرد.

یکی دیگر از خواص نور خورشید، جمع کردن پراکنده‌هاست. به دو مثال زیر توجه فرمایید:

الف) چراغی را که نور آن قابل کم‌وزیاد شدن باشد، مقابل چشم خود بگیرید و در آینه به مردمک چشم خود بنگرید؛ هرچه نور چراغ کمتر شود مردمک چشم شما بازتر می‌شود و هرچه نور آن بیشتر شود مردمک چشم‌تان جمع‌تر می‌گردد.

ب) هنگامی که در یک بیابان آتشی روشن می‌کنید حیوانات موجود در آن‌جا، در اطراف آتش جمع می‌شوند و هنگامی که آتش خاموش شود پراکنده می‌گردند. خلاصه این‌که نور مایه اجتماع و وحدت و یکپارچگی، و ظلمت و تاریکی عامل پراکندگی و تفرقه و جدایی است.

قرآن مجید نیز که تشبیه به نور شده، جسم و جان ما را آبیاری، مواد حیاتی روح و جانمان را تأمین و زمینه پیشرفت و ترقی ما را آماده ساخته است و عامل وحدت و اتحاد و یکپارچگی است. راستی در این تشبیه کوتاه، چه معانی بلندی نهفته است!

۲. تشبیه به دریا

تشبیه قرآن مجید به دریایی که عمق آن ناپیداست، نکات بدیع و جالب توجهی دارد. برای پی بردن به این نکات، ابتدا باید به بخشی از ویژگی‌های دریاها پردازیم. به همین منظور به سراغ خود قرآن می‌رویم.

از جمله آیاتی که در مورد آثار و فواید دریاها سخن می‌گوید آیه شریفه ۱۴ سوره نحل است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كُلُّوَا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «خداوند کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید (همچون مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما (به تجارت بپردازید و) از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر او را به‌جا آورید».

در این آیه شریفه به سه برکت از برکات دریاها به‌طور روشن و شفاف، و برکت دیگری به‌شکل مجمل و مبهم اشاره شده است:

برکت اول: مواد غذایی؛ گوشت‌های مختلف و متنوعی مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد، اما بهترین نوع آن، گوشت تازه است. این منبع غذایی مهم، به‌طور وسیع و گسترده در دریاها یافت می‌شود.

برکت دوم: زیورآلات؛ انسان‌ها زیورآلات خود را نیز می‌توانند از دریاها استخراج کنند. دریاها، هم مواد غذایی و هم اسباب زینت بشر را سخاوتمندانه و مجاناً در اختیار وی قرار می‌دهند.

برکت سوم: وسایل حمل و نقل؛ «مواخر» جمع «ماخره» از ماده «مخر» بر وزن «فخر»، به معنای شکافتن آب از سمت چپ و راست است.

منظور از مواخر در این‌جا، کشتی‌هایی است که در دل دریا حرکت کرده، از چپ و راست آب را شکافته، به پیش می‌تازند. بنابراین، یکی دیگر از برکات دریاها حمل و نقل انسان‌ها و کالاهاست.

راه‌های دریایی به مراتب بیشتر از راه‌های زمینی و هوایی به جابه‌جایی انسان‌ها و کالاهای کمک می‌کند، بلکه این‌ها قابل مقایسه نیستند. به‌عنوان مثال،

بعضی از کشتی‌های بزرگ قادر به حمل یک میلیون تن نفت هستند در حالی که برای حمل این مقدار نفت در خشکی نیاز به ده‌ها هزار ماشین است! یا کشتی‌های غول‌پیکری وجود دارد که به اندازه یک شهرک است و تمام امکانات آن را دارد. یا کشتی‌های بسیار بزرگی که هواپیماها و ادوات جنگی زیادی را در خود جای می‌دهد.

قطار بزرگترین وسیله حمل و نقل در خشکی هاست، اما همین قطار با همه بزرگی خود، در برابر کشتی‌های غول‌پیکر احساس حقارت می‌کند. خلاصه این که یکی از برکات دریاها، کشتی هاست که انسان‌ها و کالاها را در مقیاس وسیعی جابه‌جا می‌کند.

برکت چهارم: فضل و رحمت خدا! چهارمین برکت دریاها که به طور سر بسته به آن اشاره شده، و شاید در عصر نزول قرآن برای مردم تحلیل آن آسان نبوده، مصادیق متعددی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) آبیاری صحراها؛ خورشید بر دریاها می‌تابد، بخشی از آب آن بخار شده و به آسمان می‌رود. سپس در آن‌جا تبدیل به ابر شده و به وسیله بادها به سرزمین‌های خشک هدایت می‌شود، و در آن‌جا به شکل باران بر زمین‌های تشنه نازل می‌گردد. اگر باران، که از برکات دریاهاست، نبود زندگی مشکل بود. نه تنها باران، بلکه تمام آب‌های کره زمین از دریاها نشأت می‌گیرد.

ب) باد؛ یکی دیگر از نعمت‌هایی که خداوند در اختیار بشر قرار داده، نعمت باد است. خورشید به طور یکسان بر خشکی‌ها و دریاها می‌تابد؛ اما درجه حرارت آن‌ها یکسان نیست، بلکه هوای خشکی‌ها گرم‌تر از هوای دریاهاست. هنگامی که اختلاف درجه حرارت به وجود می‌آید باد ایجاد می‌شود؛ بدین شکل که هوای گرم خشکی‌ها به سمت بالا حرکت کرده، هوای خنک دریاها جایگزین آن می‌شود و باد تولید می‌گردد.

ج) تعدیل هوا؛ در دریاها رودخانه‌هایی در جریان است؛ یعنی بخشی از آب خود دریا به صورت رودخانه‌ای عظیم، که گاه عرض آن ده‌ها کیلومتر است، از منطقه‌ای به منطقه دیگر حرکت می‌کند. آب‌های گرم از مناطق گرم در قالب این رودخانه‌ها به سمت مناطق سردسیر، و آب‌های سرد از مناطق سردسیر در قالب رودخانه‌ای بزرگ به سمت مناطق گرمسیر حرکت می‌کند، تا درجه هوا را در مناطق مختلف تعدیل کند. اگر جریان این رودخانه‌ها نباشد در قطب شمال و جنوب بر اثر سرما، و در منطقه استوا بر اثر گرما، موجودات خواهند مرد. این رودخانه‌های دریایی در حقیقت زندگی و حیات را به موجودات هدیه می‌کنند. و لذا مناطقی که در نزدیکی این رودخانه‌ها هستند، آب و هوای معتدلی دارند.

د) عجایب دریاها؛ پیامبر اسلام ﷺ در بخشی از دعای جوشن کبیر خطاب به خداوند عرض می‌کند: «يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ؛ ای خدایی که آثار شگفت‌انگیز تو در دریاها موج می‌زند».^۱ انسان تا فیلم‌های مستند مربوط به شگفتی‌های موجودات دریایی را نبیند، به عمق سخن پیامبر ﷺ پی نمی‌برد. حیوانات عجیب و فراوان و گوناگون، گیاهان مختلف و خیره‌کننده، کوه‌ها و دره‌ها و معادن حیرت‌آور، از جمله عجایب دریاهاست.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۹۱.

۲. دریا دیار عجایب است؛ کوچک‌ترین گیاهان ذره‌بینی و بلندترین درختان عالم در دریاها می‌رویند. همچنین کوچک‌ترین حیوانات و عظیم‌ترین حیوانات غول‌پیکر در دریاها زندگی می‌کنند. زندگی در اعماق دریاها، در آن جا که نه نوری وجود دارد و نه غذایی، به قدری شگفت‌انگیز است که انسان از مطالعه آن سیر نمی‌شود. عجیب این‌که حیوانات در آن جا از خودشان نور پخش می‌کنند، و مواد غذایی آن‌ها در سطح آب ساخته و ته‌نشین می‌شود. اندام آن‌ها چنان محکم و مقاوم و توأم با فشار داخلی ساخته شده که در مقابل آن فشار عظیم آب (که انسان تحمل آن را ندارد و اگر بدون لباس‌های مخصوص) در آن جا قرار گیرد استخوان‌ها پودر می‌شود) مقاومت می‌کند! (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیه ۲۴ سوره الرحمن).

امیرمؤمنان علی علیه السلام قرآن را به دریای عمیقی تشبیه کرده که کسی به عمق آن نمی‌رسد. دریای مادی منبع تغذیه است، قرآن مجید نیز انواع غذاهای لذیذ روحانی و معنوی را برای بشر آماده کرده است. بشر می‌تواند زیورآلات خود را از دریاها استخراج کند، قرآن مجید هم دستورات فراوان اخلاقی دارد که زینت روح انسان محسوب می‌شود. وسایل نقلیهٔ غول‌پیکر در دریاها انسان‌ها را به مقصد می‌رسانند، آیات ارزشمند قرآن مجید نیز به انسان در مسیر قرب الی‌الله کمک، و طی این مسیر را بر وی آسان می‌کند. رودخانه‌های دریایی آب‌وهوای نقاط مختلف زمین را تعدیل می‌کنند، آیات مختلف قرآن نیز غرایز متفاوت انسان را کنترل و تعدیل می‌سازند. دریاها عجایب فراوانی دارند، قرآن مجید نیز شگفتی‌های فراوانی در زمینهٔ فصاحت و بلاغت و پیشگویی‌های علمی و انواع خبرهای غیبی دارد. آری، حقیقتاً قرآن دریای عمیقی است، که هیچ‌کس به عمق آن نمی‌رسد.

۳. تشبیه به چشمه

یکی دیگر از تشبیه‌های زیبایی که در کلام علی علیه السلام در مورد قرآن وجود داشت، تشبیه به چشمه بود. می‌دانیم چشمه‌ها زلال‌ترین، سالم‌ترین و مفیدترین آب‌ها را در اختیار انسان قرار می‌دهند، در حالی که انسان هیچ زحمتی برای استخراج آن نمی‌کشد. برخلاف قنات‌ها و چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق، که استخراج آب از آن، نیاز به زحمات فراوان و صرف هزینه‌های زیادی دارد، و آب آن هم به آب چشمه‌ها نمی‌رسد. قرآن مجید همچون چشمه است، نه یک چشمه، بلکه چشمه‌های فراوان علوم و دانش‌های مختلف^۱ از سرچشمه

۱. در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «فانه حبل الله المتین وسببه الامین، وفیه ربیع القلب

زالال و صاف قرآن نشأت گرفته و بدون زحمت و هزینه در اختیار بشر نهاده شده است.

آری، تمام علوم و دانش‌های مختلف به قرآن بازمی‌گردد. علوم و دانش‌های زلالی که خالی از حشوها و زواید و اشتباهات و خرافات و کجی‌هاست.

۴. تشبیه به باغ

در باغ، انواع میوه‌ها، اقسام زیبایی‌ها، اکسیژن سالم، هوای تازه و پاک، گیاهان گوناگون دارویی و خوراکی و غیر آن، وجود دارد.

خداوند متعال در آیه شریفه ۴ سوره رعد توصیف عجیبی از باغ‌ها کرده که حکایت از واقعیتی خیره‌کننده و قدرت بی‌نهایت پروردگار دارد. توجه بفرمایید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَرِزْقٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّضَلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

«در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌ها (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجب این‌که) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال، بعضی از آن‌ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند».

واقعاً حیرت‌آور است که از آب و خاک واحد، انواع و اقسام محصولات و میوه‌ها با طعم و رنگ و مزه و عطر متفاوت به دست می‌آید! ولی چون این امور برای ما عادی شده به اهمیت آن نمی‌اندیشیم.

→ وینابیع العلم؛ بی‌شک قرآن ریسمان محکم الهی و وسیله مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه‌های جوشان علم وجود دارد» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۷۶).

اگر گفته شود کارخانه‌ای وجود دارد که از یک سو مقداری آب و خاک در آن می‌ریزند و از سوی دیگر انواع و اقسام گل‌ها و گیاهان و میوه‌ها و محصولات زراعی تحویل می‌دهد انسان از تعجب انگشت حیرت به دندان می‌گیرد. در حالی که خداوند همین کار را در زمین‌های زراعی و باغ‌ها انجام می‌دهد، و ما بی تفاوت از کنار آن می‌گذریم.

به هر حال، امام علی علیه السلام قرآن را به باغ تشبیه کرده است. قرآن باغ خرم و سرسبزی است که غذاهای روحانی، مناظر زیبای فراوان، اقسام میوه‌ها، و انواع داروهای شفابخش برای دردهای روحی انسان در آن یافت می‌شود. باغ قرآن مجید نیز با آب واحد آبیاری می‌شود و این همه محصولات متفاوت و متنوع دارد. چراکه تمام آیات قرآن، از حروف الفبا تشکیل شده، اما آن‌چنان پیوند، فصاحت و بلاغتی دارد که آیات باهرات پروردگار محسوب می‌شود و تعلیمات نجات‌بخش و سعادت‌آفرین بشر را در خود جای داده است.

۵. تشبیه به دارو

یکی دیگر از تشبیهات جالبی که در کلام امام علی علیه السلام درباره قرآن به کار رفته، تشبیه آن به داروست. فرمود: «شِفَاءٌ لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ؛ قرآن داروی شفابخشی است که با وجود آن، بیماری‌ها وحشت نمی‌آفرینند».^۱

همان‌گونه که گذشت، هر دارویی اثر منفی به همراه دارد؛ ولی به حکم قاعده اهم و مهم، بشر مجبور است از آن‌ها استفاده کند، و لذا توصیه می‌شود حتی الامکان از دارو استفاده نکنید و در صورت لزوم به مقدار لازم قناعت نمایید. گاه که انسان توضیحات بعضی از داروها و عوارض منفی آن را مطالعه می‌کند، از مصرف آن وحشت کرده، در استفاده از آن دچار تردید می‌شود.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۹۸، ص ۳۶۴.

اما قرآن مجید علاوه بر این که دردهای جانکاه بشر را درمان می‌کند، دارویی است که هیچ عارضه منفی ندارد، و از این جهت داروی منحصر به فرد محسوب می‌شود. معارف بلند قرآن، مباحث عمیق توحید و معاد آن، هدایت‌های روشنگرانه اخلاقی این کتاب بی‌بدیل الهی، و دیگر مطالبش، حقیقتاً دارویی است که هیچ عارضه منفی ندارد.

افسوس که قرآن را نشناخته‌ایم!

با نهایت تأسف هنوز ما نتوانسته‌ایم بفهمیم که قرآن مجید چه هدیه بزر و بی‌ظیری است که خداوند مهربان به بشر ارزانی داشته است. خوانندگان محترم! در آیات قرآن بیندیشید و با تدبّر و تفکّر آن را تلاوت کنید؛ زیرا امام علی علیه السلام در روایت زیبایی فرمود: «أَلَا لَأَخَيْرَ فِي قِرَائَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ؛ آگاه باشید! قرائتی که همراه با تدبّر نباشد، خیری در آن نیست».^۱ درست است که الفاظ قرآن نیز مقدّس و محترم است و لذا نمی‌توان دست بی‌وضو به آن زد، ولی مهم، تفکّر و تدبّر در مضامین آیات قرآن، و سپس عمل به محتوا و دستورات آن است. متأسفانه امروز مشاهده می‌شود که بعضاً از این مطلب مهم غفلت شده، به روخوانی و تجوید و قرائت و تلاوت و حفظ آیات قرآن قناعت می‌شود و از تفکّر و اندیشه و تدبّر در آیات این نسخه شفابخش غفلت می‌گردد، و این انحراف خطرناکی است. باید فرهنگ تدبّر و تفکّر و عمل به آیات قرآن ترویج و همگانی شود، و این مطلب نهادینه گردد که تلاوت و تجوید و ترتیل کاری است بس خوب و شایسته؛ اما هدف اصلی اندیشه و تدبّر در آیات قرآن و سپس هدایت در سایه عمل کردن به دستورات حکیمانه خداوند در قرآن مجید است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶، باب صفات العلماء، ح ۳.

قسمت دوم سخنان امام علی علیه السلام

همان‌طور که گذشت، حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه داد سخن را در بیان فضایل و ارزش‌های قرآن مجید داده و چهل و دو ویژگی برای این کتاب آسمانی بی‌بدیل ذکر کرده است که شرح و تفسیر بیست و یک مورد آن در مباحث قبل گذشت، و اینک به شرح بقیه آن ویژگی‌ها می‌پردازیم، توجه بفرمایید:

«جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ مَحَاجَّ لَطُرُقِ الصَّالِحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ، وَ مَعْقِلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هُدًى لِمَنْ أَتَاهُ بِهِ، وَ عُدْرًا لِمَنْ أَنْتَحَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ قَلْبًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيئَةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَهُ، وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ، وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى؛ خداوند قرآن را مایه سیرابی عطش دانشمندان، و بهار دل‌های فقیهان و اندیشمندان، و جاده‌های وسیع صالحان (به‌سوی خدا) قرار داده است. قرآن مجید دارویی است که با بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند، و نوری است که ظلمت و تاریکی با آن نخواهد بود، و ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن، و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن است. قرآن برای کسی که تحت ولایتش قرار گیرد مایه عزت، و برای کسی که در حوزه آن وارد شود محل امنی است.

قرآن مجید راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، و عذری است برای کسی که آن را مذهب خویش برگزیند، و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن بگوید، و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمن خود بایستد، و عامل پیروزی کسی است که به آن احتجاج کند. قرآن نجات‌دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند، و مرکب راهواری است برای کسی که

آن را به کار گیرد، و نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه گذاری کند، و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد. قرآن مجید علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند، و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.^۱

تشبیه‌ها و پیام‌ها

حقیقتاً قرآن را باید قرآن‌شناسی همچون امیرمؤمنان علی علیه السلام توصیف کند. چه کسی می‌تواند همچون علی علیه السلام که عارف به قرآن است، این‌گونه ابعاد مختلف قرآن را ترسیم کند؟ هر جمله‌ای از بیست و یک جمله مورد بحث پیامی مهم و بارز دارد، که به دلیل رعایت اختصار، تنها به پنج مورد آن می‌پردازیم:

۱. مایه سیراب شدن روح دانشمندان

آب در جهان نقش بسیار مهمی دارد، به گونه‌ای که $\frac{۳}{۴}$ کره زمین را تشکیل داده و مجموعه خشکی‌های این کره خاکی با تمام وسعت و عظمتش تنها $\frac{۱}{۴}$ کره زمین را شامل می‌شود. $\frac{۳}{۴}$ بدن ما انسان‌ها نیز از آب و $\frac{۱}{۴}$ آن از دیگر مواد مورد نیاز تشکیل شده است و لذا نیاز انسان به آب از هر چیز دیگر بیشتر است. بدین علت، ممکن است مدّت زیادی در مقابل گرسنگی مقاومت کند، ولی توان تحمل تشنگی را به مدّت زیادی ندارد. کسانی هستند که روزه آب می‌گیرند و چهل روز از تمام خوراکی‌ها امساک کرده، فقط آب می‌نوشند!

یکی از دانشمندان روسی به نام الکسی سوفورین معتقد است که تمام بیماری‌ها را می‌توان با روزه آب درمان کرد؛ زیرا منشأ تمام بیماری‌ها

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۹۸، ص ۳۶۶.

و اختلالات جسمی، چربی‌ها و فضولاتی است که در بدن انسان ذخیره شده است و برای از بین بردن این چربی‌ها روزه‌چهل‌روزه‌ای که در آن جز آب چیز دیگری استفاده نشود بسیار کارساز است. ایشان سپس نمونه‌های فراوانی از مبتلایان به انواع بیماری‌ها را ذکر کرده که از این طریق درمان شده‌اند.^۱ در کشور ما نیز افرادی به این روش عمل کرده و نتیجه گرفته‌اند.^۲ البته ما به کسانی که قصد چنین کاری دارند توصیه می‌کنیم که حتماً زیر نظر پزشک متخصص آگاهی آن را پیگیری کنند.

به هر حال، بدن به مقدار زیادی تحمل گرسنگی را دارد، اما در مقابل تشنگی بسیار کم طاقت است و این نشانه اهمیت آب در حیات و زندگی انسان است.^۳ روح انسان هم نیاز به آب روحانی دارد، که آیات دلنشین قرآن است، و لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «قرآن عطش دانشمندان را فرو می‌نشاند و آن‌ها را سیراب می‌کند».

۲. بهار دل‌ها

قرآن بهار دل‌هاست. برای پی بردن به معنای این جمله گهربار، لازم است نگاهی به فصل بهار و ویژگی‌ها و خصوصیات آن داشته باشیم: بهار فصل حیات گیاهان و زندگی درختان است. در فصل زمستان گیاهان از

۱. کتاب الکسی سوفورین در سال ۱۳۴۸ هـ ش توسط دانشمند محترم مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین امامی شیرازی ترجمه و به نام «آب درمانی» منتشر شد. استاد معظم حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) نیز مقدمه‌ای برای آن نوشته است.

۲. مرحوم آقای امامی علیه السلام در جلد دوم کتاب «روزه، روش نوین برای درمان بیماری‌ها» به شرح این مطلب پرداخته است.

۳. و لذا خداوند متعال در آیه شریفه ۳۰ سوره انبیاء می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»؛ «و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم».

بین می‌روند و درختان تقریباً در حال مر قرار می‌گیرند و بسیاری از حیوانات به خواب زمستانی فرو می‌روند. این حیوانات ابتدای زمستان می‌خوابند و پس از یک خواب طولانی سه ماهه و گاه بیشتر، در اوایل بهار بیدار می‌شوند و در این مدت طولانی، آب و غذایی نمی‌خورند؛ بلکه از آب و مواد غذایی ذخیره شده در بدنشان استفاده می‌کنند. البته شعله حیات در طول خواب بسیار ضعیف است. با آمدن بهار گیاهان دوباره سر از خاک بیرون می‌آورند، درختان، سرسبز و خرم شده و بر و گل و میوه می‌دهند، و حیواناتی که در خواب زمستانی فرو رفته بودند برمی‌خیزند و زندگی و کار و تلاش را از نو شروع می‌کنند.

بنابراین، بهار فصل حیات و زندگی و کار و تلاش و فعالیت است. این کار بهار دو پیام برای انسان‌ها دارد: یک پیام آن، عظمت و بزرگی و قدرت پروردگار است، که از لابه‌لای این حوادث استفاده می‌شود و پیام دیگر آن، معاد و جهان پس از مر و امکان زنده شدن دوباره انسان است.

آیات فراوانی در قرآن مجید درباره این دو پیام مهم بهار سخن گفته، که برای هر کدام به ذکر یک نمونه قناعت می‌کنیم:

الف) نشانه عظمت خدا؛ خداوند متعال در آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره یاسین می‌فرماید: «وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»؛ «زمین مرده برای آن‌ها نشانه‌ای (از عظمت خدا) است، که ما آن را زنده کردیم و دانه (های غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند؛ و در آن باغ‌هایی از نخل‌ها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی در آن جاری ساختیم؛ تا از میوه آن بخورند در حالی که با دست خود آن را به عمل نیاورده‌اند. آیا شکر (خدا را) به‌جا نمی‌آورند؟!».

حقیقتاً زنده شدن زمین و محصولات آن آیتی بزرگ است. راستی چگونه

خداوند متعال از زمین مرده و خاک تیره و آب واحد انواع گل‌ها و گیاهان و میوه‌ها و مواد غذایی را استخراج می‌کند؟ بنابراین، در فصل بهار نشانه‌های عظمت خدا را در همه جا می‌بینیم.

شاعر پرآوازه ایران، سعدی شیرازی، در قصیده معروف بهاریه خویش، این پیام بهار را چه زیبا توصیف کرده است:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار^۱

خلاصه این که یکی از پیام‌های بهار، درس عظمت و بزرگی خداوند متعال است.

ب) نشانه زندگی دوباره؛ یکی دیگر از پیام‌های بهار، امکان حیات مجدد و زندگی پس از مرگ است. در آیات شریفه نهم تا یازدهم سوره ق می‌خوانیم: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»؛ «و از آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم، و به وسیله آن باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانیدیم، و نخل‌های بلند قامت که میوه‌های متراکم دارند؛ همه این‌ها برای روزی بخشیدن به بندگان است. و به وسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم؛ (آری) مردگان نیز همین‌گونه زنده می‌شوند».

۱. قصیده مذکور به‌طور کامل در پایان این کتاب آمده است.

ای کسانی که می‌گویید پس از مرگ چگونه زنده می‌شویم؟ شما هر ساله منظره معاد را مشاهده می‌کنید و با چشمانتان نظاره‌گر زنده شدن زمین‌های مرده در فصل بهار هستید، زندگی پس از مرگ انسان‌ها نیز همین‌طور است. در قرآن مجید برای اثبات معاد شش راه وجود دارد، که یکی از آنها اندیشه در زنده شدن مجدد زمین است. نتیجه این که بهار، هم پیام‌آور توحید و یکتاپرستی است و هم پیام‌آور معاد و زندگی دوباره.

قرآن مجید نیز بهار دل‌هاست؛ یعنی آشنایی با قرآن باعث می‌شود که توحید و معاد انسان کامل شود و اگر اعتقاد به مبدأ و معاد کامل گردد، انسان، سالم و صالح و مؤمن و سربه‌راه خواهد شد. تمام کسانی که در مسائل فرعی می‌لنگند، یا توحیدشان ناقص است، یا مشکلی در معاد دارند. اگر انسان باور کند که خداوند از رقبش به او نزدیک‌تر است^۱ و اگر معتقد باشد که هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر یا شر کند آن را می‌بیند^۲، این همه جنایت و قتل و غارت نمی‌کند، و مال مردم را نمی‌خورد، و رشوه نمی‌گیرد، و آلوده مسائل جنسی نمی‌شود.

آری، قرآن بهار دل‌هاست، مبدأ و معاد را در روح و جان انسان زنده می‌سازد و انسان را انسان می‌کند. اگر کسی بخواهد آدم شود باید با قرآن آشنا گردد. راه آدم شدن از نظر قرآن، آشنایی با مبدأ و معاد و باور کردن این دو اصل مهم است.

۳. نور بی‌ظلمت

امام علیه السلام در یکی از جملات بیست و یک‌گانه، قرآن را به نوری تشبیه فرمود که ظلمتی پس از آن وجود ندارد؛ در حالی که نورهای جهان ماده چنین نیست. اگر

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره زلزله، آیه ۷ و ۸.

جهان در روز، روشن می‌شود، در پی آن ظلمت و تاریکی شب، تمام عالم را دربر می‌گیرد.

سؤال: شب، حاصل سایه بخشی از کره زمین بر قسمت دیگر آن است، بنابراین، در بیرون از منظومه شمسی این مسئله وجود ندارد.

جواب: اتفاقاً همین آفتاب عالمتاب روزی خاموش می‌شود. و تاریکی سرتاسر عالم هستی را فرا خواهد گرفت «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^۱. در منابع علمی آمده است که هر روز بیش از سیصد میلیارد تن از وزن خورشید کاسته می‌شود،^۲ ولی از آن جا که خورشید بسیار بزرگ است خم به ابرو نمی‌آورد، اما بالاخره خاموش خواهد شد.

تنها نوری که ظلمت و تاریکی همراه آن نیست و هرگز خاموش نمی‌شود، نور قرآن مجید است. قرآن کلام خداست و همان‌گونه که ذات خداوند نامتناهی و بی‌پایان است، کلامش قرآن نیز بی‌نهایت است.

اگر این نور الهی را همراه خود داشته باشیم، و قلب و روح و جان و دلمان را با آن نورانی کنیم، همواره نورانی خواهیم بود.

۴. شفای جاودانه

بسیاری از داروها، دوره اثرگذاری خاصی دارند و پس از آن دوره، بیماری عود می‌کند. به تعبیر دیگر، غالب داروها بیماری را ریشه‌کن نمی‌کند، بلکه نقش آرام‌بخش و مسکن دارد. اما قرآن مجید، مطابق آنچه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده، چنین نیست، بلکه دارویی است که بیماری را ریشه‌کن می‌کند و پس از آن، بیماری باز نمی‌گردد.

۱. سوره تکویر، آیه ۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۱۰-۱۴ سوره تکویر.

اگر بشر به نسخه‌های شفابخش قرآن مجید عمل کند، مفسد و رذایل اخلاقی، قتل و جنایت، سرقت و چپاول، تبعیض‌های ناروا و زشت، افسردگی‌ها و نگرانی‌ها و ناامیدی‌ها، همه و همه از جامعه انسانی رخت برمی‌بندد و جامعه‌ای پاک تشکیل می‌شود.

۵. عزّت و شوکت

امام علی علیه السلام در فرازی دیگر از خطبه ۱۹۸، قرآن را مایه عزّت کسانی می‌خواند که تحت ولایتش قرار گیرند. نمی‌گوید کسانی که قرآن را تلاوت و قرائت کنند، یا قواعد تجویدش را مراعات نمایند، یا آن را به خاطر بسپارند، بلکه می‌فرماید: «کسانی که تحت ولایتش قرار گرفته و به آن عمل کنند». هرچند قرائت و تلاوت و تجوید و حفظ قرآن کار شایسته و خوبی است، اما به تعبیر امام علی علیه السلام آنچه مایه عزّت می‌شود قرار گرفتن تحت ولایت قرآن، و عمل کردن به مضمون آیات آن است.

برای اثبات این ادعا، کافی است نگاهی به تاریخ عرب قبل و پس از اسلام کنیم. مردم حجاز قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مردمی جاهل و نادان و گرسنه بودند و کار آن‌ها جنگ و جنایت و خون‌ریزی بود و اساساً به حساب نمی‌آمدند. گوستاولوبون، دانشمند معروف فرانسوی می‌گوید:

«از جمله سرزمین‌هایی که هرگز مستعمره نشد سرزمین حجاز است، چون حجاز چیزی نداشت که مورد طمع استعمارگران قرار گیرد و آن‌جا را مستعمره خود کنند. حجاز سرزمینی خشک و مردم آن ملتی عقب‌افتاده بودند».^۱

اما همین مردم پس از طلوع خورشید اسلام و پذیرش دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. تمدن اسلام و عرب، ص ۹۱.

و عمل کردن به آیات نورانی قرآن، ملّتی عزیز و محبوب شدند، تا آن جا که علوم و دانش‌های دانشمندان مسلمان از مشرق زمین به سمت غرب سرازیر شد و غربی‌ها ریزه‌خوار علم و دانش مسلمانان گردیدند.^۱

بنابراین، عمل به قرآن و پذیرش ولایت آن، سبب شد آن ملّت زبون و پست و ذلیل، تبدیل به مردمی قوی و نیرومند و عزیز و دانشمند شده و مسلمانان مرجع علمی دانشمندان دیگر کشورها گردند. امروز هم اگر مسلمانان بخواهند سعادت‌مند و عزیز شوند، باید به قرآن پناه ببرند و ولایت آن را بپذیرند.

۱. شرح این مطلب را در کتاب «تاریخ تمدن»، ج ۴، ص ۴۱۸ به بعد مطالعه فرمایید.

در مباحث گذشته دربارهٔ عظمت و فضیلت قرآن، از دیدگاه قرآن و سنت، که به آن دو، دلایل نقلی گفته می‌شود، بحث کردیم و آیاتی از قرآن مجید و کلماتی از پیامبر اسلام ﷺ و سخنانی از علیؑ البته به‌طور فشرده و کوتاه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این قسمت، به اهمیت و عظمت قرآن از دیدگاه عقل می‌پردازیم، تا کسانی که به خداوند و قرآن و پیامبر ﷺ و امام علیؑ نیز ایمان نیاورده‌اند، به عظمت قرآن پی ببرند. بهترین مسیر برای این بحث، مطالعه و بررسی شرایط زمانی و مکانی نزول قرآن قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ و بعد از آمدن اسلام و نزول قرآن است.

مردم محیط نزول قرآن قبل از اسلام را با مردم همان مکان پس از آمدن اسلام و قرآن مقایسه می‌کنیم، تا عقل به نقش و تأثیر قرآن پی ببرد و در این مورد قضاوت کند.

اعراب عصر جاهلیت

برای این منظور به سراغ نهج البلاغه رفته، پای سخن کسی می‌نشینیم که هم

عصر جاهلیت را درک کرده و با مردم آن زمان زندگی نموده، و هم پس از نزول قرآن پایه پای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نشر اسلام زحمت کشیده و در رشد و توسعه دین و دین داران نقش آفرینی کرده است؛ به ویژه که غالب مخاطبانش در آن عصر، هر دو زمان را درک کرده و هیچ ایرادی به سخنان وی نگرفته اند.

بدترین دین و زشت ترین زندگی!

حضرت در خطبه ۲۶ نهج البلاغه وضعیتی عقیدتی و زندگی عرب جاهلیت را چنین توصیف می کند:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُسْنٍ، وَحَيَاتٍ صُمَّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ. الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنُصُوبَةٌ، وَالْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ خَدَاوْنِد، مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد، تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد. در حالی که شما جمعیت عرب، بدترین آیین را داشتید و در بدترین سرزمین ها و در میان سنگ های خشن و مارهای فاقد شنوایی (که از هیچ چیزی نمی ترسیدند و خطرشان بسیار زیاد بود) زندگی می کردید، و آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای بسیار ناگوار می خوردید، و پیوسته خون هم را می ریختید و پیوند با خویشاوندانتان را قطع می کردید (دختران را زنده به گور می کردید و پسران خود را به قتل می رساندید). بت ها در میان شما برپا بود و گناهان سراسر وجودتان را فراگرفته بود.»^۱

به راستی، چه آیینی بدتر از بت پرستی؟ انسان عاقل و هوشیار، قطعه سنگ یا

۱. نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۲۶، ص ۱۱۴.

چوبی را با دست خود بتراشد و در برابر آن سجده کند و مقدرات خود را به دست او بداند و در مشکلات و گرفتاری‌ها به آن پناه ببرد! یا بت‌هایی از خرما بسازد و در برابر آن سجده کند و سپس در قحط‌سالی آن را بخورد و مورد تمسخر دشمنان خود قرار گیرد؟^۱

دورماندگان از دعوت انبیا و کتب آسمانی

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۳۳ وضعیّت مردم حجاز را در آن عصر و زمان چنین توصیف می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يقرأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَأَطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ؛ خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هنگامی مبعوث کرد که هیچ‌کس از عرب کتاب آسمانی نمی‌خواند، و ادعای نبوتی نداشت (از دعوت انبیا دور مانده بودند و از کتب آسمانی محروم)، او مردم را تا سرمنزل سعادتشان سوق داد، و به محیط رستگاری و نجات رساند. نیزه‌های آن‌ها صاف و (در مسیر صحیح) پابرجا، و جای پای آن‌ها محکم شد.»

آری آن‌ها چون رهبر و راهنمایی نداشتند، پراکنده و متشتت بوده و در اختلافات و خرافات غرق شده بودند. اما پس از پذیرش اسلام قدرتمند شدند و بر دشمن غلبه کردند.

غرق شدگان در ضلالت و گمراهی

در خطبه ۹۵ به گوشه دیگری از ظلمت و تاریکی عصر جاهلیت اشاره شده است؛ توجه بفرمایید:

۱. شرح این مطلب را در کتاب «اسلام و عقاید و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام»، ص ۲۷۴ مطالعه فرمایید.

«بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ، وَحَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَاسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ، وَاسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ؛ حَيَارَى فِي زُلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ، وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛ (خداوند) او را هنگامی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی، سرگردان بودند و در فتنه‌ها غوطه‌ور. هوی و هوس‌های سرکش، آن‌ها را به خود جلب کرده، تکبر و خودبزر بینی آن‌ها را به پرتگاه افکنده و جاهلیت شدید آن‌ها را سبک‌مغز ساخته بود و در ناپایداری امور و بلای جهل، حیران و سرگردان بودند. در این هنگام، پیامبر ﷺ در نصیحت آن‌ها، نهایت کوشش را به خرج داد (و با سخنان دلنشین و منطقی درنمود کرد) و در راه راست حرکت می‌نمود (و مردم را به دنبال خود، به حرکت وامی داشت) و به سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می‌کرد»^۱.

طبق آنچه در این خطبه آمده، ریشه اصلی بدبختی آن‌ها، جهل و گمراهی و هوی پرستی و فتنه‌گری و تکبر بود. صفات زشتی که هر یک از آن‌ها به تنهایی جامعه‌ای را به انحطاط می‌کشاند؛ چه رسد به این‌که جامعه‌ای به تنهایی واجد همه آن صفات باشد!

جهل و فقر و اختلاف!

به‌طور خلاصه گرفتاری‌ها و مشکلات و نابسامانی‌های عرب جاهلی را در سه چیز می‌توان خلاصه کرد:

۱. **جهل و نادانی**؛ خرافات، سرتاسر زندگی آن‌ها را فراگرفته بود. این خرافات به قدری زیاد بود که برخی از نویسندگان بخش زیادی از کتاب خود را به آن

۱. نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۹۵، ص ۲۵۸.

اختصاص داده‌اند!^۱ انسان هنگامی که آن خرافات را مطالعه می‌کند، به عظمت و بزرگی اعجاز قرآن و پیامبر اسلام ﷺ پی می‌برد.

یکی از نویسندگان مسیحی می‌گوید: «طبیعت منطقه (ی حجاز) خشک و طبیعت مردمش نیز خشک و انعطاف‌ناپذیر، و نفوذ در آن‌ها به وسیله پیامبر اسلام اعجاز بزرگی بود».^۲

۲. فقر و نداری؛ اعراب جاهلی در حدّ اعلاّی فقر و نیاز بودند، تا آن‌جا که نه تنها دختران بلکه پسرانشان را، که سرمایه زندگی آن‌ها محسوب می‌شد، از ترس فقر به زیر خاک می‌کردند.^۳ پاهای برهنه و اندام نیمه‌عریان بسیاری از آنان حاکی از فقر اقتصادی آن‌ها بود. اگر یکی از آن‌ها صاحب لباس ساده‌ای می‌شد افتخار می‌کرد که لباسی دارد هم تابستانه و هم بهاره و هم زمستانه و خلاصه در همه فصول می‌تواند از آن استفاده کند!

مَنْ يَكُ ذَا بَتٍّ فَهَذَا بَتِّي مُقَيِّظٌ مُصَيِّفٌ مُشْتٍ^۴

۳. اختلافات و پراکندگی؛ نشانه‌ای از وحدت و یکپارچگی در میان مردم حجاز قبل از اسلام دیده نمی‌شد؛ بلکه در اوج اختلافات قومی و قبیله‌ای و اعتقادی و مانند آن بودند، و لذا دائماً به جنگ و درگیری و خون‌ریزی اشتغال داشتند. در بعضی از تواریخ آمده است: «در میان اعراب جاهلی، یک‌هزار و هفتصد جنگ رخ داد که برخی از آن‌ها یک‌صد سال یا بیشتر ادامه داشت و نسل‌های متعددی آمدند و رفتند و آتش جنگ همچنان زبانه می‌کشید».^۵

۱. شرح این مطلب را در کتاب «اسلام و عقاید و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام»، بخش سوم، ص ۴۷۹-۶۰۰ مطالعه فرمایید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۱؛ سوره اسراء، آیه ۳۱.

۴. جامع الشواهد، ص ۲۸۲.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۲.

گفته شده که از میان دو قبیله، جوی آبی عبور می‌کرد که غالباً آب آن به رنگ سرخ بود! یعنی به شدت باهم درگیر بودند و از هم می‌کشتند و خون کشته‌ها به سمت جوی آب سرازیر می‌شد!

خداوند در قرآن مجید چه تعبیر زیبا و رسایی از اوج اختلافات آن‌ها دارد! آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾؛ «و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، که خدا شما را از آن نجات داد».^۱

معنای ﴿عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾ به زبان ساده این است که گاه زیر لبه نهرها ورودخانه‌ها و دریاها بر اثر برخورد زیاد آب با آن به تدریج خالی می‌شود و تنها ظاهری سست و کم‌مقاومت از آن باقی می‌ماند، که هرکس پا بر روی آن بگذارد سقوط کرده و در آب غرق می‌شود. حال تصور کنید که اگر زیر چنین مکانی به جای آب آتش باشد، چقدر خطرناک است. قرآن مجید وضعیت عرب جاهلی را بر اثر اختلافات، تشبیه به چنین موقعیت خطرناکی کرده که تا افتادن در آتش و نابودی، تنها یک گام فاصله داشتند که خداوند آن‌ها را نجات داد.

طبق آیه شریفه ۶۳ سوره انفال، عمق اختلاف اعراب جاهلیت به قدری زیاد بود که هزینه کردن تمام ثروت کره زمین برای از بین بردن آن کافی نبود، آن‌هم توسط شخصی همچون پیامبر اسلام ﷺ. اما خداوند مهربان به آن‌ها لطف کرد و رحمتش را شامل حالشان ساخت و این درد جانکاه آن‌ها را بهبود بخشید

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

پس از اسلام

همان عرب‌های عصر جاهلیت، پس از بعثت پیامبر اسلام ﷺ، تسلیم آن حضرت شده، به قرآن ایمان آوردند، و آن را سرلوحه زندگی خود قرار داده، به تدریج از تاریکی‌های سه‌گانه جهل و فقر و اختلاف دور شدند. نه تنها عالم و ثروتمند و متحد گشته و جهل و فقر و اختلاف را از جامعه خود زدودند، بلکه علم و دانش را به سراسر جهان صادر کردند. ریاضی‌دان‌ها و فیزیک‌دان‌ها و شیمی‌دان‌های بزرگی در میان مسلمان‌ها پیدا شد، که مایه اعجاب و حیرت همگان گشت.

دکتر گوستاولوبون در کتاب تاریخ تمدن‌اش می‌گوید: «جنگ صلیبی مسلمانان و مسیحیان ۲۰۰ سال طول کشید. نسلی رفت و نسلی دیگر آمد و جنگ همچنان ادامه داشت. تمام مسیحیت بسیج شدند تا بیت المقدس را از چنگ مسلمانان خارج کنند که موفق نشدند، و در این نبرد دو‌یست ساله مغلوب مسلمانان گشتند^۱، اما به چیز بزرگ تری دست یافتند. آن‌ها وارد تمدن شدند و از علوم و دانش مسلمانان استفاده کردند، در حالی که در آن زمان در حال توحش بودند!»^۲.

آری، قرآن مجید پایه‌های علمی مسلمانان را محکم کرد، اختلافات آن‌ها را برطرف ساخت، آن مردم متشتت و پراکنده را متحد و یکپارچه کرد، خرافات را

۱. اما چه حادثه‌ای رخ داد که مسلمانان در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل شکست خوردند، و بیت المقدس را از دست دادند؟ شرح غم‌باری دارد که این سخن بگذار تا وقتی دگر!
۲. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۴۱۱ به بعد.

از میانشان برچید، مفسد اخلاقی و اجتماعی را از جسم و جانشان زدود، و از فقر و تنگدستی نجاتشان داد^۱؛ و این‌ها همه در سایه عمل به قرآن بود. خلاصه این‌که برای پی بردن به عظمت و اهمّیت قرآن از دیدگاه عقل، باید زندگی عرب جاهلیت قبل از اسلام را با زندگی آن‌ها بعد از اسلام مقایسه کرد، تا روشن شود که آن‌ها کجا بودند و به کجا رسیدند؟ این مقایسه را فقط ما انجام نداده‌ایم، بلکه بسیاری از اندیشمندان غیرمسلمان نیز به چنین مقایسه‌ای دست زده، به تفاوت بزرگ و جهش مهم و حیرت‌آورش پی برده و در برابر عظمت و بزرگی قرآن مجید سر تعظیم فرود آورده‌اند که به ذکر یک نمونه آن قناعت می‌کنیم:

عظمت قرآن از نگاه شبلی شمیّل

دکتر شبلی شمیّل، دانشمند عرب‌زبانی است که هرچند از میان مسیحیان برخاسته، اما معتقد به هیچ دینی نیست و مادی‌گراست. وی حدود یک‌صد سال قبل می‌زیسته و در سال ۱۳۳۵ ه. ق درگذشته است. او با یکی از دانشمندان اسلامی به نام محمدرشید رضا، نویسنده تفسیر معروف المنار ارتباط داشته و در یکی از مکاتباتش خطاب به او چنین می‌نویسد:

۱. نهر، دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می‌نویسد: «سرگذشت عرب و داستان این‌که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند یکی از شگفتی‌های تاریخ بشری است. نیرو و فکر تازه‌ای که عرب‌ها را بیدار کرد و آن‌ها را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت «اسلام» بود.

و توماس کارل می‌گوید: «خداوند عرب را به وسیله اسلام از تاریکی‌ها به سوی روشنایی‌ها هدایت کرد. از ملت خموش و راکدی که نه صدایی از آن برمی‌آمد و نه دارای حرکتی محسوس بود، ملتی به وجود آورد که از گمنامی به سوی شهرت، و از سستی به سوی بیداری، و از پستی به سوی فراز، و از عجز و ناتوانی به سوی نیرومندی سوق داده شد، و نورشان از چهار سوی جهان می‌تابید. از آمدن اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگر را در اندلس نهادند، و بالاخره در همین مدت کوتاه، اسلام بر نیمی از دنیا نورافشانی کرد» (تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره آل عمران).

«الی غزالی عصره السید محمد رشید رضا صاحب المنار، انت تنظر الی محمد کنبی و تجعله عظیماً وانا انظر الیه کرجل واجعله اعظم. ونحن وان کنا فی الاعتقاد علی طرفی نقیض فالجامع بیننا العقل الواسع والاخلاص فی القول وذلك اوثق لنا لعری المودة، والحق اولی ان یقال؛

خدمت غزالی عصر ما، آقای محمدرشید رضا، نویسنده تفسیر المنار. شما (حضرت) محمد را پیامبر می دانی و او را بزر می شماری، و من او را پیامبر نمی دانم، اما عظمت بیشتری برای او قائل هستم و او را از تو بزر تر می دانم. من و شما هرچند دو عقیده متضاد داریم، ولی نیروی گسترده عقل و اخلاص در گفتار، قدر جامع ماست، و این مطلب باعث می شود که دوستی ما مستحکم گردد و حق را باید گفت». سپس اشعاری به شرح زیر در وصف قرآن مجید می گوید:

دع من محمد فی صدی قرآنه	ما قد نحاء للحمه الغایات
انی وان ک قد کفرت بدینه	هل اکفرن بمحکم الآیات؟
او ما حوت فی ناصع الالفاظ من	حکم روادع للهوی و عظات
وشرایع لو انهم عقلوا بها	ماقیدوا العمران بالعادات
نعم المدبر والحکیم وانه	رب الفصاحة مصطفی الکلمات
رجل الحجی رجل السیاسة والدهاء	بطل حلیف النصر فی الغارات
ببلاغة القرآن قد خلب النهی	وبسیفه انحی علی الهامات
من دونه الابطال فی کل الوری	من سابق او غائب او آت ^۱

ترجمه: پیامبر شما محمد ﷺ پارچه ای بافته که تارهای آن قرآن و پودهایش اهداف عالی است، و از مجموع آن، برنامه و تمدن عظیمی به وجود آورده است. من هرچند دین محمد را نپذیرفته ام، ولی آیا می توانم به قرآن کافر شوم و آن را

۱. اوائل المقالات وشرح عقائد الصدوق، ص ۲۵۱.

نپذیرم؟ در این قرآن الفاظ زیبایی وجود دارد و حکمت‌ها و علوم و دانش‌هایی است که هوی و هوس‌ها را از انسان دور ساخته و پند و اندرزها را جذب می‌کند. قرآن شرایع و دستوراتی آورده که اگر مسلمانان به آن عمل می‌کردند امروز جایگاه دیگری داشتند.

محمد، مرد مدبر و حکیمی بود و این قرآن، پروردگار فصاحت و بلاغت، و کلمات آن بسیار برگزیده است. محمد مرد عقل و سیاست و هوشیاری، و قهرمانی بود که در تمام میدان‌های جنگ پیروز می‌شد. (شاعر دوباره به سراغ توصیف قرآن می‌رود و می‌گوید:) قرآن به وسیلهٔ بلاغتش همهٔ مغزها و عقل‌ها را به سوی خود جذب کرده و شمشیرش را بر مغز گردنکشان وارد ساخته است. تمام قهرمانان عالم زیر دست او هستند؛ قهرمانان گذشته و حال و آینده».

آری، جایگاه قرآن آن قدر رفیع است که یک مرد مادی مسلک که دین اسلام و پیامبر آن را قبول ندارد، نمی‌تواند در مقابل عظمت بی‌بدیل و اهمیّت بی‌نظیر آن سر تعظیم فرود نیاورد، و این نتیجهٔ تابش خورشید عقل است. از مجموع مباحث گذشته اهمیّت و عظمت قرآن مجید از منظر قرآن و سنت و عقل روشن شد.

جمله معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» که محور بحث ماست، از چند جهت باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱. نخست از نظر سند و مدرک، و این که آیا این جمله از حضرات معصومین علیهم السلام به ما رسیده، یا جزء کلمات علما و مفسران است؟
۲. معنای آن چیست؟
۳. روش استفاده از این قاعده چه می باشد؟

روش های تفسیری

روش های مختلفی برای تفسیر قرآن وجود دارد، که قبل از پرداختن به اصل بحث، لازم است به سه نمونه آن اشاره کنیم:

۱. تفسیر قرآن با عقل

منظور از این روش، تفسیر مضامین و معانی قرآن با دلیل عقل نیست؛ بلکه منظور این است که با استعانت گرفتن و بهره جستن از عقل، ابهامی که در برخی آیات وجود دارد برطرف گشته و تفسیرش روشن شود. به دو مثال توجه فرمایید:

الف) خداوند متعال در آیه دهم سوره فتح می‌فرماید:
 ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ معنای ظاهری این آیه، که در داستان بیعت حدیبیه نازل شده، این است: «دست خدا بالای دست‌های آنهاست» و نتیجه آن، مساوی است با جسمانیّت خداوند متعال که مورد قبول نیست.

ب) در آیه شریفه ۲۲ سوره فجر می‌خوانیم:
 ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾؛ «و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند». ظاهر این آیه، که سخن از آمدن خداوند می‌گوید و لازمه آمد و رفت، انتقال از مکانی به مکان دیگر می‌باشد، جسمانیّت خداوند است.

اگر ظاهر این دو آیه شریفه را بگیریم، معنای آن این است که خداوند، هم جسم است، هم مکان دارد، هم تغییر مکان می‌دهد و هم بر اثر انتقال از مکانی به مکان دیگر تبدیل در ذات او راه پیدا می‌کند. این امور از ظاهر این دو آیه به دست می‌آید.

در حالی که عقل به ما می‌گوید: محال است خداوند جسم داشته باشد، چون خداوند وجودی نامحدود است و همه جا حضور دارد و در عین حال مکانی ندارد. او کسی است که در تمام عالم حتی در درون جان ما حاضر است. بنابراین، «آمدن» به معنای انتقال از مکانی به مکان دیگر برایش تصوّر نمی‌شود، زیرا لازمه آن این است که خداوند اجزایی داشته باشد و محصور در زمان و مکان باشد و در نهایت، فرسوده شود؛ و خداوند از همه این امور منزّه است. هنگامی که حکم عقل در کنار چنین آیاتی قرار می‌گیرد آن را این‌گونه تفسیر می‌کند که منظور از «یدالله»، دست، به معنای آن عضو مخصوص مادی نیست تا آن لوازم نامعقول را داشته باشد؛ بلکه منظور از «ید»، قدرت پروردگار است. یعنی قدرت خداوند فوق قدرت آنهاست و این معنا در محاورات عرفی نیز

دیده می‌شود. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: «فلان کشور در دست فلان شخص است» یعنی در قبضه قدرت و تحت تسلط اوست.

بنابراین، به کمک عقل، «ید» را در آیه شریفه به قدرت و سلطه خداوند تفسیر می‌کنیم. همان‌گونه که «آمدن» در آیه دیگر، به «آمدن فرمان خدا» باید تفسیر شود، نه انتقال مکانی خداوند از جایی به جای دیگر، و رؤیت پروردگار در روز قیامت با چشم سر. در چنین مواردی عقل، قرآن مجید را تفسیر می‌کند. و این مطلب، ارتباطی به «تفسیر به رأی» که فاسد است و باطل - و شرح آن خواهد آمد - ندارد.

آنچه ذکر شد تنها دو نمونه از آیاتی بود که به وسیله دلیل عقلی تفسیر می‌شود، و چنین مواردی در قرآن فراوان است.

ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که تفسیر قرآن با عقل، باید با ادله عقلیه قطعی و مسلم باشد، نه ادله ظنیه و خیالیه و وهمیه، و نباید هرکس به اسم تفسیر عقلی به هر شکل که مایل بود آیات قرآن را تفسیر کند، که این راه منتهی به تفسیر به رأی می‌شود، و باید به شدت از آن پرهیز کرد.

عقلی یا عقلایی؟

سؤال: تفسیر قرآن به وسیله عقل، یک روش عقلی محسوب می‌شود، یا عقلایی؟ اگر بگوییم عقلی است، یعنی تفسیر مذکور به حکم عقل است و اگر آن را عقلایی بدانیم، معنای آن این است که بنای عقلا بر آن قرار گرفته است.

جواب: پاسخ، همان گزینه اول است؛ یعنی هنگامی که می‌گوییم منظور از «ید» در آیه شریفه «يُدُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ آن عضو مخصوص نیست، بلکه به معنای سلطه و قدرت است، دلیل عقلی بر این مطلب داریم، نه بنای عقلا. عقل

۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

می‌گوید خداوند جسم نیست؛ چون جسم، زمان و مکان و اجزا دارد و محدود است و ذات پاک خداوند از همه این امور مبرا و پاک است. بنابراین، روش عقلی تفسیر قرآن مبتنی بر دلیل عقلی است، نه بنای عقلا.

۲. تفسیر قرآن با روایات

در این روش، پیچ‌وخم آیات قرآن را به وسیله اخبار و احادیث حضرات معصومین علیهم‌السلام تفسیر می‌کنیم. تفسیر روایی مثال‌های زیادی دارد که ان شاء الله در مباحث آینده خواهد آمد.

البته تفسیر قرآن با روایات دو رقم است: گاه روایات، باطن آیات را تفسیر می‌کند و گاه به تفسیر ظاهر آیات می‌پردازد.

۳. تفسیر قرآن با قرآن

این نوع تفسیر نیز، که موضوع بحث ماست، مثال‌های فراوانی دارد. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

الف) خداوند متعال در آیه ۵۰ سوره انعام می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾؛ «بگو: من به شما نمی‌گویم

گنجینه‌های الهی نزد من است و من (جز آنچه خدا به من بیاموزد) از غیب آگاه نیستم». این مضمون در آیه دیگری نیز آمده است.^۱

طبق این آیه شریفه و برخی دیگر از آیات قرآن، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حفظ

و بهره‌ای از علم غیب نداشت.

اما زمانی که آیات شریفه ۲۶ و ۲۷ سوره جن را در کنار آیه فوق قرار می‌دهیم

۱. سوره هود، آیه ۳۱.

آن را تفسیر کرد، معنای دیگری به ما ارائه می‌دهد. خداوند متعال در این دو آیه، می‌فرماید:

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾؛ «دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد * مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آن‌ها راضی است».

این‌جا، جای تفسیر قرآن با قرآن است. هنگامی که این آیات را کنار هم می‌گذاریم چنین استفاده می‌شود که علم غیب ذاتاً و استقلالاً در اختیار خداست، اما ممکن است خداوند آن را به برخی تعلیم دهد. بنابراین، رسولان مرضی عندالله به صورت اکتسابی بهره‌ای از علم غیب دارند.

نتیجه این‌که منظور از علم غیب در آیاتی که آن را از غیر خداوند نفی می‌کند، علم غیب ذاتی است و منظور از علم غیب در آیات و روایاتی که آن را برای غیر خداوند اثبات می‌کند، علم غیب اکتسابی است. یعنی علم غیب ذاتی در انحصار خداوند است، اما علم غیب اکتسابی در اختیار پیامبران و معصومان علیهم‌السلام نیز قرار می‌گیرد.

ب) در آیات شریفه ۲۳ و ۲۴ سوره قیامت می‌خوانیم:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛ «(آری) در آن روز صورت‌هایی

شاداب و مسرور است و به (الطاف) پروردگارشان می‌نگرند».

اگر به ظاهر این آیه شریفه قناعت کنیم باید برای خداوند (حداقل) در قیامت جسمانیّت قائل شویم و او را قابل رؤیت بدانیم! همان‌گونه که عده‌ای از مسلمانان از اهل سنت مطابق ظاهر آیه فوق و مانند آن، معتقد شده‌اند که خداوند را در روز قیامت می‌توان مشاهده کرد!^۱

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

این عقیده بسیار عجیب، نتیجه دور ماندن از اهل‌البيت علیهم‌السلام است. اگر آنها همچون پیروان مکتب اهل‌البيت علیهم‌السلام، به ذیل عنایات آن بزرگواران چنگ می‌زدند، هرگز گمراه نمی‌شدند.

در حالی که اگر آیه مذکور را در کنار آیه شریفه ۱۰۳ سوره انعام قرار دهیم، معنای آن روشن شده و به وسیله این آیه تفسیر می‌گردد. توجه فرمایید:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ «چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (ی نعمت‌ها) و باخبر از دقایق امور و آگاه (از همه چیز) است».

با توجه به آنچه در این آیه شریفه آمده، که امکان رؤیت خدا با چشم سر وجود ندارد، منظور از «نگاه به رب» در آن آیه، نگاه به رحمت، یا نظر به لطف خداوند، یا نگاه به احسان و انعام رب العالمین در روز قیامت است. نتیجه این که یکی از روش‌های تفسیری، تفسیر قرآن با قرآن است.

نکته مهم: روش‌های سه‌گانه عقلی و حدیثی و قرآنی تفسیر قرآن، مکمل یکدیگرند. در برخی از آیات قرآن از روش تفسیر قرآن با عقل استفاده می‌کنیم، و در تعدادی دیگر، به کمک اخبار و روایات آیات را تفسیر می‌کنیم، و در مواردی، ابهام آیات قرآن را با کمک گرفتن از آیات دیگر برطرف می‌سازیم، و هیچ‌یک از این روش‌های سه‌گانه، ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند و به تعبیر دیگر، هر سه مکمل یکدیگرند.

سند و مدرک «القرآن یفسر بعضه بعضاً»

پس از روشن شدن روش‌های سه‌گانه تفسیری و توضیحات مختصری که در مورد آنها داده شد، به اصل بحث که در واقع روش تفسیر قرآن با قرآن است باز می‌گردیم.

اولین مطلبی که در این جا باید مورد بحث قرار گیرد این است که سند و مدرک جمله معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» چیست؟ آیا این جمله از سخنان حضرات معصومین علیهم السلام است، یا علما آن را گفته‌اند؟

این جمله را در کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیافتیم و حتی در ضمن سخنان ابن عباس، مفسر معروف و شاگرد برجسته امیر مؤمنان علیه السلام مشاهده نکردیم، تا گفته شود ایشان آن را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

بنابراین، روایت نیست؛ بلکه جزء کلمات دانشمندان و مفسران محسوب می‌شود و در کتب آن بزرگواران آمده است. مثلاً علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار (ج ۲۹، ص ۳۵۲ و ج ۵۷، ص ۲۱۸) و مرحوم فیض کاشانی در کتاب صافی (ج ۱، ص ۱۱۱) این جمله را نقل کرده‌اند ولی آن را به حضرات معصومین علیهم السلام نسبت نداده‌اند.

البته همین مضمون به عبارتهای دیگر در کلمات معصومین علیهم السلام آمده است؛ که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) یکی از علما و دانشمندان معروف اهل سنت به نام سیوطی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند:

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُنَزَّلْ لِيُكَذَّبْ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ لَكِنْ نُزِّلَ أَنْ يُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضاً؛ قرآن مجید نازل نشده که بخشی از آن بخش دیگرش را تکذیب کند و در تضاد باهم باشد، بلکه برخی از آیات قرآن، آیات دیگر را تصدیق (تفسیر) می‌کند»^۱

ب) حضرت علی علیه السلام نیز فرمودند:

«كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ؛ این کتاب خداست که با آن می‌توانید حقایق را ببینید و با آن

۱. درالمنثور، ج ۲، ص ۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸۱؛ المیزان، ج ۳، ص ۸۳.

سخن بگویند و به وسیله آن بشنویند. بعضی از آن از برخی سخن می‌گویند و برخی گواه برخی دیگر است»^۱.

(ج) در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم:

«وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا؛ خدا فرموده است که بخشی از قرآن بخش دیگر آن را تصدیق می‌کند»^۲.

نتیجه این‌که جمله معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» در کلمات معصومین علیهم السلام نیامده، اما مضمون آن به الفاظ دیگر در کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام آمده است.

شواهد دیگر:

۱. دلیل عقل

اضافه بر آنچه گفته شد، مضمون جمله مذکور مطابق حکم عقل است؛ چون تمام قرآن کلام خداوند حکیم است، بنابراین تضادی در آن راه نخواهد داشت و برخی از سخنان حکیم برخی دیگر را تفسیر و تبیین می‌کند. در یک جا مطلبی را به صورت عام بیان می‌کند و در جای دیگر آن را تخصیص می‌زند. در جایی به طور مطلق سخن می‌گوید و در جای دیگر قید آن را بیان می‌دارد. نتیجه این‌که عقل نیز قاعده معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» را تأیید می‌کند.

۲. محکمت و متشابهات قرآن

در آیه شریفه هفتم سوره آل عمران، با صراحت سخن از محکمت و متشابهات قرآن به میان آمده است. در آیه مذکور آیات قرآن به دو دسته تقسیم

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۳۳، ص ۱۱۸.

۲. همان، ج ۱، خطبه ۱۸، ص ۱۰۰.

شده است: بخشی از آن‌ها آشکار و روشن است، و بخشی دیگر ابهام و اجمال دارد. آیات متشابه که اجمال و ابهام دارد به وسیله محکّمات که شفاف و روشن است تفسیر می‌شود.

به عنوان مثال، آیه شریفه ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۱ جزء آیات متشابه است و ابهام دارد، اما آیه شریفه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾^۲ شفاف و روشن است و از محکّمات قرآن محسوب می‌شود و لذا آیه اول را به وسیله آیه دوم تفسیر می‌کنیم.

البته وجود آیات محکم و متشابه در قرآن فلسفه‌ای دارد که در جای خود خواهد آمد، ولی به هر حال تفسیر متشابهات به وسیله محکّمات، مصداق دیگری از تفسیر قرآن با قرآن، و تأیید دیگری برای قاعده «القرآن یفسر بعضه بعضاً» می‌باشد.

خوانندگان عزیز! باید تلاش کنیم در زمره بیماردلانی نباشیم که همواره به دنبال آیات متشابه هستند تا با سوء استفاده از آن‌ها به هوای نفس خود برسند، بلکه در صف اهل ایمان و تقوا باشیم که متشابهات را با محکّمات تفسیر می‌کنند.

تسلیم در برابر همه آیات قرآن

خداوند متعال در آیات ۹۰ تا ۹۲ سوره حجر می‌فرماید:

﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَّكَ لِنَسْأَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ «(ما بر آن‌ها عذاب می‌فرستیم) همان‌گونه که بر تجزیه‌گران (آیات الهی) فرو فرستادیم. همان کسانی که قرآن را تقسیم کردند؛ و فقط آنچه را که به سودشان بود پذیرفتند!) به پروردگارت سوگند! (در قیامت) از همه آن‌ها سؤال خواهیم کرد».

۱. سوره قیامت، آیه ۲۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

مصدق‌اتم این آیات، وهابی‌ها هستند که یک آیه قرآن را گرفته و مطابق آن حکم می‌دهند و توجهی به سایر آیاتی که در همان موضوع وارد شده، نمی‌کنند. مصداق دیگر این آیات معتقدین به جبر هستند. آن‌ها به آیاتی که ظاهر آن بوی جبر می‌دهد تمسک کرده، آیات دیگری را که مفسر این آیات است رها می‌سازند و در نتیجه در دام جبر گرفتار می‌شوند.

پیامدهای رهاکردن تفسیر قرآن با قرآن

اگر به هنگام تفسیر آیات قرآن، به آیات متناسب آن توجه نشود و آن‌ها را در کنار هم نچینیم، دچار لغزش‌های بزرگی خواهیم شد و از حقایق قرآن دور می‌شویم. متأسفانه بسیاری از گمراهی‌ها نتیجه همین امر است. به عنوان نمونه بزرگان صوفیه گفته‌اند: «شیطان برترین موحد عالم است؛ چون به خدا عرض کرد که من فقط در برابر تو سجده می‌کنم و در برابر غیر تو سر بر خاک نمی‌سایم!»^۱ آن‌ها از یک آیه برداشتی کرده و به آیات قبل و بعدش توجهی ننموده‌اند. آیه ۱۲ سوره اعراف را که علت سجده نکردن شیطان را تکبر و غرور، و خودبرتربینی او معرفی کرده و آیه سیزدهم همان سوره را که تکبر را عامل سقوط شیطان بیان کرده، مورد مطالعه و دقت قرار نداده‌اند. آری! اگر قرآن را با قرآن تفسیر نکنیم، و با آیات این کتاب بی‌بدیل آسمانی گزینشی برخورد نماییم، دچار خطاها و انحرافات سنگینی می‌شویم، تا آن‌جا که ممکن است همچون صوفیه بزرگترین مشرک عالم هستی را سرآمد موحدان جهان معرفی کنیم!

باید تلاش کنیم روش خوب و مناسبی را در تفسیر قرآن انتخاب کرده و در برابر قرآن زانو بزنیم و آرا و افکار خود را بر آن تحمیل نکنیم، تا به حقیقت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۸۶.

قرآن برسیم و همگی در سایه قرآن مجید، مشمول عنایات خداوند متعال و الطاف امام زمان (عج) قرار بگیریم.

مثال‌های سه‌گانه تفسیر قرآن با قرآن

برای روشن‌تر شدن تفسیر قرآن با قرآن سه مثال می‌زنیم، که البته هر کدام آن‌ها بحث مستقل بلکه کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد، که به اختصار از آن می‌گذریم:

۱. علم غیب

همان‌گونه که در بحث قبل گذشت آیاتی از قرآن مجید علم غیب را مخصوص خداوند دانسته و آن را در انحصار ذات پاکش قرار می‌دهد، از جمله: الف) خداوند متعال در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾؛ «و ممکن نبود که خداوند شما را از غیب آگاه کند» ظاهر این آیه شریفه این است که علم غیب مخصوص ذات پاک خداست.

ب) در آیه شریفه ۵۰ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾؛ «بگو: «من به شما نمی‌گویم گنجینه‌های الهی نزد من است و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد)، از غیب آگاه نیستم».

ج) خداوند متعال به نقل از پیامبرش چنین می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم؛ و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند (و آماده پذیرش حق‌اند)».^۱

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

ظاهر آیات سه گانه فوق و آیات مشابه، نفی علم غیب از غیر خداست. متأسفانه وهابی ها فقط به این آیات تمسک کرده و منکر علم غیب در مورد غیر خدا شده اند، در حالی که آیات دیگری وجود دارد که علم غیب را برای غیر خداوند ثابت و درحقیقت آیات مذکور را تفسیر می کند. به دو نمونه از این آیات توجه بفرمایید:

الف) در آیه شریفه ۱۰۲ سوره یوسف می خوانیم:

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾؛ «ای پیامبر! این از اخبار غیبی است که به تو وحی می فرستیم». از این آیه شریفه استفاده می شود که خداوند انباء الغیب را به پیامبرش تعلیم داده است. یعنی پیامبر اسلام ﷺ با تعلیم الهی عالم به غیب می شد.

ب) در آیات شریفه ۲۶ و ۲۷ سوره جن چنین آمده است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾؛ «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آنها راضی است».

نتیجه این که علم غیب بر دو قسم است:

الف) علم غیب ذاتی؛ که مخصوص ذات پاک خداوند است، و هیچ کس بالذات عالم بر غیب نیست.

ب) علم غیب اکتسابی؛ این نوع علم غیب که با تعلیم الهی حاصل می شود برای پیامبران و اولیاء الله و کسانی که خداوند بخواهد ممکن است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه جمله ای دارد که کلید حل مشکل بحث ماست. حضرت در آن خطبه خبری از آینده بصره می دهد، سپس یکی از حاضران در آن مجلس سؤال می کند: ای علی! مگر تو عالم به غیب هستی؟ آیا آنچه خبر داده ای علم غیب نیست؟ حضرت در پاسخ می فرماید: «إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ

مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ (این، علم غیب ذاتی نیست، بلکه) آن را از صاحب این علم فراگرفته‌ام).^۱ یعنی من از رسول خدا ﷺ فراگرفته‌ام، و او هم از خداوند متعال آموخته است. خداوند که ذاتاً عالم به غیب است به پیامبرش، و پیامبرش نیز به من تعلیم داد.

بنابراین، اگر تمام آیات مربوط به علم غیب را در کنار هم بگذاریم نتیجه‌اش این می‌شود که علم غیب ذاتی مخصوص خداست؛ اما علم غیب اکتسابی برای غیر خداوند نیز امکان دارد.

ولی متأسفانه کسانی که به تعبیر قرآن: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۲ هستند فقط برخی از آیات را گرفته و مطابق همان نظر می‌دهند و به سایر آیات مربوط به همان موضوع توجهی نمی‌کنند.

۲. شفاعت

یکی دیگر از موضوعاتی که از طریق تفسیر قرآن با قرآن روشن می‌شود، شفاعت است.

در برخی از آیات قرآن شفاعت از غیر خداوند نفی شده و منکران شفاعت، با تمسک به این دسته از آیات، منکر شفاعت شده‌اند، از جمله:

الف) خداوند متعال در آیه شریفه ۴۸ سوره مدثر می‌فرماید:

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾؛ «از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها

سودی نمی‌بخشد».

ب) در آیه شریفه ۴۴ سوره زمر می‌خوانیم:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾؛ «بگو: تمام شفاعت تنها از آن خداست».

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۲۸، ص ۱۰۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰.

یعنی پیامبران و امامان و اولیاء الله حق شفاعت ندارند.

(ج) در آیه شریفه ۱۸ سوره یونس چنین آمده است:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛

«آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند». خداوند متعال در این آیه شریفه کسانی را که بت‌ها را شفیع قرار داده‌اند مذمت کرده است.

خلاصه این‌که آیات مذکور شفاعت را از غیر خدا نفی می‌کند.

اما در قرآن مجید آیات دیگری وجود دارد که مفسر آیات مذکور است و آن‌ها

را تفسیر و تبیین می‌کند. به این آیات توجه بفرمایید:

(الف) در آیه شریفه ۲۵۵ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ «کیست که نزد او جز به فرمانش شفاعت

کند؟». از این آیه شریفه استفاده می‌شود که غیر خدا هم می‌تواند شفاعت کند، ولی باید باذن الله باشد. بنابراین، منظور از آیاتی که نفی شفاعت می‌کند نفی مطلق نیست، بلکه نفی شفاعت بدون اذن خداوند است، پس باذن الله امکان دارد و ما نباید به میل خود برخی از آیات قرآن را گرفته، بقیه را رها کنیم.

(ب) در آیه شریفه ۲۸ سوره انبیا نیز چنین آمده است:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ «و آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی (به

شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند» یعنی شفاعت بالذات در اختیار خداست، اما اگر به کسی اجازه شفاعت بدهد او هم می‌تواند شفاعت کند.

از دو آیه فوق استفاده می‌شود که در شفاعت دو چیز شرط است:

۱. اجازه شفاعت از سوی خدا؛ بنابراین، تا او اجازه ندهد هیچ‌کس نمی‌تواند

شفاعت کند. ۲. قابلیت شفاعت‌شونده؛ یعنی کسانی که از سوی خدا مجاز به

شفاعت هستند بی حساب و کتاب شفاعت نمی‌کنند، بلکه شفاعتشان شامل

کسانی می‌شود که قابلیت شفاعت را داشته و مورد رضایت خدا باشند.

سؤال: کسانی که خداوند از آنها راضی است چه نیازی به شفاعت دارند؟
جواب: مردم سه گروه‌اند: الف) اولیاءالله و صلحا، که در مقام والای ایمان و عمل صالح هستند. این گروه نیازی به شفاعت ندارند.
 ب) اشقیاء و انسان‌های فاسد و مفسد، که قابلیت شفاعت را به هیچ وجه ندارند. کسانی که پرونده گناهان و معاصی آنها به قدری سنگین است که اگر تمام شافعین شفاعت کنند سودی به حالشان ندارد.
 ج) کسانی که در میان این دو گروه‌اند؛ که با شفاعت شافعین به مقصد می‌رسند. لشکری را تصوّر کنید که قصد فتح قلّه‌ای را دارد. عدّه‌ای از آنان بسیار ورزیده و چالاک‌اند و به راحتی به قلّه کوه رسیده‌اند و جمعی وامانده و تنبل که حتّی تا دامنه کوه نیامده‌اند، و عدّه‌ای در میان این دو دسته قرار دارند که تلاش خود را کرده و تا نیمه‌های راه رفته‌اند، ولی بدون کمک دیگران به قلّه نمی‌رسند. شفاعت شافعان درباره این دسته، که قابلیت دارند و مرضی عنده الله هم هستند، کمک می‌کند که قلّه را فتح کرده و به مقصد برسند. نتیجه این که شفاعت بالذات در اختیار خداست، اما هرکس که او اجازه بدهد حقّ شفاعت دارد.

۳. ولایت تکوینی

مثال دیگر تفسیر قرآن با قرآن، مربوط به ولایت تکوینی است. موضوعی که مخالفین ما، به ویژه وهابی‌های متعصب با تمسک به ظاهر بعضی از آیات قرآن، به انکار آن پرداخته‌اند. از جمله آیاتی که به آن تمسک کرده‌اند، آیات زیر است:

الف) خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره جن می‌فرماید:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ «پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید». بنابراین، خالق

و رازق خداست. دیگران را به این عناوین نخوانید.

ب) در آیه سوم سوره فاطر با صراحت خالقیت و رازقیت از غیر خداوند نفی شده است. توجه بفرماید:

«هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟» «آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟».

و آیاتی شبیه این دو آیه، ولایت تکوینی را در انحصار خداوند قرار می‌دهد. اما آیات مربوط به ولایت تکوینی منحصر به همین دو آیه نیست؛ بلکه آیات دیگری نیز وجود دارد که این آیات را تفسیر می‌کند. مثلاً در آیه ۴۹ سوره آل عمران که سخن از رسالت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و معجزات خیره‌کننده آن حضرت به میان آمده، می‌خوانیم:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْرِءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»
 «و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید): من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و به شما خبر می‌دهم از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید. به یقین در این (معجزات)، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید».

طبق این آیه شریفه، حضرت عیسی علیه السلام، هم به خلقت و آفرینش پرداخته، هم بیماران صعب‌العلاج را شفا داده و هم مردگان را زنده کرده، اما همه این امور به اذن خدا اتفاق افتاده است. فاعل، عیسی بن مریم علیه السلام بوده، اما همراه با امداد الهی و اذن خداوند. و این، چیزی است که اشکال شرک را حل می‌کند.

متأسفانه منکران ولایت تکوینی به واژه «باذن الله» که در آیه مورد بحث تکرار شده توجّهی نکرده‌اند. چیزی که مرز بین توحید و شرک است. اگر این افعال بدون اذن الله به کسی نسبت داده شود شرک است، اما اگر باذن الله باشد، همان‌گونه که در آیه شریفه آمده، عین توحید است.

اگر حضرت مسیح علیه السلام باذن الله قادر به شفا دادن بیماری‌های لاعلاج است، چنانچه کسی خطاب به آن حضرت بگوید: «یا مسیح! اشفعنی باذن الله» آیا مرتکب کار خلافی شده است؟ آیا می‌توان او را متّهم به شرک کرد؟

مطابق آیه شریفه چنین کسی نه مرتکب کار خلافی شده و نه از مسیر توحید منحرف گشته است، بلکه کسانی که انگشت اتهام به سمت او گرفته‌اند در فهم آیه شریفه و معارف دینی به خطا رفته‌اند.

در ادامه آیه، به علم غیب حضرت عیسی علیه السلام نیز اشاره شده است. آن حضرت با استفاده از علم غیبی که خداوند در اختیارش نهاده بود، از مقدار موادّ غذایی موجود در خانه‌های مردم و نوع غذایی که خورده بودند، خبر می‌داد و این قسمت از آیه، شاهد دیگری است بر آنچه قبلاً در مورد علم غیب گفته شد، که علم غیب ذاتی در اختیار خداست، اما علم غیب تعلیمی و اکتسابی ممکن است باذن الله در اختیار دیگران نیز قرار داده شود.

هنگامی که در برابر وهّابی‌های منکر ولایت تکوینی، به این آیه تمسّک می‌شود، درمقابل آن زانو می‌زنند و نمی‌توانند پاسخی دهند و آرزو می‌کنند که ای کاش چنین آیه‌ای در قرآن وجود نمی‌داشت!

نتیجه این‌که ولایت تکوینی برای غیر خداوند متعال نیز امکان دارد؛ البته باذن الله. بنابراین، اگر کسی بپرسد: آیا حضرت علی علیه السلام ولایت تکوینی داشته است؟ در پاسخ می‌گوییم: ما ادّعا نمی‌کنیم که آن حضرت خالق السموات والارضین بوده است، اما مطابق آنچه در قرآن آمده احیای مردگان و شفای

بیماران صعب‌العلاج بلکه لاعلاج و مانند آن، باذن‌الله امکان دارد و این همان ولایت تکوینی است.

ما به مردم و شفیتگان حضرات معصومین علیهم‌السلام سفارش می‌کنیم که در تقاضای شفاعت از آن حضرات نیز قید باذن‌الله را ذکر کنند، تا بهانه‌ای به دست افراد نادان و دشمنان نیفتد و این کار به دو شکل می‌تواند صورت بگیرد: نخست این که مثلاً بگوید: «ای امیرمؤمنان! در درگاه الهی شفاعت کن تا فلان خواسته‌ام اجابت شود» دوم این که بگوید: «علی جان! فلان خواسته‌ام را باذن‌الله اجابت کن».

از مثال‌های سه‌گانه‌ای که در مورد «علم غیب» و «شفاعت» و «ولایت تکوینی» زده شد، چگونگی تفسیر قرآن با قرآن روشن گردید.

بررسی بیشتر سند «القرآن یفسر بعضه بعضاً»

همان‌گونه که در مباحث سابق گذشت، جمله «القرآن یفسر بعضه بعضاً» در روایات معصومین علیهم‌السلام یافت نشد، ولی جملات مشابهی وجود دارد که همان مضمون را می‌رساند که به تعبیرات مختلفی است. به چهار نمونه آن توجه بفرمایید:

۱. تصدیق؛ این تعبیر از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است. آن حضرت در روایتی فرمودند: «القرآن... یصدق بعضه بعضاً»^۱ که مدرک و تفسیر آن گذشت. شبیه این تعبیر از حضرت علی علیه‌السلام نیز نقل شده است.^۲
۲. نطق؛ این تعبیر به نقل از حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه آمده است. همان‌گونه که گذشت حضرت فرمودند: «کتاب الله... ینطق بعضه بعضاً».^۳

۱. درالمنثور، ج ۲، ص ۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸۱؛ المیزان، ج ۳، ص ۸۳.

۲. نهج‌البلاغه، ج ۱، خطبه ۱۸، ص ۱۰۰.

۳. همان، ج ۲، خطبه ۱۳۳، ص ۱۱۸.

۳. شهادت؛ این تعبیر نیز در همان کلام امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است؛ می‌فرمایند: «کتاب الله يشهد بعضه على بعض» که شرح آن گذشت.

۴. هماهنگی؛ سیوطی در کتاب درالمنثور روایت زیر را از وجود مبارک پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است. حضرت فرمود:

«ان القرآن لم ينزل يكذب بعضه بعضاً؛ قرآن مجید نازل نشده که بعضی از آیات آن، آیات دیگرش را تکذیب کند».^۱ یعنی آیات قرآن با هم هماهنگ است. روح تعبیرات چهارگانه فوق این است که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند.

روایات معارض!

از مباحث گذشته و تعابیر چهارگانه مذکور در کلمات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ استفاده شد که آیات قرآن ناظر بر یکدیگرند و همدیگر را شرح و تفسیر می‌کنند. ولی درمقابل آن روایات، روایت دیگری داریم که دانشمندان در تفسیر آن به زحمت افتاده‌اند، از جمله روایتی که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را از وجود مقدس رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است:

«لَا تَضْرِبُوا كِتَابَ اللَّهِ بِبَعْضِهِ بِبَعْضٍ؛ بعضی از آیات قرآن را به بعضی دیگر نزنید».^۲

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایت دیگری که شبیه روایت فوق است، فرمودند:

«قَالَ أَبِي مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بِبَعْضِهِ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ؛ پدرم امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هرکس بعضی از قرآن را به بعضی دیگر بزند کافر است».^۳

۱. درالمنثور، ج ۲، ص ۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸۱؛ المیزان، ج ۳، ص ۸۳.

۲. جامع البیان، ج ۲۵، ص ۵۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۳۳.

به هر حال، منظور از این‌گونه روایات چیست؟ آیا با «تفسیر قرآن با قرآن» تضاد و منافات ندارد؟

بزرگان در مورد تفسیر این روایات احتمالات متعددی داده‌اند، از جمله:

۱. مرحوم صدوق رحمته الله می‌گوید: از ابن‌الولید معنای حدیث فوق را پرسیدم. فرمود: «هو ان تجيب الرجل في تفسير آية بتفسير آية اخرى، معنای روایت این است که از شما در مورد تفسیر آیه‌ای سؤال شود و شما تفسیر آیه دیگری را بگویید». این نظریه را مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از ایشان نقل کرده است.^۱

۲. مرحوم ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی، هنگامی که به این روایت می‌رسد، دو احتمال مطرح می‌کند:

الف) منظور از ضرب و زدن، همان ضرب فیزیکی و خارجی است؛ یعنی هرکس قرآن را بزند و به آن اهانت کند، کافر می‌شود.
البته این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

ب) روایات مذکور در نكوهش تفسیربه‌رأی وارد شده و کسانی را که با اتکا به عقل ناقص و فکر کوتاهشان و بدون استمداد جستن از ادله عقلیه و نقلیه و کلمات معصومین علیهم‌السلام و تنها براساس امیال نفسانی و هوی و هوس‌های شیطانی به تفسیر قرآن مجید می‌پردازند مذمت می‌کند.^۲ کار زشتی که امروز، آن را تحت نام «قرائات جدید!» انجام می‌دهند. شرح تفسیربه‌رأی به خواست خدا خواهد آمد.

۳. مرحوم آیت‌الله خوئی در پاسخ سؤالی در مورد روایت مذکور در کتاب صراط النجاة می‌فرماید:

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۹، باب ۴، ح ۱؛ معانی الاخبار، ص ۱۹۰.

۲. شرح الکافی - الاصول والروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۱، ص ۷۲، ح ۱۲.

«منظور این است که محکم را از متشابه و حقیقت را از مجاز تشخیص ندهیم و به جای محکومات به سراغ متشابهات برویم».^۱

راستی کدام نظریه صحیح است؟

به نظر می‌رسد بهترین جواب همان جواب تفسیر به رأی است. ضرب بعضی از آیات قرآن به آیات دیگر، یعنی این‌که هر آیه‌ای را به هر شکلی که مایل است تفسیر کند، یا بعضی از آیات را بگیرد و مطابق آن حکم کند و بقیه را رها ساخته و اعتنا نکند.

هدایت و ضلالت

نمونه روشن تفسیر به رأی، بحث هدایت و ضلالت در قرآن کریم است. در بعضی از آیات قرآن می‌خوانیم: «خداوند هرکس را بخواهد هدایت و هرکس را که مایل باشد گمراه می‌کند» از جمله:

۱. خداوند در آیه شریفه ۲۷ سوره رعد می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ﴾؛ «خداوند هرکس را بخواهد گمراه

و هرکس را که بازگردد به سوی خودش هدایت می‌کند».

۲. در آیه ۳۷ سوره نحل نیز شبیه همین مضمون آمده است. توجه فرمایید:

﴿إِنْ تَحْرِضْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ «هرقدر بر

هدایت آن‌ها حریص باشی، (سودی ندارد؛ چرا که) خداوند هرکس را که (به سبب اعمالش) گمراه ساخت، هدایت نمی‌کند؛ و آن‌ها هیچ یابری نخواهند داشت».

اگر کسی فقط به ظاهر این آیات تمسک کند نتیجه‌ای جز جبر نخواهد گرفت.

۱. صراط النجاة، ج ۲، ص ۴۴۹، س ۱۴۱۲.

راستی اگر خداوند بدون اختیار، انسان را هدایت یا گمراه کند چگونه او را در روز قیامت مجازات خواهد کرد؟ اگر مجبور به اعمال خود بوده، سؤال و توبیخ و محاکمه و ثواب و عقاب لغو و بی‌معناست.
به قول آن شاعر:

من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست

که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم^۱

در این شعر انسان تشبیه به گیاهی شده که در اختیار باغبان است و از خود هیچ اختیاری ندارد. اگر واقعاً اختیاری ندارد بهشت و جهنم و سؤال و جواب و عذاب و پاداش با حکمت سازگار نخواهد بود.

اگر جبر را بپذیریم آمدن پیامبران و تبلیغ و ارشاد آنها بی‌معنا می‌شود؛ چون خداوند هرکس را بخواهد هدایت و هرکس را مایل باشد گمراه می‌کند و پیامبران برخلاف مشیت خداوند نمی‌توانند کسی را که گمراه شده هدایت کنند. اگر طبق ظاهر آیات مورد بحث معتقد به جبر شویم و جهمی برای نزول کتاب‌های آسمانی باقی نمی‌ماند و اساساً مسائل تعلیم و تربیت باطل می‌شود و کار دادگاه‌ها، که به محاکمه و مجازات خلاف‌کاران می‌پردازند، ظالمانه خواهد بود؛ زیرا آنها با اختیار خود مرتکب خلاف نشده‌اند! آری، اگر به ظاهر این چند آیه اکتفا کرده و بقیه آیات را رها کنیم چنین نتایج وحشتناکی خواهد داشت.

اما هنگامی که آیات هم‌مضمون را در کنار آیات مورد بحث قرار می‌دهیم، آنها را تفسیر کرده و معنای هدایت و ضلالت الهی را به‌روشنی بیان می‌کند. مثلاً آیه شریفه «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»^۲ هرگونه ظلمی را از ساحت خداوند نفی

۱. دیوان حافظ، ص ۳۷۵، غزل شماره ۳۷۳.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۶.

می‌کند؛ زیرا اگر خداوند کسی را مجبور به ضلالت کند و سپس او را مجازات نماید این کار ظلم محسوب می‌شود و خداوند به هیچ‌یک از بندگان ظلم نمی‌کند، پس کسی را مجبور به ضلالت نمی‌سازد. برای روشن‌تر شدن این بحث، به سه آیه زیر، که بحث هدایت و ضلالت را کاملاً روشن می‌کند، توجه بفرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه ۲۷ سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾؛ «و خداوند ستمگران را گمراه می‌کند» یعنی خداوند توفیق را از ظالمانی مانند حجاج بن یوسف ثقفی^۱ و صدام حسین^۲ و مانند آنها می‌گیرد و راه را به‌نشان نمی‌دهد و لذا گمراه می‌شوند؛ زیرا آنها بر خویشتن و مردم ظلم کرده‌اند. منظور از گمراه کردن ظالمان، سلب توفیق و برداشتن دست هدایت است. چشم بینایش را نابینا و گوش شنوایش را کر می‌کند، در نتیجه نصیحت نصیحت‌کنندگان اثری در او نمی‌گذارد.

حجاج بن یوسف ثقفی که یک نمونه از ظلم و جنایاتش زندانی کردن ۲۰۰ هزار نفر در زندان‌های بدون سقف بود خداوند او را گمراه می‌کند و سرنوشتش در قیامت، دوزخ و آتش سوزان است.

۲. در آیه شریفه ۲۶ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾؛ «ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!».

این که می‌فرماید فاسقان را گمراه می‌کند معنایش این است که آنها گام اول

۱. خلاصه‌ای از جنایات حجاج و شرح زندگی او را در کتاب «سخنان حسین بن علی عليه السلام از مدینه تا شهادت»، ص ۱۱۸ به بعد، و «سفینه البحار»، ج ۲، ص ۸۷ به بعد، و «مروج الذهب»، ج ۳، ص ۱۲۵ به بعد، و «الکامل فی التاریخ»، ج ۴، ص ۳۷۴ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲. یکی از جنایات متعدّد صدام حسین جنایت‌کار، تحمیل هشت سال جنگ بر مردم مظلوم و مقاوم و شجاع ایران است. ابعاد مختلف این جنگ نابرابر را در کتاب ۱۰۲ جلدی «تقویم تاریخ دفاع مقدّس» مطالعه کنید که تاکنون بیست و پنج جلد آن از چاپ خارج شده است.

انحراف و فسق را برداشته و قلب و روحشان را با تکرار گناه تاریک می‌کنند، سپس نور هدایت از آنان برچیده می‌شود. بنابراین، منظور از جمله «خداوند هرکس را که بخواهد...» همین است که براساس عملکردها و لیاقت‌ها و شایستگی‌های خود آن‌ها، نه بی حساب و کتاب، هدایت یا گمراه می‌کند.

۳. در آیه شریفه ۱۶ سوره اسرا چنین آمده است:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا

تَدْمِيرًا﴾؛ «و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» [=ثروتمندان مست ثروت] آنجا بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آن‌ها را به شدت درهم می‌کوبیم».

با توجه به آیات فوق معنای هدایت و ضلالت روشن می‌شود. اگر تنها بخشی از آیات قرآن را بگیریم و آن‌ها را به هم بزنیم و هرکدام را در جای خود قرار ندهیم معنای دقیق و حقیقی آن روشن نخواهد شد. آیات قرآن نظم خاصی دارد که باید حفظ شود تا تفسیر آن روشن گردد. اگر نظام آیات الهی را برهم زدیم و بخشی از آن را گرفته و بخش دیگر را رها کنیم دچار ضلالت و گمراهی خواهیم شد و چه بسا منتهی به کفر شود. راستی اگر کسی در نتیجه تفسیر به رأی معتقد به جبر شود، با توجه به لوازم غیر قابل قبول آن، که گذشت، آیا می‌توان او را مسلمان نامید؟!

هدایت در پرتو ولایت

این‌که شیعه نه در وادی جبر حیران و سرگردان شده و نه در بیراهه تفویض گام نهاده، بلکه به حقیقت امر بین الامرین^۱ نائل گشته، به این علت است که در پرتو هدایت حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است.

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۱، باب ۴۹۰، ح ۲۳۹۹.

به نمونه‌ای از هدایت‌های امامان معصوم علیهم‌السلام توجه فرمایید:
مرد شامی از امام علی علیه‌السلام پرسید: «آیا مسیر ما به سوی شام به قضاوقدر خداوند است (و ما مجبور به این کار بوده‌ایم)؟ حضرت فرمود: وای بر تو! گویا تو قضاوقدر را به معنای جبر می‌دانی؟! اگر چنین بود ثواب و عقاب و وعده و وعید الهی بیهوده بود. خداوند سبحان بندگان خود را امر کرده و مخیر ساخته و نهی کرده و بر حذر داشته و تکالیف آسانی بر دوش آنان گذاشته، و هرگز تکلیف سنگینی نکرده و در برابر کار کم پاداش زیاد قرار داده و هیچ‌گاه کسی از روی اجبار او را معصیت نکرده و اطاعت از روی اکراه نبوده است.

خداوند پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است. آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست باطل و بی‌هدف نیافریده است. این گمان کسانی است که کافرند، وای بر کافران از آتش دوزخ»^۱.
طبق فرمایش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام لازمه قضاوقدر براساس عقیده مرد شامی، بطلان ثواب و عقاب، سقوط وعده و وعید، و بیهوده بودن ارسال رسل و انزال کتب و خلقت آسمان‌ها و زمین است و پایان مسیر جبر، کفر است و مأوای کافران جهنم.

سؤال: معنای قضاوقدر چیست؟

جواب: «قضا» به معنای فرمان‌های الهی و «قدر» به معنای اندازه‌گیری آن است.

فرمان خداوند مبنی بر وجوب نماز، «قضا» و بیان رکعات آن «قدر» است. دستور خداوند بر وجوب روزه «قضا» و مدت آن در یک ماه رمضان «قدر» محسوب می‌شود. فرمان پروردگار در مورد زکات «قضا» و مقدار و نصاب آن «قدر» است.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، حکمت ۷۸، ص ۲۴۸.

خلاصه این که باید آیات قرآن را در کنار هم قرار دهیم و نظم آیات را به هم
 نزیم، چرا که آیات قرآن ناظر بر یکدیگرند و همدیگر را تفسیر می کنند. نباید
 همچون وهابی های سلفی خشک و تندرو تنها چند آیه را بگیریم و بقیه را رها
 کنیم، که کار صحیحی نیست و ما را به مقصد نمی رساند.

راه صحیح، تفسیر قرآن با قرآن و با مطالعه تمام آیات مربوط به یک موضوع
 است و لذا کسی که به تمام قرآن احاطه ندارد نمی تواند مفسر قرآن باشد.

به جوانان عزیز و تشنه حقیقت توصیه می کنم اگر شبهه ای در مورد آیه ای از
 قرآن برای آن ها پیش آمد فوراً قضاوت نکنند، بلکه از کسانی که بر تمام آیات
 قرآن مجید احاطه دارند بپرسند، تا شبهه برطرف شود و به سراغ کسانی که احاطه
 کافی ندارند نروند که به حقیقت نمی رسند.

از خداوند متعال می خواهیم که به همه ما توفیق درک صحیح آیات کتاب
 آسمانی اش را عطا فرماید و همه ما را در سایه قرآن مجید قرار دهد.

* * *

روایات فراوانی در تفسیر آیات قرآن مجید وارد شده، که احاطه بر این روایات، بسیار مهم، و بدون آن تفسیر قرآن در بعضی مراحل مشکل است.

اقسام روایات تفسیری

روایات مفسر قرآن، متعدّد و گوناگون است و اقسام مختلفی دارد، که درباره هر کدام باید مستقلاً بحث شود.

قسم اول: روایات شأن نزول

شأن نزول‌های فراوانی برای سوره‌ها یا آیات خاصی از یک سوره داریم، که تفسیر آن سوره یا آن آیات را روشن می‌کند. منظور از شأن نزول، حادثه تاریخی معینی است که آیات ناظر بر آن است.

مفهوم این آیات هرچند ممکن است کلی و عام باشد، اما ناظر بر مصداق خاصی به هنگام نزول بوده است. این شأن نزول‌ها نقش بسیار مهمی در تفسیر آیات دارد، و دلالت آن را شفاف می‌کند. البته تمام سوره‌ها و آیات قرآن شأن نزول ندارد، ولی بخش مهمی از آن دارد.^۱

۱. شأن نزول‌های موجود در تفسیر نمونه را مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای امامی از نویسندگان

انواع شأن نزول‌ها

روایاتی که شأن نزول‌ها را بیان می‌کند یکسان و یکنواخت نیست. برخی شأن نزول‌ها مشهور و معروف است و هیچ مخالفی ندارد. برخی دیگر هرچند معروف و مشهور است، اما عده‌ای نغمه مخالفی در برابر آن ساز کرده‌اند. و قسم سوم، شأن نزول‌های متعارضی است که در مورد یک سوره یا آیات خاصی از یک سوره گفته شده است. هرکدام از این اقسام را در ضمن مثال‌هایی توضیح خواهیم داد.

۱. شأن نزول‌های مشهوری که مخالف ندارد

برای این قسم از شأن نزول‌ها، می‌توان به شأن نزول سوره فیل مثال زد، که مربوط به داستان ابرهه است. ابرهه به همراه لشکریان فیل سوار خود به مکه آمده بود تا خانه خدا را ویران سازد، اما قبل از این که به خانه خدا دسترسی پیدا کند مبتلا به عذاب الهی شد و نابود گشت.

هرچند مفسران و مورخان، داستان اصحاب فیل را به صورت‌های مختلفی نقل کرده‌اند و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان که به آن اشاره شد، در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته و کسی با آن مخالفت نکرده است.^۱

۲. شأن نزول‌های مشهوری که مخالف دارد

قسم دوم شأن نزول‌ها نیز مشهور و معروف است، اما عده کمی با اهداف و اغراض خاصی به مخالفت با آن برخاسته‌اند. به چند مثال در این زمینه توجه فرمایید:

→ تفسیر نمونه در کتاب مستقلی به نام «شأن نزول آیات قرآن برگرفته از تفسیر نمونه» جمع‌آوری و منتشر کرده است.

۱. مشروح این شأن نزول را در تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل تفسیر سوره فیل مطالعه فرمایید.

الف) شأن نزول سوره انسان

سوره انسان، که نام دیگر آن دهر است، ۳۱ آیه دارد که ۱۸ آیه آن (از آیه شریفه ۵ تا ۲۲) شأن نزول معروفی دارد. شیعه بالاتفاق و اکثریت اهل سنت بر این عقیده‌اند که این آیات در شأن حضرت علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.^۱

قرطبی، مفسر معروف اهل سنت به نقل از ثعلبی می‌گوید: «قال اهل التفسیر انها نزلت فی علی و فاطمة و جاریة لهما؛ مفسران معتقدند که آیات مورد بحث در مورد علی و فاطمه علیهم السلام و کنیز آنان نازل شده است».^۲

داستان از این قرار است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که امام حسن و امام حسین علیهم السلام کسالتی پیدا کرده‌اند، و لذا به عیادت آن دو بزرگوار رفتند. آن‌ها به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد دادند برای شفای حسنین علیهم السلام نذری کند. علی علیه السلام همان‌جا سه روز روزه نذر کرد. فاطمه علیها السلام نیز به تبعیت از آن حضرت همان‌گونه نذر کرد. امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم از پدر و مادر تبعیت کردند و فضیه خادمه نیز که در آن‌جا حاضر بود - احتمالاً به همان شکل - نذر کرد.

در پی این نذر، آن دو بزرگوار شفا یافتند و زمان عمل به نذر فرارسید. همگی روزه گرفتند و افطاری مختصری تهیه کردند. به هنگام افطار، مسکینی در خانه را زد و تقاضای کمک کرد. همگی غذای خود را به آن مسکین داده و با آب افطار کردند. روز بعد هم موقع افطار، یتیمی تقاضای کمک کرد و آن بزرگواران غذای ساده خود را به آن یتیم داده و باز هم با آب افطار کردند. روز سوم نیز، که آخرین روز عمل به نذرشان بود و روزه گرفتند، در آستانه افطار، اسیری از آن‌ها تقاضای مساعدت کرد و افطاری سوم نصیب او شد.

۱. شرح این مطلب را در کتاب «آیات ولایت در قرآن»، ص ۲۱۳ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. تفسیر قرطبی، مجلد ۱۰، جزء ۱۹، ص ۸۹.

روز بعد هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهره رنگ پریده نوه‌های عزیزش امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام را دید نگران شد. علت را از حضرت علی عَلِيٌّ پرسید و آن حضرت تمام داستان را برای حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کرد. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و آیات هجده گانه را در شأن آن خاندان نازل کرد. مرحوم علامه امینی این شأن نزول را از ۳۴ کتاب از کتب اهل سنت^۱ و مرحوم قاضی نورالله شوشتری نیز از ۳۶ کتاب آن‌ها نقل کرده‌اند.^۲ بنابراین، شأن نزول فوق در میان شیعه اجماعی و در بین اهل سنت مشهور و معروف است، تا آن‌جا که امام شافعی، یکی از امامان چهارگانه سنی‌ها، در اشعارش نیز به آن اشاره کرده است. می‌گوید:

إِلَى مَ إِلِي مَ وَحَاتِي مَتِي أَعَاتَبُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى
وَهَلْ رُوجَتْ فَاطِمٌ غَيْرُهُ وَفِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى «هَلْ أَتَى»؟^۳

ترجمه: به کجا بروم؟ تا کی مرا تعقیب می‌کنید؟ آیا به دلیل عشق به علی مرا سرزنش می‌کنید؟ (اگر چنین است) آیا فاطمه (ای که محبت او محبت خدا و غضبش غضب خداست)^۴ با غیر علی ازدواج کرده است؟ آیا سوره هل اتی در مورد غیر علی نازل شده است؟

خلاصه این‌که این شأن نزول در میان همه دانشمندان اسلامی مشهور و معروف است، اما در عین حال برخی با آن مخالفت کرده‌اند! متأسفانه برخی از

۱. الغدير، ج ۳، ص ۱۰۷ به بعد.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۷ به بعد. علاوه بر این، احمد بن محمد بن علی بن احمد العاصمی، از علمای قرن چهارم، کتابی به نام «زین الفتی فی شرح سورة هل اتی» در دو جلد ضخیم نوشته و به‌طور مفصل به این مطلب پرداخته است.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۹.

دانشمندان اهل سنت هرکجا فضیلتی از علی علیه السلام نقل شود اصرار دارند منکر آن شده، یا آن را کمرنگ کنند. در ادامه همین تفکر زشت، اخیراً در عربستان کتاب‌هایی را که بحثی از فضایل علی علیه السلام را مطرح کرده جمع‌آوری و از دسترس مردم خارج می‌کنند!

از جمله بهانه‌هایی که برای انکار شأن نزول مذکور آورده‌اند این است که سوره هل اتی از سوره‌های مکی است و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه متولد شده‌اند. بنابراین، امکان ندارد آیات مورد بحث در مورد آن‌ها نازل شده باشد.^۱

ولی توجه ندارند که اولاً: مکی و مدنی بودن سوره‌ها روایت متواتری ندارد تا قابل خدشه نباشد؛ بلکه با خبر واحد ثابت شده، که جای بحث دارد. ثانیاً: سوره‌هایی داریم که بخشی از آن مکی و بخش دیگرش مدنی است و ممکن است سوره دهر از این قبیل باشد؛ پس هیچ استبعادی ندارد که در مورد امام حسن و حسین علیهما السلام نازل شده باشد.

ثالثاً: بسیاری از مفسران، محدثان و مورخان معتقدند که سوره دهر در مدینه نازل شده و تعداد انگشت‌شماری برخلاف آنان، مکی بودن آن را پذیرفته‌اند.^۲ نتیجه این‌که شأن نزول سوره انسان طبق مشهور و معروف در مورد امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهما السلام است؛ ولی گروه بسیار کمی آن را نپذیرفته‌اند.

ب) شأن نزول سوره مدثر

آیات هجدهم تا بیست و پنجم سوره مدثر در مورد ولید بن مغیره است.

۱. روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۸؛ و در صفحه ۱۶۵ شأن نزول دیگری برای آیات مذکور، ذکر کرده است.

۲. شرح این اشکال و جواب آن را در کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۲۲۸ به بعد نوشته‌ایم.

مفسران اهل سنت نظیر قرطبی^۱ و فخر رازی^۲ و مفسران شیعه همچون صاحبان مجمع البیان^۳، فی ظلال القرآن^۴ و المیزان^۵ گفته‌اند که آیات مذکور در مورد مغز متفکر قریش، ولید بن مغیره مخزومی، نازل شده است.

ولید به مشرکان و بت پرستان گفت: با توجه به نزدیک شدن موسم حج، در مورد پیامبر اسلام مطلب واحد و یکسانی گفته شود، تا اثرش بیشتر باشد. (سران کفر هم می‌دانستند که اختلاف سبب شکست است؛ گاه باید درس‌های خوب را از انسان‌های بد فراگرفت).

بعضی گفتند: بگوییم او مجنون و دیوانه است، تا مردم توجهی به حرف‌هایش نکنند. ولید گفت: آثاری از جنون در او نیست. بنابراین، مردم این سخن را نمی‌پذیرند. عده‌ای گفتند: بگوییم او شاعر است و آنچه به‌عنوان کلام خدا بیان می‌کند شعری بیش نیست. ولید گفت: آیات قرآن وزن و قافیۀ اشعار را ندارد؛ این مطلب هم مورد پذیرش مردم قرار نمی‌گیرد. گروه دیگری گفتند: با برچسب سحر و جادوگری مردم را از گرد او پراکنده کنیم. ولید گفت: منظورتان از اتهام سحر چیست؟ گفتند: منظور این است که سخنان او باعث اختلاف در میان ما شده و عده‌ای را از آیین آبا و اجدادی منصرف ساخته و دل‌های آن‌ها را به خود جلب و جذب کرده است. ولید این پیشنهاد را پذیرفت و همه کفار و مشرکان با سلاح اتهام سحر و جادوگری به مقابله با پیامبر اسلام ﷺ پرداختند.^۶

۱. الجامع لاحکام القرآن، مجلد ۱۰، جزء ۱۹، ص ۵۲.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۹۸ و ۲۰۱.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

۴. فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۳۶۱ به بعد.

۵. المیزان، ج ۲۰، ص ۸۵ و ۸۶.

۶. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

این شأن نزول در میان دانشمندان شیعی و سنی معروف و مشهور است و بدون توجه به آن، تفسیر آیات مورد بحث روشن نمی‌شود. البته گروه اندکی^۱ شأن نزول دیگری ذکر کرده، نظریه معروف و مشهور را نپذیرفته‌اند.

ج) شأن نزول سوره معارج

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَئِيسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾؛
«تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که انجام می‌شود. (این عذاب) برای کافران است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را دفع کند».^۲

این آیات بدون شأن نزول ابهام دارد؛ چون هرکس آن را بخواند می‌پرسد: سائل چه کسی بود؟ عذابی که به آن اشاره شده چه عذابی بوده است؟ آن عذاب چگونه بر آن شخص نازل گردید؟ عاقبتش چه شد؟ اما هنگامی که شأن نزول آن را مطالعه می‌کنیم، پاسخ همه سؤالات روشن می‌شود.

علامه امینی رحمته الله^۳ از سی نفر از شخصیت‌ها و معاریف اهل سنت نقل کرده که این داستان بعد از واقعه غدیر رخ داد. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسأله خلافت و جانشینی حضرت علی رضی الله عنه را در عید غدیر مطرح فرمود و مردم با آن حضرت به‌عنوان خلیفه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کردند، شخصی به نام نعمان بن حارث فهری^۴ پس از متفرق شدن مردم، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۲۳ به بعد.

۲. سوره معارج، آیات ۱-۳.

۳. الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۶.

۴. البته درباره این که این شخص، «حارث بن نعمان» بوده یا «جابر بن نذر» یا «نعمان بن حارث فهری» اختلاف نظر است؛ ولی این امر تأثیری در اصل مطلب ندارد. (تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۱ تا ۳ سوره معارج).

وگفت: «به ما دستور دادی که به خدای یگانه معتقد شویم و تو را به‌عنوان پیامبرش بپذیریم، پذیرفتیم. سپس به ما دستور دادی که نماز بخوانیم و روزه بگیریم و حج به‌جا آوریم و جهاد کنیم، پذیرفتیم. ولی همه این‌ها تو را راضی نکرد تا این‌که این جوان را بر ما مسلط کردی و او را مولای ما خواندی. آیا این مطلب از ناحیه خداست، یا به میل خودت این کار را کردی؟!» پیامبر ﷺ فرمود: «به خداوندی که جز او خدایی نیست، نصب علی بر خلافت از ناحیه خداست.» نعمان در حالی از خدمت پیامبر ﷺ مرخص شد که می‌گفت: «خدا یا! اگر این مطلب از ناحیه توست سنگی از آسمان بر ما نازل کن» خداوند سنگی از آسمان فرستاد و آن سنگ به سرش اصابت کرد و او را کشت.^۱

این شأن نزول نیز در میان دانشمندان شیعه و اهل سنت مشهور است؛ ولی مخالفین فضایل علی علیه السلام در این جا هم شروع به اشکال‌تراشی و بهانه‌گیری کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند: سوره مذکور مکی است و واقعه غدیر در اواخر عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است. بنابراین، نمی‌تواند مرتبط با واقعه غدیر باشد. جواب این بهانه نیز همان است که در شأن نزول سوره انسان گفته شد. خلاصه این‌که گروه دوم از روایات مربوط به شأن نزول، شأن نزول‌های معروف و مشهوری است که اندک مخالفینی دارد.

۳. شأن نزول‌های متعارض

گروه سوم، مواردی است که در مورد سوره یا آیات معینی شأن نزول‌های متعارضی گفته شده است. به‌عنوان مثال می‌توان به شأن نزول سوره عبس اشاره کرد.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۱۹.

خداوند متعال در آیات اول تا چهارم سوره عبس می‌فرماید:
 ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
 الذِّكْرَى﴾؛ «چهره درهم کشید و روی بر تافت، از این که نابینایی به سراغ او آمد. تو چه
 می‌دانی؟ شاید او تقوا پیشه کند، یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد».
 در مورد شأن نزول این آیات دو نظریهٔ مختلف وجود دارد:

نظریهٔ اول: مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منافاتی با شأن آن حضرت ندارد.
 توضیح: عده‌ای از سران قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، تا با آن حضرت
 مذاکره کنند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امید این که آن‌ها اسلام آورند و به دنبال افراد
 زیاد دیگری نیز مسلمان شوند با آن‌ها مشغول گفتگو شد. در اثناء این گفتگو،
 عبدالله بن ام‌مکتوم که نابینا بود وارد شد. او که ظاهراً اهمیت مجلس و گفتگوی
 پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با سران قریش را درک نکرده بود، از پیامبر خواست که برایش
 قرآن بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله به سخنش اعتنایی نکرد و به گفتگوی خود با آنان ادامه
 داد. ابن ام‌مکتوم دوباره تقاضایش را تکرار کرد. پیامبر توجهی نکرد. این تقاضا
 چند بار تکرار شد و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد و چهره درهم کشید و از او روی
 برگرداند. در این جا آیات مذکور نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت عبدالله بن ام‌مکتوم
 را می‌دید به یاد این ماجرا می‌افتاد و او را بسیار احترام می‌کرد.^۱

نظریهٔ دوم: عده‌ای دیگر از مفسران معتقدند که مردی از بنی‌امیه خدمت
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. در همان حال عبدالله بن ام‌مکتوم وارد شد. آن مرد، هنگامی
 که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع‌وجور کرد. گویا می‌ترسید آلوده شود
 و لذا قیافه‌اش را درهم کشید و صورت خود را برگردانید. خداوند آیات فوق را
 در حق او نازل کرد و وی را مورد ملامت و سرزنش قرار داد.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات اولیهٔ سوره عبس.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

شأن نزول سوره عبس یک نمونه از روایات شأن نزول قسم سوم است که باهم متعارض اند. در چنین مواردی باید به سراغ شواهد و قرائن رفت، تا برتری یکی بر دیگری روشن شود.

خلاصه این که دسته‌ای از روایات مربوط به تفسیر آیات قرآن، روایاتی است که شأن نزول‌ها را بیان می‌کند و این روایات اقسام سه‌گانه‌ای دارد که شرح آن گذشت.

تفسیر قرآن بدون روایات

سؤال: آیا می‌توان آیات قرآن مجید را بدون کمک گرفتن از روایات تفسیر کرد؟

جواب: شاید بعضی تصور کنند این امر امکان‌پذیر است و می‌توان قرآن را فقط با قرآن تفسیر کرد و نیازی به اخبار و روایات نیست. ولی انصاف این است که تفسیر بخشی از آیات قرآن بدون توجه به روایات، امکان ندارد، یا کامل نخواهد بود و آن، سوره‌ها و آیاتی است که شأن نزول خاصی دارد. در تفسیر چنین آیاتی، حتماً باید به سراغ روایات شأن نزول رفت؛ چه اخباری که از حضرات معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده است و چه حوادث و وقایع و رویدادهای خاصی که آیاتی در مورد آنها نازل شده و غیر معصومین آنها را نقل کرده‌اند و در تاریخ ثبت و ضبط شده است.

قرآن کتاب کلاسیک نیست

منظور از کتاب کلاسیک، کتابی است که نویسنده قبلاً مطالب و مضامینی را که در نظر داشته در ابواب و فصول خاصی چیده، ترتیب ویژه‌ای را در نظر گرفته، مقدمه‌ای برای آن نوشته، مخاطبین خاصی را در نظر داشته، نتیجه‌گیری

مخصوصی کرده، و منابع و مدارک آن را در پایان ذکر نموده است. این، کتاب کلاسیک است، اما قرآن چنین نیست.

از جهتی می‌توان آیات قرآن را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آیات قرآن بدون مقدمه و رخداد خاصی و به‌منظور هدایت مردم و بالابردن سطح ایمان و معرفت آن‌ها نازل شده است. بخش دیگر، مربوط به حوادث، رخدادها، رویدادها، سؤالات و مشکلات خاصی است که در صدر اسلام اتفاق افتاده و مردم درباره آن از پیامبر اسلام ﷺ سؤال کرده‌اند و آیات مذکور در مورد آن نازل شده است. تفسیر این دسته از آیات، بدون توجه و مطالعه آن روایات، امکان‌پذیر نیست.

باید بدانیم فلان آیه‌ای که شأن نزول دارد در کدام حادثه نازل شده، و جواب کدام سؤال و حل کدام مشکل است، تا بتوانیم آن را تفسیر کنیم. وگرنه قادر به تفسیر صحیح آن نخواهیم بود. از این بحث، نیاز ما به اخبار شأن نزول روشن می‌شود.

تکرار می‌کنیم که بخش اول آیات قرآن مجید را که شأن نزول خاصی ندارد، می‌توان بدون روایات تفسیر کرد. مثلاً سوره حمد، آیات اولیه سوره بقره و مانند آن، که شأن نزولی ندارد بدون روایات قابل تفسیر است، اما آنچه شأن نزول دارد باید با توجه به شأن نزولش و مطالعه دقیق آن، تفسیر و تبیین گردد. برای روشن‌تر شدن بحث، به چند مثال توجه فرمایید:

۱. شأن نزول سوره فتح

خداوند کریم در ابتدای این سوره می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾؛ «ما برای تو پیروزی آشکاری [= فتح مکه] را فراهم ساختیم».^۱

۱. سوره فتح، آیه ۱.

منظور از فتحی که در این آیه آمده کدام فتح و پیروزی است؟ در این باره میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد.

عده‌ای معتقدند که منظور فتح مکه است. گروهی آن را اشاره به صلح حدیبیه می‌دانند. دسته سوم جنگ خیبر را فتح مبین شمرده، و بالاخره جمع دیگری آن را به فتح علوم و دانش‌ها تفسیر کرده‌اند.^۱

خلاصه این که چهار احتمال در تفسیر آیه مذکور مطرح شده است، اما آیا می‌توان بدون توجه به شأن نزول آن، به تفسیر صحیح آیه دست یافت؟!

اکثریت قاطع مفسران و مورخان اسلامی معتقدند که این آیه مربوط به صلح حدیبیه است.^۲ توضیح این که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت با جمعی از اصحاب و یاران برای انجام مراسم عمره به سمت مکه حرکت کردند. خبر حرکت آن حضرت و یارانش، به مشرکان مکه رسید. آن‌ها با تجهیزات کامل جنگی از مکه خارج شدند تا مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان به مکه شوند. در منطقه حدیبیه مشرکان و مسلمانان به یکدیگر رسیدند و کفار مانع ادامه حرکت مسلمانان و ورود آن‌ها به مکه مکرّمه شدند.

شمشیر، سلاح همراه هر مسافر در آن عصر و زمان بود و به تنهایی سلاح جنگی محسوب نمی‌شد. اگر کسی قصد جنگ داشت علاوه بر شمشیر، سپر و لباس جنگی و نیزه و خنجر و دیگر ابزار جنگی نیز همراه خود داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که نشان دهد قصد جنگ ندارد به مسلمانان دستور داده بود که جز شمشیر، اسلحه دیگری همراه خود نیاورند و لذا هنگامی که با ممانعت مشرکان مکه روبه‌رو شد فرمود: «همان‌گونه که می‌بینید ما بدون سلاح جنگی آمده‌ایم و قصد جنگ نداریم، بلکه به قصد انجام عمره آمده‌ایم».

۱. شرح این اقوال را در تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۲ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه اول سوره فتح؛ روح المعانی، ج ۲۶، ص ۸۳.

اما مشرکان زیر بار نرفته و اجازه ندادند که پیامبر ﷺ و اصحابش برای انجام عمره وارد مکه شوند.

در نهایت قرار شد که پیامبر ﷺ و مسلمانان از همان جا و بدون انجام عمره مفرده به مدینه بازگردند، ولی در سال بعد به مکه آمده و در ظرف سه روز عمره خود را انجام دهند. این صلح که به صلح حدیبیه معروف شد به امضای طرفین رسید و مشرکان به مکه، و مسلمانان به مدینه بازگشتند و در این جا بود که آیات اولیه سوره فتح نازل شد.

شخصی در راه بازگشت به مدینه از رسول خدا ﷺ پرسید:

قرآن از صلح حدیبیه تعبیر به فتح مبین کرد، این چه فتح آشکاری بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: «از دو جهت فتح المبین بود: نخست این که ما که بدون سازوکار جنگی به آن جا رفته بودیم توانستیم بدون درگیری و نبرد با دشمن غرق در سلاح و ابزار جنگی، به مدینه بازگردیم. دیگر این که توانستیم امتیاز انجام عمره مفرده را در سال آینده، از دشمن بگیریم. آری، همین که در آن موقعیت توانستیم از جنگ جلوگیری کرده و راه را برای انجام عمره و عبادت در کنار خانه خدا در سال آینده هموار کنیم، فتح مبین است».^۱

علاوه بر این، صلح حدیبیه آثار و فواید مهم دیگری برای اسلام و مسلمانان داشت و پایه پیشرفت های زیادی برای آینده شد.^۲

راستی! اگر مفسری اطلاعی از این واقعه و رویداد، به هنگام نزول آیه مورد بحث نداشته باشد، چگونه می تواند این آیه را تفسیر کند و به معنای فتح مبین پی ببرد؟

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۸، ح ۹.

۲. پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه را در تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه اول سوره فتح، مطالعه فرمایید.

۲. ازدواج با یتیمان

خداوند متعال در آیه شریفه سوم سوره نساء می فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِتُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾؛ «و اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آن‌ها چشم‌پوشی کنید و) با زنان (پاک) مورد علاقه خود ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر؛ و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آن‌ها هستید استفاده کنید. این کار، به ترک ظلم و ستم نزدیک تر است».

عده‌ای در تفسیر این آیه شریفه دچار مشکل شده‌اند. می‌گویند: شرط و جزا در این آیه ارتباطی به هم ندارد. چه ارتباطی بین رعایت نکردن عدالت در مورد یتیمان، و ازدواج کردن با زنان پاک یا استفاده از کنیزان وجود دارد؟ به همین دلیل بعضی از جاعلین، که می‌خواستند قرآن مجید را تحریف یافته جلوه دهند، گفته‌اند: بین شرط (رعایت عدالت درباره یتیمان) و جزا (ازدواج با زنان پاک) ثلث قرآن حذف شده است!^۱ یعنی قرآن مجید ۴۵ جزء داشته که ۱۵ جزء آن در وسط این آیه بوده و حذف شده است!

ما در بحث تحریف قرآن، که در کتاب انوارالاصول^۲ به طور مفصل نوشته‌ایم، گفته‌ایم که خود این‌گونه احادیث، دلیل روشنی بر مجعول بودن روایات مربوط به تحریف قرآن است. قرآنی که آن‌قدر حافظ داشت^۳ و مسلمانان شب و روز آن

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۷ و ج ۹۳، ص ۱۲۱.

۲. انوارالاصول، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد.

۳. تنها چهل نفر از حافظان قرآن در فاجعه بئر معونه، که در ماه صفر سال چهارم هجری رخ داد، به شهادت رسیدند. شرح این مطلب را در کتاب فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷ مطالعه فرمایید.

را تلاوت می‌کردند، چگونه ممکن است حدود ۱۵ جزء آن حذف شود و هیچ‌کس متوجه نگردد و صدایش در نیاید؟

آری، این خود بهترین دلیل بر بی‌اساس بودن این‌گونه روایات است. کسانی که دچار این اشتباه شدند درحقیقت شأن نزول آیه را نمی‌دانستند. اگر روایات شأن نزول را مطالعه می‌کردند چنین خطایی نمی‌کردند. در مورد شأن نزول این آیه شریفه گفته‌اند:

خداوند متعال در آیاتی از قرآن مجید در مورد اموال یتیمان تأکیدهای فراوانی کرده و کسانی را که به‌ناحق از آن استفاده می‌کنند تهدید به عذاب‌ها و مجازات‌های سنگینی کرده است.^۱ مثلاً در آیه شریفه ۱۰ سوره نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (درحقیقت) تنها آتش می‌خورند؛ و به‌زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».

هنگامی که این آیات نازل شد مردم برای آلوده نشدن به اموال یتیمان از کفالت و سرپرستی ایتم اجتناب می‌کردند. در جاهلیت مرسوم بود اگر دختر یتیمی اموالی داشت با او ازدواج می‌کردند و سپس سرپرستی اموالش را بر عهده می‌گرفتند و کم‌کم و سوسه می‌شدند و به‌تدریج اموالش را تصاحب می‌کردند. آیات مذکور در مورد چنین انسان‌هایی نازل شد؛ ولی دیگران هم می‌ترسیدند به‌سراغ ازدواج با دختران یتیم بروند.

در این جا آیه شریفه سوره نساء نازل شد که اگر می‌ترسید در پی ازدواج با دختران یتیم، شیطان شما را وسوسه کند و به اموال آن‌ها دست‌درازی کنید، از چنین ازدواجی صرف نظر کرده و با سایر زنان پاک ازدواج نمایید.^۲

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۲ و سوره اسراء آیه ۳۴ و سوره نساء، آیات ۲ و ۱۰. در ضمن، روایات مربوط به این موضوع را می‌توانید در کتاب میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۱۴، باب ۴۱۷۵، ح ۲۲۸۵۸ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۱۷۱.

بنابراین، ارتباط روشنی بین صدر و ذیل آیه و شرط و جزای آن و ازدواج با دختران یتیم و ترک عدالت وجود دارد، که در سایه روایات شأن نزول روشن می‌شود. کسانی که در تفسیر این آیه شریفه با مشکل مواجه شده و نغمه رسوای تحریف قرآن را ساز کرده‌اند، به این علت است که دست از دامان اهل بیت پیامبر ﷺ برداشته‌اند، که هرکس از ثقلین دست بردارد هرگز رستگار نمی‌شود. دو مثالی که ذکر شد مربوط به جایی است که بدون عنایت به روایات شأن نزول، تفسیر آیه ممکن نیست.

اما در برخی موارد، می‌توان آیه را تفسیر کرد؛ ولی نه تفسیری کامل، بلکه تفسیری ناقص و همراه با ابهام و اجمال. برای رفع ابهام و اجمال و نقصان تفسیر آیه، ناچاریم به سراغ روایات شأن نزول برویم، تا به تفسیر روشن و کامل دست یابیم. برای نمونه به آیه شریفه ۶۱ سوره آل عمران توجه فرمایید:

۳. آیه مباهله

خداوند کریم در آیه مذکور می‌فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ «هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نمایم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباهله (و نفرین) کنیم؛ ولعنت خدا را بر دروغویان قرار دهیم».

سؤال: منظور از علم و دانشی که به پیامبر ﷺ رسیده بود و در آیه فوق به آن

اشاره شده چیست؟

جواب: طبق آنچه در آیات قبل آمده، مسیحیان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد می‌کردند که حضرت عیسی بدون پدر متولد شد، پس فرزند خداست. چون امکان ندارد کسی بدون پدر به وجود آید. خداوند متعال جواب داد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ «مَثَل (خلقت) عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! و موجود شد (بنابراین، ولادت عیسی بدون پدر، دلیل بر الوهیت او نیست)».^۱

اگر خداوند قادر بر آفرینش حضرت آدم علیه السلام بدون دخالت پدر و مادر بوده، خلقت حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر اما با بودن مادر، کار سهل و آسان‌تری است. نتیجه این‌که منظور از علم و دانش در آیه مباهله، داستان آفرینش حضرت عیسی علیه السلام است و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که اگر مسیحیان لجوج و متعصب پس از این استدلال محکم باز هم اصرار و لجاجت کردند با آن‌ها مباهله کن. با توجه به آیات قبلی، تفسیر بخش ابتدایی آیه روشن شد، ولی تفسیر قسمت‌های دیگر آیه یعنی «ابناءنا» و «نساءنا» و «انفسنا» بدون روایات شأن نزول امکان ندارد.

فخر رازی می‌گوید: همه قبول دارند که این آیه شریفه درباره حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.^۲ «نساءنا» حضرت زهرا علیها السلام، و «ابناءنا» امام حسن و امام حسین علیهم السلام، و «انفسنا» حضرت علی علیه السلام است و علت این‌که این الفاظ به صیغه جمع ذکر شده در جای خود بیان گردیده است.^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۰.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران.

نتیجه این که در بخشی از آیات قرآن، باید به هنگام تفسیر آن، دست حاجت به سوی روایات دراز کنیم، وگرنه یا تفسیر آیه امکان ندارد، یا ناقص و مبهم خواهد بود.

البته توجه به این نکته لازم است که تمام روایات شأن نزول، از حضرات معصومین علیهم السلام نیست؛ بلکه برخی از آنها، روایات مورخانی همچون طبری و صاحب مروج الذهب، یا روایت بزرگانی مثل ابن عباس و ابوسعید خدری و مانند آنهاست. به هر حال، این گونه روایات پرتویی بر آن دسته از آیات می اندازد و مضامین آن را روشن می سازد.

قسم دوم: روایاتی که بطون آیات را تفسیر می کند

بخش دوم از روایاتی که ناظر بر تفسیر قرآن است و آنها را «روایات مفسره» می نامیم، روایاتی است که در واقع دلالت التزامی آیات قرآن را بیان می کند. برای روشن شدن این مطلب، باید به اقسام دلالت و معنای هر کدام اشاره ای اجمالی کنیم:

انواع دلالت

دلالت بر سه قسم است: دلالت مطابقی، دلالت تضمینی و دلالت التزامی؛ و دلالت التزامی خود به دو قسم بین (آشکار) و غیر بین تقسیم می شود. برای روشن شدن اقسام سه گانه دلالت، به آیه زیر توجه فرمایید:

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۳ سوره اسراء می فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛ «و پروردگارت فرمان داده است: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو،

نزد تو به سنّ پیری رسند، کمترین اهانت به آنها روا مدار؛ و بر آنها فریاد مزن؛ و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگوارانه به آنها بگو.»

دلالت مطابقی آیه شریفه این است که فرزند نباید سخنی بگوید که باعث ناراحتی و رنجش والدین شود، و باید در مقابلشان تواضع کند.

حال اگر فرزند، سخنی بگوید که فقط رنجش مادر را در پی داشته باشد، یا فقط باعث ایذاء و آزار پدر گردد، و دیگری ناراحت نشود، آیا چنین سخنی نیز حرام است، یا حرمت اختصاص به جایی دارد که هر دو رنجیده شوند؟

براساس دلالت مطابقی آیه، حرمت، اختصاص به صورتی دارد که هر دو آزرده شوند؛ اما طبق دلالت تضمّنی آیه شریفه، چنانچه سخن فرزند، تنها یکی از آنها را نیز آزرده خاطر کند حرام است و فرزند باید از آن اجتناب ورزد.

سؤال دیگری که مطرح می شود این است که اگر فرزند چنان سخنی نگوید، ولی کاری کند و عملی از او سرزند که دل پدر و مادر را بشکند و آنها را ناراحت کند، آیا چنین عملی هم حرام است، یا حرمت، فقط به سخنان آن چنانی اختصاص دارد؟

هرچند آیه شریفه به دلالت مطابقی و تضمّنی فقط سخن را دربر می گیرد، و اعمال زشت را شامل نمی شود، اما به دلالت التزامی کردار زشت را نیز دربر می گیرد و از آن هم نهی می کند؛ چون وقتی سخنی که والدین را ناراحت کند حرام باشد کرداری نیز که آنان را آزرده سازد به طریق اولی حرام است، و قیاس اولویّت نوعی دلالت التزامی است.

دلالت التزامی آیات

روایاتی از حضرات معصومین علیهم السلام در دست است که دلالت التزامی، به ویژه دلالت التزامی غیر بین آیات قرآن را بیان می کند، که گاه بطون آیات نامیده

می‌شود. این دلالت‌ها معمولاً بر انسان‌های دیگر مخفی و پوشیده است، اما اگر دقت شود ممکن است در بعضی موارد غیر معصوم هم به آن برسد. امام معصوم مطابق روایات، ما را از طریق دلالت التزامی به این مفاهیم هدایت می‌کند. به مثال‌هایی در این زمینه توجه فرمایید:

۱. لقاء الامام

خداوند متعال در سوره حج درباره زوار خانه خدا و اعمال و مناسک حج سخن گفته، و به حججاج سفارش کرده که پس از انجام اعمال عرفات و مشعرالحرام در ایام و روزهای خاص، در منی قربانی کرده و از گوشت قربانی، هم خود بهره ببرند و هم فقرا و نیازمندان را اطعام کنند. پس از آن می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾؛ «سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند؛ و برگرد خانه گرامی کعبه طواف کنند».^۱

«تَفَتْ» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنای چرک و کثافت و زواید بدن، همچون ناخن‌ها و موهای اضافی است و به گفته بعضی، در اصل به چرک‌های زیر ناخن و مانند آن گفته می‌شود.^۲

نفظویه می‌گوید: «از یک عرب بیابانی پرسیدم: معنای آیه شریفه ﴿ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ﴾ چیست؟ گفت: من تفسیر قرآن بلد نیستم، ولكن به شخصی (که بدن و لباسش چرکین و آلوده است) می‌گوییم: «ما أَتَفَّتْكَ أَي أَدْرَنَكَ؟؛ چقدر کثیف و آلوده‌ای؟».^۳

۱. سوره حج، آیه ۲۹.

۲. شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. تفسیر التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۸۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۰.

به هر حال خداوند متعال می‌فرماید: آلودگی‌هایی را که در طول مدت احرام حاصل شده، اعم از بلند شدن ناخن‌ها و موها و چرک شدن بدن و لباس احرام و مانند آن پس از قربانی، و با انجام مراسم حلق و تقصیر، از خود دور ساخته، به نذرهای خود عمل کرده و بر گرد بیت عتیق (خانه کعبه) طواف کنید.

سؤال: چرا به خانه کعبه بیت عتیق گفته شده است؟

جواب: یکی از معانی عتیق، آزاد شده است و از آن جا که خانه کعبه از مالکیت اشخاص و سلطه افراد، آزاد است و متعلق به همه انسان‌هاست به آن بیت عتیق گفته‌اند. وجه دیگر آن این است که عتیق به معنای گران‌بها و پرازش است و اشیای عتیقه را نیز به دلیل قیمت زیاد آن عتیقه گفته‌اند، و خانه کعبه نیز به دلیل ارزش فراوانش بیت عتیق نام گرفته است و یکی از اسرار ارزش فوق‌العاده آن، این است که قدیمی‌ترین معبد محسوب می‌شود. قدمت هیچ معبدی در تاریخ به کعبه نمی‌رسد؛ زیرا در زمان حضرت آدم علیه السلام ساخته شده است.^۱

دلالت التزامی آیه شریفه

آنچه گفته شد دلالت مطابقی آیه شریفه بود. اما آیه مذکور دلالت التزامی هم دارد، که در روایت زیر به آن اشاره شده است:

عبدالله بن سنان از ذریح محاربی چنین نقل کرده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند متعال در کتابش فرمانی به من داده که دوست دارم از آن آگاهی داشته باشم. فرمود: کدام فرمان؟ عرض کردم: آیه شریفه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: منظور دیدار امام است.

عبدالله بن سنان می‌گوید: «همین سؤال را از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود:

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۷.

منظور کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن و امثال آن است. عرض کردم: در پاسخ ذریح محاربی آیه مذکور را به دیدار امام تفسیر کردید. کدام صحیح است؟ امام فرمود: هر دو صحیح است، چون قرآن ظاهری دارد و باطنی (آنچه در پاسخ تو گفتم ظاهر آیه، و آنچه در پاسخ ذریح گفتم باطن آیه است) و چه کسی است که بتواند آنچه را که ذریح تحمّل می‌کند تحمّل کند؟^۱

طبق این تفسیر، انسان، هم آلودگی ظاهری دارد و هم آلودگی معنوی و روحی. با حلق و تقصیر و شستشوی لباس‌ها و بدن، آلودگی‌های ظاهری برطرف می‌شود و با دیدار امام معصوم و نشستن پای سخنان وی و عمل به دستوراتش، آلودگی‌های معنوی و روحی زایل می‌گردد و لذا باید بعد از مراسم حج به ملاقات امام رفت تا روح انسان نیز پاک و تطهیر گردد. بدین علت اصحاب ائمه و شیعیان، پس از انجام مراسم حج به زیارت امام زمان خود می‌رفتند.^۲

ما بدون روایت فوق، واژه «تفت» را به آلودگی‌های ظاهری تفسیر می‌کنیم، اما در سایه روایت مذکور می‌توان گفت: وقتی تطهیر از آلودگی‌های ظاهری لازم است، تطهیر از آلودگی‌های معنوی به طریق اولی واجب و لازم است و این کار جز با ملاقات امام معصوم حاصل نمی‌شود.^۳

۱. ترجمه تفسیر شریف صافی، ج ۴، ص ۵۰۸؛ کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، ح ۴.

۲. در برخی از روایات، از جمله روایتی که در نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۶۵۲ آمده، بر این مسأله تأکید شده است.

۳. روایت امام باقر علیه السلام نیز که فرمودند: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ؛ کمال حج، زیارت امام هر زمان است.» (نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۴۵۰) اشاره به همین مطلب می‌کند و شاید روایات متعددی هم که به حجّاج خانه خدا سفارش می‌کند که بعد از فراغت از زیارت خانه خدا، به مدینه سفر کنند و قبر مطهر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را زیارت نمایند علاوه بر مسأله زیارت، به همین علت باشد. روایات مذکور را در الفروع من الکافی، ج ۴، ص ۵۵۰، باب فضل الرجوع الی المدینه، مطالعه فرمایید.

امام صادق علیه السلام، طبق حدیث فوق، شیعیان را به معنای التزامی و باطن آیه راهنمایی می‌کند. اگر راهنمایی آن حضرت نبود، ما به آسانی به این مطلب دست نمی‌یافتیم.

۲. آب گوارا!

خداوند متعال در آیه ۳۰ (آخرین آیه) سوره ملک می‌فرماید:
 ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾؛ «بگو: به من خبر دهید اگر آب‌های (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی آب جاری و گوارا در دست شما قرار می‌دهد؟».

آب‌های زیرزمینی به صورت چشمه‌ها، قنات‌ها و از طریق چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق، روی زمین جاری می‌شود و زمین را سیراب می‌سازد و مردم از آن استفاده می‌کنند و این لطف بزرگی است که خداوند به بشر کرده است. حال، اگر آب‌های موجود در سطح زمین، در زمین فرو رود و از دسترس انسان خارج شود، انسان آب مورد نیازش را از کجا تأمین می‌کند؟

توضیح این‌که خشکی‌های کره زمین از دو قسمت تشکیل شده است:
 الف) سطح اسفنجی و نفوذپذیر، که آب به آسانی در آن نفوذ می‌کند. شن‌ها و ماسه‌ها که آب از آن به راحتی عبور می‌کند این سطح را تشکیل داده است.
 ب) سطح نفوذناپذیر زمین، که از خاک رس تشکیل شده و آب از آن عبور نمی‌کند. آب، که به شکل باران و برف از آسمان نازل شده و بر روی زمین جاری می‌گردد، به تدریج از سطح اسفنجی کره زمین عبور کرده، در سطح نفوذناپذیر آن ذخیره می‌شود، سپس به تدریج از طریق چشمه‌ها و قنات‌ها در اختیار بشر قرار می‌گیرد. حال اگر خداوند تمام قسمت‌های زمین را تا عمق زیاد، اسفنجی و نفوذپذیر قرار می‌داد و در نتیجه آب‌های ذخیره شده در آن از دسترس بشر

خارج می‌شد، و نه چشمه‌ای، نه قناتی، نه چاه عمیق و نیمه‌عمیقی، و هیچ راه دیگری به سوی آب‌ها نبود، چه کسی آب جاری گوارا در اختیار بشر قرار می‌داد؟

زمانی این آیات نازل شد که انسان پی به این دانستنی‌ها در مورد زمین و آب‌های زیرزمینی نبرده بود. بنابراین، آیه مذکور به نوعی معجزه علمی محسوب می‌شود.

باطن آیه مورد بحث

در روایاتی^۱ که از ائمه معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده، برای آیه مورد بحث تفسیری دیگری نیز شده، که در واقع دلالت التزامی آیه است و بطن آیه محسوب می‌شود؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم:

«نَزَلَتْ فِي الْإِمَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ، لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ؟ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا؛ إِنَّ آيَةَ دِرْبَارَةِ إِمَامِي نَازِلٌ شَدِيدٌ كَقِيَامِ بَيْتِ عَدْلٍ مِي كُنْد (حضرت مهدی). می‌گوید: اگر امام شما پنهان گردد و ندانید کجاست، چه کسی برای شما امامی می‌فرستد که اخبار آسمان‌ها و زمین، و حلال و حرام را شرح دهد؟ سپس فرمود: به خدا سوگند! تأویل این آیه هنوز نیامده، ولی سرانجام خواهد آمد».^۲

معنای ظاهری آیه، آب جاری است، اما معنای باطنی و دلالت التزامی آن، امام زمان است که وقتی از دسترس بشر خارج گردد تبیین احکام الهی لنگ می‌ماند.

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۸۶.

۲. همان، ص ۳۸۷، ح ۴۱.

اجرای عدالت توسط امام زمان علیه السلام

از روایات استفاده می‌شود که وقتی آن حضرت ظهور کند عدالت را در عالم اجرا می‌کند^۱؛ چراکه عدالت برای بشر بسیار مهم است و انسان را زنده نگه می‌دارد. در روایتی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمودند:

«الْعَدْلُ حَيَاةٌ؛ عدالت (مایه) زندگی است».^۲ اگر بقای زندگی مادی به آب وابسته است، حیات معنوی نیز بدون عدالت امکان‌پذیر نیست.

در روایت دیگری از امام کاظم علیه السلام که در تفسیر آیه شریفه «يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۳ وارد شده، می‌خوانیم:

«لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ، وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَيُحْيُونَ الْعَدَلَ فَتَحْيَى الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ؛ خداوند (تنها) به وسیله باران زمین را زنده نمی‌کند، بلکه امامان معصومی را برمی‌انگیزد که زمین را با زنده کردن عدل و گسترش آن در سطح عالم زنده می‌کنند».^۴

هنگامی که آیه آخر سوره ملک را تلاوت می‌کنیم، ذهن ما به سمت معنای مادی آن می‌رود. اما امام باقر علیه السلام تفسیر دیگری، غیر از تفسیر ظاهری، ارائه می‌کند و آن عدالت‌گستری است. حیات مادی ظاهری، وابسته به آب، و حیات معنوی بشر، وابسته به عدالت و دانش است؛ چون همان‌گونه که «عدل» در روایات عامل «حیات» شمرده شده، «علم» نیز مایه «زندگی» محسوب گردیده است و لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ علم و دانش عامل زندگی و حیات قلب‌هاست».^۵

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۳، ح ۱۰.

۲. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۸۸، باب ۲۵۰۶، ح ۱۲۱۱۴.

۳. سوره روم، آیات ۱۹ و ۵۰.

۴. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۸۹، باب ۲۵۰۶، ح ۱۲۱۱۸.

۵. العلم والحکمة فی الكتاب والسنة، ص ۴۴، ح ۴۷.

بنابراین، همان‌گونه که آب در لایه نفوذپذیر زمین فرو می‌رود و سپس از طریق چشمه‌ها و قنات‌ها ظاهر می‌شود و مورد استفاده بشر قرار می‌گیرد، امام معصوم علیه السلام نیز هرچند در ظاهر غایب است و ما به درستی آن حضرت را در میان افراد جامعه تشخیص نمی‌دهیم، ولی بعد ظاهر می‌شود و همه مردم از وجود مبارکش بهره‌ها خواهند برد. و همان‌طور که زمین‌های مرده با آب، زنده می‌شود و جان تازه‌ای می‌گیرد، جوامعی که بر اثر ظلم و جور و جهل و نادانی مرده بودند، در سایه عدالت‌ورزی و مهرورزی و علم و دانش امام معصوم دوباره زنده می‌شوند.

راستی اگر اشارات و هدایت‌های امامان معصوم علیهم السلام نبود، آیا ما می‌توانستیم به این نکات ظریف و دقیق و لطیف، که در بطون آیات نهفته، دست یابیم؟

۳. احیای جامعه بشری!

خداوند متعال در بخشی از آیه شریفه ۳۲ سوره مائده می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛ «هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هرکس انسانی را از مر رهایی بخشد، چنان است که گویی به همه مردم حیات بخشیده است».

یکی از راویان حدیث به نام حمران می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای کلام خدا که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ چیست؟ احیای یک انسان و زندگی بخشیدن به وی توسط انسانی همچون او، چگونه ممکن است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه آتش سوزی رخ دهد و انسانی در وسط آتش در معرض سوختن باشد و کسی او را نجات دهد، گویا به او حیات بخشیده است. یا اگر

شخصی در دریا گرفتار غرقاب شود و در آستانه غرق شدن باشد و شخص آشناى به شنا او را نجات دهد، گویا زندگی تازه‌ای به او هدیه کرده است. سپس امام علیه السلام لحظاتی سکوت کرد و پس از آن فرمود: «تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ؛ تَأْوِيلُ اعْظَمُ وَ مَفْهُومُ بَزْرٍ تَرَأْيُهُ إِنَّهُ اسْتَجَابَتْ لَهُ دَعْوَتُهُ بِهٖ كَارِي كُنْدٌ وَ اُو بِيْذِيْرِدٌ»^۱.

مثلاً انسان بی‌ایمانی را که قلبش بر اثر کفر و بی‌ایمانی مرده دعوت به اسلام کند و او هم دعوتش را بپذیرد؛ زیرا چنین شخصی درحقیقت مرده بوده و با پذیرش اسلام حیات معنوی پیدا کرده است.

در سایه روایت فوق، و دیگر روایات مشابه،^۲ می‌فهمیم که منظور از حیات و زندگی در آیه مورد بحث، فقط زندگی مادی نیست؛ بلکه حیات معنوی را نیز شامل می‌شود. بنابراین، اگر نجات شخصی از مرگ به منزله زندگی بخشیدن به همه انسان‌هاست، نجات یک انسان از ضلالت و گمراهی، به طریق اولی نجات همه انسان‌ها محسوب می‌شود.

سؤال: چرا در آیه شریفه کشتن یک انسان به منزله از بین بردن همه انسان‌ها، و زنده کردن یک انسان مساوی احیای تمام انسان‌ها شمرده شده است؟

جواب: مفسران پاسخ‌های مختلفی داده‌اند و تنها شیخ طوسی رحمته الله شش جواب داده است^۳ که به یک نمونه آن، که از همه مناسب‌تر است، می‌پردازیم: انسان‌ها از هم جدا نیستند، بلکه باهم پیوند دارند، همانند اعضای یک پیکر که برای هر عضوی از اعضا مشکلی به وجود آید همه اعضا ناراحت می‌شوند، حتی اگر ناخن انسان درد بگیرد، به سایر اعضا سرایت می‌کند. جامعه انسانی هم

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۳.

۲. همان، ص ۲۱۰، باب فی احیاء المؤمن.

۳. التبیان، ج ۳، ص ۵۰۱.

که افراد آن به یکدیگر پیوند خورده‌اند چنین است و لذا اگر یک انسان بمیرد در کل جامعه اثر می‌کند، همان‌گونه که اگر یک نفر از آنان از مرگ نجات یابد در همه اعضای جامعه تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، آیه شریفه به شکل زیبا و دقیقی پیوند جوامع انسانی را بیان کرده که حیات و مرگ انسان‌ها به همه آن‌ها ربط دارد و اعضای فراوان پیکر جامعه از یکدیگر جدا نیستند.^۱

نتیجه این که بخش دوم روایات مفسره، روایاتی است که به دلالت التزامی آیات قرآن (غالباً از نوع غیر بیّن) پرداخته و نکات ظریف و دقیق و لطیفی را به ما آموزش می‌دهد، که اگر این روایات نبود پی بردن به آن نکات غالباً امکان‌پذیر نبود.

قسم سوم: روایاتی که بخش‌های مختلف قرآن را تبیین می‌کند

بحث درباره روایات مفسره است، که هیچ مفسری بی‌نیاز از آن نیست و بسیاری از مشکلات تفسیری قرآن را حل می‌کند. بخش اول این روایات، که در مورد شأن نزول‌ها بود و قسم دوم، که در مورد دلالت التزامی آیات بود، گذشت. و اینک به قسم سوم آن می‌پردازیم و آن، روایاتی است که ما را به بخش‌های مختلف قرآن راهنمایی می‌کند. به عبارت دیگر، سرفصل‌های قرآن

۱. شعر معروف شاعر بلند آوازه ایران، سعدی شیرازی، که در کتاب گلستان، باب اول، حکایت دهم (کلیات گلستان، ص ۸۸) آمده، نیز اشاره به همین مطلب می‌کند. توجه فرمایید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

ظاهراً مرحوم سعدی شعر مذکور را براساس روایت نبوی سروده که در السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۵۳، آمده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مثل المؤمنین فی توادهم وتعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى سائر الجسد بالسهر والحمى».

مجید را به دست ما می‌دهد و طبعاً با چنین آگاهی و شناختی، بهتر و جامع‌تر می‌توانیم قرآن مجید را تفسیر کنیم.

مرحوم سید هاشم بحرانی، نویسنده البرهان فی تفسیر القرآن در آغاز جلد اول، روایاتی را در این زمینه نقل کرده است.

مثلاً در روایتی که از حضرت علی علیه السلام نقل کرده چنین می‌خوانیم: «أَنْزَلَ الْقُرْآنُ اثْلَاثًا: ثُلُثٌ فِينَا وَفِي عَدُوِّنَا، وَثُلُثٌ سُنُّنٌ وَأَمْثَالٌ، وَثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ؛ آیات قرآن بر سه بخش است: یک‌سوم آن درباره ما و دشمنان ما یک‌سوم در مورد سنت‌ها و امثال و ثلث دیگرش در مورد فرایض و احکام است».^۱ منظور حضرت از آیاتی که درباره ما نازل شده، آیاتی است که در مورد مسلمانان و مؤمنان نازل گشته، که در رأس آن‌ها حضرات معصومین علیهم السلام و وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. مثلاً آیاتی که در وصف مؤمنان نازل شده، همه مؤمنان را شامل می‌گردد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام مصداق اکمل و اتم آن هستند.

همان‌گونه که همه کسانی که کفر و شرک را پیشه خود کرده‌اند مصداق آیات مربوط به کفار و مشرکان‌اند، اما ناصبی‌ها که دشمنان اهل بیت‌اند مصداق اکمل آن هستند.

در بعضی از روایات، سرفصل‌های قرآن چهار چیز بیان شده است.^۲ مرحوم محدث بحرانی مقدمه کتاب البرهان را از هفده باب تشکیل داده، که در باب آخر، مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم را ذکر کرده است. علی بن ابراهیم پس از نقل دو روایت از حضرت علی علیه السلام به بیش از چهل سرفصل قرآن مجید اشاره کرده^۳ و می‌گوید: تمام این سرفصل‌ها را در پرتو روایات معصومین به دست

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸، ح ۱۵۸.

۲. همان، ص ۴۸ و ۴۹.

۳. همان، ص ۷۴ به بعد.

آورده‌ام. از جمله سرفصل‌هایی که اشاره کرده، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، تقدیم و تأخیر، و آیاتی است که لفظش عام و معنایش خاص و بالعکس است. سپس برای تمام سرفصل‌های مورد اشاره شاهد یا شواهدی از آیات قرآن ذکر می‌کند که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف) متشابهات

می‌گوید: کلمات متشابهی در قرآن مجید وجود دارد که دارای معانی متفاوتی است. باید با استفاده از قرائن و شواهد، معنای واقعی آن را مشخص کرد. به‌عنوان مثال کلمه «فتنه» از متشابهات قرآن است، که چهار معنا برای آن وجود دارد:

۱. عذاب؛ شاهد این معنا آیه شریفه ۱۳ سوره ذاریات است؛ آن‌جا که خداوند

متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾؛ «(بگو: آری) همان روزی است که آن‌ها را بر آتش

عذاب می‌کند».

فتنه طبق شواهد و قرائن، در این آیه به معنای عذاب است.

۲. شرک و کفر؛ یکی دیگر از معانی فتنه، که از آیه شریفه ۱۹۳ سوره بقره استفاده

می‌شود، شرک و کفر است، توجه بفرمایید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى

الظَّالِمِينَ﴾؛ «و با آن‌ها بیکار کنید؛ تا فتنه (و بت‌پرستی و سلب آزادی از مردم)

باقی نماند؛ و دین مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست

برداشتند، (مزاحم آن‌ها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست».

۳. امتحان؛ خداوند در آیه دوم سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ «آیا مردم گمان کردند

همین‌که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟».

«فتنه» در این آیه شریفه به معنای امتحان است.

۴. مشکلات ناشی از محبت افراطی؛ این معنا را می توان از آیه شریفه ۲۸ سوره انفال استفاده کرد، آن جا که خدای متعال فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَوَ الْكُفْمُ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ «و بدانید که اموال و فرزندان شما، وسیله آزمایش است، و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند،) پاداش عظیمی نزد خداست».

این، یک نمونه از الفاظ متشابه قرآن بود، که علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش به عنوان مثال ذکر کرده و در سایه روایات می توان معنای حقیقی آن را یافت.

در قرآن تحریف نیست!

البته بعضی از اقسام مختلف و سرفصل های متفاوتی که علی بن ابراهیم ذکر کرده، نظیر آنچه مربوط به تحریف قرآن می شود، مورد قبول ما نیست. ما و اکثریت قاطع دانشمندان شیعه^۱ و اهل سنت معتقدیم که قرآن موجود در دست مسلمانان عصر و زمان ما، دقیقاً همان قرآن نازل شده بر قلب مبارک پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد ﷺ است و حتی یک حرف به آن اضافه یا از آن کم نشده است و اگر در بعضی روایات سخن از تحریف به میان آمده، بر فرض صحت آن اخبار، ناظر به تحریف معنوی است، نه لفظی؛ یعنی دشمنان (مثلاً) معنای واژه «اولوا الامر» یا «ولیع» و مانند آن را تحریف کرده اند؛ اما الفاظ قرآن کاملاً دست نخورده است.^۲

۱. نظرات ۲۱۰ نفر از علمای بزرگ شیعه، از عصر ائمه علیهم السلام تا زمان ما، درباره عدم تحریف قرآن، در کتاب ارزشمند «نصوص فی علوم القرآن»، جلد چهارم گردآوری شده است.

۲. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیه نهم سوره حجر، و کتاب صیانة القرآن من التحریف، نوشته آیت الله معرفت رحمته الله علیه، مطالعه فرمایید.

ب) لفظ عام و معنای خاص

یکی دیگر از سرفصل‌هایی که علی بن ابراهیم به آن اشاره کرده، آیاتی است که لفظ آن عام، اما معنای آن خاص است. که باید به هنگام تفسیر این دسته از آیات، مراقب باشیم برای آن‌ها معنای عام بیان نکنیم. به چند نمونه توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه ۴۷ سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾؛ «ای بنی اسرائیل! نعمتم را که به شما ارزانی داشتم به خاطر آورید، و (نیز به یاد آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم».

معنای واژه «عالمین» عام است و به حسب معنای لغوی همه مردم دنیا از ابتدا تا انتهای خلقت را دربر می‌گیرد، ولی منظور از آن در این آیه شریفه، مردم جهان در زمان بنی اسرائیل است؛ زیرا طبق آیه شریفه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱ بهترین امت‌ها در میان همه امم، از ابتدا تا انتهای خلقت، امت مسلمان است.

۲. در آیه شریفه ۴۲ سوره مبارکه آل عمران می‌خوانیم:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است».

کلمه عالمین - همان‌طور که گذشت - معنای عامی دارد و شامل همه انسان‌ها از ابتدا تا انتهای خلقت می‌شود، ولی منظور از آن در این آیه شریفه، مردم عصر و زمان حضرت مریم علیها السلام است؛ چون در روایات متعددی که شیعه و اهل سنت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰. ترجمه: «شما (مسلمان‌ها) بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ (چراکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

نقل کرده‌اند، برترین زنان عالم در طول تمام ادوار تاریخ، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.^۱

اگر به روایات معصومین علیهم السلام مراجعه نکنیم و آیات قرآن را بدون توجه به آن احادیث تفسیر کنیم، به این مطلب پی نخواهیم برد.

۳. نمونه دیگر از الفاظ عامی که در معنای خاص به کار رفته، چیزی است که در آیه شریفه ۵۵ سوره مائده آمده است. به این آیه توجه فرمایید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ﴾؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند، آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

ظاهر آیه طبق معنای لغوی آن هر شخصی را که در حال رکوع صدقه‌ای به فقیری بدهد دربر می‌گیرد؛ ولی منظور از آن در این آیه شریفه فقط وجود مقدس حضرت علی علیه السلام است که این آیه درباره‌اش نازل شده است.

توضیح این‌که روزی حضرت علی علیه السلام در مسجدالنبی مشغول نماز بود. نیازمندی وارد شد و تقاضای کمک کرد، اما کسی چیزی به او نداد. حضرت علی علیه السلام که در آن هنگام مشغول نماز و در حال رکوع بود، با دست به آن نیازمند اشاره کرد و انگشترش را به او داد. در این هنگام آیه مورد بحث در شأن حضرت علی علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد.^۲

۴. مثال چهارمی که علی بن ابراهیم ذکر کرده مربوط به جنگ احد است. پس

۱. استاد معظم روایات مربوط به این موضوع را به نقل از منابع معتبر اهل سنت، در کتاب «زهرا برترین بانوی جهان»، ص ۵۷ به بعد نقل کرده است.

۲. آنچه ذکر شد مضمون روایات متواتری است که مرحوم محدث بحرانی در کتاب «غایة المرام و حجة الخصام»، ج ۲، ص ۱۵ به بعد، و علامه امینی رحمته الله علیه در الغدير، ج ۲، ص ۵۲ و ۵۳، نقل کرده‌اند. شرح بیشتر را در کتاب ما «آیات ولایت در قرآن»، ص ۸۲ به بعد مطالعه فرمایید.

از جنگ مذکور که مسلمانان پیروزی اولیّه را، به دلیل طمع بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان به مال دنیا، با شکست عوض کردند، کفّار و مشرکان سرمست از این پیروزی، به سمت مکه حرکت نمودند. در بین راه با خود گفتند: «چه اشتباه بزرگی کردیم. اکنون که مسلمانان شکست خورده و در موضع ضعف‌اند چه خوب است به مدینه حمله کرده و کار آنان را تمام کنیم» در پی این تفکر، آهنگ بازگشت به مدینه کردند، تا ابتکار عمل را به دست گرفته و مسلمانان را درهم بکوبند.

شخصی به نام «نعیم بن مسعود» فوراً این خبر را به پیامبر اسلام ﷺ رساند. حضرت اعلام آماده‌باش کرد و همه مسلمانان، حتی مجروحین، به سمت میدان نبرد بازگشتند، تا انتقام شکست را از کفّار بگیرند. هنگامی که خبر بازگشت مسلمانان به میدان جنگ و آمادگی آنان برای رویارویی با مشرکان به آن‌ها رسید، ترسیدند و از درگیری مجدد منصرف شده و به مکه بازگشتند.^۱ قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ «(همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده‌اند؛ از آن‌ها بترسید! اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: خدا ما را بس است؛ و او بهترین حامی ماست».^۲

کلمه «ناس» عام است، ولی در این آیه شریفه ناسِ اوّل اشاره به نعیم ابن مسعود است. بنابراین، لفظ عامی است که در این جا معنای خاصی دارد. خلاصه این‌که در قرآن مجید الفاظ عامی وجود دارد که معنای خاصی از آن اراده شده، که با استفاده از قرائن، از جمله روایات، به این مطلب پی می‌بریم.

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۷۲ سوره آل عمران؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۸ و ۴۴۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

ج) لفظ خاص و معنای عام

سرفصل دیگری که علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش به آن اشاره کرده، آیاتی است که لفظ خاص در آن به کار رفته، ولی معنای عامی از آن اراده شده است، که به یک نمونه آن قناعت می‌کنیم:

خداوند متعال در آیه شریفه ۳۲ سوره مائده می‌فرماید:

﴿مَنْ أَجْلٍ ذَلِكُمْ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛ «به همین علت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است».

طبق این آیه شریفه، خداوند قصاص را بر بنی اسرائیل واجب کرد. یعنی هر کس دیگری را می‌کشت بازماندگان مقتول حق داشتند قاتل را به‌عنوان قصاص به قتل برسانند و همچنین مفسد فی الارض مستحق قتل بود. بر همین اساس نیز در دو صورت قصاص جایز نبود: نخست در صورتی که قتل به‌عنوان قصاص انجام شده باشد، که اولیای مقتول قصاص شده حق قصاص ندارند. دوم در صورتی که مقتول، مفسد فی الارض بوده و به‌عنوان مجازات افساد کشته شود، که حق قصاص منتفی است.

از جمله آیاتی که می‌توان حکم قتل مفسد فی الارض را از آن استفاده کرد همین آیه است. مفسد فی الارض کسی است که منشأ فساد گسترده‌ای شود؛ هر چند بدون توسل به اسلحه باشد. بنابراین، قاچاقچیان مواد مخدر که در سطح وسیعی اقدام به پخش مواد مخدر می‌کنند، یا کسانی که مراکز فحشا ایجاد کرده و عده زیادی را به فساد می‌کشند، همه مفسد فی الارض هستند.

به هر حال، لفظ بنی اسرائیل لفظ خاص است، اما در این جا معنای عامی از آن اراده شده است و لذا قصاص به بنی اسرائیل اختصاص ندارد، بلکه در مورد مسلمانان نیز جاری می‌شود.

خلاصه این‌که در بخشی از آیات قرآن، لفظ، خاص است، ولی معنای عامی از آن اراده شده، که با کمک قرائن و نشانه‌ها از جمله روایات، معنای عام به دست می‌آید.

نتیجه این‌که بخشی از روایات مفسره، روایاتی است که سرفصل‌های قرآن را به ما ارائه می‌کند و آگاهی از این روایات کمک خوبی برای تفسیر آیات قرآن است.

تفاوت روشن استفاده از روایات مفسره با مکتب اخباری‌ها

سؤال: از مباحثی که ما در مورد اهمّیت فراوان روایات مفسره مطرح کردیم شاید این توهم پیش بیاید که این مطالب، مکتب اخباری‌ها^۱ را به ذهن تداعی می‌کند. آن‌ها که ظواهر آیات قرآن را حجّت نمی‌دانند و معتقدند که تفسیر قرآن فقط در اختیار امامان معصوم علیهم‌السلام است و هیچ‌کس دیگر حقّ تفسیر ندارد. آیا این عقیده صحیح است؟

جواب: قرآن دلالت‌های واضح و روشنی دارد که هر آشنای به زبان عرب‌را می‌فهمد و همان‌طور که در مباحث استدلالی علم اصول گفته‌ایم^۲ ما ظواهر آیات قرآن را برخلاف اخباری‌ها حجّت می‌دانیم، ولی اخبار و روایات معصومین علیهم‌السلام در تفسیر قرآن به ما کمک می‌کند. مثلاً - همان‌گونه که در مباحث قبل گذشت - فتنه در لغت چهار معنا دارد. امام معصوم نحوه یافتن معنای این کلمه را در آیات مختلف به ما تعلیم داده، تا با کمک گرفتن از آیات قبل و بعد و قرائن و نشانه‌های موجود در خود آیه، به معنای آن پی ببریم. در سایه این هدایت و راهنمایی

۱. شرح حال گروه اخباریه را در کتاب «دائرةالمعارف فقه مقارن»، ج ۱، ص ۱۳۶ به بعد و همچنین کتاب «معارف و معاریف» ج ۱، ص ۵۰۲ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. انوارالاصول، ج ۲، ص ۳۲۸ به بعد.

فهمیدیم که فتنه در آیهٔ اوّل سورهٔ عنکبوت، به معنای آزمایش و امتحان است و این، غیر از چیزی است که اخباری‌ها می‌گویند. برای روشن‌تر شدن این مطلب، به سه مثال دیگر از سرفصل‌های چهل‌گانه‌ای که علی بن ابراهیم در مقدمهٔ تفسیرش به آن پرداخته توجه فرمایید:

اوّل: ردّ نظر معتقدان به جبر

مرحوم سید هاشم بحرانی، در جلد اوّل البرهان فی تفسیر القرآن، صفحهٔ ۷۵ به نقل از علی بن ابراهیم اشاره می‌کند که بخشی از آیات قرآن در ردّ نظر معتقدان به جبر است و در صفحهٔ ۸۹ همان کتاب، به شرح این مطلب پرداخته و آیاتی را که باعث این توهم شده ذکر کرده، سپس آیاتی را که به روشنی این نظریه را باطل می‌کند بیان داشته است؛ که به شرح آن خواهیم پرداخت.

متأسفانه گروهی از مسلمانان، که آن‌ها را اشاعره^۱ می‌نامند، معتقد به جبر شده‌اند. آن‌ها می‌گویند: «انسان در کارهایش هیچ اختیاری از خود ندارد، بلکه مجبور به انجام آن است. خداوند او را به آنچه انجام می‌دهد مجبور می‌کند!». آن‌ها به سراغ بعضی از آیات قرآن رفته و برای عقیدهٔ خود به آن استدلال کرده‌اند؛ به دو نمونهٔ آن توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیهٔ ۲۹ سورهٔ تکویر می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛ «و شما اراده نمی‌کنید مگر این‌که

خداوندی که پروردگار جهانیان است، اراده کند!».^۲

معتقدان به جبر می‌گویند: «این آیه دلالت بر جبر دارد، چون هر آنچه خداوند

۱. شرح مسائل مربوط به معتقدان به جبر را در کتاب «معارف و معاریف»، ج ۲، ص ۶۳۱ به بعد، در شرح واژه

«جبر» مطالعه فرمایید.

۲. این آیه شریفه به جز عبارت «رب العالمین» در سورهٔ انسان، آیهٔ ۳۰ نیز آمده است.

بخواهد انجام می‌شود؛ نه آنچه شما بخواهید. و اگر شما هم چیزی بخواهید درحقیقت خدا آن را خواسته است».

۲. در آیه شریفه ۱۲۵ سوره مبارکه انعام نیز می‌خوانیم:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾؛ «آن‌کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می‌سازد؛ و آن‌کس را که (به سبب اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن‌چنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود».

طرفداران جبر، این دو آیه و آیات مشابه آن را گرفته و دیگر آیات قرآن را رها کرده‌اند، لذا گرفتار مکتب جبر شده‌اند. مکتبی که بطلان و فساد آن ظاهر و آشکار است.

علی بن ابراهیم سپس به آیاتی اشاره می‌کند که آیات مذکور را تفسیر کرده، صریحاً دلالت بر بطلان اعتقاد به جبر دارد.

از جمله آیه شریفه ۲۸۶ سوره بقره، که خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾؛ «خداوند هیچ‌کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند. (انسان)، هر کاری (کار نیکی) را انجام دهد، به سود خود انجام داده و هر کاری (کار بدی) کند، به زیان خود کرده است».

این آیه شریفه به روشنی دلالت بر اختیار انسان دارد. اگر انسان مجبور به کارهایش بود و از خود اختیاری نداشت، نه «لها ما کسبت» صحیح بود و نه «علیها ما اکتسبت».

آیات دیگری که دلالت بر بطلان عقیده جبر دارد آیات ۷ و ۸ سوره زلزله است؛ توجه فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «پس هرکس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هرکس هم وزن ذره‌ای کار بد کند آن را (نیز) می‌بیند».

در این دو آیه نیز اعمال انسان، اعم از نیک و بد، به خود او استناد داده شده است. اگر کسی مجبور به کاری شده و مسلوب الاختیار باشد، آن کار را به او استناد نمی‌دهند.^۱

بنابراین، در سایه هدایت و راهنمایی ائمه علیهم‌السلام فهمیدیم که اعتقاد به جبر باطل است و آیاتی که به ظاهر دلالت بر جبر دارد به وسیله آیات دیگر تفسیر می‌شود.

چگونه انسان مختار است؟

شیعه معتقد است که انسان در کارهای خویش مختار است و در عین حال، کارهایی که انجام می‌دهد به اراده خداوند نیز هست. این دو، چگونه باهم جمع می‌شوند؟

پاسخ: اراده ما در طول اراده خداوند است، نه در عرض آن. یعنی خداوند اراده کرده است که انسان در تصمیم‌گیری‌هایش مختار و آزاد باشد؛ بنابراین، در هر کاری که انجام می‌دهد هم اراده خدا هست و هم اراده انسان. مثلاً اگر کسی، دیگری را برای صرف شام به خانه‌اش دعوت کند و سفره غذا را بگستراند و خدمه و کارگران تحت امرش هم در آنجا حضور داشته باشند و از میهمان بخواهد تا از هر غذایی که میل دارد بخورد، آنچه میهمان می‌خورد، هم طبق اراده خود اوست و هم مطابق اراده صاحب خانه؛ چون به دعوت و امر صاحب خانه غذا می‌خورد و هر زمان صاحب خانه نخواهد، به خادمان و کارگزارانش دستور

۱. شرح مباحث مربوط به جبر و اختیار و ادله بطلان مکتب جبر را در «انوارالاصول»، ج ۱، ص ۲۳۳ به بعد، مطالعه فرمایید.

می‌دهد که مانع غذا خوردن میهمان شوند. بنابراین، اراده و اختیار ما در طول اراده خداوند متعال است و مجبور نیستیم.

مفاسد اعتقاد به جبر

انسان تعجب می‌کند که چگونه عده‌ای از مسلمانان مکتب جبر را پذیرفته‌اند. در حالی که این عقیده، هم توحید را خراب می‌کند، هم نبوت را متزلزل می‌سازد، هم انزال قرآن را بیهوده می‌کند، هم معاد را هدف می‌گیرد و هم امامت را بی‌فایده می‌سازد.

اعتقاد به جبر با توحید سازگار نیست؛ چرا که اگر انسان مجبور باشد می‌گوید: این چه خدایی است که مرا مجبور به کارهای ناشایست کرده، سپس مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ این عقیده عدالت خدا را هم زیر سؤال می‌برد؛ چون مجازات کردن انسانی که مجبور به انجام کارهای زشت است عادلانه نیست.

در صورتی که عقیده به جبر صحیح باشد، نزول کتاب‌های آسمانی و آمدن پیامبران و جانشینان آنان و امامان معصوم علیهم‌السلام نیز لغو و بیهوده است؛ چون کار این بزرگواران هدایت مردم است. تبلیغ و هشدار و انذار مردمی که مجبور هستند و هیچ اختیار و اراده‌ای از خود ندارند چه فایده‌ای دارد؟

عقیده به جبر، معاد را هم پوچ و بی‌اساس می‌کند؛ چون انسان مجبور را نه می‌توان به سبب کارهای زشتش مجازات کرد، و نه می‌توان در مقابل کارهای خویش پاداش داد.^۱ همان‌گونه که در روز قیامت نمی‌توان کسی را به این دلیل که قدش کوتاه یا بلند بوده، یا چشمش فلان‌رنگ بوده مؤاخذه و عقوبت کرد؛ زیرا این امور به اختیار او نبوده است. به‌راستی چگونه کسی می‌تواند این عقیده را بپذیرد و خود را مسلمان بداند؟!

۱. حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، ج ۳، حکمت ۷۸، ص ۲۴۸، به بخشی از مفاسد اعتقاد به جبر اشاره کرده است.

دوم: رد نظر معتقدان به تفویض

نقطه مقابل اشاعره، «معتزله»^۱ هستند. آن‌ها از «واصل بن عطا»^۲ شاگرد «حسن بصری»^۳ پیروی می‌کنند. معتزله برعکس اشاعره معتقدند که انسان کاملاً در کارهای خود آزاد است؛ بلکه اعمال وی فقط و فقط مستند به خود اوست و خداوند هیچ نقشی در آن ندارد!

خداوند در دایره عظیمی به نام عالم هستی حکومت می‌کند و قلمرو انسان در درون همین عالم هستی در دایره بسیار کوچک‌تری متناسب با فعالیت‌های خود اوست، و خداوند هیچ نقشی در محدوده قلمرو انسان ندارد!

معتزله که آن‌ها را «مفوضه» نیز می‌نامند به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند؛ از جمله آیه شریفه ۱۴ سوره مؤمنون که می‌فرماید:

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ «پس بزرگ و پربرکت است خدایی که بهترین آفریدگان است!».

ظاهر این آیه شریفه این است که در جهان هستی خالق‌های متعددی وجود دارد، که خداوند بهترین آن‌هاست. خداوند، خالق تمام جهان هستی، از جمله انسان‌هاست، و هر انسانی نیز خالق افعال خویش است و خدا در آن نقشی ندارد. او خالق و آفریننده بزرگ، و انسان خالق کوچک است!

این عقیده انحراف از مسیر توحید است و شرک محسوب می‌شود و لذا امامان معصوم علیهم‌السلام ما را راهنمایی کرده‌اند که با استفاده از آیات دیگر قرآن، این آیه و امثال آن را تفسیر کنیم. از جمله آیاتی که علی بن ابراهیم برای رد نظر معتزله به آن استدلال کرده، آیه شریفه ۱۶ سوره رعد است؛ می‌فرماید:

۱. در مورد «معتزله» می‌توانید به کتاب «معارف و معاریف»، ج ۵، ص ۴۳۲ به بعد مراجعه فرمایید.

۲. مرحوم دهخدا در جلد ۴۷ لغت‌نامه‌اش، ص ۸۰، شرح حال او را ذکر کرده است.

۳. شرح حال او را در کتاب «معارف و معاریف»، ج ۲، ص ۹۳۳ مطالعه فرمایید.

﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾؛ «بگو: خدا آفریننده همه چیز است و اوست یکتا و حاکم بر همه چیز».^۱

بنابراین، خالق تمام جهان هستی و هر آنچه در آن رخ می‌دهد خداوند متعال است، درعین حال، انسان در کارهایش مجبور نیست. همان‌گونه که در مثال صاحب‌خانه و میهمان گذشت، میهمان مختار است از هر غذایی به هر مقداری و به هر شکلی استفاده کند، ولی درعین حال، صاحب‌خانه هر لحظه بخواهد، می‌تواند مانع ادامه غذاخوردن میهمان شود. در این مثال، غذاخوردن میهمان به اراده هر دو نفر است.

امر بین الامرین

از بحث‌های گذشته نتیجه گرفتیم که نه اشاعره عقیده درستی دارند، که انسان را مسلوب الاراده و فاقد اختیار می‌پندارند، و نه معتزله مسیر صحیحی را انتخاب کرده‌اند، که انسان را تام‌الاختیار دانسته و تصوّر می‌کنند خداوند همه چیز را به او سپرده و خود هیچ نقشی در افعال انسان ندارد. حال این سؤال پیش می‌آید که عقیده صحیح چیست؟ امامان معصوم علیهم‌السلام که هر دو عقیده فوق را تخطئه کرده و معتقد به بطلان آن هستند، اعتقاد صحیح را در چه می‌دانند؟

همان‌گونه که در روایات^۲ آمده، عقیده صحیح، «امر بین الامرین» است. یعنی انسان استقلال کامل ندارد؛ بلکه قدرت و توان و آزادی اراده او، همه به خواست خدا و از ناحیه اوست، به گونه‌ای که هر زمان بخواهد می‌تواند این قدرت و آزادی را از انسان سلب کند. برای روشن تر شدن این مطلب به این مثال توجه کنید:

۱. شبیه این مضمون در آیه ۶۲ سوره زمر، و غافر نیز آمده است.

۲. این روایات در مجلدات مختلف «بحار الانوار»، از جمله جلد ۵، ص ۱۲ و ۲۲ آمده است.

یک قطار را در نظر بگیرید که با نیروی برق کار می‌کند. راننده لوکوموتیو آن را هدایت می‌کند، هر زمان بخواهد حرکت می‌نماید، هر زمان اراده کند می‌ایستد و با هر سرعتی که مایل باشد مسیر را طی می‌کند. اما کسی هم که برق قطار را تنظیم می‌کند تا حتی برای لحظه‌ای در طول مسیر اتصال برق قطع نشود در حرکت قطار مؤثر است و حرکت قطار به نوعی بستگی به اراده و اختیار او نیز دارد. به تعبیر دیگر، راننده قطار مختار مطلق نیست، بلکه تنظیم‌کننده برق قطار، هر زمان بخواهد می‌تواند با قطع سیستم برق، قطار را از حرکت بازدارد.

در بحث ما نیز، هم انسان در افعالش مختار است و هم اراده خداوند در کارهای او نقش دارد. بنابراین نه «تفویض» و واگذاری کامل است، و نه «اجبار» و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو.

به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می‌تواند آن را بازپس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست، بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از خداوند تصور نکنند.^۱

سخنی از امام صادق علیه السلام

علی بن ابراهیم در ادامه بحث خود به حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره کرده، که برای تکمیل بحث مفید است. توجه فرمایید:

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «أَفُوضَ اللَّهُ إِلَى الْعِبَادِ أَمْراً؛ آیا خداوند کاری را (به‌طور کامل) به بندگان واگذار کرده است (به گونه‌ای که خود هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشته باشد)؟».

امام علیه السلام فرمود: «اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند برتر از آن است که تفویض مطلق کند».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۲۷-۳۱ سوره انسان.

راوی دوباره پرسید: «فَأَجْبِرُهُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ؟» (حال که تفویض را قبول ندارید پس معتقد به جبر هستید؟) آیا خداوند بندگانش را مسلوب الاختیار کرده است؟». امام علیه السلام فرمود: «اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَىٰ فِعْلٍ، ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهِ؛ خداوند عادل‌تر از آن است که مردم را مجبور به کاری کند، سپس به خاطر آن کار (که مجبور بوده‌اند) آن‌ها را عذاب و مجازات نماید».

راوی برای بار سوم سؤال کرد: «فَهَلْ بَيْنَ هَاتَيْنِ الْمَنْزِلَتَيْنِ مَنْزِلَةٌ؟» آیا بین دو مکتب جبر و تفویض مکتب دیگری تصور می‌شود؟».

امام علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ بله مکتب دیگری تصور می‌شود که وسعت و پهنای آن از زمین تا آسمان است^۱ (و آن مکتب، امر بین الامرین است که شرح آن گذشت).

خلاصه این‌که یکی از سرفصل‌هایی که در تفسیر برهان به آن اشاره شده، آیاتی است که در ردّ دو مکتب انحرافی جبر و تفویض وارد شده، که با راهنمایی حضرات معصومین علیهم السلام، به وسیله آن آیات، آیات متشابه را تفسیر می‌کنیم.

سوم: ردّ نظر منکران رجعت

یکی دیگر از سرفصل‌های چهل‌گانه‌ای که علی بن ابراهیم به آن اشاره کرده، آیاتی است که عقیده منکران رجعت را رد می‌کند.

ما معتقدیم که در دوره آخرالزمان رجعتی رخ می‌دهد؛ یعنی بخشی از اموات باذن الله زنده می‌شوند و پس از حیات مجدد مدّتی زندگی می‌کنند.

حمّاد طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل کرده، می‌گوید:

«قَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾؟»؛ امام

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۰.

۲. سوره نمل، آیه ۸۳.

صادق علیه السلام فرمود: منکران رجعت این آیه شریفه را که خداوند می فرماید: (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را محشور می کنیم، چگونه تفسیر می کنند؟».

حماد می گوید: عرض کردم: آن ها معتقدند که این آیه مربوط به روز قیامت است (نه دنیا). امام علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ، إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ. أَيَحْشُرُ اللَّهُ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَيَدْعُ الْبَاقِينَ؟! إِنَّمَا آيَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ: ﴿وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^۱» اشتباه می کنند. آیه مذکور مربوط به رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت عده ای را محشور کرده و دیگران را به همان صورت رها می کند؟! آیه مربوط به قیامت این کلام خداست: همه مردم را محشور می کنیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد».^۲

البته بحث رجعت، بحث مفصلی است که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام به آن پرداخته شده و اصل آن ثابت و مسلم است، اما جزئیات آن بر ما روشن نیست.^۳

نتیجه این که آنچه ما از روایات برای تفسیر آیات قرآن استفاده می کنیم این است که حضرات معصومین علیهم السلام در روایات مفسره روش تفسیر را به ما می آموزند، تا بتوانیم با استفاده از قرائن و نشانه ها به تفسیر قرآن بپردازیم. به عبارت دیگر، روایات مفسره، قانون و چگونگی تفسیر را ارائه می دهد و این غیر از حرف اخباری هاست. در ضمن تا این جا سه گروه از روایات مفسره، مورد بررسی قرار گرفت.

۱. سوره کف، آیه ۴۷.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۰.

۳. علاقه مندان می توانند مباحث مربوط به رجعت را در «تفسیر نمونه»، ج ۱۵، ذیل آیه شریفه ۸۳ سوره نمل مطالعه فرمایند.

قسم چهارم: روایاتی که مصداق اتم را بیان می‌کند

گروه چهارم روایاتی است که مصداق روشن و بارز؛ بلکه مصداق کامل و اتم آیه را بیان می‌کند و البته بیان مصداق، غیر از شأن نزول است.

تفاوت «شأن نزول» و «بیان مصداق»

شأن نزول جایی است که آیه برای بیان مطلب خاصی نازل شده و غیر از آن را شامل نمی‌شود؛ ولی در بیان مصداق، آیه مصداقی متعددی دارد که روایت، روشن‌ترین و کامل‌ترین آن را بیان می‌کند. به عبارت دیگر، آنچه روایت بیان می‌کند مصداق منحصر به فرد نیست، بلکه مصداق اکمل و اتم آن است. برای روشن‌تر شدن این بحث به سه مثال توجه فرمایید:

چند مثال برای شأن نزول

۱. صدقه در حال رکوع

خداوند متعال در آیه شریفه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

مفهوم این آیه شریفه عام نیست که هر کسی را که در حال رکوع صدقه دهد شامل شود، بلکه آیه مذکور درباره یک نفر نازل شده و او کسی نیست جز علی بن ابی طالب علیه السلام که در حال رکوع صدقه داد.^۱ این شأن نزول است و لذا یک مصداق بیشتر ندارد. اگر بیان مصداق بود باید شامل هر کسی می‌شد که در حال رکوع زکات می‌داد.

۱. شرح این مطلب را در کتاب «آیات ولایت»، ص ۸۱ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. متخلفان جنگ تبوک^۱

نفوذ سریع اسلام در جزیره العرب سبب شد که آوازه پیامبر ﷺ در تمام کشورهای اطراف بیچد و این مطلب همسایه‌های حجاز را بیمناک کرد. روم شرقی، که هم مرز حجاز بود و فکر می‌کرد یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، سپاهی چهل هزار نفری با تجهیزات کافی در مرز حجاز فراهم کرد، تا به مقابله با اسلام پردازد. این خبر به گوش پیامبر اسلام ﷺ رسید. آن حضرت برای این که درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد، فرمان آماده‌باش صادر کرد.

سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند؛ پیر و جوان، کوچک و بزرگ و خلاصه هرکس توانایی داشت، در این سپاه عظیم حضور پیدا کرد. اما سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» از همراهی با پیامبر ﷺ سرباز زدند. البته این کار به این دلیل نبود که جزء دارودسته منافقان بودند، بلکه به علت سستی و تنبلی آن‌ها بود و لذا چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از جنگ برگشت خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر ﷺ با آن‌ها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آن‌ها سخن نگوید. هیچ‌کس با آن‌ها گفتگو نمی‌کرد؛ حتی همسران و فرزندان‌شان، مگر به مقدار ضرورت. فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آن‌ها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی به کوه‌های اطراف مدینه پناه برده، به گریه و زاری پردازند و از خداوند طلب عفو و بخشش

۱. «تبوک» دورترین نقطه‌ای بود که پیامبر اکرم ﷺ در غزوات خود به آن جاگام نهاد. این کلمه در اصل نام قلعه محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز و شام قرار داشت، به همین سبب آن سرزمین تبوک نامیده شد (تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره توبه).

کنند. بالاخره آیه ۱۱۸ سوره توبه نازل شد و بشارت پذیرش توبه آنان را به پیامبر ﷺ داد.^۱

خداوند در آیات ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره توبه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، چراکه او نسبت به آنان رئوف و مهربان است. و (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف کردند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آنجا که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ و دانستند پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل آنها کرد، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

درضمن، آیه مورد بحث، راه مبارزه با منکرات را به ما نشان می‌دهد. باید آن قدر بر عاملان فحشا و منکر و تارکان واجبات سخت گرفت که زمین با تمامی وسعتش بر آنها تنگ شود و چاره‌ای جز توبه و بازگشت نداشته باشند. به هر حال، این آیه شریفه شأن نزول خاصی دارد و درباره همان سه نفر نازل شده و شامل کس دیگر نمی‌شود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۱۸ سوره توبه.

۳. مغز متفکر مشرکان

ایام حج نزدیک می‌شد و مشرکان از تماس‌های احتمالی حجّاج و مسافران خانه خدا با محمد امین صلی الله علیه و آله نگران بودند. همو که به تازگی ادعای پیامبری کرده بود. بدین علت نزد مغز متفکر خویش، ولید، عموی ابوجهل رفتند تا چاره‌ای بیندیشد.

ولید به آن‌ها گفت: در مورد این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) حرف خود را یکی کنید و از پاسخ‌های مختلف بپرهیزید. سپس از آن‌ها پرسید: می‌خواهید چه بگویید؟ گفتند: می‌گوییم شاعر است. ولید گفت: ما شعر بسیار شنیده‌ایم، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد. گفتند: می‌گوییم کاهن است. گفت: هنگامی که نزد او می‌روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می‌گویند در او نمی‌یابید. گفتند: می‌گوییم دیوانه است. گفت: هیچ اثری از جنون در او نیست. گفتند: می‌گوییم ساحر است. گفت: منظورتان از سحر چیست؟ گفتند: منظور کسی است که میان زن و شوهر، و فرزند و پدر دشمنی می‌اندازد؛ کاری که هم‌اکنون او کرده است. ولید این نظر را پسندید و گفت: آری، او ساحر است و چنین می‌کند.^۱ در این جا بود که آیات ۱۸ تا ۲۴ سوره مدثر نازل شد. توجه فرماید:

﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ فَدَرَّ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ فَدَرَّ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ﴾؛ «او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و نقشه‌ای (شیطانی) کشید! مر بر او! چگونه نقشه‌ای کشید؟ باز هم مر بر او، چگونه نقشه کشید؟! پس نگاهی کرد، و چهره درهم کشید و عجلولانه دست به کار شد؛ سپس پشت کرد و تکبر ورزید، سرانجام گفت: «این (قرآن) چیزی جز سحر پیشینیان نیست!».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۱۱-۱۷ سوره مدثر.

ضمیر «انه» در این آیات، تنها به ولید برمی‌گردد و قابل تطبیق بر دیگری نیست؛ چون شأن نزول این آیات، مربوط به اوست و شأن نزول، - همان‌طور که گذشت - یعنی آیه‌ای که مفهومش محدود است و بر مصداق معین تطبیق می‌شود و روایات شأن نزول، آن مفهوم محدود و مصداق معین را بیان می‌کند، برخلاف گروه دیگری از آیات قرآن که مفهوم عامی دارد و منحصر در مصداق خاصی نیست.

روایاتی که مصداق بارز و روشن این گروه از آیات را بیان می‌کند روایات بیان مصداق است و این با شأن نزول تفاوت دارد.

چند مثال برای بیان مصداق

۱. حامی پیامبر اسلام ﷺ

خداوند متعال در آیه شریفه ۶۲ سوره انفال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای (حمایت) تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان، تأیید کرد».

مرحوم علامه امینی^۱ از ابن عساکر، که از مورخان بزرگ عامه محسوب می‌شود، و دوازده نفر دیگر از معاریف اهل سنت، نقل کرده که منظور از مؤمنین، علی بن ابی طالب عليه السلام است^۲ و این فضیلت بسیار مهمی برای آن حضرت به شمار می‌رود. ولی آیا معنای این سخن این است که غیر از علی عليه السلام هیچ‌کس دیگری اسلام را تقویت نکرد؟ آیا سلمان و ابوذر و مقداد و حمزه سیدالشهدا و مانند آنها اسلام را یاری نکردند؟

۱. الغدير، ج ۲، ص ۴۹ به بعد.

۲. شرح بیشتر را در کتاب «آیات ولایت در قرآن»، ص ۳۱۱ به بعد مطالعه فرمایید.

بی شک این بزرگان خدمت‌های عظیمی به اسلام کردند؛ همان‌گونه که دیگر بزرگان و مسلمانان در طول تاریخ یاور و ناصر اسلام بوده‌اند، ولی نمونه بارز و مصداق کامل حامی پیامبر ﷺ و یاور اسلام، حضرت علی علیه السلام است. به تعبیر دیگر، چنین روایاتی شأن نزول آیه را بیان نمی‌کند تا مصداق منحصر به فرد باشد، بلکه در صدد بیان مصداق اتم و اکمل آیه شریفه است.

۲. بهترین مخلوقات خداوند

خداوند متعال در آیه شریفه هفتم سوره بینه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؛ «کسانی که ایمان

آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین خلق (خدا) هستند».

این آیه شریفه نیز فضیلت عجیبی برای حضرت علی علیه السلام بیان می‌کند. حاکم حسکانی، از دانشمندان معروف اهل سنت، در کتابش شواهد التنزیل بیش از بیست روایت نقل کرده که پس از نزول این آیه شریفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «منظور از خیر البریه تو و شیعیان توست».^۱

به یک نمونه از این روایات توجه فرمایید:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله و عده‌ای از مسلمانان کنار خانه خدا نشسته بودیم. ناگهان علی علیه السلام از دور نمایان شد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد، نگاهی به اصحاب کرد و فرمود:

«برادرم علی به سوی شما می‌آید». سپس رو به کعبه کرد و فرمود:

﴿وَرَبِّ هَذَا الْبُنْيَةِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَأَفْوَمُكُمْ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ،

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۶ به بعد.

وَأَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ، وَأَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَعَدُّكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْيَّةً. قَالَ جَابِرٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ فَكَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَقْبَلَ، قَالَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ: قَدْ أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ قَسَمَ بِهِ خدای کعبه! که تنها علی و شیعیانش در روز قیامت از رستگاران هستند؛ زیرا به خدا سوگند! او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شماست و وفایش به عهد الهی از همه بیشتر و قضاوتش به حکم الله افزون تر و مساواتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادتر و عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

جابر می گوید: در این جا بود که آیه شریفه خیرالبریه نازل شد و پس از نزول آن، هرگاه مسلمانان علی علیه السلام را می دیدند می گفتند: «بهترین مخلوق خدا پس از رسول خدا آمد».^۱

آیه شریفه خیرالبریه منحصر به حضرت علی علیه السلام و شیعیان او نیست، بلکه شامل پیامبران سابق و پیروان راستین آن بزرگواران هم می شود، هر چند علی علیه السلام و شیعیان واقعی اش مصداق اتم و اکمل آیه شریفه اند.

۳. انتخاب بهتر

خداوند متعال در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر چنین می فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ «پس بندگان مرا بشارت ده؛ همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمندان اند».

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۲.

طبق روایتی^۱ - که به زودی خواهد آمد - منظور از «قول» در آیه مذکور، قرآن است.

این روایت مصداق اتم و کامل «قول» را در آیه مورد بحث قرآن بیان می‌کند، ولی منحصر به قرآن نیست. بنابراین، شامل سخنان دیگر نیز که کسی می‌شنود و بهترین آن را برمی‌گزیند می‌شود.

اولوالالباب کسانی هستند که به هر سخنی گوش فرامی‌دهند و در مورد آن دقت و مطالعه می‌کنند و بهترین آن را برمی‌گزینند؛ خواه آن سخن آیات قرآن باشد، یا سخنان دیگر؛ هرچند آیات قرآن مصداق روشن و واضح «قول» است. سؤال: مگر آیات قرآن هم نیک و بد دارد که بهترین آن را انتخاب می‌کنند؟ جواب: قرآن نیک و بد ندارد، اما خوب و خوب‌تر دارد. مستحبات، خوب و واجبات، خوب‌تر است. اولوالالباب خوب‌تر را برمی‌گزینند.^۲

سه مثال دیگر برای بیان مصداق

مثال اول: به روایت زیر که مرحوم محدث بحرانی از مرحوم شرف‌الدین نجفی، نویسنده کتاب تأویل الآيات الباهرة فی فضائل العترة الطاهرة، نقل کرده، که هم در کتب اهل سنت آمده و هم در منابع معتبر شیعه توجه بفرماید. این روایت را عبدالله بن عباس از حضرت علی علیه السلام به شرح زیر نقل کرده است:

«نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعًا: رُبْعٌ فِينَا، وَ رُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا، وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ، وَ رُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ، وَ لَنَا كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ أَحْسَنُهُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ وَالْقَوْلُ هُوَ الْقُرْآنُ؛ آیات قرآن بر چهار بخش است: یک بخش آن درباره ما خاندان پیامبر، و بخش دیگر آن در مورد دشمنان ما، و $\frac{1}{4}$ دیگر آن

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲، ح ۹.

۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۷۷۲.

سنت‌های پیشینیان و مثل‌ها، و بخش چهارم دربارۀ واجبات و احکام است. آیاتی که در مورد ما سخن می‌گوید کرائم قرآن است و کرائم قرآن آیاتی است که جامعیت دارد و بهترین آن محسوب می‌شود؛ چون خداوند فرمود: «بندگان من کسانی هستند که سخنان (مختلف) را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند» و منظور از سخنان (القول) قرآن مجید است.^۱

اقوام زیادی در این دنیا آمده‌اند و از آن رفته‌اند؛ فرعون‌ها و نمرودها و امثال آن‌ها از جمله اقوام بد، و ابراهیم‌ها و نوح‌ها علیهم‌السلام و امثال آن بزرگواران، از جمله انسان‌های خوب بوده‌اند. این که امام علیه‌السلام در روایت فوق می‌فرماید: «﴿قرآن﴾ در مورد ما نازل شده است» یعنی در مورد همه انسان‌های خوب در طول تاریخ، که ما مصداق اتم و اکمل آن هستیم.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» شامل تمام مؤمنان صالح‌العمل در طول تاریخ می‌شود، اما حضرات معصومین علیهم‌السلام مصداق بارز و آشکار آن هستند. آیات مربوط به هجرت، همه مهاجران را در سراسر دنیا دربر می‌گیرد و در این میان، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام که از مکه به مدینه هجرت کردند، برترین مصداق آن به شمار می‌روند.

نتیجه این که این‌گونه روایات، بیان مصداق می‌کند، نه شأن نزول؛ و لذا اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد.

مثال دوم: در مورد امام زمان علیه‌السلام گفته شده است: «بِئْتْنِيهِ رُزِقَ الْوَرَى»^۲ یعنی به واسطه وجود مقدس آن حضرت است که مردم روزی می‌خورند. از سوی دیگر خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «همه چیز برای انسان خلق شده است».^۳ آیا این دو، باهم در تعارض نیستند؟

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۸۰.

۲. مشارق انوار الیقین، ص ۱۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۹؛ سوره جاثیه، آیه ۱۳.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تمام هستی برای انسان کامل آفریده شده، و مصداق اتم و اکمل انسان کامل در عصر و زمان ما، امام عصر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، هرچند انسان کامل منحصر در آن حضرت نیست و مصادیق دیگری هم دارد. بنابراین، تعارضی وجود ندارد.

مثال سوم: روزی داود بن فرقد خدمت امام صادق علیه السلام رسید و خطاب به حضرت عرض کرد:

«أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتُمْ الزَّكَاةُ، وَأَنْتُمْ الْحَجُّ؟ فَقَالَ: يَا دَاوُدُ! نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ، وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجُّ... وَعَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: الْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ وَالْبَغْيُ وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...؛ آیا منظور از نماز و زکات و حج که در قرآن آمده شما هستید؟ امام فرمود: ای داود! آری، نماز و زکات و روزه و حج و... که در قرآن آمده ما هستیم. و منظور از فحشا و منکر و ظلم و شراب و قمار و... که در قرآن آمده دشمنان ما هستند»^۱.

معنای روایت این است که امامان معصوم علیهم السلام از همه بیشتر به نماز و روزه و حج و مانند آن اهمیت می‌دهند و درحقیقت به آن عظمت می‌بخشند و نماز و روزه و حج مجسم‌اند. همان‌گونه که دشمنان آن بزرگواران، مصداق بارز شراب و قمار، فحشا و منکرات هستند؛ هرچند این منکرات بر کسان دیگری نیز که به آن آلوده می‌شوند تطبیق می‌کند.

نتیجه این‌که گروه چهارم از روایات مفسره، روایاتی است که مصداق یا مصادیق اتم و اکمل آیه را بیان می‌کند.

شأن نزول خاص و عام

بحث روایات مفسره، به گروه چهارم آن رسید. همان‌گونه که گذشت این

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۸۱.

گروه، روایاتی است که مصداق اکمل و اتم آیات قرآن را بیان می‌کند و با روایات شأن نزول تفاوت دارد. به عبارت دیگر، شأن نزول‌های آیات قرآن بر دو قسم است:

۱. شأن نزول‌های خاص. ۲. شأن نزول‌های عام.

منظور از شأن نزول‌های خاص، روایاتی است که برای آیه شریفه مصداق خاص و منحصر به فردی را بیان می‌کند، به گونه‌ای که آیه شریفه شامل غیر آن نمی‌شود.

اما منظور از شأن نزول عام، آیاتی است که مصداق متعددی دارد و شامل افراد مختلفی می‌گردد؛ ولی روایات، مصداق اکمل و اتم آن را بیان کرده است، که مثال‌های آن از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام گذشت، اما برای توضیح بیشتر به سه مثال دیگر توجه فرمایید:

۱. وفاکنندگان به پیمان، و منتظران

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۳ سوره احزاب فرموده است:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود ندادند». در چندین کتاب از کتب اهل سنت، از جمله الصواعق المحرقة و نورالابصار و الفصول المهمة^۱ و همچنین کتب شیعه، آمده است که منظور از «من قضی نحبه» حضرت حمزه بن عبدالمطلب سیدالشهدا، و منظور از «منهم من ينتظر» حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

۱. به نقل از شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲، پاورقی اول.

مرحوم طبرسی به نقل از حاکم حسکانی، که از علمای بانصاف و معتدل اهل سنت است، از حضرت علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

«فینا نَزَلَتْ ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنْتَظَرُ؛ آیه شریفه ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا...﴾ در مورد ما اهل بیت نازل شده است، و به خدا قسم! مصداق ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ من هستم.^۱

البته تفسیرهای دیگری هم برای دو جمله مذکور بیان شده، از جمله این که منظور از «من قضی نحبه» تمام شهدای احد، یا تمام شهدای بدر و احد، یا تمام شهدای راه حق و حقیقت است^۲ و حتی در داستان کربلا هنگامی که اصحاب امام حسین علیه السلام برای خدا حافظی و رفتن به میدان نبرد خدمت آن حضرت می‌رسیدند امام علیه السلام آیه مورد بحث را تلاوت می‌فرمود.^۳ یعنی شهدای کربلا مصداق «من قضی نحبه» هستند و امام حسین علیه السلام مصداق «من ينتظر».

نتیجه این که شأن نزول این آیه شریفه عام است و لذا شامل مصداق مختلف می‌شود، ولی مصداق روشن «من قضی نحبه» حضرت حمزه سیدالشهدا، و مصداق اکمل و اتم «من ينتظر» حضرت علی علیه السلام است.

نتیجه دیگری که از این بحث می‌گیریم این است که اگر روایات متفاوتی در شأن نزول برخی آیات دیده شود، تعارضی باهم ندارند، بلکه همه مصداق آیه هستند؛ بعضی مصداق مهم و بعضی مصداق مهم‌تر و برخی هم مصداق اکمل و اتم.

۲. عامل جلب محبت

خداوند متعال در آیه شریفه ۹۶ سوره مریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ «به یقین کسانی که

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۵.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیه ۲۳ سوره احزاب.

ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دل‌ها) قرار می‌دهد!».

ایمان و عمل صالح فواید و آثار گوناگونی در دنیا و جهان آخرت دارد. یکی از آثار آن، جلب عواطف و محبت دیگران است. کسانی که دوست دارند در قلب دیگران جایی داشته باشند، عیار ایمان و عمل صالح خود را بالا ببرند.

به هر حال، در بسیاری از کتب اهل سنت، از جمله تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و مناقب خوارزمی و کفاية الطالب گنجی شافعی به نقل از براء بن عازب، می‌خوانیم که روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود:

«قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ بگو خداوند! برای من عهدی نزد خودت قرار ده، و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بيفکن. در این هنگام آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» نازل گردید.^۱

مصدق اکمل و اتم آیه شریفه حضرت علی عَلِيٌّ است و لذا افکار عمومی و دل‌های مؤمنان با اوست؛ ولی منحصر در آن حضرت نیست، بلکه هرکس در هر مرحله‌ای از ایمان و عمل صالح باشد به همان نسبت در قلوب مؤمنین جای دارد.

بنابراین، سلمان‌ها، ابوذر‌ها، مقداد‌ها، شهدای کربلا، دیگر شخصیت‌های اسلامی و علما و دانشمندان دینی، مانند شیخ طوسی‌ها، شیخ انصاری‌ها، امام خمینی‌ها و همه کسانی که خدمات دینی داشته‌اند، همگی مصداق آیه‌اند و مردم به آن‌ها عشق می‌ورزند.

نتیجه این‌که مفهوم این آیه شریفه نیز عام، و آنچه در روایات مورد اشاره آمده، مصداق اکمل و اتم آن است و مفهوم آیه را محدود نمی‌کند و لذا امروز هم

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۸۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۴۹۴.

این آیه مصداق دارد. کسانی که پاک و درست کارند، در قلب مردم جای دارند، و مردم به آن‌ها عشق می‌ورزند و نیازی هم به تبلیغات ندارند.

حتی انسان‌های بد، آدم‌های خوب را دوست دارند، لذا اگر سارق بخواهد اموال مسروقه را نزد کسی امانت بگذارد به رفیق دزدش نمی‌سپارد، بلکه فرد امین باایمانی را برای این کار در نظر می‌گیرد. یا اگر انسان آلوده و هوس‌بازی، قصد سفر داشته باشد و بخواهد خانواده‌اش را به کسی بسپارد، به کسانی که همچون خودش آلودگی جنسی دارند نمی‌سپارد، بلکه به انسان مؤمنی که از چنین آلودگی‌هایی پاک است می‌سپارد.

بنابراین، مفهوم آیه شریفه عام است و شامل همه مؤمنان صالح‌العمل تا پایان عمر دنیا می‌شود، ولی مصداق اکمل و اتم آن، طبق روایات، حضرت علی علیه السلام است. این‌گونه روایات، شأن نزول عام نامیده می‌شود.

۳. سوره العصر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾؛ «به عصر سوگند! که انسان‌ها همه در زیان‌اند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به (ادای) حق سفارش کرده و یکدیگر را به استقامت و شکیبایی توصیه نموده‌اند».

همه انسان‌ها در حال خسران و ضرر و زیان‌اند؛ چون لحظه‌به‌لحظه از سرمایه عمرشان کاسته می‌شود. هنگامی که انسان پشت چراغ قرمز توقف کرده و شماره‌های آن ثانیه‌به‌ثانیه کاسته می‌شود تا مدت انتظار به سر آید، کاسته شدن از سرمایه عمر خویش را بهتر درک می‌کند؛ چراکه درحقیقت از عمر وی به تدریج کاسته می‌شود و او به آن بی‌توجه است.

بنابراین، همه انسان‌ها در خسران و زیان‌اند، مگر کسانی که برنامه چهار ماده‌ای ایمان، عمل صالح، و سفارش به حق و صبر را پیشه خود سازند. به هر حال، در کتاب‌های متعددی از اهل سنت، از جمله کتاب درالمنثور، از ابن عباس نقل شده که منظور از «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ابوجهل، و منظور از «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...» حضرت علی علیه السلام و سلمان است.^۱

سؤال: آیا این، شأن نزول خاصی است، یا مفهوم عامی دارد؟

جواب: این سوره مبارکه مفهوم عامی دارد. هرکس به برنامه چهارماده‌ای آن عمل کند خسران نمی‌بیند و هرکس عمل نکند زیان‌کار است. اگر شما به بازار بروید و در مقابل پولی که می‌دهید چیزی، با ارزش مساوی یا گران‌بها تر بگیریید ضرری نکرده‌اید؛ اما اگر پولتان را خرج کنید و هیچ چیز در برابر آن نگیریید دچار خسران شده‌اید.

دنیا تجارتخانه بزرگی است^۲ و عمر ما سرمایه ماست. هرکس در برابر از دست دادن لحظه به لحظه عمرش، چیزی به دست آورد و به برنامه چهار ماده‌ای سوره والعصر عمل کند دچار خسران نشده، و هرکس در مقابل گذر عمر، چیزی به دست نیآورده، زیان دیده است؛ چه ابوجهل باشد یا دیگری.

بنابراین، آنچه در روایات آمده که ابوجهل مصداق خاسرین و علی علیه السلام و سلمان مصداق الذین آمنوا هستند، مصداق اکمل و اتم آیه شریفه است. در ضمن از این بحث روشن می‌شود که آنچه در روایت مرحوم محدث بحرانی آمده، که قرآن چهار بخش است و $\frac{۱}{۴}$ آن در مورد اهل بیت علیهم السلام می‌باشد - که شرح آن در مباحث قبل مفصل گذشت - اغراق و غلو نیست؛ زیرا آن آیات عام است و شامل همه مؤمنان صالح‌العمل می‌شود، ولی حضرات معصومین علیهم السلام

۱. الدرالمنثور، ج ۶، ص ۶۶۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۰، ح ۸۷ و ص ۱۲۵، ح ۱۱۹ و ص ۱۲۹، ح ۱۳۵.

برترین مصداق آن هستند. بنابراین، کسانی که نسبت غلو به آن روایت داده‌اند، درحقیقت معنای روایت را نفهمیده‌اند.

خلاصه این‌که شأن نزول بر دو قسم است: ۱. شأن نزول‌های خاص. ۲. شأن نزول‌های عام. منظور از قسم اول، روایاتی است که برای آیه شریفه مصداق خاصی بیان می‌کند و شامل غیر آن نمی‌شود، و قسم دوم روایاتی است که برای آیه مصداق اکمل و اتم بیان می‌کند؛ نه مصداق منحصر به فرد. بنابراین، مفهوم چنین آیاتی عام است و شامل غیر آن مصداق هم می‌شود.

قسم پنجم: روایات مجعول و ساختگی

پنجمین گروه از روایات مفسره، روایاتی است که با ظواهر آیات قرآن نمی‌سازد و ساخته دشمنان اسلام است و نباید به آن‌ها عمل کرد. گاه دشمنان چنین روایاتی را جعل کرده و مطالب خلاف قرآنی را به حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت می‌دادند و این شبهه را القاء می‌کردند که کلمات معصومین علیهم‌السلام در تعارض با آیات قرآن است، تا مقام آن بزرگواران را در نظر مردم پایین بیاورند. این روایات را باید شناخت، و از روایات معتبر جدا کرد، و در تفسیر قرآن به سراغ آن‌ها نرفت.

مقدمه: هیچ پیامبری برخلاف اراده خدا سخن نگفت

قبل از پرداختن به روایات جعلی و ساختگی، تقدیم مقدمه‌ای لازم است؛ توجه بفرمایید:

از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که هرگز پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر انبیاء علیهم‌السلام مطلبی برخلاف سخن خداوند نمی‌گفتند و چیزی برخلاف اراده

حضرت حق از آن‌ها سرنمی‌زده است؛ چون بر فرض محال اگر چنین کاری اتفاق می‌افتاد، خداوند جلوی آن را می‌گرفت و به شدت با آن برخورد می‌کرد. البته تخلف آن بزرگواران از خواسته خداوند امکان نداشت، اما تهدیدات شدیدی که در قرآن آمده به این منظور بود که مردم مطمئن باشند تمام آنچه پیامبران آورده‌اند از سوی خداست. به سه نمونه از این آیات توجه فرمایید:

نمونه اول: آیات سوره حاقه

آیات ۴۰ تا ۴۷ سوره حاقه اولین شاهد بر ادعای مذکور است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ «بی‌شک این قرآن گفتار رسول بزرگواری است، و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می‌آورید! و نه گفته کاهنی، اما کمتر متذکر می‌شوید. کلامی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است».

سپس برای این که مردم اطمینان پیدا کنند که همه آنچه پیامبر اسلام ﷺ آورده از ناحیه خداست و حتی حرفی از آن، از خود او نیست، می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾؛ «و اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس ر قلبش را قطع می‌کردیم، و هیچ‌کس از شما نمی‌توانست مانع (مجازات) او شود».^۱

واژه «تَقَوَّلَ» از ماده «تَقَوَّلَ» (بر وزن تَكَلَّفَ) به معنای سخنانی است که انسان از خود ساخته و حقیقتی ندارد. «أَقَاوِيلُ» جمع «اقوال» و «اقوال» نیز جمع «قول» است. بنابراین، «اقاویل» جمع جمع است و منظور از آن درسخنان دروغین

۱. سوره حاقه، آیات ۴۴-۴۷.

است. واژه «یمین» نیز که به معنای دست راست است، در این جا کنایه از قدرت می باشد.

«وتین» به معنای «ر قلب»، شاهرگی است که خون را به تمام اعضا می رساند و اگر قطع شود، مر انسان فوراً و بدون یک لحظه تأخیر فرامی رسد، و این سریع ترین مجازاتی است که در مورد یک نفر ممکن است صورت بگیرد. بعضی نیز آن را به رگی که قلب به آن آویزان است، یا رگی که خون را به کبد می رساند، یا ر نخاع که در وسط ستون فقرات قرار گرفته، تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول از همه صحیح تر به نظر می رسد.^۱

نتیجه این که بدون هیچ شک و شبهه ای تمام آنچه پیامبر اسلام ﷺ آورده، از ناحیه خداست.

سؤال: اگر هرکس دروغی بر خداوند ببندد خداوند فوراً او را مجازات و هلاک کند، باید مدعیان دروغین به سرعت نابود شوند، و اگر نابود نشوند باید ادعای آن ها را بپذیریم. آیا این مطلب صحیح است؟

جواب: این نتیجه گیری صحیح نیست، چون قرآن مجید نمی گوید: «ما با هر مدعی چنین برخورد می کنیم» بلکه می گوید: «اگر پیامبر اسلام ﷺ چنین کاری کند، چنان برخوردی می شود» یعنی پیامبری که خداوند به او معجزه داده و دلایل حقایقش را تأیید کرده، اگر از طریق حق منحرف شود، خداوند لحظه ای به او فرصت نمی دهد.

درست مانند این که شخصیت بزرگی نوشته کتبی مهمور به مهرش را به کسی بدهد و او را به عنوان وکیل و امین و رسول و فرستاده خود معرفی کند، سپس اگر آن وکیل و فرستاده چیز خلافی بگوید، موکل به او مهلت نمی دهد؛ در حالی که ممکن است با افراد عادی دیگر، چنین برخوردی نکند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۴۶ سوره حاقه.

خلاصه این که آیات مذکور به خوبی دلالت دارد که پیامبر ﷺ هر چه آورده از سوی خداست.

نمونه دوم: آیات سوره اسراء

دومین شاهد بر آنچه ادعا شد، آیات ۷۳ تا ۷۵ سوره مبارکه اسراء است. خداوند متعال در آیات مذکور چنین می فرماید:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ حَلِيلًا * وَلَوْلَا أَنْ تَبَتْنَاكَ لَقَدْ كِدَّتْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»؛ «نزدیک بود آن‌ها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و آن‌گاه تو را به دوستی خود برمی‌گزینند. و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل پیدا کنی. اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آن‌ها) را بعد از مرگ، به تو می‌چشانیدیم، سپس در برابر ما، یآوری برای خود نمی‌یافتی».

شان نزول:

شان نزول‌های مختلفی^۱ برای آیات مورد بحث گفته شده، که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱. جمعی از کفار قریش خدمت رسول خدا ﷺ رسیده و برای پذیرش اسلام اعلام آمادگی کردند، اما به دو شرط:

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۷.

اول این که به بت‌های ما توهین نکنید. نگوید: «این بت‌ها نفعی ندارند و حتی قادر به دفاع از خویش نیستند». بلکه احترام بت‌های ما را حفظ کنید. دوم این که این بردگانی را که ایمان آورده‌اند و ما از بوی بد بدنشان تنفر داریم از خود دور کنید. اگر این دو کار را انجام دهید ما ایمان می‌آوریم.^۱ در عالم سیاست می‌گویند: «باید با مخالفین کنار آمد و موقتاً نظرات آن‌ها را پذیرفت؛ هنگامی که بر اوضاع مسلط شدیم آن‌ها را قلع و قمع کنیم». اما این سیاست مورد پذیرش ادیان الهی نیست و لذا پیامبران الهی ذره‌ای از اصول خود کوتاه نیامده و عقب‌نشینی نمی‌کردند. خداوند در این آیات خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«اگر ما تو را ثابت‌قدم نمی‌کردیم و مقام عصمت به تو نمی‌دادیم ممکن بود پیشنهاد آن‌ها را بپذیری؛ اما در سایه عنایات ما تسلیم آن‌ها نشدی و خواسته آن‌ها را اجابت نکردی».

۲. جمعی از نمایندگان قبیله «ثقیف» خدمت پیامبر ﷺ رسیده، عرض کردند: «ما با سه شرط با تو بیعت می‌کنیم: اول این که در موقع نماز برای رکوع و سجود خم نشویم و تمام نماز را به صورت ایستاده بخوانیم! دوم این که بت‌هایمان را به دست خودمان نشکنیم، بلکه خود شما آن‌ها را بشکنید، و سوم این که اجازه بدهید بت «لات» تا یک سال دیگر نزد ما بماند».^۲

همان‌طور که گذشت پیامبر اسلام ﷺ پیشنهاد مشرکان را نپذیرفت و حرف اول و آخر آن حضرت یکی بود. خداوند در این آیات نیز پیامبرش را به شدیدترین وجه ممکن تهدید کرده که اگر کلمه‌ای برخلاف اراده خداوند بگوید او را در دنیا و آخرت مجازات سختی خواهد کرد. از این آیات معلوم می‌شود که

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۳-۷۵ سوره اسراء.

۲. همان.

پیامبر اسلام ﷺ کلمه‌ای برخلاف خواست و اراده خداوند نگفته است. همان‌گونه که امامان معصوم علیهم‌السلام، که جانشینان حقیقی پیامبر اکرم ﷺ و مفسران قرآن و حافظان اسلام‌اند، محال است چیزی برخلاف قرآن بیان کنند. بنابراین، اگر روایتی از آن بزرگواران، برخلاف قرآن مجید نقل شود، به یقین مجعول است و اعتباری ندارد.

نمونه سوم: آیات سوره مائده

نمونه اول و دوم در مورد پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد ﷺ بود، و نمونه سوم در مورد حضرت مسیح علی‌ه‌السلام است. بنابراین، پیامبران پیشین نیز کلمه‌ای برخلاف خواست و اراده حق تعالی بر زبان جاری نمی‌کردند. به آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره مائده توجه فرمایید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛ «و (به یاد آورید) آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به‌عنوان دو معبود در برابر خدای یکتا انتخاب کنید؟!» او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی. تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم. به یقین تو دانای همه اسرار نهان هستی. من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی چیزی به آن‌ها نگفتم؛ (به آن‌ها گفتم:) خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست. و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم، گواه بر (اعمال)

آن‌ها بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب بودی؛ و تو بر هر چیز گواهی.»

تضاد تثلیث و یگانگی خدا!

مسیحیان قبول دارند که تثلیث در قرن اول تاریخ مسیحیت وجود نداشته و اثری از آن در اناجیل نیز به چشم نمی‌خورد، و بدعتی است که بعداً به وجود آمده و غلات مسیحیان این بدعت زشت را نهاده‌اند. همان‌گونه که غلو در اسلام نیز راه پیدا کرده و عده‌ای از مسلمانان ناآگاه معتقد به الوهیت حضرت علی علیه السلام شده‌اند^۱، که ما آن‌ها را کافر می‌دانیم.

به هر حال، مسیحیان علاوه بر خدای یگانه، برای حضرت عیسی علیه السلام که بدون وجود پدر متولد شد و حضرت مریم علیها السلام که بدون داشتن شوهر بچه‌دار شد نیز مقام الوهیت قائل‌اند و در عین حال مدعی توحید و یگانگی خدا هستند.

هنگامی که از آن‌ها می‌پرسیم: چگونه توحید و یکتاپرستی با تثلیث و سه‌گانه‌پرستی قابل جمع است؟

می‌گویند: این مسائل را با عقل نمی‌توان درک کرد، باید با دل به آن پی برد.^۲

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۴۵۷، باب ۳۰۶۱، ح ۱۵۳۷۱ و ۱۵۳۷۲.

۲. به خاطرهای از استاد در این زمینه توجه فرمایید:

در یکی از سفرهای تبلیغی در کرمان در مجلسی با اسقف مسیحیان آنجا دیداری داشتم.

به وی گفتم: «ما بالاخره نفهمیدیم که شما قائل به خدایان سه‌گانه هستید یا خدای واحد را قبول دارید.»

گفت: «معتقدیم که خداوند، هم یکی است و هم سه تا! هم خدای واحد حقیقت دارد و هم خدایان سه‌گانه!»

گفتم: «هیچ عقلی نمی‌پذیرد که یک، مساوی سه باشد» گفتم: «این امور را با عقل نمی‌توان فهمید، بلکه باید با

دل فهمید!» سپس این شعر را خواند:

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به عقل این راه نمی‌شود طی

به گنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

با خود گفتم: به دلیل اعتقاد نادرست ناچار شده حکومت عقل را به کلی باطل کند و از ارزش بیندازد.

آری، آن‌ها برای از دست ندادن یک خرافه، حکومت عقل را تعطیل می‌کنند!^۱ به هر حال، حضرت مسیح علیه السلام نیز طبق صریح آیات سوره اسراء، هرگز سخنی برخلاف اراده خداوند متعال بر زبان نیاورد. نتیجه این‌که هیچ‌یک از انبیای الهی، نه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و نه پیامبران پیشین علیهم السلام، سخنی برخلاف مشیت و اراده خداوند نگفته‌اند. به تعبیر دیگر، مقام عصمت اجازه این کار را به آن بزرگواران نمی‌داد.

اصل بحث: روایات ساختگی و دروغین

پس از این مقدمه، به اصل بحث می‌پردازیم:

به گروه پنجم از روایات تفسیرکننده قرآن رسیدیم، که قابل پذیرش نیست، چون یقین داریم یا احتمال زیادی می‌دهیم که مجعول و ساختگی باشد و آن روایاتی است که با آیات قرآن سازگار نیست. به دو دلیل نمی‌توان به این روایات اعتماد کرد:

۱. آیاتی از قرآن دلالت دارد که هیچ‌کس نمی‌تواند برخلاف قرآن چیزی بگوید.
۲. روایاتی نیز وجود دارد که هر سخنی را که مخالف قرآن باشد بی‌اساس و پوچ و بی‌ارزش معرفی کرده، و انتساب آن را به حضرات معصومین علیهم السلام تکذیب نموده است.

دلیل اول: آیات سوره اسراء

در مورد دلیل اول در مباحث گذشته به سه دسته از آیات قرآن اشاره کردیم؛

→ کسانی که سخنان غیر معقول می‌گویند و به لوازم و آثار آن نمی‌اندیشند، چاره‌ای جز بستن در خانه عقل ندارند، تا عقل آنها را رسوا نکند. (خاطراتی از استاد، ص ۷۳ و ۷۴).
 ۱. شرح بیشتر تثلث را در کتاب «مسیحیت در دنیای کنونی»، ص ۹۲ به بعد، مطالعه فرمایید.

اکنون بحث مربوط به آیات سوره اسراء را با شرح بیشتر و بیانی دیگر تکرار می‌کنیم:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَفَدَّتْ كَدَّتْ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾؛ «نزدیک بود آن‌ها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و آن‌گاه تو را به دوستی خود برمی‌گزینند. و اگر ما تو را ثابت‌قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبود)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل پیدا کنی. و اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آن‌ها) را بعد از مرگ، به تو می‌چشانیدیم، سپس در برابر ما، یآوری برای خود نمی‌یافتی».^۱

همان‌گونه که گذشت، شأن نزول‌های متعددی برای این آیات ذکر شده، که مرحوم طبرسی به پنج نمونه آن اشاره کرده^۲ و مضمون همه آن‌ها تقریباً به شرح زیر است:

مشرکان عرب خدمت پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ رسیده، از آن حضرت خواستند در مقابل بت پرستان انعطافی نشان دهد. مثلاً «اجازه دهد که یک سال دیگر بت پرستی کنند، سپس اسلام آورند» یا «اجازه دهد دو بت موجود بر روی کوه صفا و مروه باقی بماند و بقیه بت‌ها را از بین ببرد» یا «اگر قرار است بت‌ها شکسته شود این کار توسط خود پیامبر ﷺ انجام شود و از آن‌ها نخواهد که با دست خودشان بت‌هایشان را بشکنند».

در بعضی شأن نزول‌ها آمده است: «پیامبر اکرم ﷺ تمایل پیدا کرد تا انعطافی

۱. سوره اسراء، آیات ۷۳-۷۵.

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۷.

نشان دهد»^۱ که این مطلب صحیح نیست؛ زیرا هرچند در عالم سیاست، گاه سیاستمداران در برابر مخالفانشان انعطاف و نرمشی از خود نشان می‌دهند تا موقتاً آن‌ها را جذب و در وقت مناسب آن‌ها را حذف کنند؛ ولی آیات مورد بحث نشان می‌دهد که پیامبر اسلام ﷺ هیچ‌گونه انعطافی از خود بروز نداد؛ چون می‌فرماید: «اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم، نزدیک بود که اندکی به آنان تمایل پیدا کنی». اما تو را نگه‌داشتیم و تمایل پیدا نکردی، و این همان عصمت الهیه است که خداوند به وسیله آن، پیامبرانش را در برابر لغزش‌ها حفظ می‌کند.

همان‌گونه که در داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَضْرِبَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ»؛ «آن زن (زلیخا) قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان خالص شده‌ما بود»^۲.

بنابراین، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیشنهادهای مشرکان اعتنایی نکرد و انعطافی نشان نداد.

شاهد دیگر بر عدم انعطاف پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آیات ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء می‌باشد، که مطابق آن، خداوند متعال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در صورت سربچی از فرمانش به مجازات مضاعف در دنیا و آخرت تهدید کرده است؛ چون اگر انعطافی از سوی آن حضرت صورت گرفته بود، مجازات می‌شد و از آن‌جا که مجازاتی صورت نگرفت، معلوم می‌شود که انعطافی نبوده است.

نتیجه این که آیات سوره اسراء دلالت می‌کند که هیچ انعطافی از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت نگرفت، هرچند مشرکان پیشنهادهایی داده بودند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۳-۷۵ سوره اسراء.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۴.

در ضمن از این آیات و آیات مشابه استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران علیهم السلام چیزی برخلاف خواست خداوند نمی‌گفتند. بنابراین، اگر حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ما برسد که برخلاف قرآن باشد، به یقین آن روایت ساختگی است و هیچ اعتباری ندارد و به طریق اولی اگر از امامان معصوم علیهم السلام روایتی برخلاف قرآن وجود داشته باشد، قابل قبول نخواهد بود.

دلیل دوم: روایاتی از معصومان علیهم السلام

روایات فراوانی از حضرات معصومین علیهم السلام در دست است که اگر چیزی برخلاف قرآن از ما نقل شد، آن روایت پوچ و بی‌اساس است. مرحوم شیخ حرّ عاملی این روایات را در وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۹ جمع‌آوری کرده است. در این باب، ۴۸ روایت وجود دارد که بخش عمده‌ای از آن، از جمله روایات ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۷ و ۴۸ مربوط به بحث ماست. همان‌گونه که شیخ انصاری رحمته الله علیه در کتاب فرائد الاصول^۱ اشاره کرده، این روایات بر دو دسته است:

۱. بخشی از آن، مربوط به خبرین متعارضین است؛ یعنی اگر در مسائل فقهی به دو روایت (یا دو گروه از روایات) برخورد کردیم که باهم تعارض داشتند؛ مثلاً یک روایت می‌گوید نماز جمعه در عصر غیبت واجب است، و روایت دیگر آن را مشروع نمی‌داند، در این جا چه باید کرد؟ روایات مذکور می‌گوید: آنچه را که موافق قرآن است گرفته و به آن عمل کنید و آنچه را که مخالف کتاب خداست رها سازید. از این روایات معلوم می‌شود که حدیث مخالف قرآن حجیت ندارد.

۱. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۴۷ به بعد.

۲. بخش دوم، کاری به «خبرین متعارضین» ندارد؛ بلکه به طور کلی می‌گوید هر حدیثی از ما برای شما نقل شد آن را به کتاب خدا عرضه کنید؛ اگر موافق قرآن بود به آن عمل نموده و اگر مخالف بود رها کنید. به نمونه‌هایی از هر دو گروه توجه بفرمایید:

نمونه‌هایی از گروه اول: روایات مربوط به خبرین متعارضین

۱. امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال عمر بن حنظله در مورد دو روایتی که راویان موثق از حضرات معصومین علیهم السلام نقل کرده، ولی باهم متعارض‌اند، فرمود: «يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يَتْرَكَ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ؛ آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. روایتی که مضمون آن موافق کتاب خدا و سنت (قطعی) رسول خدا و مخالف فتوای عامه است مورد عمل قرار می‌گیرد، و حدیثی که مخالف کتاب خدا و سنت (قطعی) پیامبر خدا و موافق فتوای عامه است، رها می‌شود»^۱.
۲. گروهی از شیعیان در مورد احادیث متعددی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد موضوع واحدی رسیده بود و باهم تعارض داشتند خدمت امام رضا علیه السلام رسیدند. امام علیه السلام پاسخ مفصلی به آن داد، که تقریباً دو صفحه است. در بخشی از جواب آن حضرت می‌خوانیم:

«أَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُوداً حَلَالاً أَوْ حَرَاماً فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ ... وَمَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَتَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ؛ دو خبر متعارض را بر کتاب خداوند، قرآن مجید عرضه کنید. خبری که موافق حلال یا حرام موجود در قرآن بود به آن عمل کنید... و خبری را که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۱.

موافق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ نبود (به آن عمل نکنید و) به ما بازگردانید، که ما به آن سزاوارتریم»^۱.

۳. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ؛ هرگاه دو روایت متعارض به شما رسید، آن‌ها را بر قرآن عرضه کنید. حدیثی را که موافق قرآن است گرفته و به آن عمل کنید و آنچه را که مخالف آیات قرآن است رها سازید»^۲.

خلاصه این‌که در هنگام تعارض روایاتی که در موضوع واحد وارد شده، حضرات معصومین علیهم السلام به ما دستور داده‌اند به آنچه موافق قرآن است عمل کنیم و آنچه را که مخالف قرآن است رها سازیم.

نمونه‌هایی از گروه دوم: روایاتی که اعم از خبرین متعارضین است

موضوع این دسته از روایات، تنها خبرین متعارضین نیست؛ بلکه دلالت بر این دارد که هر حدیثی موافق کتاب الله نیست حجّت نمی‌باشد و اعتباری ندارد. به چند نمونه از این احادیث توجه بفرمایید:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ؛ هر حقی نشانه‌ای، و هر مطلب صحیحی نورانیّت دارد. پس آنچه را که موافق قرآن است بگیرید، و آنچه را که مخالف کتاب خداست رها کنید»^۳.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۲۱.

۲. همان، ح ۲۹.

۳. همان، ح ۱۰.

۲. شخصی از امام صادق علیه السلام در مورد اختلاف احادیثی که افراد موثق و غیر موثق نقل می‌کنند پرسید. امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ؛ هرگاه حدیثی به شما رسید (که در مورد آن تردید داشتید، آن را بر قرآن عرضه کنید) اگر شاهی از قرآن یا روایات (قطعی) پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را تأیید کرد به آن عمل کنید، در غیر این صورت علم آن را به اهلس واکذار نمایید»^۱.

۳. ایوب بن راشد می‌گوید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: حدیثی که موافق قرآن نیست بی‌ارزش و باطل است (و ما آن را نگفته‌ایم)»^۲.

۴. امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرمودند:

«حَطَبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنِيٍّ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منی خطبه‌ای خواند و در ضمن آن سخنرانی فرمود: ای مردم! روایاتی که از من برای شما نقل می‌شود در صورتی که موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و اگر مخالف قرآن باشد (مجموع است و) من نگفته‌ام»^۳.

نتیجه این‌که از مجموع روایاتی که ذکر شد، و روایات مشابهی که آدرس آن گذشت، و روایات دیگری که در ابواب دیگر آمده و به آن اشاره نشد، استفاده می‌شود که احادیث مخالف قرآن حجیت ندارد و نمی‌توان به آن عمل کرد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۱۱.

۲. همان، ح ۱۲.

۳. همان، ح ۱۵.

۱. حدیث جعلی عصر پیامبر ﷺ

در ضمن از برخی روایات فوق استفاده می‌شود که جعل حدیث در عصر پیامبر اسلام ﷺ نیز رواج داشته و منافقان سعی داشتند با جعل روایات خلاف قرآن و انتساب آن به پیامبر اکرم ﷺ در ذهن مردم تضادی میان قرآن و سخنان آن حضرت ایجاد و بدین وسیله مردم را به آن حضرت بدبین کنند. غافل از این که کلام حق قرائن و نشانه‌هایی دارد که آن را از سخنان جعلی و ساختگی جدا می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ طبق روایتی فرمودند: «بعضی از روایاتی که از من نقل شده دروغ است»^۱. به قول یکی از علما، این حدیث یا درست است یا نادرست. اگر درست باشد معلوم می‌شود روایاتی را به نام پیامبر اکرم ﷺ درست کرده و ساخته‌اند، و اگر صحیح نباشد خود این روایت مجعول و ساختگی است.^۲ بنابراین روایت جعلی و ساختگی از پیامبر اکرم ﷺ نیز وجود دارد. نتیجه: هر روایتی که به هریک از حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت داده شود، چنانچه مخالف قرآن مجید باشد اعتباری ندارد و قابل پذیرش نیست و نمی‌توان به آن عمل کرد.

سؤال: آیا این مطلب در مورد زیارت‌نامه‌ها و دعاهایی که نقل شده نیز صادق است؟ اگر پاسخ مثبت است، بعضی از فقرات زیارت جامعه نیز که بازگشت مخلوقات را در روز قیامت به سوی ائمه علیهم‌السلام و حساب و کتاب آن‌ها را با آن بزرگواران دانسته (وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ)^۳ صحیح به نظر نمی‌رسد، چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾؛ «به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست و به یقین حسابشان (نیز) با ماست».^۴

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲ (باب اختلاف الحدیث، ح ۱).

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۹.

۴. سورة غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

جواب: تفاوتی بین احادیث و ادعیه و زیارات نیست، هرکدام که مخالف قرآن باشد اعتباری ندارد؛ ولی تعارضی بین آنچه از زیارت جامعه نقل شد، با آیات سوره غاشیه وجود ندارد، چون قرآن مجید شبیه این مطلب را در بحث قبض روح نیز مطرح کرده است. در یک جا قبض روح را به خداوند نسبت می دهد ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ و در جای دیگر به فرشتگان ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۲ و با توجه به این که فرماندهی این امور با خداست و حضرات معصومین علیهم السلام و فرشتگان (هرکدام در جای خود) مجری فرمان خدا هستند، تعارضی باهم ندارند. بنابراین، تعارضی بین جملات مذکور از زیارت جامعه با آیات قرآن نیست.

نمونه‌هایی از روایات مخالف قرآن

در مباحث قبل گفتیم که پنجمین گروه از روایات مفسره، روایات مجعول و ساختگی است، و آن روایاتی است که برخلاف قرآن و سنت قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همان‌گونه که گذشت، به دو دلیل نمی توان این روایات را پذیرفت. اینک نمونه‌هایی از این دسته از روایات را ذکر کرده و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم، تا بیشتر با آن‌ها آشنا شویم.

نمونه اول: روایات تحریف قرآن

دشمنان اسلام روایات فراوانی ساخته و آن‌ها را به حضرات معصومین علیهم السلام نسبت داده‌اند، که دلالت بر تحریف قرآن دارد. طبق این احادیث جعلی و ساختگی، قرآنی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، با قرآن موجود در دست ما تفاوت زیادی دارد!

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره نحل، آیه ۲۸.

کتاب فصل الخطاب فی...

برخی تحت تأثیر این روایات غیر معتبر و دروغین قرار گرفته و معتقد به تحریف شده‌اند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به محدث نوری اشاره کرد. وی که روایات مربوط به تحریف قرآن را در کتابی به نام فصل الخطاب فی تحریف الکتاب جمع‌آوری کرده، معتقد است قرآن دچار تحریف گشته و آیاتی از آن کاسته شده است! هنگامی که این کتاب منتشر گردید، فریاد علما از گوشه و کنار بلند شد و همه علمای نجف این کار او را مذمت کردند.

او محدث خوبی بود، ولی هر بشری ممکن است بلغزد و اشتباه کند و اشتباه وی نوشتن این کتاب بود. البته خود ایشان در اواخر عمر متوجه خطای خویش شد و در صدد جبران برآمد.

شاگرد ایشان، مرحوم آقابزر تهران‌ی، به نقل از استادش می‌گوید:
«این کتاب بر ضد تحریف نوشته شده و هدف از آن آشنایی با روایات تحریف بوده است. البته نام مناسبی برای آن انتخاب نشده است. باید نام آن را فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب می‌گذاشتم!»^۱

به هر حال روایاتی که در این کتاب نقل شده به هفت گروه تقسیم می‌شود که توضیح بیشتر درباره آن در بحث «تحریف‌ناپذیری قرآن» خواهد آمد. عجیب این‌که عده‌ای از وهابی‌های بی‌منطق به این کتاب چسبیده و همه علمای شیعه را متهم به پذیرش تحریف می‌کنند؛ در حالی که تمام علمای شیعه آن را رد کرده‌اند. اما از آن‌جا که آن‌ها رضایت خدا را دنبال نمی‌کنند و اغراض و اهداف دیگری دارند، بر ادعای باطل و بی‌اساس خود سماجت می‌ورزند.

آن‌ها که در مسائل سیاسی و غیر سیاسی شکست خورده‌اند و ناظر رشد

۱. الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

روزافزون پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در سراسر جهان هستند، قصد دارند با این اتهامات از شیعه انتقام بگیرند.

قرآن و مسأله تحریف

قرآن مجید خود شهادت بر تحریف‌ناپذیری خویش می‌دهد.

به دو شاهد در این زمینه توجه بفرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه نهم سوره حجر می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به‌طور قطع

آن را حفظ می‌کنیم».

به شهادت آیه شریفه ۴۴ سوره نحل، منظور از «ذکر» قرآن است. خداوند

متعال در آیه مذکور می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «و بر تو نیز، قرآن

را نازل کردیم، تا آنچه را که به‌سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها روشن سازی؛ شاید اندیشه کنند».

چون این آیه شریفه خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است آنچه بر آن حضرت نازل

شده، قرآن مجید است.

بنابراین، منظور از «ذکر» در آیه نهم سوره حجر، قرآن مجید است.

طبق این آیه شریفه، خداوند متعال وعده داده که قرآن را حفظ کند و کلمه

حفظ اطلاق دارد و هر نوع حفظی از جمله حفظ از تحریف را شامل می‌شود.

هنگامی که خداوند متعال با این صراحت تحریف را رد می‌کند، اگر روایت یا

روایاتی دلالت بر تحریف کند، برخلاف قرآن است و نمی‌توان آن را پذیرفت.

چون پیامبر و امام علیهم السلام برخلاف قرآن سخنی نمی‌گویند؛ بلکه شارح و مفسر

و مبین آیات قرآن و احکام اسلام‌اند.

۲. خداوند متعال در آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ «کسانی که به این ذکر [=قرآن] هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند!) و این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر، که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است». کلمه «عزیز» در فارسی به معنای گران‌بهاست، اما در عربی به معنای قدرتمند و شکست‌ناپذیر می‌باشد. وقتی گفته می‌شود: «خداوند عزیز است»، یعنی شکست‌ناپذیر است و این‌که در آیه مورد بحث، قرآن عزیز شمرده شده، یعنی این کتاب آسمانی شکست‌ناپذیر است و دست تحریف به آن راهی ندارد. توطئه‌های سابق دشمنان اسلام و توطئه‌های آینده آن‌ها، نمی‌تواند مطلب خلافی به قرآن مجید نسبت دهد؛ چون این کتاب از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است.

ولذا توطئه‌های مختلف و رنگارنگ دشمن در طول بیش از ۱۴۰۰ سال گذشته هیچ تأثیری نداشته و ساخت روایات دروغین و مانند آن درمقابل اراده خداوند بر حفظ و شکست‌ناپذیری قرآن، راه به جایی نبرده است. بنابراین، روایاتی که برخلاف این آیات قرآن، دم از تحریف می‌زند، قطعاً متعلق به حضرات معصومین علیهم‌السلام نیست، بلکه کار منافقان و عوامل نفوذی دشمنان است، که در لباس دوست ظاهر شده بودند. هدف آن‌ها از جعل این روایات، کم کردن اعتبار و عظمت اسلام بوده است. آن‌ها می‌خواستند با ساختن این روایات، سرمایه اصلی مسلمانان، قرآن مجید را زیر سؤال ببرند و مسلمانان را متزلزل و پراکنده سازند. اگر موفق به این کار شوند به هدف شوم خود خواهند رسید، ولی خداوندی

که قرآن مجید را نازل کرده، وعده حفظ آن را داده و او حافظ قرآن بوده و هست و خواهد بود.

تحریف لفظی

روایات مربوط به تحریف به چند گروه تقسیم می‌شود: گروهی از آن، مربوط به تحریف لفظی است که به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم:

روایت اول: احمد بن محمد السیاری در کتاب قرائات از علی بن حکم از هشام

بن سالم نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْقُرْآنُ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عليه السلام إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام عَشْرَةُ أَلْفِ آيَةٍ؛ قرآنی که

جبرئیل عليه السلام بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد ده هزار آیه داشت!». ^۱

این روایت دلالت بر تحریف به نقیصه دارد، یعنی تعداد آیات قرآن فعلی،

کمتر از قرآنی است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد.

اشکالات روایات: این حدیث سه اشکال مهم دارد:

۱. حدیث مذکور از نظر سند هیچ اعتباری ندارد، چون در میان راویان آن

احمد بن محمد السیاری است، که به شدت مورد مذمت علمای شیعه قرار گرفته

و همگی او را تضعیف کرده‌اند. ^۲

بنابراین، به روایاتی که این شخص در سلسله سند آن باشد نمی‌توان اعتماد

کرد؛ به‌ویژه که روایات فراوانی (۱۸۸ حدیث) ^۳ در مورد تحریف قرآن نقل کرده،

که این مطلب بدینی انسان را به او زیاده‌تر می‌کند.

۲. قرآن مجید شش هزار و خرده‌ای آیه دارد. طبق روایت مذکور، حدود

۱. انوارالاصول، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. شرح این مطلب را در کتاب «انوارالاصول»، ج ۲، ص ۳۷۶ به بعد مطالعه فرمایید.

۳. انوارالاصول، ج ۲، ص ۳۷۵.

چهار هزار آیه از قرآن کسر شده است. چطور چنین چیزی ممکن است؟! در حالی که مسلمانان از صدر اسلام تاکنون مراقبت ویژه‌ای از قرآن داشته و همواره آن را تلاوت می‌کرده‌اند و در هر عصر و زمانی حافظان متعددی وجود داشته است! چگونه امکان دارد حدود چهار هزار آیه از قرآن حذف شود و هیچ‌کس جز احمد بن محمد سیاری متوجه نشود؟!

۳. این روایت مخالف آیات قرآن مجید است؛ زیرا - همان‌گونه که گذشت - خداوند متعال تحریف‌ناپذیری قرآن را تضمین کرده است. بنابراین، بر فرض که سند روایت هم معتبر بود، نمی‌توانستیم به این حدیث اعتماد کنیم. نتیجه این‌که روایت مذکور به سه دلیل ارزش و اعتباری ندارد و مجعول و ساختگی است.

روایت دوم: هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ عَشَرَ آيَةً؛ قرآنی که جبرئیل بر حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرد هفده هزار آیه داشت!». ^۱

نادرستی و مجعول بودن این حدیث از روایت قبلی روشن‌تر است. چطور ممکن است حدود یازده هزار آیه از قرآن کاسته شود (یعنی حدود $\frac{۲}{۳}$ قرآن از بین برود) و هیچ‌کس جز راویان این‌گونه احادیث متوجه نشوند؟! بنابراین، روایت مذکور و امثال آن نه تنها مخالف قرآن، بلکه با حکم عقل نیز در تضاد است.

روایت سوم: روایات تحریف تنها در کتاب‌های ما نیامده، بلکه در منابع اهل سنت نیز دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه به روایت زیر که در کنز العمال آمده توجه بفرمایید:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴، ح ۲۸.

«... كَانَتْ (سُورَةُ الْأَحْزَابِ) لَتُضَاهِيَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ أَوْ هِيَ أَطْوَلُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ...»؛
 سوره احزاب به مقدار سوره بقره یا طولانی تر از آن بود...^۱
 سوره احزاب، ۷۳ و سوره بقره، ۲۸۶ آیه دارد. معنای روایت فوق این است
 که ۲۱۳ آیه از سوره احزاب (۳/۴ مجموع سوره) از بین رفته، و تنها ۱/۴ آن باقی مانده
 است!
 این روایت نیز به همان ادله‌ای که در مورد دو روایت سابق گفته شد مردود
 است و هیچ اعتباری ندارد.

تحریف معنوی

بخش دیگری از روایات تحریف، روایاتی است که دلالت بر تحریف معنوی
 دارد؛ یعنی تفسیر به رأی برخی از آیات قرآن و تطبیق آن بر مصادیق نادرست.
 البته این نوع تحریف را علمای اسلام قبول دارند و ضرری به اعتبار قرآن
 نمی‌زند.

از جمله کسانی که دست به این نوع تحریف زد یزید بن معاویه بود. هنگامی
 که اهل بیت پیامبر ﷺ را به شکل اسیر وارد شام کردند و یزید در کاخ سلطنتی‌اش
 جشن پیروزی گرفته بود، گفت: خداوند این مقام خلافت را به من عنایت کرد؛
 زیرا در قرآنش می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
 وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «بگو: بارالها! ای مالک
 حکومت‌ها! به هرکس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هرکس بخواهی،
 حکومت را می‌گیری، و هرکس را بخواهی عزت می‌دهی؛ و هرکه را بخواهی

۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷، ح ۴۷۴۳.

خوار می‌کنی، تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی توانایی^۱ بنا براین، خداوند این مقام خلافت را به من عنایت کرده است.^۲ در حالی که معنای آیه شریفه این نیست؛ چون خداوند متعال حکومتش را به صالحان می‌دهد، نه ظالمان ﴿لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳ یزید برای سوء استفاده از این آیه شریفه دست به تحریف معنوی آن زد؛ کاری که متأسفانه در طول تاریخ انجام شده و امروز نیز در گوشه‌وکنار انجام می‌شود.

نتیجه بحث

روایات مربوط به تحریف لفظی، برخلاف قرآن است و لذا به ما دستور داده‌اند که این روایات مجعول و ساختگی را نپذیریم. دشمن هر زمان از مبارزه مستقیم نتیجه‌ای نگیرد و شکست بخورد، به مبارزه زیرزمینی روی می‌آورد، که جعل روایات تحریف، از جمله آن است؛ تا بدین وسیله در میان صفوف مسلمین اختلاف ایجاد کند و بر آنها مسلط شود و لذا مسلمانان باید هشیار و بیدار باشند، که در این صورت دشمن راه به جایی نخواهد برد و مشکلی به وجود نخواهد آمد.

نمونه دوم: روایات غلو

بحث درباره روایات مفسره بود. گروه پنجم از این روایات، روایاتی است که در تضاد با آیات قرآن مجید یا روایات متواتر و معتبر می‌باشد که در مباحث قبل یک نمونه آن، که روایات تحریف بود، مورد بحث قرار گرفت. اینک به نمونه‌ای دیگر از روایات مخالف قرآن، یعنی روایات غلو می‌پردازیم:

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

بطلان غلو به ادله چهارگانه

روایاتی که جنبه غلو دارد و احیاناً در تفسیر آیات قرآن وارد شده، مخالف قرآن است و نمی‌توان آن‌ها را پذیرفت. علاوه بر این، روایات معتبری از حضرات معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده، که چنان روایاتی را بی‌اعتبار می‌داند. اضافه بر این، چنین روایاتی مخالف حکم عقل و اجماع علماست. بنابراین، غلو به ادله چهارگانه باطل است و اگر روایتی، که در تفسیر قرآن وارد شده، سخن از غلو بگوید هیچ اعتباری ندارد.

با توجه به مطالب غلوآمیزی که گاه در عصر و زمان ما مطرح می‌شود سزاوار است به صورت مشروح‌تر به این بحث بپردازیم. بدین علت، توجه شما خوانندگان محترم را به نکاتی در مورد غلو جلب می‌کنیم:

نکته اول: پیشینه غلو

غلو قبل از اسلام هم بوده و نمونه‌هایی از آن در قرآن مجید منعکس شده است؛ توجه بفرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۷۱ سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾؛ «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده‌روی) نکنید؛ و درباره خدا غیر از حق نگویند. مسیح - عیسی بن مریم - فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود».

مخاطب این آیه شریفه همه اهل کتاب هستند، اما ذیل آیه، انگشت روی غلو در میان مسیحیان گذاشته است. این آیه شریفه به روشنی دلالت دارد که در ادیان گذشته هم غلو وجود داشته است.

۲. آیه شریفه ۷۷ سوره مائده نیز در مورد غلو قبل از اسلام است؛ توجه بفرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛ «بگو: ای اهل کتاب! در دین خود غلو (و زیاده‌روی) نکنید؛ و غیر از حق نگویند؛ و از هوس‌های گروهی که پیش‌تر گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی نکنید».

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که اقوامی قبل از اهل کتاب وجود داشتند که بر اثر غلو، هم خودشان گمراه شده بودند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشاندند و خداوند به اهل کتاب هشدار می‌دهد تا مانند آن‌ها گرفتار غلو نشوند.

۳. آیه شریفه ۳۰ سوره توبه باصراحت از غلو یهودیان و مسیحیان سخن به میان آورده است؛ می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾؛ «یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است که آن‌ها به زبان می‌آورند، در حالی که همانند گفتار کافران پیشین (و مشرکان) است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند!».

۴. خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره توبه می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ «(آن‌ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را، در حالی که دستور داشتند فقط خداوند یکتایی را که هیچ معبودی جز او نیست، پرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!».

این آیه شریفه در مورد غلو در صفات است. یهود و نصاری در مورد علمای خود دچار غلو شده و آن‌ها را بدون استثناء همچون خداوند، واجب اطاعه می‌دانستند.

۵. پنجمین آیه، که اشاره به پیشینه غلو قبل از اسلام دارد، آیه شریفه ۱۰۰ سوره انعام است:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ «آنان برای خدا هم‌تایانی از جن قرار دادند، در حالی که مخلوق او هستند؛ و برای خدا به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی قائل شدند؛ منزّه است خدا، و برتر است از آنچه وصف می‌کنند!».

نتیجه این‌که در اقوام گذشته نیز که قبل از اسلام زندگی می‌کردند، غلو وجود داشته و آن‌ها در مورد انبیا و غیر پیامبران دچار غلو شده‌اند. از آیات پنج‌گانه مذکور علاوه بر پیشینه غلو، دو مطلب دیگر نیز استفاده می‌شود:

۱. بت‌پرستی با تمام شاخ و برگش نوعی غلو محسوب می‌شود؛ چون بت‌پرستان سنگ و چوب را معبود خود قرار می‌دهند و پرستش چیزی که سزاوار پرستش نیست، غلو است.
۲. قائلین به وحدت وجود، یکی از مصادیق غلات به‌شمار می‌روند و وحدت وجود نوعی غلو شمرده می‌شود.

اقسام وحدت وجود

وحدت وجود بر سه قسم است:

۱. وحدت مفهومی. ۲. وحدت حقیقی. ۳. وحدت مصداقی.

وحدت مفهومی

وحدت مفهومی این است که مفهوم وجود واجب و ممکن یکی است؛ یعنی لفظ وجود بر واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود هر دو اطلاق می‌شود. وجود برای واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود مشترک لفظی نیست؛ بلکه هر دو حقیقتاً وجودند. این نوع وحدت، مسلّم و ثابت است.

وحدت حقیقی

نور آفتاب و نور چراغ و نور شمع هر سه یک حقیقت‌اند، ولی مصادیق آن متعدّد است و قوّت و ضعف دارد. نور درمقابل ظلمت، حقیقت واحده است. وجود درمقابل عدم نیز یک حقیقت است، که یک مصداق آن واجب‌الوجود و مصداق دیگر آن ممکن‌الوجود است.

وحدت مصداقی

وحدت مصداقی به این معناست که بگوییم در عالم هستی وجودی جز خدا نیست و همه موجودات، اعمّ از ممکنات و واجب‌الوجود یکی هستند و همه چیز عین ذات خداست. همه عالم به سان یک دریاست و ممکنات همگی امواج این دریا محسوب می‌شوند. یکی از شاعران، که معتقد به وحدت وجود به معنای سوم آن بوده، در اشعارش چنین می‌گوید:

موج بحریم عین ما آب است موج از بحر چون جدا داریم^۱
خلاصه این که طبق این تفسیر، عالم یک مصداق وجود دارد که واجب‌الوجود است و بقیّه اعتباری هستند؛ همچون امواج دریا!

۱. غزلیات شاه نعمت‌الله ولی، ص ۳۷۵، غزل شماره ۱۱۵۹.

این سخن مستلزم کفر است و لذا صاحب عروة الوثقی و محشین عروه تصریح کرده‌اند که ملتزم به لوازم این عقیده کافر است.^۱

نتیجه این که وحدت مفهومی و وحدت حقیقی قابل قبول است؛ اما وحدت مصداقی قابل پذیرش نیست؛ چون اگر وحدت مصداقی را بپذیریم خالق و مخلوق، عابد و معبود، بهشت و جهنم، ثواب و عقاب، همه بی معنا و لغو می‌شود. معتقدان به وحدت وجود به معنای سوم، جزء غلات هستند؛ چون همه موجودات امکانیه را با ذات پاک خدا یکی می‌دانند؛ و چه غلوی بالاتر از این!

نتیجه این که غلو در میان بت پرستان وجود دارد و در میان قائلین به وحدت وجود به معنای سوم آن نیز به چشم می‌خورد و گاه نیز با یکدیگر تداخل می‌کنند. یکی از این‌ها می‌گوید: موسی بن عمران علیه السلام که به برادرش هارون اعتراض کرد، نگفت: «چرا مردم گوساله پرست شده‌اند؟» بلکه گفت: «چرا پرستش را اختصاص به گوساله دادند. همه چیز معبود است و قابل پرستش!» یا برخی از آن‌ها می‌گویند: «اشکال کار بت پرست‌ها این بود که پرستش را منحصر در بت می‌کردند. اگر اختصاص به بت نمی‌دادند، اشکالی نداشت!»^۲

نکته دوم: شاخه‌های غلو

غلو شاخه‌های زیادی دارد و از جهتی به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. غلو به معنای خاص.
۲. غلو به معنای عام.
۳. غلو عرفی.

غلو به معنای خاص

غلو به معنای خاص، آن است که انسانی را خدا بشماریم، یا بگوییم خداوند در او حلول کرده، یا با او متحد است، و این غلو در ذات محسوب می‌شود.

۱. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۵، م ۲.

۲. فصوص الحکم، الجزء الاول، ص ۱۹۲.

غلو در صفات آن است که صفات خدایی را برای انسانی قائل شویم. مانند این که گفته شود: «فلان کس خالق آسمان‌ها و زمین است!» همان‌گونه که این مطلب در روایت مجعولی به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شده که آن حضرت فرمودند: «انا خالق السماوات والارضین؛ من آفریننده آسمان‌ها و زمین‌ها هستم». یا رازقیّت را به انسانی نسبت دهیم، یا معتقد باشیم انسانی مستقلاً و بدون اذن خداوند، عالم‌الغیب است. البتّه پیامبران الهی و حضرات معصومین علیهم السلام باذن الله مطلع بر غیبت بوده و هستند، اما هیچ‌کس مستقلاً و بدون اذن خدا نمی‌تواند عالم بر غیب شود. همان‌طور که حضرت مسیح علیه السلام فرمود: «باذن الله قادر به احیای مردگان و مداوای امراض صعب‌العلاج و عالم بر غیب هستم»^۱. اما اگر کسی این امور را مستقلاً به وی نسبت دهد، مرتکب غلو در صفات شده است.

غلو به معنای عام

غلو به معنای عام یعنی کسی را که پیامبر یا امام نیست پیامبر یا امام بدانیم. اگر کسی مثلاً حضرت زینب علیها السلام را پیامبر بدانند، یا معتقد باشد حضرت قمر بنی‌هاشم علیه السلام امام معصوم است، در مورد ذات یا صفات خدا غلو نکرده، ولی نبوّت و امامت را برای کسی که پیامبر و امام نیست قائل شده است. حتّی اگر امام معصومی را که حضرت مهدی علیه السلام نبوده مهدی بدانیم، یا نایب عام امام زمان علیه السلام را نایب خاص آن حضرت بشماریم، مرتکب غلو شده‌ایم.

خلاصه این که غلو به معنای عام از دایره الوهیت خارج است، و به معنای جابه‌جایی صفات مربوط به مقدّسات می‌باشد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

غلو عرفی

غلو عرفی اغراق‌ها و مبالغه‌ها و زیاده‌روی‌های خارج از مسائل دینی است. مانند این‌که گفته شود: «فلان‌کس عالم علوم اولین و آخرین است!» یا «اگر فلانی اراده کند تمام دنیا را قبضه می‌کند!» یا «آنچه تمام نیکان عالم دارند در دوست ما جمع است!» این نوع غلو در اشعار برخی از شاعران زیاد دیده می‌شود. بنابراین، غلو عرفی به معنای ستایش فلان‌شخص، بیش از آن چیزی است که بوده یا هست. به هر حال، غلو در هر سه شاخه‌اش مذموم و ناپسند است.

بحثی درباره وحدت وجود

همان‌گونه که گذشت یکی از مصادیق غلات، قائلین به وحدت وجود به معنای وحدت مصداقی آن هستند و از آن‌جا که مسأله وحدت وجود مسأله پیچیده‌ای است و بحث مناسب و کافی درباره آن در جایی مطرح نشده، لازم است در این‌جا درباره آن سخن گفته شود.

گفته شد که وحدت وجود بر سه قسم است: وحدت مفهومی، وحدت حقیقی و وحدت مصداقی. قسم اول و دوم مشکلی نداشت؛ اما قسم سوم - یعنی وحدت مصداقی که صوفیه به آن اعتقاد دارند - باطل است.

وحدت مصداقی در کلمات صوفیه

صوفیه معتقدند که در عالم هستی یک وجود واقعی بیش نیست و آن خداست و هر آنچه غیر اوست مظاهر وجود اوست. آن‌ها نمی‌گویند: «لا اله الا هو» بلکه معتقدند: «لا شیء الا هو» یعنی هیچ چیزی در عالم خارج، جز ذات پاک خداوند وجود ندارد.

یکی از سران صوفیه می‌گوید: «سبحانی ما اعظم شأنی؛ منزّه هستم من! چقدر

شأن من بزر است!». ^۱ وی جملاتی را که درباره خداوند به کار می‌رود در مورد خود به کار گرفته است. یعنی من خدای سبحان هستم!

این‌گونه جملات نتیجه اعتقاد به وحدت مصداقی است.

شخص دیگری از صوفیه می‌گوید: «لیس فی جبتی سوی الله، در جبه و لباس من، غیر از خداوند چیزی نیست!». ^۲

یعنی من خدا هستم، چون در عالم هستی وجودی جز وجود خدا نیست، بنابراین خداوند در من حلول کرده و با من متحد و یکی شده، پس من خدا هستم.

هنگامی که مورد اعتراض شدید قرار می‌گرفتند دست به توجیه زده و می‌گفتند: «این‌ها شطحیات است، زمانی که گرم می‌شوند این سخنان را می‌گویند!».

اما در واقع آن را حقیقت توحید می‌دانستند و از آن به‌عنوان اسرار پنهانی و سرّ مگو یاد می‌کردند.

یکی از شعرا در مورد منصور حلاج، که از سران صوفیه بود و به دلیل عقاید انحرافی‌اش بر سر دار رفت، می‌گوید:

گفت آن یار کزو گشت سرِ دار، بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد ^۳

و گاه هم ادعا می‌کنند که ناهلان معنای حقیقت وجود را نمی‌فهمند!

۱. جلوه حق، ص ۱۶۷. شیخ عطار جمله مذکور را از بایزید بسطامی نقل کرده است (تذکرة الاولیاء، ص ۱۱۳).

۲. منهاج البرائة، ج ۱۳، ص ۳۳۸. مرحوم محقق خوبی رحمته الله جمله مذکور را از بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج نقل کرده است. ضمناً ایشان بحث مفصلی در مورد صوفیه و عقاید سست و باطل مطرح کرده، که قسمت عمده جلد سیزدهم آن کتاب را دربر گرفته است. مباحث مذکور از ص ۱۳۲ تا پایان کتاب، یعنی ص ۴۱۷ ادامه دارد.

۳. دیوان حافظ، ص ۱۵۹، غزل شماره ۱۳۶.

وحدت وجود در اشعار هاتف اصفهانی

وحدت مصداقی در اشعار شاعران صوفیه نیز آمده است. به عنوان نمونه به اشعار هاتف اصفهانی توجه فرمایید:

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
چشم بگشا به گلستان و ببین	جلوه آب صاف در گل و خار
زاب بی رنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو ^۱

هاتف نمی گوید: «خدایی جز خدای یگانه نیست» بلکه می گوید: «هیچ چیزی جز خدا نیست» یعنی در عالم هستی بیش از یک مصداق برای وجود نیست و آن، خداست و بقیه موجودات اعتباری هستند.

در بخش دیگری از اشعارش می خوانیم:

یک شب به واسطه شوق دیدار خداوند این در و آن در می زدم، تا به دیر مغان رفتم. در آن جا پیری جام شرابی به من داد و آن را سر کشیدم. در ادامه می گوید:

چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن هستی	به زبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضا	همه حتی الوریید والشریان
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو ^۲

بنابراین شکی نیست که صوفیه معتقد به وحدت مصداقی هستند.

۱. دیوان هاتف اصفهانی، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۶.

فتوای فقها در مورد وحدت مصداقی

فقیه عالی قدر مرحوم سید یزدی در کتاب ارزشمند عروة الوثقی متعرض این مسأله شده است. ایشان در مسأله دوم از مسائل نجاست کفار می فرماید:

«لا اشکال فی نجاسة الغلاة والخوارج والنواصب؛ واما المجسمة والمجبرة والقائلین بوحدة الوجود من الصوفیة اذا التزموا باحکام الاسلام فالاقوی عدم نجاستهم الا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفسد؛ شکی در نجاست غالیان و خوارج و نواصب نیست. اما کسانی که خداوند را جسم می دانند و افرادی که قائل به جبر هستند و کسانی از صوفیه که قائل به وحدت وجودند، اگر ملتزم به احکام اسلام باشند (و فقط در عالم خیال پردازی قائل به وحدت مصداقی باشند) پاک هستند؛ اما اگر ملتزم به لوازم عقیده فاسد (وحدت مصداقی) باشند، نمی توان آن ها را پاک دانست».

لازمه وحدت مصداقی - همان گونه که گذشت - این است که عابد و معبودی نباشد؛ چون اگر معتقد شویم که یک وجود در عالم هستی بیشتر نیست، چطور می شود خداوند خودش، خود را عبادت کند؟ همان گونه که بهشت و جهنم بی معنا می شود. مگر می شود نعوذ بالله خداوند خود را عذاب کند؟!

امام خمینی رحمته الله علیه مسأله مذکور را مقید به این جمله می کند:

«ان كانت مستلزمة لانكار احد الثلاثة^۲؛ اگر اعتقاد به وحدت وجود مستلزم انکار الوهیت یا توحید یا رسالت خاتم الانبیا شود معتقدان به آن مسلمان نیستند».

بنابراین، همه فقها وحدت مصداقی را با عنایت به لوازم فاسد و پیامدهای نادرست آن، رد کرده اند.

۱. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۵، م ۲.

۲. همان، ص ۶۵، پاورقی ۷.

وحدت وجود در ترازوی عقل

ذات پاک خداوند، ذاتی است ازلی و ابدی، و همه فلاسفه اسلامی قبول دارند که در ذات خداوند تغییری حاصل نمی‌شود. خداوند کمال مطلق و بی‌پایان است؛ نه چیزی بر ذاتش افزوده می‌شود و نه چیزی از او کاسته می‌گردد. بنابراین، نه ترک عبادت بندگان باعث نقصان خداوند می‌شود و نه عبادت آنان چیزی بر کمالات او می‌افزاید؛ بلکه سود و منفعت این عبادات و پرستش‌ها به شخص عابد بازمی‌گردد.

از سوی دیگر، هنگامی که به ممکنات نگاه می‌کنیم، در می‌یابیم که آن‌ها ازلی و ابدی نیستند، چون زمانی نبوده‌اند، سپس به وجود آمده‌اند. همان‌گونه که برای همیشه باقی نمی‌مانند و روزی نابود خواهند شد. مثلاً فلان انسان تاریخ تولدی دارد و در زمان خاصی خواهد مرد. یا فلان ساختمان در زمان مشخصی ساخته شده و در زمان خاصی هم ویران می‌شود. بنابراین، هیچ‌یک از ممکنات ازلی و ابدی نیستند.

علاوه بر این، تغییر و تبدیل در وجود همه ممکنات راه دارد. انسان رشد و نمو می‌کند و حس و حرکت دارد و همواره در پی کمال است و روزبه‌روز خود را کامل‌تر می‌کند.

با توجه به این مطالب، چگونه ممکن است این عوارض و تغییرات، در ذات پاک خداوند راه پیدا کند؟ چگونه می‌توان تصور کرد که واجب و ممکن یکی شوند؟ وحدت مصداقی واجب و ممکن با آن صفات متضاد و متناقض، چگونه ممکن است؟ آیا می‌توان وحدتی برای متحرک و غیر متحرک تصور کرد؟ آیا وحدت متغیر و غیر متغیر در عقل انسان می‌گنجد؟ آیا عقل، وحدت موجود محتاج به زمان و مکان را با موجود فراتر از زمان و مکان می‌پذیرد؟

بنابراین، با قطع نظر از آیات قرآن - که به آن اشاره خواهیم کرد - عقل، وحدت مصداقی را نفی می‌کند.

صوفیه و بازی با الفاظ!

یکی از مشکلات ما با صوفیه این است که آن‌ها با الفاظ بازی می‌کنند. گاه می‌گویند: «وجودات امکانیه، وجودات اعتباری هستند و وجود حقیقی تنها ذات پاک خداست».

می‌پرسیم: منظورتان از وجودات اعتباریه چیست؟ آیا انسان ممکن الوجود، وجود واقعی دارد یا خیالی است؟ آیا حقیقتاً شما معتقدید که انسان‌ها وجود دارند یا نه؟

اگر معتقدید که وجود نداریم و خیال می‌کنیم هستیم درحقیقت سوفسطایی هستید. آنچه را می‌بینید شبیه حوادثی می‌دانید که در عالم خواب مشاهده می‌کنید، اما وجود خارجی ندارد. و اگر معتقدید که انسان در خارج وجود دارد، این وجود نمی‌تواند با آن وجود ازلی و ابدی یکی باشد و متحد گردد.

خداوند به ما بسیار نزدیک است

ذات پاک خداوند از ما به ما نزدیک‌تر است، همان‌گونه که آیات شریفه **﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾**^۱ و **﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾**^۲ و **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾**^۳ دلالت بر این مطلب دارد. ولی بی‌شک خداوند عین ما نیست، بلکه غیر ماست.

احاطه الهیه را قبول داریم، قرب پروردگار را می‌پذیریم، اما معتقدیم که وحدت مصداقی و اتحاد ممکنات با خدا واقعیّت ندارد.

ممکنات، وجودهای خیالیّه نیستند، بلکه موجودات حقیقیّه‌اند و اجزایی

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره انفال، آیه ۲۴.

دارند؛ در حالی که ذات پاک خدا جزء ندارد. آیاتی از قبیل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ و ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۲ و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۳ دلالت بر این مطلب دارد.

خلاصه این که بازی با الفاظ را کنار بگذارید و صریح و شفاف بگویید که آیا ممکنات در خارج وجود دارند یا ندارند؟

اگر وجود دارند چگونه امکان دارد ممکنات با آن صفات و تغییرات، با واجب‌الوجودی که عاری از آن امور است یکی شود؟ این دلیل، به روشنی وحدت وجود به معنای وحدت مصداقی را رد می‌کند و آن را با عقل سازگار نمی‌داند.

ناسازگاری وحدت مصداقی با آیات قرآن

در مباحث قبل در مورد اقسام وحدت وجود و نظرات سران صوفیه در این مورد، و بطلان آن به دلیل عقل، سخن گفته شد. گفتیم ذات واجب‌الوجود که ازلی و ابدی است و زمان و مکان و تغییر و حرکت و فنا و تنزل و تکامل در او تصوّر نمی‌شود، امکان ندارد با ممکن‌الوجود که روزی نبوده و سپس ایجاد شده و در نهایت نابود می‌شود و دارای زمان و مکان و تغییر و حرکت و تنزل و تکامل است، متحد گردد؛ زیرا هیچ عقلی این مطلب را نمی‌پذیرد.

آیا کسانی که قائل به وحدت مصداقی هستند خداوند را (نعوذ بالله) با حیوانات درنده، کثیف و آلوده، انسان‌های شرور و جانی و قاتل، و اشیاء متعفن و نفرت‌انگیز و مانند آن، یکی می‌دانند!؟

اگر کسی به انسانی بگوید: «شما با حیوانات و اشیاء مذکور یکی هستید»

۱. سوره اخلاص، آیه ۱.

۲. سوره اخلاص، آیه ۴.

۳. سوره شوری، آیه ۱۱.

چقدر ناراحت می‌شود؟ هنگامی که یک انسان از چنین نسبتی این قدر ناراحت می‌شود، آیا سزاوار است آن را به خدا نسبت دهد؟ نتیجه این که عقیده وحدت وجود از نوع وحدت مصداقی به هیچ وجه با عقل سازگار نیست.

گروه‌های ده گانه آیات منافی وحدت مصداقی

آیات قرآن مجید نیز به هیچ وجه با وحدت مصداقی سازگار نیست. شاید بیش از نیمی از آیات قرآن وحدت مصداقی را نفی می‌کند، که به ده گروه آن، به عنوان نمونه، اشاره می‌کنیم.

گروه اول: آیات خلقت و آفرینش

خداوند متعال در آیات زیادی، مسائل مربوط به خلقت^۱ را مطرح کرده است؛ خلقت انسان، آفرینش آسمان‌ها و زمین، و خلقت حیوانات و گیاهان از جمله آن‌هاست. در آیات شریفه ۲۰ تا ۲۲ سوره روم می‌خوانیم:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ لِآبَائِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ»؛ «از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه انسان‌هایی شدید و (در روی زمین) منتشر می‌شوید! و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان محبت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این نشانه‌هایی است برای

۱. این واژه و مشتقات آن حدود ۲۶۰ بار در قرآن مجید تکرار شده است.

گروهی که تفکر می‌کنند. و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین، و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست؛ در این نشانه‌هایی است برای اهل دانش». اگر معتقد باشیم که واقعاً یک وجود حقیقی بیشتر نیست، خالق و مخلوق چه معنایی دارد؟ آفرینش حضرت آدم علیه السلام از خاک، آفرینش انسان‌ها از نطفه، تطورات جنین، آفرینش آسمان‌ها و زمین چه مفهومی خواهد داشت؟ بنابراین، عقیده وحدت مصداقی در تناقض آشکار با آیات قرآن مجید است.

گروه دوم: آیات مربوط به عبادت

خداوند متعال در آیات متعدّد، از جمله آیه شریفه ۵۶ سوره ذاریات، ما را به عبادت^۱ و پرستش خویش دعوت کرده است؛ می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ «من جنّ و انسان را نیافریدم جز برای این‌که مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».

طبق مسلک وحدت مصداقی، نماز و روزه و حج و دیگر عبادات چه معنایی دارد؟ آثار مهم و فراوانی که برای عبادات در آیات و روایات ذکر شده چه مفهومی دارد؟ اگر بیش از یک وجود واقعی در عالم نیست آیا خداوند، خودش را پرستش می‌کند؟ برای خودش روزه می‌گیرد؟ برای رسیدن به خودش، مناسک حج به جا می‌آورد؟ آری! اگر عابد و معبود یکی باشد، تمام مسائل مربوط به عبادت زیر سؤال می‌رود.

گروه سوم: آیات مربوط به رزق و روزی

آیاتی که در مورد رزق^۲ و روزی سخن می‌گوید فراوان است. از جمله در آیه ۲۴ سوره سبأ می‌خوانیم:

۱. این واژه و مشتقات آن حدود ۲۷۰ مرتبه در قرآن مجید تکرار شده است.

۲. این واژه و مشتقات آن حدود ۱۱۰ بار در قرآن مجید تکرار شده است.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِبْرَاهِيمَ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «بگو: «چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟» بگو: «خداوند یگانه! و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم». علاوه بر این آیات، آیات مربوط به شکر^۱ نعمت و کفران^۲ نعم الهی نیز می‌تواند مورد استدلال قرار گیرد.

راستی! اگر در عالم هستی یک وجود حقیقی بیشتر نیست، پس چه کسی رازق و چه کسی مرزوق است؟ شکر نعمت به چه معناست؟ کفران نعمت یعنی چه؟ آیا خداوند خود شاکر خودش می‌باشد؟ اگر کفران نعمتی شد خداوند چه کسی را عذاب می‌کند؟ وحدت مصداقی چگونه با این آیات می‌سازد؟

گروه چهارم: آیات اطاعت و معصیت^۳

خداوند متعال در آیه شریفه ۳۳ سوره محمد می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید».

و در آیه شریفه ۱۲۱ سوره طه می‌خوانیم:

﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾؛ «(آری) و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد^۴، و (از پاداش او و ماندن در بهشت) محروم شد».

۱. این واژه و مشتقات آن حدود ۷۵ بار در قرآن مجید تکرار شده است.

۲. این واژه و مشتقات آن بیش از ۵۰۰ بار در قرآن مجید تکرار شده است.

۳. واژه اطاعت و مشتقات آن حدود ۱۳۰ بار و واژه عصیان و مشتقات آن بیش از ۳۰ بار در قرآن مجید تکرار شده است.

۴. درباره معنای عصیان و گناه، که در بعضی از آیات قرآن از جمله آیه مذکور به برخی از پیامبران الهی نسبت داده شده، به «پیام قرآن»، ج ۷، ص ۱۰۳ به بعد مراجعه فرمایید.

چه کسی از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کند؟ چه کسی راه عصیان و نافرمانی خداوند را می‌پیماید؟ اگر وحدت مصداقی را بپذیریم و معتقد باشیم در عالم هستی جز خداوند وجود حقیقی دیگری وجود ندارد، اطاعت و عصیان چه معنایی دارد؟ آیا خداوند از خودش اطاعت می‌کند؟ آیا خداوند مطیع پیامبرش است؟ اگر جز خدا وجود حقیقی دیگری نیست، چه کسی چه کسی را نافرمانی می‌کند؟ این امور تنها در صورتی معنا پیدا می‌کند که غیر از خداوند وجودهای حقیقی دیگری باشد؛ ممکن و واجبی وجود داشته باشد؛ مطیع و مطاع و گنهکار و گنه‌شونده‌ای تصوّر گردد.

گروه پنجم: آیات ارسال رسل

آیات مربوط به ارسال پیامبران و اعزام انبیا^۱ نیز با وحدت مصداقی سازگاری ندارد.

خداوند متعال پس از آن‌که مسأله وحی کردن به نوح و پیامبران پس از آن حضرت از جمله حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران برگزیده شده از فرزندان یعقوب و عیسی و هارون و سلیمان و داود و موسی علیهم‌السلام را مطرح می‌کند، می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران، حجّتی برای مردم در برابر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجّت شود)؛ و خداوند توانا و حکیم است».^۲

۱. شرح این آیات را در جلد هفتم و هشتم «تفسیر موضوعی پیام قرآن» مطالعه فرمایید.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

اگر وجود حقیقی فقط خداست و غیر از او وجودی نیست، ارسال رسل برای چیست؟ آیا خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر^۱ را برای خودش فرستاد؟ مگر نه این که پیامبران برای تربیت مردم فرستاده شده‌اند، وقتی غیر از خدا وجود حقیقی دیگری وجود ندارد، آن‌ها چه کسی را تربیت می‌کنند؟ برای هدایت چه کسی آمده‌اند؟

گروه ششم: آیات امتحان^۲

خداوند متعال در آیه ۱۵۵ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ «به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران».

خداوند چه کسی را امتحان می‌کند؟ آیا خداوند خودش را می‌آزماید؟ اگر جز ذات پاک حق وجود حقیقی دیگری وجود ندارد معنای آیه این می‌شود که خداوند خود را با ترس و گرسنگی و نقصان در اموال و انفس و ثمرات آزمایش می‌کند! آیا هیچ عقل و خردی این مطلب را می‌پذیرد؟ معتقدان به وحدت مصداقی چه پاسخی برای این سؤالات دارند؟

گروه هفتم: آیات سؤال و جواب و حشر و نشر در قیامت^۳

آیات فراوانی از قرآن دلالت بر این معانی دارد؛ از جمله در آیه شریفه ۵۱

سوره یاسین می‌خوانیم:

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۹۰، باب ۳۷۱۶، ح ۱۹۵۷۷.

۲. واژه امتحان و ابتلاء و مشتقات آن حدود چهل بار در قرآن مجید تکرار شده است.

۳. آیات مربوط به گروه هفتم و هشتم و نهم را در جلد پنجم و ششم تفسیر «پیام قرآن» مطالعه فرمایید.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ»؛ «و (بار دیگر) در صور دمیده می‌شود، ناگهان آن‌ها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می‌روند».

راستی! اگر در عالم هستی یک وجود حقیقی بیش نیست، چه کسانی از قبرها برمی‌خیزند و به سوی دادگاه الهی می‌روند؟ خداوند چه کسانی را در آن دادگاه محاکمه می‌کند؟ اعضا و جوارح چه کسانی بر علیه آن‌ها شهادت می‌دهد؟ خداوند نامه اعمال را به دست چه کسی می‌دهد؟ چگونه می‌توان معارف قرآنی را با عقیده به وحدت وجود از نوع وحدت مصداقی آن پذیرفت؟ حقیقتاً که این عقیده باطل سؤالات بی‌پاسخ فراوانی به دنبال دارد و هیچ سنخیتی با اسلام و قرآن ندارد.

از این جا می‌فهمیم که عقیده به وحدت وجود از نوع وحدت مصداقی، یک عقیده وارداتی است که از خارج اسلام وارد دین ما شده^۱ و قبل از اسلام نیز وجود داشته است و لذا با تعالیم دینی و معارف اسلامی سازگاری ندارد.

گروه هشتم: آیات مربوط به عذاب و کیفر و جهنم

قرآن مجید در آیات متعددی در مورد موضوعات مذکور بحث کرده است؛ از جمله در آیه ۳۷ سوره فاطر می‌خوانیم:

«وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ «در دوزخ فریاد می‌زنند: «پروردگارا! ما را بیرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم». (به آنان گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هرکس اهل

۱. عقاید صوفیه، که وحدت وجود یکی از آن‌هاست، قبل از اسلام نیز وجود داشته است. شرح این مطلب را در کتاب «جلوه حق»، ص ۲۳ و ۷۱ مطالعه فرمایید.

تذکر است در آن متذکر می شود عمر ندادیم، و اندازکننده (ی الهی) به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست!».

جهنم چیست؟ آیا العیاذ بالله عین ذات خداوند است؟ آیا دوزخیان با خداوند متحد هستند؟ آیا آتش و عذاب جهنم و ناله و فریاد جهنمیان با ذات خدا یکی هستند؟

اگر حقیقتی در جهان هستی جز ذات پاک پروردگار نیست، آیا طبق آنچه در آیه شریفه آمده، خداوند در روز قیامت - نعوذ بالله - از اعماق آتش جهنم فریاد می زند که مرا از آتش خارج ساخته و به دنیا بازگردانید تا عمل صالح انجام دهم؟ معتقدان به وحدت وجود، چه پاسخی برای این سؤالات دارند؟

گروه نهم: آیات مربوط به بهشت

در سوره های فراوانی از قرآن مجید در مورد بهشت و نعمت های بهشتی سخن به میان آمده است؛ از جمله در سوره انسان آیات ۱۲ تا ۲۱ به توصیف بهشت و امکانات متعدد و فوق تصور آن پرداخته شده، و نعمت های خاصی همچون لباس حریر، تخت های زیبا، درختان بهشتی و میوه های آن، ظرف های سیمین و قدح های بلورین که پر از غذاها و نوشیدنی هاست، و جام های لبریز از شراب طهور، و چشمه هایی همچون چشمه سلسبیل، حور و غلمان که در نهایت زیبایی از نظر چهره و نوع پوشش اند و مأمور پذیرایی از بهشتیان هستند، معرفی شده است.

آیا بهشت عین ذات خداست؟ آیا نعوذ بالله خداوند دارای جسم است و از این نعمت ها در بهشت استفاده می کند؟ کسانی که وحدت مصداقی را باور کرده اند، چه تفسیری برای این آیات و آیات مشابه آن دارند؟

گروه دهم: آیات شفاعت^۱

آیه‌الکرسی از جمله آیاتی است که درباره شفاعت سخن گفته است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ «کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند؟!»^۲.

اگر در جهان هستی جز خالق هستی وجود حقیقی دیگری نیست، شفاعت چه معنایی دارد؟ شافعان چه کسانی هستند؟ برای چه کسانی شفاعت صورت می‌گیرد؟ آیا آن وجود واحد برای خودش از مقام خودش شفاعت می‌کند؟ نتیجه این که آیات قرآن مجید (به شهادت گروه‌های ده‌گانه که به آن اشاره شد و دیگر آیات که به منظور طولانی نشدن بحث از ذکر آن صرف نظر گردید) هیچ سنخیتی با وحدت مصداقی ندارد.

سخنی از آیت الله حکیم رحمته الله

استاد ما مرحوم آقای حکیم رحمته الله در شرح مسأله دوم از مسائل مربوط به نجاست کفار، پس از بحث کوتاهی که در مورد وحدت وجود کرده، می‌فرماید: «اگر به معتقدان این عقاید حسن ظن داشته باشیم باید کلامشان را حمل بر خلاف ظاهر کنیم و بگوییم: «منظورشان ظاهر این الفاظ نیست» در غیر این صورت، خالق و مخلوق و آمر و مأمور و راحم و مرحوم یکی خواهد شد»^۳. این امور با روح تعالیم اسلامی و آیات قرآن سازگار نیست؛ زیرا اگر کسی ملتزم به لوازم وحدت وجود به معنای وحدت مصداقی شود نمی‌تواند مسلمان

۱. این واژه و مشتقات آن حدود سی بار در قرآن مجید تکرار شده است.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۱.

باشد؛ چون باید منکر بهشت و جهنم، حساب و کتاب، پاداش و عقاب و مانند آن شود. آیا هیچ مسلمانی می‌تواند این امور را انکار کند؟ نتیجه این‌که عقیده وحدت وجود هیچ سازگاری‌ای با آیات قرآن و معارف و احکام اسلام ندارد.

علت دست کشیدن از حکم عقل

بحث درباره وحدت وجود به معنای وحدت مصداقی یعنی وحدت موجود بود، که صوفیه بدان اعتقاد دارند. گفتیم: عقل به ما می‌گوید که ممکنات، خواب و خیال نیستند، بلکه حقیقتاً وجود دارند و دائماً در حال تغییر و دگرگونی‌اند و دارای زمان و مکان و حیات و مرگ هستند. در حالی که ذات پاک خداوند منزّه از این امور است و اگر معتقد به وحدت موجود شویم و خداوند را با ممکنات یکی بدانیم، دچار تناقض شده و باید دست از حکم عقل برداریم.

سؤال: اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا صوفیه با حکم عقل وداع کرده و آن را کنار زده‌اند؟ چرا برخی منکر حجیت عقل شده‌اند؟

جواب: تعصب درباره یک مسأله غیر عقلایی و دل بستن افراطی به آن، دلیل این خطای بزرگ است.

در طول تاریخ، مذاهبی را سراغ داریم که درباره مسأله خاصی که در تضاد با حکم عقل بوده تعصب داشتند و این مطلب سبب شد که حجیت عقل را انکار کنند. تعصب بی‌جا اجازه دست کشیدن از آن مسأله منافی با حکم عقل را نمی‌داد و لذا منکر حجیت حکم عقل می‌شدند.

شواهد متعددی برای این مطلب می‌توان اقامه کرد، که به چهار نمونه آن اشاره

می‌شود:

۱. تثلیث مسیحیان

مسیحیان در تثلیث گرفتار تناقض شده و حجیت عقل را انکار کرده‌اند. آن‌ها از یک سو می‌گویند خداوند، یکتا و یگانه است و از سوی دیگر، معتقد به خدایان سه‌گانه، خدای پدر و خدای پسر و روح القدس، هستند! عجیب این‌که هم وحدت الوهیت را حقیقی می‌دانند و هم تثلیث و خدایان سه‌گانه را! وقتی به‌می‌گوییم: تساوی یک با سه با هیچ عقلی سازگار نیست و هیچ عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که خدا در عین یکتایی، سه‌تاست! می‌گویند: مذهب، کار عقل نیست. کار عشق و دل است! و بدین شکل حکم عقل را تعطیل کرده و آن را به کنار می‌زنند، تا بتوانند بر این تعصّب غلط و بی‌جا پافشاری کنند.^۱

البته روشن است که حضرت مسیح علیه السلام پیام‌آور توحید بود و این تضاد، یک قرن پس از آن حضرت مطرح شد و علمای مسیحیت تثلیث را اختراع کردند.

۲. تناقض‌های اشاعره

اشاعره جمعی از مسلمانان‌اند که از ابوالحسن اشعری^۲ پیروی کرده و اکثریت اهل سنت را تشکیل می‌دهند. آن‌ها بر اثر جمود بر ظواهر آیات قرآن و چشم‌پوشی از شواهد و قرائن روشنی که آن آیات را تفسیر می‌کند، معتقد به مسائل غیرعقلانی متعدّدی شده‌اند، که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

الف) اعتقاد به جبر

اشاعره معتقدند که انسان در افعال و گفتار خود اختیاری ندارد و مجبور به

۱. شرح بیشتر را در «تفسیر نمونه»، ج ۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مطالعه فرمایید.

۲. شرح حال او را در کتاب «معارف و معاریف»، ج ۱، ص ۲۶۳ مطالعه فرمایید.

انجام هر چیزی است که خداوند اراده می‌کند. آن‌ها به ظاهر آیاتی مانند: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱ استدلال کرده و معتقد به مکتب جبر شده‌اند.

آن‌ها آیه فوق را دیده‌اند، اما بر آیاتی مانند ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲ که به روشنی دلالت بر اختیار دارد، چشم بسته‌اند.

علاوه بر این که جبر با عقلانیت سازگار نیست. اگر انسان در کارهایش مجبور باشد کدام عقل می‌پذیرد که خداوند انسان معصیت‌کار مجبور را مجازات کند؟ همان‌گونه که پاداش دادن به انسان صالح و باتقوایی که مجبور به کارهای نیک بوده، با عقل سازگار نخواهد بود.

اشاعره برای این که دست از این عقیده باطل و خلاف ادله عقلیه و نقلیه برندارند، منکر حجیت عقل گشته و برای عقل جایگاه خاصی قائل نشده‌اند!

ب) رؤیت خداوند در روز قیامت

عقیده دیگر اشاعره این است که خداوند در روز قیامت با همین چشم سر دیده می‌شود؛ همان‌گونه که در دنیا ماه را در وسط آسمان مشاهده می‌کنیم. روایتی هم در این زمینه نقل کرده‌اند که به روایت رؤیت مشهور شده است (انکم ترون ربکم كما ترون القمر فی لیلة البدر).^۳

در حالی که عقل می‌گوید اگر خداوند قابل رؤیت باشد باید دارای جسم و اجزا و زمان و مکان و تغییر باشد و چنین موجودی نه ازلی است و نه ابدی و می‌دانیم که خداوند متعال از تمام این امور پاک و منزّه است.

۱. سوره انسان، آیه ۳۰ و سوره تکویر، آیه ۲۹؛ ترجمه: «و شما (چیزی را) نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد. خداوند دانا و حکیم بوده و هست».

۲. سوره انسان، آیه ۳؛ ترجمه: «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس».

۳. معانی الاخبار، ص ۷۲.

اشاعره بر اثر تعصب و پافشاری بر مسأله رؤیت خداوند در روز قیامت، مجبور به انکار حجیت عقل شده و تنها به ادله نقلیه، هرچند اعتبار چندانی نداشته باشد، دل خوش کرده‌اند.

ج) اعتقاد به اعضای مادی برای خداوند

یکی دیگر از اعتقادات باطل آن‌ها این است که برای خداوند اعضای مادی قائل‌اند. اشاعره با تمسک به ظواهر آیاتی همچون «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»؛ «دست خدا بالای دست آن‌هاست»^۱ و «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا»؛ «(کشتی نوح) تحت مراقبت ما حرکت می‌کرد».^۲ و «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ «خداوند شنوا و بیناست».^۳ معتقدند که خداوند دست و چشم و گوش دارد!

همان‌گونه که اعتقاد به تغییر مکان و جابه‌جایی خدا دارند، چون می‌گویند: «خداوند به آسمان دنیا نزول می‌کند»^۴ و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود این امور با عقل سازگار نیست، می‌گویند: عقل را رها کن!

د) قدیم بودن قرآن

از دیگر عقاید باطل اشاعره قدیم بودن قرآن است. می‌پرسیم: چه چیز قرآن قدیم است؟ اگر منظورتان جلد و کاغذ و مرکب آن است که این‌ها قدیم نیست، و اگر منظورتان معارف و مضامین آیات قرآن است که در خزانه علم خدا بوده، همه قبول دارند قدیم است. می‌گویند: تمام قرآن حتی جلد و کاغذ آن قدیم

۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

۲. سوره قمر، آیه ۱۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۱.

۴. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۵۴ به بعد، شرح خطبه ۴۹.

است! و در این مسأله، مباحث طولانی تاریخی زیادی به راه انداخته‌اند^۱، تا آن‌جا که عده‌ای هم کشته شده‌اند!^۲

اگر آن‌ها بر این عقیده باطل خود اصرار و سماجت نداشته و آن را در ترازوی عقل می‌نهادند به این‌جا نمی‌رسیدند.

اما افسوس که منکر حجیت عقل شده‌اند و انکار حجیت عقل چنین لوازم اجتناب‌ناپذیری دارد.

ه) عدالت صحابه

اشاعره معتقدند که تمام صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون استثنا عادل‌اند. هنگامی که از آن‌ها می‌پرسیم: در جنگ جمل که در یک طرف آن، حضرت علی علیه السلام و اصحابش، و در سوی دیگر عایشه و طلحه و زبیر و یارانش حضور داشتند و حدود بیست هزار نفر کشته شدند!^۳ آیا هر دو طرف جنگ را که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، عادل می‌دانید، یا یک طرف بر حق و طرف مقابل در مسیر باطل بوده است؟

می‌گویند: همه صحابه عادل‌اند و هر دو طرف جنگ جمل بر حق بوده‌اند! می‌گوییم: این سخن با عقل سازگار نیست. می‌گویند: عقل حجیت نیست! علاوه بر این، بدون شک در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله عده‌ای منافق وجود داشتند که آیات مربوط به نفاق و منافقان به‌ویژه سوره منافقون درباره آن‌ها نازل شد؛ کسانی که مسلمانان پی به نفاق آن‌ها نبرده بودند، اما خداوند می‌دانست آنان منافق‌اند. آیا همه صحابه حتی منافقین عادل بودند؟

۱. بحوث فی الملل والنحل، ج ۳، ص ۳۲۷ به بعد.

۲. نه‌ایة الاصول، ج ۱، ص ۷۷.

۳. آمار کشته شدگان جنگ جمل به‌طور دقیق معلوم نیست و از ده هزار تا بیست و پنج هزار نفر گفته شده است. شرح بیشتر را در کتاب «فروغ ولایت»، ص ۴۱۷، مطالعه فرمایید.

قرآن مجید باصراحت درباره بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید».^۱ یعنی اگر ولید فاسق^۲ خبری آورد قبول نکنید. با توجه به این که قرآن بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ را فاسق خوانده، چطور اشاعره اعتقاد به عدالت همه صحابه دارند؟ چرا برخلاف عقل و آیات قرآن، چنین سخنی گفته اند؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ چون اگر عدالت صحابه متزلزل شود، مشروعیت خلافت خلفای سه گانه زیر سؤال می رود و لذا این سخن خلاف عقل و قرآن را گفته اند و همچون استخوانی در گلو آن را تحمل می کنند.

آری، تعصب درباره مسائل غیر عقلانی و اصرار و لجاجت بر چنان عقایدی، سر از انکار حجیت عقل درمی آورد.

۳. اخباری ها

اخباری ها^۳ اقلیتی از شیعیان هستند، که بر اثر اصرار بر بعضی اخبار ضعیف و احادیث بی اعتبار و روایات غیر عقلانی، منکر حجیت عقل شده اند. آن ها تنها آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام را می پذیرند.

هر روایتی که در کتاب های مشهور آمده مورد استناد آن ها قرار می گیرد، حتی اگر هیچ سندی نداشته باشد. در حالی که برخی از این روایات ضعیف، با عقل سازگار نیست و نمی توان بر آن تکیه کرد.

۱. سوره حجرات، آیه ۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۶ سوره حجرات.

۳. برای شناخت بیشتر اخباری ها، می توانید به کتاب «معارف و معاریف»، ج ۱، ص ۵۰۲-۵۱۱ مراجعه فرمایید.

۴. طرفداران وحدت وجود

چهارمین گروهی که بر اثر اصرار و لجاجت بر عقاید باطل خود، از عقل دست کشیده‌اند، معتقدان به وحدت وجود هستند؛ البتّه همان‌گونه که بارها گفته‌ایم وحدت وجود به معنای وحدت موجود است. هنگامی که به‌می‌گوییم: عقاید شما، از جمله وحدت موجود، با عقل سازگار نیست، و خداوند ازلی ابدی فارغ از زمان و مکان و تغییر، امکان ندارد با ممکن‌الوجود محتاج به زمان و مکان و تغییر و تحوّل متحد و یکی شود، می‌گویند: وحدت وجود را با عقل نمی‌توان درک کرد. باید تصفیّه نفس کنی و مقامات عالی را طی نمایی، تا بتوانی وحدت وجود را درک کنی!

نویسنده کتاب شوارق در کتاب گوهر مراد^۱، مطلبی در این زمینه دارد که ما آن را از علامه خوئی رحمته الله در شرح نهج البلاغه اش نقل می‌کنیم؛ می‌گوید:

«ان الصوفية قالوا ان صدور المعلول من العلة عبارة ان تنزل العلة بمرتبة وجود المعلول وتطورها بطور المعلول ومن هنا تفتنوا بوحدة الوجود بمعنى ان الوجود حقيقة سارية في جميع الموجودات وليست ماهيات الممكنات الا اموراً اعتبارية والموجودات باسرها مظاهر تلك الحقيقة الواحدة بحيث لا يلزم الاتحاد والحلول، لانهما فرع الاثنيّية ولا موجود الا واحد. قال: وفهم هذا المعنى بغاية الاشكال لانهم ادعوا ان فهم ذلك لا يتميّز بالعقول المتعارفة بل بالرياضة والمجاهدة؛ صوفيّه (که قائل به وحدت وجود هستند) معتقدند که صدور معلول از علت به این معنا نیست که خداوند چیزی بیافریند، بلکه به این معناست که خداوند تنزل پیدا می‌کند و به شکل مخلوقات درمی‌آید و هم‌سان و هم‌شکل معلول می‌گردد. و از

۱. «شوارق الالهام» به زبان عربی و «گوهر مراد» به زبان فارسی، هر دو از تألیفات حکیم عبدالرزاق لاهیجی قمی، شاگرد و داماد ملاصدرا می‌باشد، که در سال ۱۰۵۱ ه. ق رحلت کرده است (الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۳۸ و ج ۱۸، ص ۲۵۰).

این جاست که صوفیه به وحدت وجود پی برده و دانسته‌اند که وجود، حقیقتی است که در تمام موجودات جریان دارد و ممکنات، وجود حقیقی نیستند، بلکه اعتباری و خیالی‌اند، و همگی مظهر واجب‌الوجودند، که وجود حقیقی است؛ به گونه‌ای که نه مستلزم اتحاد است و نه حلول؛ زیرا هر یک از این دو، مستلزم دو وجود است؛ در حالی که در عالم وجود، یک وجود حقیقی بیشتر نیست!».

سپس اضافه می‌کند: «البته فهمیدن این مطلب بسیار مشکل است؛ چون صوفیه معتقدند با عقل نمی‌توان به این امور پی برد، بلکه با مجاهده و ریاضت این راه پیمودنی است!»^۱.

آری! صوفیه نیز بر اثر تعصب غیر منطقی بر وحدت مصداقی ناچار شدند دست از حجیت عقل بکشند. و البته این لازمه طی کردن مسیر غلط و انحرافی است.

نتیجه این که گروه‌های مختلفی در طول تاریخ بر اثر تعصب بر مسائل غلط و غیر منطقی، مجبور به انکار عقل شده‌اند، که معتقدان به وحدت مصداقی یکی از آنها هستند!

جایگاه عقلانیت در اسلام

در مباحث پیشین گفته شد که پیروان برخی از مذاهب بر اثر تعصب و لجاجت درباره مسأله‌ای خاص، حجیت عقل را منکر شده و چشم به روی ادله عقلی بسته‌اند؛ که به چهار گروه از آنها اشاره شد. در حالی که عقلانیت در معارف دینی ما جایگاه بس رفیعی دارد و برخلاف آنچه گروه‌های چهارگانه فوق پنداشته‌اند، امامان معصوم علیهم‌السلام درباره حجیت عقل تأکیدهای فراوانی دارند

۱. منهاج البراعه، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

و یکی از افتخارات شیعیان همین است که اسلام را به صورت عقلانی پذیرفته‌اند و این از برکات هدایت‌های امامان معصوم علیهم‌السلام است. به همین دلیل امروز تنها دینی که عاقلان و اندیشمندان، آن را می‌پذیرند، اسلام از منظر شیعه است؛ چون هماهنگ با عقلانیت بوده و برای عقل حساب ویژه‌ای باز کرده است.

عقلانیت در اصول دین

تمام اصول دین، از منظر شیعه، جنبه عقلانی دارد و با عقل قابل اثبات است؛ آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام که در مورد آن وارد شده، درحقیقت مؤید همان حکم عقل است و انسان را به سمت آن هدایت می‌کند. شرح بیشتر این مطلب در ضمن مباحث آینده خواهد آمد.

عقلانیت در فروع دین

فروع دین نیز با عقل قابل اثبات است. البته فروع دین دو بخش دارد: اصول فروع، و فروع فروع. هرچند رمزوراز و فلسفه فروع فروع را به درستی نمی‌دانیم، ولی اصول فروع را با عقل درک می‌کنیم. عقل ما فلسفه نماز و علت تشریح آن را درک می‌کند که هدف از آن دوری از کارهای زشت و ناپسند است و آیه شریفه: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛ «نماز (انسان را) از زشتی‌ها و اعمال ناپسند باز می‌دارد»^۱ اشاره به همان حکم عقل داشته و انسان را به همان سو هدایت و ارشاد می‌کند. همان‌گونه که فلسفه اصل تشریح روزه و خمس و حج و مانند آن، از اصول

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

فروع را می‌فهمد و این مطلب در روایات پیشوایان ما منعکس گردیده و در کتاب علل الشرایع که درحقیقت عقلانیت دادن به فروع دین محسوب می‌شود جمع‌آوری شده است.

البته فلسفه فروع فروع، مانند این که چرا نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است، و به چه علت مقدار نصاب زکات فلان مقدار است؟ و مانند آن برای ما روشن نیست و در این امور پیرو نصوص و ادله نقلیه هستیم. بنابراین، عقلانیت در اصول فروع دین نیز حاکم است.

عقلانیت در قرآن

آیات فراوانی از قرآن مجید دلالت بر حجیت عقل دارد و دعوت به اندیشه و تفکر می‌کند. به گونه‌ای که با مطالعه این آیات، انسان در تعجب فرو می‌رود که چگونه برخی از مسلمانان منکر حجیت عقل شده‌اند. به پنج گروه از این آیات توجه فرمایید:

گروه اول: مخاطب قرار گرفتن عاقلان

بخشی از آیات قرآن صاحبان عقل و خرد و اندیشه را مخاطب خود قرار داده و با آن‌ها سخن می‌گوید، که نشان از جایگاه رفیع عقل و موقعیت ویژه عاقلان دارد. به عنوان مثال، خداوند متعال در آیه ۱۶۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ «در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمدن و آمدن شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکت‌اند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن،

زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبنندگان را در آن گسترده ساخته، و (همچنین) در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند».

در این آیه شریفه، آفرینش آسمان و زمین، آمدو شد شب و روز، نزول باران از آسمان و زنده شدن زمین‌ها، خلقت انواع جنبنندگان روی زمین، وزش بادهای و ابرهای موجود در آسمان، نشانه‌های خدا برای کسانی که اندیشه می‌کنند دانسته شده و عاقلان مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

نمونه دیگر این گروه از آیات، آیه شریفه ۴ سوره رعد است:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

«و در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌ها (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجب آن‌که) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال، بعضی از آن‌ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند».

این آیه شریفه عاقلان را با این مطلب در فکر فرو می‌برد که علی‌رغم آن‌که در یک قطعه زمین، آب و خاک و هوا و نور خورشید واحد است و تمام محصولات مزرعه از یک آب و یک هوا و یک خاک و یک نور استفاده می‌کنند، اما محصولات متنوع با مزه و رنگ و عطر و بو و شکل‌های مختلفی تولید می‌شود. خداوند در این آیه نیز روی سخن را به عاقلان کرده است. آیا این آیات نشانه

اهمیت فوق‌العاده عقل و عقلائیّت نیست؟!

گروه دوم: تشویق به بالابردن سطح عقل

برخی از آیات قرآن راه‌های تقویت عقل را بیان می‌دارد، که از جمله می‌توان به آیه شریفه ۴۶ سوره حج اشاره کرد:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

طبق این آیه شریفه سیر در ارض و جهانگردی و مطالعه و مشاهده ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران و خانه‌های ویران‌شده جباران و دنیاپرستان که روزی در اوج قدرت می‌زیستند، و هریک در عین خاموشی هزاران زبان دارد و با هر زبانی هزاران نکته می‌گوید، عقل انسان را شکوفا و تقویت کرده و انسان را از رفتن در مسیر آن‌ها باز می‌دارد.

همان‌گونه که مطالعه آیات و نشانه‌های بی‌شمار پروردگار در صحنه گیتی نیز به رشد عقل انسان کمک می‌کند و او را در مسیر طاعت و بندگی خداوند قرار می‌دهد.

راستی! اگر عقل حجت نبود و عقلانیت اهمیتی نداشت، چرا خداوند در صدد تقویت و شکوفاکردن عقل انسان برآمده است؟

گروه سوم: سرزنش شدید بی‌عقل‌ها

خداوند متعال در قرآن مجید افراد فاقد عقل را که بر اثر غوطه‌ور شدن در دریای جهل و نادانی، عقلشان را از دست داده‌اند و قادر به تشخیص حق از باطل نیستند سخت نکوهیده و آن‌ها را بدترین موجودات خود معرفی کرده است. توجه بفرمایید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «به یقین بدترین جنبندهاگان نزد خدا افراد کر و لال (و کوردلی) هستند که اندیشه نمی کنند».^۱

چنین کسانی اهل تفکر و اندیشه نیستند، گوششان بدهکار حرف حق نیست و با این که چشمانشان حقیقت را می بیند، اما تسلیم آن نمی شوند و لذا از هر جنبنده ای پست ترند.

اگر دلیل عقل حجّت نیست، و عقلانیت مورد مدح و ستایش اسلام نمی باشد، چرا اسلام این قدر بی خردان را مذمت و سرزنش کرده است؟!

گروه چهارم: مذمت به کار نگرفتن عقل

برخی از انسان ها عقل خود را به کار نمی گیرند؛ همانند کسانی که سرمایه ای دارند، ولی با آن تجارت نمی کنند. چنین انسان هایی نیز سرزنش شده اند. هنگامی که نمرودیان حضرت ابراهیم علیه السلام را به جرم شکستن بت ها به پای میز محاکمه کشیدند، حضرت فرمود: «بت شکنی کار بت بزر بوده است؛ اگر قدرت سخن گفتن دارد از او پرسید!»^۲ بت پرستان گفتند: تو می دانی که سخن نمی گویند، چگونه از آن ها پرسیم. حضرت فرمود:

﴿أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا نمی اندیشید؟!»^۳.

حضرت ابراهیم علیه السلام بت پرستان را به دلیل عدم استفاده از سرمایه عقل سرزنش کرد. اگر عقل حجّت نباشد، این سرزنش چه معنایی دارد؟

۱. سوره انفال، آیه ۲۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۳.

۳. سوره انبیاء، آیات ۶۶ و ۶۷.

گروه پنجم: استدلال‌های عقلی پیامبران

در موارد متعددی از آیات قرآن، شاهد استدلال‌های عقلی محکم و متین پیامبران الهی در برابر مخالفانشان هستیم؛ که به یک نمونه آن قناعت می‌کنیم:

حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید پرستان چنین استدلال می‌کند:

﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾؛ «غروب‌کنندگان را دوست ندارم».^۱

یعنی موجودی که افول و غروب دارد و در ساعاتی از شبانه‌روز هست و در ساعات دیگر نیست شایسته عبادت نمی‌باشد. معبودی شایسته پرستش است که در تمام شبانه‌روز حضور داشته باشد و ناظر بر اعمال بندگان و جهان هستی باشد.

علاوه بر این، افول، دلیل بر تغییر، و تغییر دلالت بر حرکت، و حرکت نشانه نقصان است و خداوند منزّه از همه این امور می‌باشد.

اثبات معاد با دلیل عقل

مسأله معاد هم با دلیل عقلی قابل اثبات است. خداوند متعال در آیات پایانی سوره یس می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛ «برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!» بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او نسبت به هر مخلوقی داناست».^۲

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

۲. سوره یس، آیات ۷۷ و ۷۸.

این حکم عقل است که خداوند همان‌گونه که انسان را در روز اول از خاک آفرید و قادر به این کار بود، در روز قیامت نیز می‌تواند مجدداً این کار را تکرار کرده و او را دوباره از خاک احیا و زنده کند.

خداوند متعال در چندین آیه از قرآن با استناد به مرز زمین و درختان و گیاهان و نباتات در فصل زمستان و حیات مجدداً آن در فصل بهار، امکان حیات مجدداً انسان را پس از مرگش یادآور می‌شود؛ از جمله در آیه شریفه ۳۹ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی‌جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش درمی‌آید و رشد می‌کند؛ همان کسی که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیز تواناست».

اثبات نبوت با دلیل عقل

مسأله نبوت هم با دلیل عقلی قابل اثبات است و لذا خداوند متعال در آیه شریفه ۸۸ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾؛ «بگو: «اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند».

دشمنان اسلام و منکران نبوت پیامبر اسلام ﷺ در طول تاریخ در برابر این آیه شریفه زانو زده‌اند و هیچ‌کس نتوانست به آن پاسخ مثبت دهد، و این دلیل عقلی بر حقانیت پیامبر اسلام ﷺ است.

اثبات امامت با دلیل عقل

امامت و خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام نیز با دلیل عقل قابل اثبات است. توضیح: همه قبول دارند که حضرت علی علیه السلام در پذیرش اسلام و کمک به نبی مکرّم صلی الله علیه و آله و ایثار و فداکاری برای نشر دین و صفات و فضایل اخلاقی از همه مسلمانان پیشگام تر بود. و می دانیم که حکمت خداوند اقتضا می کند برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فردی باید انتخاب گردد که پس از آن حضرت عالم ترین و فاضل ترین و خوش نام ترین باشد و او کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. نتیجه این که اصول دین همگی با عقل قابل اثبات هستند.

حال اگر بگوییم اسلام با عقلانیت رابطه ای ندارد و عقل را به گوشه ای برانیم، حق و باطل شناخته نمی شود و راهی به سوی حق نخواهد بود.

ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام باید همواره شاکر خدا باشیم که با رهنمودهای آن امامان بزرگوار با اسلام ناب عقلانی که برای عقل جایگاه رفیعی قائل است آشنا شده و از اسلامی که حجیت عقل را منکر گردیده، و اعتقاد به جبر و جسمانیت خدا و نزولش به آسمان دنیا دارد، فاصله گرفته ایم.

عقلانیت در روایات

روایاتی که حضرات معصومین علیهم السلام در مورد حجیت عقل و جایگاه عقلانیت بیان کرده اند، غوغا می کند. کافی است به طلیعه کتاب اصول کافی، کتاب العقل والجهل، سری بزینم و روایات ارزشمند و ناب آن را مورد مطالعه قرار دهیم. اگر فقط حدیث هشام^۱ را که حضرت کاظم علیه السلام خطاب به هشام بن حکم بیان کرده، مطالعه فرمایید جایگاه واقعی عقل و عاقلان در اسلام برای شما روشن خواهد شد.^۲

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳ (کتاب العقل والجهل، ح ۱۲).

۲. شرح و تفسیر این روایت زیبا را در کتاب ما «جایگاه عقلانیت در اسلام» مطالعه فرمایید.

در این جا باید به روح بلند ثقة الاسلام کلینی علیه السلام^۱ نویسنده کتاب ارزشمند اصول کافی درود فرستاد که چقدر هوشیار و خوش سلیقه بوده که در ابتدای کتابش و قبل از هرچیز به سراغ روایات مربوط به عقل رفته است. نتیجه این که عقلانیت در اصول و فروع دین ما، و در کتاب و سنت، و در استدلال‌های انبیا و پیامبران، جایگاه بس رفیعی دارد و با توجه به این مطالب نمی‌توان از حجیت عقل دست کشید؛ بلکه باید با استفاده از این چراغ فروزان، راه را از چاه و حق را از باطل شناخت.

یادآوری لازم

همان‌گونه که در مباحث قبل گذشت، عقلانیت در تمام سطوح اسلام و همه معارف دینی حضور دارد و نیز معلوم شد که قرآن مجید دین را از عقلانیت جدا نمی‌داند و کسانی که بر اثر تعصب و افراط‌گری، مسائل غیر عقلانی را پذیرفته و ناچار از انکار حجیت عقل شده‌اند، ضربه بسیار سنگینی به دین زده‌اند و لذا ائمه معصومین علیهم السلام در برابر آن‌ها ایستاده و در مورد عقلانیت داد سخن را داده‌اند؛ ولی توجه داشته باشیم که عقل ما نسبت به علم خداوند بسیار محدود است. عقل انسان به سان نورافکنی است که تا شعاع محدودی ظلمات و تاریکی‌ها را از بین می‌برد، اما وحی همچون خورشید عالم تاب است که همه جا را روشن می‌کند. به عنوان مثال عقل می‌گوید: نماز چیز خوبی است؛ چون انسان را به یاد خدا می‌اندازد و یاد خدا مانع ارتکاب گناهان و آلودگی به فحشاست. اما تعداد رکعات نمازها را درک نمی‌کند و لذا برای فهم این امور به سراغ وحی می‌رویم. بنابراین، تأکید فراوان بر عقلانیت، به معنای بی‌نیازی از وحی نیست.

۱. شرح حالات این محدث بزرگوار را می‌توانید در کتاب «گلشن ابرار»، ج ۱، ص ۱۶ به بعد مطالعه فرمایید.

اندیشه و تفکر در قرآن مجید

در مباحث پیشین درباره آیات مربوط به عقل بحث شد. در ادامه به سراغ آیاتی می‌رویم که از فکر و اندیشه، که درحقیقت کار عقل است، بحث می‌کند. عقل، مؤثر و فکر، اثر است. آنچه در مباحث قبل گذشت در مورد مؤثر بود، در این بحث جایگاه اثر عقل، یعنی فکر و اندیشه را در قرآن مجید مورد بحث قرار می‌دهیم، اما قبل از آن، باید تعریف فکر بیان شود.

فکر چیست؟

در کتاب شرح منظومه^۱ فکر چنین تعریف شده است:

«الفکر حركة الى المبادى ومن مبادى الى المراد؛ فکر، حرکت از مجهول به سوی مقدمات و از مقدمات به سوی مجهول است، تا تبدیل به معلوم گردد».^۲ طبق این تعریف، که تعریف خوب و مناسبی است، اندیشه از دو حرکت تشکیل می‌گردد: نخست حرکت از مجهول به سمت مقدمات و دوم حرکت از مقدمات فراهم شده، به سمت مجهول، تا تبدیل به معلوم شود. برای روشن تر شدن معنای «فکر» به دو مثال توجه فرمایید: مثالی حسی و مادی و مثالی معنوی.

مثال اول: هنگامی که بیماری نزد طبیبی می‌رود، طبیب با مشاهده رنج و درد و رنگ پریده چهره او می‌فهمد که بیمار است، اما پی به عامل بیماری او نمی‌برد. در اندیشه فرو می‌رود و برای کشف عامل بیماری او دو حرکت انجام می‌دهد:

۱. کتاب «منظومة فی الحکمة» اثر حکیم حاجی مولی هادی سبزواری است. طبق آنچه در مقدمه بعضی از شروح آن آمده، حدود ۵۰ شرح بر آن نوشته شده، که یکی از آنها نوشته خود مرحوم سبزواری است. آن مرحوم در سال ۱۲۱۲ متولد شد و در سال ۱۲۸۹ چشم از جهان فروبست و در سنه ۱۲۶۱ شرح منظومه را به پایان رساند (الذریعه، ج ۱۴، ص ۹۱).

۲. شرح منظومة السبزواری، ص ۱۸.

ابتدا به سراغ مقدمات می‌رود؛ او را معاینه می‌کند، دستور آزمایش‌های مختلف می‌دهد، و سفارش می‌کند که از محلّ درد عکس‌برداری شود. سپس نتیجه این مقدمات را کنار هم می‌چیند و حرکت دوم را، که حرکت به سمت مجهول است، انجام می‌دهد و بدین ترتیب مجهولش را تبدیل به معلوم کرده، به عامل بیماری پی می‌برد. نتیجه این‌که طیب از مجهول حرکت کرد و به سراغ مقدمات رفت و پس از چینش مقدمات به سمت مجهول بازگشت و آن را معلوم کرد.

مثال دوم: اجمالاً می‌دانیم که عالم هستی بی‌حساب و کتاب نیست و مبدائی دارد؛ اما این علم و آگاهی ما اجمالی است. برای علم تفصیلی و شناخت بیشتر مبدأ جهان هستی، به سمت مقدمات حرکت می‌کنیم.

آثار پدیدآورنده عالم را در آسمان و زمین و کهکشان‌ها و اعماق دریاها و عالم گیاهان و درختان و حیوانات و حشرات و درون وجود خودمان مشاهده می‌کنیم. هنگامی که این مقدمات را مورد مطالعه قرار می‌دهیم پی می‌بریم که مبدأ عالم، بدون علم و آگاهی و قدرت نامحدود نمی‌تواند این جهان پررمز و راز را به وجود آورد. و پس از پشت سر گذاشتن این مقدمات، به سوی مجهول باز می‌گردیم و علم اجمالی ما تبدیل به علم تفصیلی می‌شود و با تمام وجود می‌گوییم:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ لِذِي قَطَرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ «من روی خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ در حالی که ایمان من خالص است؛ و از مشرکان نیستم».^۱

خلاصه این‌که فکر، حرکت از مجهول به سمت مقدمات و از مقدمات به سوی مجهول است تا آن را روشن سازد.

۱. سوره انعام، آیه ۷۹.

آیات اندیشه و تفکر

همان‌گونه که گفته شد آیات مربوط به تفکر و اندیشه در قرآن مجید فراوان است؛ که به چهار گروه آن اشاره می‌شود:

گروه اول: مخاطب قراردادن صاحبان فکر و اندیشه

در شش آیه قرآن، جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ تکرار شده است. یعنی مخاطب قرآن صاحبان فکر و اندیشه هستند. به دو نمونه از این آیات توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیات شریفه ۶۸ و ۶۹ سوره نحل می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كَلَّمِي مِنَ التَّمْرَاتِ فَأَسْلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] نمود که: «از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند، خانه‌هایی برگزین سپس از تمام ثمرات (و شیرۀ گل‌ها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به‌راحتی بییما» از درون (چینه‌دان) آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا و درمانی برای مردم است؛ به‌یقین در این امر، نشانه روشنی است برای گروهی که فکر می‌کنند».

درباره زندگی زنبور عسل، که بسیاری از مردم به‌سادگی از کنار آن عبور می‌کنند، عجایب فراوانی نقل شده که به سه مورد آن قناعت می‌کنیم:

اول: تمدن بی نظیر؛ تمدنی که در کندوهای زنبور عسل مشاهده می‌شود، در

۱. سوره رعد، آیه ۳ و سوره نحل، آیات ۱۱ و ۶۹ و سوره روم، آیه ۲۱ و سوره زمر، آیه ۴۲ و سوره جاثیه، آیه ۱۳؛ البته در دو آیه سوره نحل به جای «آیات»، «آیه» آمده است.

پیشرفته‌ترین جوامع بشری وجود ندارد! زیرا در کندوها نه یک زنبور بی‌کار یافت می‌شود و نه زنبوری گرسنه می‌ماند. در کدام کشور آمار اشتغال ۱۰۰٪ و آمار گرسنگی صفر است؟!

دوم: محصول فاسدشدنی؛ هر نوع غذا و میوه و ماده خوراکی، حتی اگر انواع مکمل‌ها و نگهدارنده‌ها را به آن ضمیمه کرده باشند، زمان مصرف خاصی دارد و پس از آن مدت قابل استفاده نیست، اما محصول زنبور عسل، تاریخ مصرف ندارد و هرگز فاسد نمی‌شود! در مقبره‌های فراعنه مصر ظرف‌های عسل مربوط به سه هزار سال قبل پیدا شده که هنوز سالم است!

این حشره چه ماده محافظی به عسل می‌زند که سه هزار سال سلامت آن را تضمین کرده است، در حالی که بشر با این همه پیشرفت و اختراعات و اکتشافات، تنها قادر به نگهداری مواد غذایی خود برای مدت کوتاهی است.

سوم: حیوان بدون خواب؛ زنبور عسل تنها حیوانی است که در تمام عمرش نمی‌خوابد. همه حیوانات در پی کار و کوشش، خسته و ناتوان شده، استراحت می‌کنند و می‌خوابند، تا خستگی بدن را برطرف کنند؛ اما زنبور عسل شب و روز مشغول فعالیت است و از اول تا آخر عمر نمی‌خوابد.

آیا تفکر و اندیشه در مورد عجایب خلقت این حشره، که کتاب‌ها^۱ درباره آن نوشته‌اند، کافی نیست که انسان پی به عظمت و بزرگی و قدرت و علم بی‌انتهای خداوند ببرد؟!

۲. در آیه سوم سوره رعد می‌خوانیم:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُؤُوسَ ثَمِينٍ يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «و او (خداوند) کسی

۱. از جمله می‌توان کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» شهید دکتر پاک نژاد و کتاب «زنبور عسل» مترلینگ را نام برد.

است که زمین را گسترد، و در آن کوه‌های استوار و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از انواع میوه‌ها یک جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می‌پوشاند؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند».

در این آیه شریفه که از کره زمین، کوه‌های سرب‌به‌فلک کشیده، نهرها و جویبارها، انواع میوه‌ها و شب و روز به‌عنوان نشانه‌های خدا سخن گفته شده، روی سخن با اهل تفکر و اندیشه است.

گروه دوم: احیای اندیشه‌ها

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۱۹ سوره بقره به دو نمونه از سؤالاتی که مردم از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌پرسیدند^۱ اشاره کرده و در پایان، هدف از تبیین احکام و آیات را شکوفایی و رشد اندیشه‌ها بیان کرده است. توجه فرمایید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: «در آن دو گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم دربر دارد؛ ولی گناه آن‌ها از نفعشان بیشتر است» و از تو می‌پرسند: «چه چیز انفاق کنند؟» بگو: «از مازاد نیازمندی خود». این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد؛ شاید بیندیشید».

اگر انسان‌ها فکر کنند خواهند فهمید که ضررها و زیان‌های شراب و قمار^۲ بسیار بیشتر از منافع مادی آن است.

۱. شرح و تفسیر این سؤالات را در کتاب «از تو سؤال می‌کنند» نوشته‌ایم.

۲. زیان‌های نوشابه‌های الکلی و آثار شوم قمار را در «تفسیر نمونه»، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره مطالعه فرمایید.

نمونه دیگر این گروه از آیات، آیه شریفه ۲۶۶ سوره بقره است. خداوند متعال پس از ذکر مثالی برای باطل بودن انفاق‌های همراه با آزار و منت می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید بیندیشید (و راه حق را بیابید)».

آری، تبیین آیات الهی و احکام دینی توسط انبیا و پیامبران، به‌منظور رشد و شکوفایی عقل انسان‌هاست.

گروه سوم: ملامت کسانی که نمی‌اندیشند

در برخی از آیات قرآن کسانی که از عقل خود استفاده نمی‌کنند و به تفکر و اندیشه نمی‌پردازند، سرزنش شده‌اند. اگر عقل حجت نیست و عقلانیت مورد تأکید اسلام نمی‌باشد، چرا خداوند چنین انسان‌هایی را ملامت کرده است؟ به دو نمونه از این آیات توجه فرمایید:

آیه اول: در آیه شریفه ۱۸۴ سوره اعراف می‌خوانیم:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾؛ «آیا فکر نکردند که همنشین آن‌ها [= پیامبر] هیچ‌گونه (اثری از) جنون ندارد؟! (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می‌دهند؟) او فقط بیم‌دهنده‌ای روشنگر است».

خداوند متعال در این آیه شریفه مشرکان را که بر اثر ترک فکر و اندیشه، نسبت ناروایی به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده بودند سرزنش کرده است.

آیه دوم: در آیه ۵۰ سوره انعام می‌خوانیم:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی‌اند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!».

گروه چهارم: اندیشیدن، تنها مطلوب خداوند

طبق آنچه در آیه شریفه ۴۶ سوره سبأ آمده، خداوند چیزی جز فکر کردن و اندیشیدن را از مخاطبان خود نخواسته است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ نَفْسٍ وَأَنْ تُفَكِّرُوا﴾؛ «بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم؛ دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید».

مطابق آنچه در این آیه آمده، دنیا، آخرت، سعادت، آرامش، آسایش، امنیت و خلاصه همه چیز در سایه اندیشیدن به دست می‌آید؛ چون همه خوبی‌ها زائیده فکر و اندیشه است و این آیه شریفه درحقیقت بالاترین احترام به فکر و عقلانیت محسوب می‌شود و اگر مخاطبان قرآن در شانزده آیه قرآن^۱، به عنوان اولوالالباب (صاحبان مغز و فکر) مورد خطاب قرار گرفته، یا توصیف شده‌اند، به همین دلیل است.

جهنم برای بی‌فکران و بهشت برای صاحبان فکر

مأموران عذاب در روز قیامت از برخی از جهنمی‌ها سؤال می‌کنند: چرا جهنمی شدید؟ در پاسخ می‌گویند:

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».^۲

از این آیه شریفه روشن می‌شود که جهنم جای انسان‌های بی‌فکر و بهشت مأوای عاقلان است.

۱. سوره بقره، آیات ۱۷۹ و ۱۹۷ و ۲۶۹ و سوره آل عمران، آیات ۷ و ۱۹۰ و سوره مائده، آیه ۱۰۰ و سوره یوسف، آیه ۱۱۱ و سوره رعد، آیه ۱۹ و سوره ابراهیم، آیه ۵۲ و سوره ص، آیات ۲۹ و ۴۳ و سوره زمر، آیات ۹ و ۱۸ و ۲۱ و سوره غافر، آیه ۵۴ و سوره طلاق، آیه ۱۰.

۲. سوره ملک، آیه ۱۰.

آیا با این همه تأکیدی که در معارف دینی در مورد عقل و عقلانیت دیده می‌شود، می‌توان منکر حجیت عقل شد؟ آیا با وجود این همه آیات روشن و صریح درباره جایگاه فوق‌العاده عقل، می‌توان وحدت مصداقی را که راهی برای فهم آن از طریق عقل نیست، پذیرفت؟

نتیجه این که دین اسلام، آیین عقلانیت است و کسانی که برخلاف منطق قرآن، عقاید خرافی مخالف عقل را پذیرفته‌اند، مسیر خطایی را در پیش گرفته‌اند و به مقصد نمی‌رسند.

در ابتدای بحث این کتاب گفته شد که پیش از تفسیر قرآن، تقدیم بیست مقدمه ضروری است؛ به گونه‌ای که اگر این مقدمات درست تبیین گردد و قرآن پژوه بر آن مسلط شود، ورود به مباحث تفسیری برایش آسان خواهد بود. در مورد سه مقدمه آن بحث شد، مقدمه چهارم، که موضوع بحث ما در این جاست، مسأله تفسیر به رأی می‌باشد. در طول تاریخ اسلام، حتی در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یکی از مشکلات مفسران قرآن مسأله تفسیر به رأی بوده است. شاهد این مطلب روایات فراوانی است که در این زمینه از شیعه و اهل سنت، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام نقل شده و به زودی خواهد آمد. البته ممکن است این مشکل در عصر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده، و روایاتی که از آن حضرت در مورد تفسیر به رأی صادر شده، در حقیقت پیش‌بینی ایشان از وقوع این مشکل در آینده باشد.

به هر حال، یکی از مشکلات مهم پیش روی مفسران راستین، کسانی هستند که قرآن را مطابق میل و سلیقه خود تفسیر می‌کنند، که کار آنها را می‌توان هرج و مرج در ادبیات قرآن نام نهاد. متأسفانه این مشکل در عصر و زمان ما پیچیده‌تر شده و همان بلایی که تفسیرکنندگان به رأی در گذشته بر سر آیات قرآن و اصالت این کتاب آسمانی می‌آوردند، اکنون به نام قرائات جدید و هرمنوتیک

انجام می‌دهند. برای روشن شدن مسأله تفسیربه‌رأی، بیان شش نکته لازم و ضروری است:

۱. روایات اسلامی در مذمت تفسیربه‌رأی.
۲. معنای تفسیربه‌رأی، با استفاده از روایات.
۳. بطلان این کار از نظر عقل، علاوه بر ادله نقلیه.
۴. مشکلاتی که از این رهگذر دامنگیر مسلمین می‌شود.
۵. قرائات جدید و هرمنوتیک و اهداف آن.
۶. نمونه‌هایی از تفسیربه‌رأی و آثار سوء و خطرات آن.

نکته اول: تفسیر به رأی در روایات اسلامی

همان‌گونه که گذشت، روایات، فراوانی از شیعه و اهل سنت در مذمت تفسیربه‌رأی در کتاب‌های مختلف نقل شده، که بهترین و جامع‌ترین آن جلد ۹۲ بحارالانوار است. مرحوم علامه مجلسی در این جلد، مباحث قرآنی فراوانی دارد، که دهمین باب آن، روایات مربوط به تفسیربه‌رأی است. در این باب، که عنوان آن «باب تفسیر القرآن بالرأی و تغیره» می‌باشد، بیست حدیث نقل شده که غالب روایات آن دلالت بر بحث ما دارد. به شش روایت آن، که دلالت روشن‌تری دارد، به اضافه حدیثی از نهج البلاغه، توجه فرمایید:

هفت روایت از منابع شیعه

۱. اولین روایت را که یک حدیث قدسی است، مرحوم صدوق در کتاب امالی طبق سندش از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:
- «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي، وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي

بِخَلْقِي، وَمَا عَلَىٰ دِينِي مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي؛ خداوند جلّ جلاله فرمود: کسی که کلام مرا (قرآن) به رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده (بلکه به هوای نفس خود ایمان آورده است) و کسی که مرا به مخلوقاتم تشبیه کند (و برای من همچون آن‌ها دست و پا و دیگر اعضا قائل شود) مرا شناخته است و کسی که در استخراج احکام دین من به قیاس پناه ببرد، بر دین من نیست.^۱ در این روایت سه چیز خطرناک در کنار هم قرار گرفته است: تفسیر به رأی، تشبیه خداوند به مخلوقات و پناه بردن به قیاس. و این نشانه نکوهش شدید تفسیر به رأی است.

۲. حضرت علی عليه السلام خطاب به کسی که مدعی تناقض در قرآن بود فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ؛ بر حذر باش از این که قرآن را با رأی خود تفسیر کنی.»^۲

۳. سومین حدیث، روایتی است که تفسیر عیاشی از هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام نقل کرده است. می‌فرماید: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ؛ هر کس قرآن را مطابق رأی (و میل) خود تفسیر کند اگر تصادفاً مطابق واقع درآید، اجری به او داده نمی‌شود، و اگر خطا کند (و مطابق واقع در نیاید) گناهِش به گردن خود اوست.»^۳ علت این که اگر تفسیر به رأی اتفاقاً مطابق واقع درآید اجر و ثوابی ندارد، این است که از راه غلط به مقصد رسیده است و از نظر اسلام چیزی ارزشمند است که هم وسیله آن مقدّس باشد و هم نتیجه‌اش. بنابراین، رسیدن به هدف مقدّس با ابزار و وسایل نامقدّس ارزشی ندارد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ص ۱۱۰، ح ۱۱.

۴. حدیث چهارم را نیز عیاشی در تفسیرش روایت کرده است. طبق آنچه در کتاب مذکور آمده، ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَأَ فَهُوَ أَبْعَدُ مِنَ السَّمَاءِ؛ کسی که قرآن مجید را به میل و رأی خود تفسیر کند اگر به واقع برسد مستحق اجر و پاداشی نیست و اگر خطا کند گویا از آسمان به زمین سقوط کرده است»^۱.

این تعبیر نشانه دور بودن از حقیقت به مقدار فاصله بین زمین و آسمان است. آری، کسی که تفسیر به رأی می‌کند این قدر از حقیقت فاصله می‌گیرد.

۵. عمار بن موسی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد حکم قضاوت سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

«مَنْ حَكَّمَ بِرَأْيِهِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ فَسَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ هر کس (مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله) بین مردم قضاوت نکند، بلکه) به میل و هوای نفس خود قضاوت نماید کافر است، و هر کس آیه‌ای از قرآن را به رأی خود تفسیر کند راه کفر را پیموده است»^۲.

منظور از کفر در این جا خروج از اسلام نیست، بلکه خارج شدن از مسیر طاعت و بندگی خداست، ولی به هر حال، تعبیر به کفر تعبیر شدیدی است. در ضمن، قضاوت هر چند کار پرزحمت و خطرناکی محسوب می‌شود، اما شغل مقدسی است. کسانی که آمادگی دارند، با توجه به نیاز حکومت اسلامی باید به این کار روی آورند؛ ولی مراقب وسوسه‌های شیطان و هوای نفس باشند.

سؤال: در این روایت سخنی از تفسیر به رأی نیست، چرا آن را در شمار روایات تفسیر به رأی آوردید؟

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۰، ح ۱۳. روایت مذکور در «وسائل الشیعه»، ج ۱۸، ص ۱۴۹ نیز آمده؛ ولی به جای «فَهُوَ» «حَرَّ» آمده، که با ترجمه روایت سازگارتر است.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۱، ح ۱۵ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۶.

جواب: در جمله دوم تصریح به تفسیر به رأی نشده، ولی در جمله اول تصریح شده است و همان قرینه می شود که در جمله دوم هم منظور امام علیه السلام تفسیر به رأی است. علاوه بر این، جمله «فَقَدْ كَفَرَ» شاهد دیگری بر این ادعاست. ۶. ششمین حدیث را منیة المرید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است. در این روایت می خوانیم:

«مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بَعْضَ عِلْمٍ فَلَيْتَبَوَّأُ مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. وَقَالَ صلی الله علیه و آله مَنْ تَكَلَّمَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ؛ هَرَكْسَ بَدُونَ عِلْمٍ وَ آگَاهِي كَافِي دَر مَرُورِدِ قُرْآنِ قِضَاوَتِ كَنْد بَايَد آمادَه باشد تا در جایگاهی از آتش جای گیرد. و نیز فرمود: هَرَكْسَ قُرْآنِ رَا بَه رَأْيِ خُودِ تَفْسِيرِ كَنْد اِگَر بَه وَاقِعِ هَم بَرَسَدِ خَطَا كَرْدَه وَ ثَوَابِي بَه اَو نَمِي دَهَنْد.»^۱

آنچه تاکنون نقل شد همه از کتاب ارزشمند بحار الانوار بود؛ ولی همان گونه که گفتیم روایات تفسیر به رأی منحصر به آنچه در این کتاب آمده نیست. به یک روایت از منابع دیگر توجه بفرمایید:

۷. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه مکرر در مورد تفسیر به رأی سخن گفته، و روشن و شفاف خطرات آن را بیان کرده است. از جمله در خطبه ۸۷ می فرماید: «وَ آخِرُ قَدْ تُسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ، فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ، وَأَصَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَ قَوْلٍ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ؛ و گروه دیگری در میان مسلمانان پیدا شده که نام عالم روی آنان می گذارند در حالی که عالم نیستند. چنین افرادی یک سلسله نادانی ها را از جمعی نادان اقتباس کرده و مطالبی گمراه کننده را از گمراهانی آموخته و دام هایی از طناب های فریب و گفتارهای باطل، بر سر راه مردم نصب کرده اند

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۱، ح ۲۰.

(تا ناآگاهان را به دام افکنند. آن‌ها) قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق داده، حق را مطابق هوس‌های خویش تفسیر کرده‌اند.^۱

حضرت در ادامه فرمودند:

«(این عالم‌نمایان) مردم را در برابر گناهان بزرگ ایمنی می‌بخشند و جرایم سنگین را در نظرها سبک جلوه می‌دهند. ادعا می‌کنند که ما از شبهات اجتناب می‌کنیم، در حالی که در آن غوطه‌ورند! و می‌گویند از بدعت‌ها دوری می‌کنیم، در حالی که در میان آن آرمیده‌اند! چهره آن‌ها چهره انسان، اما قلبشان همچون قلب حیوان است! راه هدایت را نمی‌شناسند تا از آن پیروی کنند، و طریق گمراهی را درک نمی‌کنند تا از آن بپرهیزند. (درحقیقت) چنین انسان‌هایی مردگانی در میان زندگان‌اند!».

نمونه‌های دیگری از روایات تفسیریه‌رأی را می‌توانید در تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۸ و ۱۹ و وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۵ مطالعه فرمایید.

دو روایت از منابع اهل سنت

همان‌گونه که گذشت، روایات نکوهش تفسیریه‌رأی در کتاب‌های عامه نیز به چشم می‌خورد، که به دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱. روایت اوّل روایتی است که در سه کتاب از کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده است: نخست، تفسیر قرطبی^۲؛ که از تفاسیر قابل ملاحظه آن‌هاست. دوم، کنز العمال^۳ متقی هندی؛ که مورد توجه شدید اهل سنت است. و سوم، سنن

۱. نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۸۷، ص ۲۱۶.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۵.

۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۱۶.

ترمذی^۱؛ که نویسنده آن اهل ترمذ، یکی از مناطق افغانستان بود و اهل سنت نظر خاصی به این کتاب دارند. به این حدیث توجه فرمایید:

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَهُ فَقَدْ أَخْطَأَ؛ کسی که قرآن را با رأی (و میل) خود تفسیر کند اگر به واقع هم اصابت کند به راه خطا رفته است!».

زیرا - همان‌گونه که گذشت - ابزار کارش نامقدس بوده است.

۲. روایت دوم را از ابن عباس نقل می‌کنیم. وی در مورد تفسیرکنندگان به رأی گفته است:

«مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ کسی که دست به تفسیر به رأی بزند باید جایگاهش را در آتش جهنم آماده کند».^۲

این روایت هرچند صریحاً به پیامبر ﷺ یا امام علیؑ نسبت داده نشده، ولی از شخصیتی مثل ابن عباس، که شاگرد برجسته حضرت علیؑ در تفسیر قرآن بوده، بسیار بعید است که از خود سخن بگوید.

نتیجه این‌که از روایات نه‌گانه‌ای که ذکر شد و روایات فراوانی که ذکر نکردیم و مجموع آن‌ها متواتر و یا حداقل متضافر است، زشتی و حرمت تفسیر به رأی به روشنی استفاده می‌شود.

تفسیر به رأی در قرآن

واژه «تفسیر به رأی» صریحاً در قرآن نیامده، اما اشاراتی به این مطلب در آیات قرآن وجود دارد؛ زیرا تحریف معنوی درحقیقت نوعی تفسیر به رأی محسوب می‌شود.

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۴۰، ح ۲۹۶۱.

۲. همان، ص ۴۳۹، ح ۲۹۶۰.

این مطلب در چهار آیه دیده می‌شود، که اتفاقاً تمام آن مربوط به یهودیان، قهرمان اصلی تحریف است: در دو آیه تعبیر به «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۱ شده، و در یک مورد «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»^۲ آمده، که در مورد تفاوت این دو تعبیر در مباحث آینده بحث خواهیم کرد، و در مورد چهارم تعبیر به «يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ»^۳ شده است.

در مباحث پیش رو خواهیم گفت که تفسیر به رأی نوعی تحریف معنوی قرآن محسوب می‌شود. بنابراین، تفسیر به رأی و تحریف معنوی به یک مطلب اشاره می‌کنند.

نتیجه این که تفسیر به رأی در روایات اسلامی و آیاتی از قرآن به شدت مذمت شده، و این نکوهش شدید، دلیل بر حرمت آن است.

نکته دوم: معنای تفسیر به رأی

قبل از پرداختن به معنای «تفسیر به رأی» لازم است مفردات آن، یعنی کلمه «تفسیر» و «رأی» را تفسیر کنیم:

تفسیر چیست؟

«تفسیر» از ماده «فسر» (بر وزن نصر) پرده برداشتن، آشکار کردن، واضح ساختن و روشن نمودن است. هم ثلاثی مجرد این کلمه متعدی است (و احتیاج به مفعول دارد) و هم هنگامی که به باب تفعیل می‌رود (و ثلاثی مزید می‌شود).

۱. سوره نساء، آیه ۴۶ و سوره مائده، آیه ۱۳؛ ترجمه: «آن‌ها (یهودیان) کلمات الهی را از موردش تحریف می‌کنند».

۲. سوره مائده، آیه ۴۱؛ ترجمه: «آن‌ها (یهودیان) سخنان را از مفهوم اصلی اش تحریف می‌کنند».

۳. سوره بقره، آیه ۷۵؛ ترجمه: «پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند».

بنابراین، هم فَسَّرَ (ثلاثی مجرد) به معنای «آشکار کرد» است و هم فَسَّرَ (ثلاثی مزید). البته هنگامی که ثلاثی مزید می‌شود و در شکل باب تفعیل ظاهر می‌گردد تأکید بیشتری در آن است؛ یعنی بسیار واضح و آشکار کرد.

معنای رأی

«رأی» در این جا به معنای عقل نیست، بلکه به معنای گمان و پندار است. راغب در مفردات، به ویژه در این جا، تصریح می‌کند که رأی به معنای عقیده‌ای است که از ظن و گمان پیدا می‌شود.

کلمات «تفسیر» و «رأی» هر کدام تنها یک بار در قرآن مجید آمده است. در مورد واژه اول در آیات شریفه ۳۲ و ۳۳ سوره فرقان می‌خوانیم:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً * وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾؛ «و کافران گفتند:

«چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟!» این (نزول تدریجی) برای این است که قلب تو را به وسیله آن محکم داریم و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم. آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر این که ما حق و بهترین تفسیر را برای تو می‌آوریم (و پاسخی قاطع که در برابر آن ناتوان شوند)».

واژه «تفسیر» فقط در همین آیه شریفه به کار رفته و به معنای پرده برداشتن از مجهول است.

اما کلمه «رأی» در آیه شریفه ۲۷ سوره هود آمده است؛ می‌فرماید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾؛ «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم؛ و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز افراد پست ساده لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه گمان می‌کنیم که شما دروغگو هستید».

«رأی» در این جا به معنای گمان و پندار است و لذا کسانی را که دارای چنین صفتی هستند را ساده لوح می گویند. البتّه این تفکّر اشتباه و خطای ثروتمندان و مشرکان زمان حضرت نوح علیه السلام بود که جوانان و مؤمنان به آن حضرت را ساده لوح می انگاشتند.

پس از روشن شدن معنای واژه «تفسیر» و کلمه «رأی»، باید در مورد ترکیب این دو واژه یعنی «تفسیر به رأی» بحث کنیم.

تفسیر به رأی چیست؟

برای «تفسیر به رأی» معانی متعدّدی ذکر شده، که به پنج مورد آن اشاره می شود:

۱. پیش داوری غلط

اولین معنای تفسیر به رأی این است که انسان به مسأله ای معتقد شود و آن را به عنوان یک عقیده بپذیرد، سپس به دنبال آیه ای در قرآن بگردد تا آن را بر عقیده مذکور تطبیق دهد. چنین شخصی در حقیقت به دنبال فراگیری چیزی از قرآن نیست، بلکه در پی توجیه کردن عقیده باطل خود با آیات قرآن است.

وی شاگردی قرآن را نمی کند، بلکه در مقام معلّم قرآن برآمده است. پیش داوری های غلطی می کند، سپس به دنبال مجازها و کنایه ها و تشابهات قرآن می رود، تا آن را بر خواسته اش تطبیق دهد.

مثلاً کسی که معتقد به جبر شده و خلق الله را در اعمال و گفتار خود مجبور می داند و زبان حال او اشعار زیر است:

بارها گفته ام و بار دگر می گویم

که من گمشده این ره نه به خود می پویم

در پی آینه طوطی صفتم داشته‌اند
 آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
 من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست
 که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم^۱
 چنین کسی در قرآن به جستجو می‌پردازد. با آیاتی همچون آیه شریفه ﴿إِنَّا
 هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد
 (و پذیرا گردد) یا ناسپاس».^۲ که برخلاف جبر است کاری ندارد، بلکه به سراغ
 آیاتی می‌رود که بوی جبر می‌دهد و لذا به آیاتی مانند آیه شریفه ۳۰ سوره انسان
 استدلال می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛ «و شما (چیزی را)

نمی‌خواهید مگر این‌که خدا بخواهد. خداوند دانا و حکیم بوده و هست».

این، تفسیر به رأی است. چنین شخصی در حقیقت آدرس غلط و مسیر
 اشتباهش را با دستکاری بعضی از آیات قرآن توجیه می‌کند.^۳

نمونه دیگر آن، کاری است که بعضی از وهابی‌ها در مورد توسل انجام
 می‌دهند. آن‌ها که قبلاً تصمیم خود را گرفته و حکم خویش را در مورد توسل
 صادر کرده و آن را شرک نامیده‌اند، برای توجیه این عقیده باطل به سراغ آیه
 شریفه ۱۸ سوره جن رفته‌اند؛ که خداوند می‌فرماید:

۱. دیوان حافظ، ص ۳۷۵، غزل ۳۷۳.

۲. سوره دهر، آیه ۳.

۳. با توجه به این‌که در اوایل سوره انسان آیه شریفه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ذکر شده و در
 آیه ۲۹، همان مضمون به شکل دیگری تکرار گشته، ممکن بود بعضی افراد کوتاه‌نظر از تعبیر فوق نوعی
 تفویض و واگذاری مطلق به بندگان را تصور کنند، لذا در آیه مورد بحث (آیه سی‌ام) فرمود: «شما چیزی را
 نمی‌خواهید مگر این‌که خدا بخواهد». و این در حقیقت اثبات اصل معروف «الامر بین الامرین» است. شرح
 بیشتر را در «تفسیر نمونه»، ج ۲۵، ذیل آیه مورد بحث مطالعه فرمایید.

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ «و این که مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

در حالی که بر اثر تفسیر غلط کلمه «مع» دچار این اشتباه شده‌اند. آن‌ها تصوّر کرده‌اند «مع» به معنای هرگونه توجّه و توسّلی است؛ در حالی که چنین نیست و معنای آن در این جا همراه و هم‌مطراز است؛ مانند این که در عالم هستی معبود دیگری غیر از الله تصوّر شود و همچون او مورد پرستش قرار گیرد. در حالی که توسّل، در عرض خواندن خدا نیست، بلکه در طول آن و باذن الله است. بنابراین، مشمول آیه نمی‌باشد.

توسّل در حقیقت همان شفاعتی است که وهابی‌ها قبول دارند و جدای از آن نیست. برخی اقوام منحرف پیدا شده و می‌گویند: «خداوند، رحمان و رحیم است و بندگانش را عذاب نمی‌کند». هنگامی که از آن‌ها سؤال می‌شود: پس این همه آیات و روایات مربوط به عذاب جهنّم به چه معناست؟! می‌گویند: «عذاب از مادّه عذب به معنای شیرین و گواراست. بنابراین، خداوند ارحم الراحمین بندگانش را عذاب نمی‌کند!»^۱

خلاصه این که معنای اوّل تفسیر به‌رأی، تفسیر آیات طبق پیش‌دآوری‌های غلط و میل و عقیده خود می‌باشد.

به تعبیر دیگر، به جای این که در مقابل قرآن زانو زده و از معارف بلند آن استفاده کند معلّم قرآن می‌شود و از آیات آن به‌طور گزینشی برای توجیه افکار و پندارهای غلط خود استفاده می‌کند.

۲. تطبیق نادرست

دومین معنای تفسیر به‌رأی تطبیق غلط آیات بر مصادیق آن است. طبق این

۱. فصوص الحکم، جزء اوّل، ص ۹۴ و جزء دوم، ص ۹۶.

معنا، آیه قرآن درست تفسیر شده و معنای صحیحی برای آن ارائه می‌گردد، اما به غلط منطبق بر مصداقی می‌شود. طبق معنای اول، در مفهوم آیه دستکاری می‌شود، و مطابق معنای دوم، در تطبیق بر مصداق انحراف صورت می‌پذیرد. از جمله آیاتی که تفسیر به رأی به معنای دوم در آن صورت گرفته، آیه شریفه ۲۰۷ سوره بقره است، که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ زَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛ «و بعضی از مردم (باایمان و فداکار) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند، و خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است».

طبق روایات اهل سنت و شیعه، مشهور و معروف آن است که این آیه شریفه در داستان لیلۃ المبیث در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شد. شبی که آن حضرت در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و جانش را در معرض خطر ۴۰ شمشیرزن قرار داد، تا رضایت و خشنودی خداوند را به دست آورد.^۱

اما معاویه دست به تفسیر به رأی زد و آیه شریفه را بر شخص دیگری تطبیق کرد! در کتب مختلف، از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که معاویه بر اثر عداوت و دشمنی‌ای که با حضرت علی علیه السلام داشت، ثمره بن جندب، آن صحابی سست‌ایمان و دنیاطلب را به چهارصد هزار درهم خرید تا روایتی جعل کند که آیه شریفه مورد بحث در شأن ابن ملجم مرادی، قاتل حضرت علی علیه السلام نازل شده است و او چنین کرد!^۲

معاویه در این جنایت بزرگ تغییری در مضمون آیه ایجاد نکرد، ولی آن را بر کسی که مصداقش نبود تطبیق کرد.

۱. شرح این مطلب را با استفاده از منابع خاصه و عامه در «آیات ولایت در قرآن»، ص ۲۷۱ به بعد نوشته‌ایم. ابن ابی الحدید می‌گوید: «وقد روی المفسرون کلهم ان قول الله تعالى ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾ أنزلت في عليّ ليلة المبيث» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۸۱).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۸۹.

از دیگر آیاتی که تفسیر به رأی به معنای تطبیق غلط در آن صورت گرفته، آیات شریفه ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره است؛ می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»؛ «بعضی از مردم گفتارشان در زندگی دنیا مایهٔ اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. در حالی که آنان، سرسخت ترین دشمنان اند. (نشانهٔ آن ها این است که) هنگامی که روی برمی گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین کوشش می کنند و زراعت ها و چهارپایان و انسان ها را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد».

این آیات را هم درست تفسیر کرده اند، اما (با کمال بی شرمی و وقاحت) بر علی بن ابی طالب علیه السلام تطبیق نموده اند،^۱ در حالی که آن حضرت مصداق آیه نیست.^۲

چطور ممکن است آن حضرت مصداق این آیه باشد در حالی که باایمان ترین افراد در بین مسلمانان پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود؟! چگونه ممکن است چنین نسبتی به آن حضرت داده شود در حالی که تا آخرین لحظات عمر شریفش در خدمت اسلام، و پناهگاه مسلمانان بود و اسلام با جانفشانی های او بارور شد؟^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲. این دو آیه دربارهٔ «اخنس بن شریق» نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد و خود را مسلمان جلوه می داد، ولی در باطن منافق بود. شرح این مطلب را در «تفسیر نمونه»، ج ۲، ذیل همان آیات مطالعه فرمایید.

۳. شرح جانفشانی های آن حضرت و خدماتش به اسلام و مسلمین را در کتاب «فروع ولایت» مطالعه فرمایید.

چقدر بی‌انصاف و پست و فرومایه بودند کسانی که برای حفظ چند روز حکومت بی‌ارزش خود، دست به چنین جنایاتی زدند.

تطبیق ناصحیح در مورد روایات

تفسیر به رأی به معنای دوم اختصاص به آیات قرآن ندارد؛ بلکه در مورد برخی روایات نیز دیده می‌شود؛ از جمله می‌توان به روایت معروف پیامبر اسلام ﷺ در مورد قاتلان عمّار یاسر اشاره کرد که فرمودند:

«تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو را گروهی طغیانگر می‌کشند».^۱

هنگامی که عمّار یاسر در جنگ صفین در لشکر علی عليه السلام حاضر شد و به جنگ با معاویه و لشکریانش پرداخت و در نهایت به دست آن‌ها کشته شد، مردم به یاد روایت پیامبر اکرم ﷺ افتاده و پی به خطا بودن راه لشکر شام بردند و لذا همه‌های در میان سپاهیان معاویه ایجاد شد که ما «فئته باغیه» هستیم، و لشکر علی عليه السلام بر حق است.

در این جا بود که معاویه دست به تفسیر به رأی زد و گفت: حدیث پیامبر ﷺ درست است، ولی قاتل عمّار کسانی هستند که او را به این جنگ آورده‌اند. اگر علی و لشکریانش او را به نبردگاه صفین نمی‌آوردند کشته نمی‌شد.^۲ پس قاتل عمّار هستند! و بدین صورت، لشکریان خود را گمراه کرد.

۳. تفسیر آیات، منهای آیات مناسب و روایات مربوط

معنای دیگر تفسیر به رأی این است که آیه مورد نظر بدون عنایت به آیات مشابه و هم‌مضمون آن و با قطع نظر از شأن نزول آیه و روایاتی که از حضرات

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۱۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۲۴.

معصومین علیهم السلام در مورد آن آیه نقل شده، تفسیر شود. نتیجه چنین تفسیری بسیار نامطلوب است و نمونه آن در بین وهابی ها زیاد به چشم می خورد.

مثلاً هنگامی که می خواهند آیه شریفه ۵۹ سوره انعام را که می فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»؛ «کلیدهای غیب تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی را نمی داند» تفسیر کنند، به آیات دیگری که مربوط به علم غیب است و آیه فوق را استثنا می زند توجهی نمی کنند و لذا به شیعه خرده می گیرند که چرا شما برخلاف قرآن معتقدید ائمه دارای علم غیب هستند؟ در حالی که اگر به آیات دیگر که علم غیب را برای غیر خدا هم ثابت می کند توجه می کردند و آن آیات را در کنار آیه فوق می گذاشتند، مرتکب چنین اشتباهی نمی شدند.

از جمله آیاتی که با صراحت، علم غیب را برای غیر خدا اثبات می کند و در حقیقت استثنایی برای آیه مورد بحث محسوب می شود، آیه شریفه ۴۹ سوره آل عمران است که می فرماید:

﴿وَأُنزِلُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾؛ «و (من، عیسی بن مریم) به شما

خبر می دهم از آنچه می خورید، و آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید». طبق این آیه شریفه، یکی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام علم غیب و اطلاع از آنچه بنی اسرائیل می خوردند و در خانه هایشان ذخیره می کردند بود. اگر بگوییم: هیچ کس جز خدا عالم بر غیب نیست، آیه ۴۹ سوره آل عمران با آیه ۵۹ سوره انعام در تعارض خواهد بود. اما اگر این دو آیه و دیگر آیات مربوط به علم غیب را کنار هم بگذاریم خواهیم فهمید که علم غیب به صورت استقلالی و ذاتی در انحصار خداست و منبع اصلی علم غیب اوست؛ اما ممکن است گاهی از اوقات آن را در اختیار افراد خاصی همچون پیامبران و جانشینان آنها نیز قرار دهد.

اما از آن جا که وهابی ها گرفتار تفسیر به رأی شده و توجهی به آیات مشابه

و شأن نزول آیه و روایاتی که از حضرات معصومین علیهم السلام در تفسیر آیه مورد نظر وارد شده ندارند، نمی‌توانند تفسیر صحیح و مناسبی از آیات قرآن ارائه دهند و لذا معتقد به اموری شده‌اند که با اعتقادات اکثریت مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت ناسازگار است.

۴. تفسیرهای ذوقی و شاعرانه

یکی دیگر از معانی تفسیر به رأی این است که انسان با مسائل ذوقی و افکار شاعرانه و ظنون سست و غیر معتبر، آیات قرآن را تفسیر کند؛ چیزی که در عرفان‌های کاذب زیاد به چشم می‌خورد.

مثلاً می‌گویند: «منظور از شراب طهور که در قرآن مجید آمده^۱، آن مایع مخصوص نیست، بلکه منظور از آن عشق به خداست!^۲» یا می‌گویند: «لیلة القدر، که در برخی آیات قرآن به آن اشاره شده^۳، شب مخصوصی نیست، بلکه هر شبی است که مقدرات انسان در آن تعیین شود!^۴».

یا در مورد آیه ۳۰ سوره قصص که می‌فرماید: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأُودَى الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ «هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پربرکت، از میان درختی ندا^۵ آمد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان» گفته‌اند:

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

۲. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۷۴۵. قال: «شراباً طهوراً من لذة محبة الذات والعشق الحقيقي الصافي عن كدر الغيرية».

۳. سوره قدر، آیات ۱ و ۲ و ۳.

۴. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۴۰۹.

۵. این ندا از درخت نبود، بلکه از سمت درخت بود. امواجی بود که خداوند آن را آفرید. نه درخت، خدا بود و نه خداوند در لابه‌لای درخت. چون خداوند نه مکان دارد و نه جسم است و نه دارای اجزاء می‌باشد.

«منظور از شجره مذکور، شجره وجود موسی عليه السلام بود و او از درون جانش صدای انبی انا الله رب العالمین را شنید!»^۱

یکی از شاعران آنها در این زمینه می گوید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی؟^۲

این نوع تفسیر به رأی بیشتر مربوط به قائلین به وحدت وجود به معنای باطل آن است که آیات قرآن را مطابق مسائل خیالی و عرفانهای کاذب و ذوقیات و وهمیات و ظنون غیر معتبر تفسیر می کنند؛ در حالی که در تفسیر، باید مبانی و قواعد آن مراعات شود و با استفاده از آیات مشابه و روایات معتبر و ادله قطعی و یقینی، به تفسیر آیات قرآن پرداخت.

۵. قرائات جدید و هرمنوتیک

طرفداران تفسیر به رأی به این معنا، معتقدند که قرآن مانند سایر کتابها نیست که طبق عرف تفسیر شود؛ بلکه هر کس می تواند هر برداشتی از آن داشته باشد. این کتاب را نباید همچون سایر کتابها تفسیر کرد، بلکه در تفسیر آن آزاد هستیم.

مثلاً در تفسیر آیه مربوط به حد سرقت^۳ می گویند: منظور از قطع دست سارق، بریدن دست او نیست، بلکه باید کارهای فرهنگی و تبلیغاتی متعددی کرد و بسترهای مناسبی فراهم نمود و تمهیداتی اندیشید تا دست سارق از سرقت مجدد کوتاه شود و دوباره آلوده آن نگردد!^۴

۱. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۲۲۷ و تفسیر المحيط الاعظم والبحر الخضم، ج ۲، ص ۵۵۴.

۲. گلشن راز، ص ۴۱، سؤال دهم.

۳. سوره مائده، آیه ۳۸.

۴. قرآن ثقل اکبر، ص ۳۰۰.

متأسفانه این نوع تفسیر به رأی، که بسیار زشت و خطرناک است، به تازگی در میان عده‌ای رواج پیدا کرده است. آنچه ذکر شد پنج نمونه از تعریف‌های تفسیر به رأی بود، که البته منافاتی با یکدیگر ندارد.

نکته سوم: بطلان تفسیر به رأی از نظر عقل

همان‌گونه که در مباحث قبل گذشت، تفسیر به رأی به هر معنایی که باشد به دلالت روایات فراوان و برخی از آیات قرآن باطل است. در این بحث قصد داریم بطلان آن را با تحلیل عقلی بیان کنیم؛ توجه بفرمایید: می‌دانیم که قرآن مجید کتابی آسمانی است که برای هدایت بشر آمده و خود تصریح می‌کند که برای همه مردم است. در آیه شریفه ۱۸۵ سوره بقره، که حکم تشریح روزه را بیان می‌کند، می‌خوانیم:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾؛ «(روزه واجب در) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، به‌عنوان راهنمای مردم و نشانه‌های هدایت و جداکننده حق از باطل در آن نازل شده است».

طبق این آیه شریفه، مردم زمان پیامبر ﷺ و دیگر قرون و اعصار تا دامنه قیامت و خلاصه همه مردم، مخاطب قرآن هستند.

و نیز می‌دانیم که خداوند در آیه شریفه ۱۰۳ سوره نحل فرموده است: ﴿وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ﴾؛ «ولی این (قرآن) زبان عربی آشکار است».

یعنی قرآن مجید پیچیدگی ندارد، بلکه فصیح و آشکار است و با فکر همه آشناست و همگان می‌توانند از آن استفاده کنند.

در آیه شریفه ۴ سوره ابراهیم نیز می‌خوانیم:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، جز به زبان قومش؛ تا (حقایق را) برای آن‌ها آشکار سازد».

یعنی کتاب‌های آسمانی به زبان مردم و مطابق فهم و درک اهل لسان بوده و آنچه مردم می‌فهمیدند معیار بود. قرآن چیزی نیست که به میل نفسانی و ذوقیات و شعریات و وهمیات تفسیر گردد. بنابراین، همه مردم مخاطب قرآن هستند؛ نه قشر خاصی همچون علما و فلاسفه، و به لسان قوم و به زبان عربی مبین و آشکار نازل شده است.

علوم مورد نیاز برای فهم قرآن

سؤال: کسانی که عرب‌زبان نیستند، چطور می‌توانند از قرآن استفاده کنند و به تفسیر آن پردازند؟

جواب: چنین افرادی حداقل باید با چهار علم آشنا شده، قواعد آن را فراگرفته و بر آن مسلط شوند، تا بتوانند از قرآن استفاده کنند:

۱. علم صرف

این علم مشتقات مختلف یک کلمه و چگونگی اشتقاق آن‌ها را نشان می‌دهد. مثلاً صیغه‌های مختلف کلمه «نصر» را از قبیل ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و نفی و جهد و استفهام و مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث و مغایب و مخاطب و متکلم، به ما ارائه می‌دهد، همان‌گونه که کیفیت اشتقاق آن را نیز از همین علم می‌آموزیم.

۲. علم نحو

در علم صرف با چگونگی کلمات و مفردات آشنا می‌شویم و در علم نحو، نحوه جمله‌بندی‌ها را فرامی‌گیریم. اعراب کلمات، جمله‌های اسمیه و فعلیه و خبریه و حالیه و انشائییه و استفهامیه و مانند آن در علم نحو بیان می‌شود.

۳. علم لغت

برای پی بردن به معنای واژه‌ها و کلمات، باید به سراغ علم لغت برویم. مثلاً اگر بخواهیم معنای «صلاة»، «صیام»، «حج»، «نافله»، «لسان» و مانند آن را بدانیم چاره‌ای جز فراگیری علم لغت نداریم. بنابراین، شکل کلمات را در علم صرف، شکل جملات را در علم نحو، و معنا و محتوای کلمات و جملات را در علم لغت فرامی‌گیریم.

۴. علم معانی و بیان

کنایات و مجازات و اشکال مختلف آن در علم معانی و بیان پیگیری می‌شود؛ چون استفاده از مجاز و کنایه بی حساب و کتاب نیست و نیاز به قرائن و نشانه‌هایی دارد.

اگر غیر عرب این چهار علم را فراگیرد و قواعد و دستورات آن را تعلیم ببیند، به زبان عربی آشنا می‌شود و قرآن را می‌فهمد. اما کسی که هیچ آشنایی با این چهار علم ندارد و به مقدار کافی بر این علوم مسلط نیست نمی‌تواند به تفسیر قرآن بپردازد.

آری، اگر این علوم را فراگیریم و طبق آن، آیات قرآن را تفسیر کنیم، تفسیر صحیحی خواهد بود. اما اگر این چارچوبه‌ها را رعایت نکنیم و با علوم چهارگانه بیگانه باشیم و نظرات خود را بر قرآن تحمیل کنیم، سر از تفسیر به رأی در خواهیم آورد.

هم‌اکنون اسنادی وجود دارد که مربوط به دولت‌ها و کشورهای مختلف است. قراردادهایی که در میان کشورها بسته شده، یا سندهای رسمی‌ای که توسط مجامع بین‌المللی منتشر گردیده، مانند اعلامیه حقوق بشر و مانند آن، یا قانون اساسی هر کشور. آیا الفاظ آن را هرکس به میل خود می‌تواند تفسیر کند، یا این کار باید توسط آشنایان به آن زبان و لغت صورت بگیرد؟

نتیجه این که ما حق نداریم از چارچوبه‌های متفاهم عرفی خارج شویم و کلمات و جملات را به میل خود تفسیر کنیم. آیات قرآن هم مانند سایر کتاب‌ها و به زبان مردم است و باید مطابق همان قواعد تفسیر شود.

نکته چهارم: زیان‌ها و خسارات تفسیر به رأی

اگر باب تفسیر به رأی گشوده شود، سبب هرج و مرج می‌گردد. علاوه بر این، اختلافات شدیدی به وجود می‌آید، در حالی که قرآن برای اتحاد صفوف مسلمانان^۱ و برچیده شدن اختلاف از میان آنان نازل شده است. تفسیر به رأی در حقیقت به بازیچه گرفتن دین و قرآن است. تفسیر به رأی سبب عقب راندن قرآن و گرفتن مقام استادی از آن است، زیرا کسی که تفسیر به رأی می‌کند پیرو قرآن نیست، بلکه سعی می‌کند قرآن را پیرو خود سازد! به بخشی از مفاسد و زیان‌های این کار توجه فرمایید:

مفاسد تفسیر به رأی طبق معنای اول

معنای اول این بود که شخص به هر دلیلی (اعم از سلايق شخصی، یا مسائل خانوادگی، یا تفکرات اجتماعی و مانند آن) معتقد به عقیده‌ای می‌شود، سپس به مطالعه قرآن می‌پردازد تا آیه‌ای مطابق عقیده‌اش بیابد و اگر چنین آیه‌ای نیافت، با دستکاری کردن آیه‌ای از قرآن و تفسیر به رأی، آن را منطبق بر عقیده‌اش کند. در این جا مفاسد سه‌گانه‌ای به وجود می‌آید:

اولاً: این کار خروج از قواعد فهم الفاظ در عرف عقلاست. همه عقلا عالم برای فهم کتاب یا نامه یا سند یا قانون به سراغ قواعد آن زبان می‌روند و بدون

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳؛ سوره انفال، آیه ۶۳.

آشنایی با قواعد علم صرف و نحو و لغت و معانی و بیان - که معادل آن در هر زبانی وجود دارد - به خود اجازه تفسیر آن را نمی‌دهند. اما کسی که با تفسیر به رأی، آیه‌ای از قرآن را منطبق بر نظریه خود کرده، از راه و رسم عقلا در فهم الفاظ عدول نموده است.

ثانیاً: این کار باعث هرج و مرج و بی‌نظمی عجیبی می‌شود. تصور کنید اگر هر کس بخواهد با تفسیر به رأی و عدول از قواعد زبان عربی آیه‌ای را به غلط منطبق بر عقیده خود کند، چه هرج و مرجی رخ خواهد داد؟

اساساً یکی از اسباب پیدایش مذاهب مختلف همین تفسیر به رأی است. اگر مؤسسان مذاهب گوناگون دست به این کار زشت نمی‌زدند، اکنون شاهد این همه مذهب، که سبب اختلاف و ازهم‌گسیختگی مردم شده، نبودیم.

قرآن مجید در آیات مختلف سفارش به وحدت می‌کند؛ از جمله در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره روم می‌خوانیم:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَابًا»؛ «و از مشرکان نباشید، از کسانی که در دین خود تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند».

تفسیر به رأی جلوی تحقق این سفارش قرآن را گرفته، بلکه به عکس، سبب اختلاف و ازهم‌پاشیدگی امت اسلامی می‌شود.

ثالثاً: هدف قرآن هدایت مردم به یک سلسله اصول و فروع سعادت‌بخش است. با تفسیر به رأی این هدف نیز محقق نگردیده و هدایت جای خود را به ضلالت و گمراهی می‌دهد؛ چون کسی که تفسیر به رأی می‌کند تابع قرآن نیست، بلکه تابع هوی و هوس خویش است و دنباله‌روی هوی و هوس، نتیجه‌ای جز گمراهی و ضلالت در پیش نخواهد داشت. بنابراین، اساسی‌ترین هدف قرآن، که همان هدایت است، با تفسیر به رأی از بین می‌رود.

انطباق مفاسد تفسیر به رأی بر معنای دوم

معنای دوم تفسیر به رأی این بود که آیه درست تفسیر شود، اما منطبق بر مصداق واقعی نشود، بلکه مطابق خواهش‌های نفسانی تفسیرکننده، بر مصداق دروغینی تطبیق گردد. مانند آیه شریفه *لَيْلَةَ الْمَبِيتِ*، که مصداق حقیقی آن حضرت علی علیه السلام است، اما توسط بعضی به دروغ بر قاتل آن حضرت تطبیق شده است. این نوع تفسیر به رأی نیز همان مفاسد سه گانه را به دنبال دارد؛ زیرا:

اولاً: این کار خارج از قواعد عرف لغت و زیر پا گذاشتن اصول فهم الفاظ است. آیا اصول و قواعد هیچ زبانی اجازه می‌دهد لغتی را که معنای خاصی دارد بر معنای غیر حقیقی آن بدون هیچ قرینه و دلیلی اطلاق کرد؟!

ثانیاً: این کار نیز ثمره‌ای جز اختلاف و پراکندگی و هرج و مرج و تشتت و از هم گسیختگی ندارد. علاوه بر این که نوعی تقلب محسوب می‌شود، که شرعاً حرام و عقلاً ناپسند و مذموم است. فراموش نمی‌کنم در سال‌های دور، که در یکی از شهرهای جنوب زلزله‌ای آمده بود، یکی از مسئولین جمع‌آوری کمک‌های مردمی به زلزله‌زدگان، اموال اهدایی را برای خود برداشته بود. هنگامی که دیگر مسئولین متوجه این کار بسیار زشت او شده و از وی پرسیدند: چرا دست به چنین کار بدی زده‌ای؟ گفت: «من هم زلزله‌زده هستم؛ چون در افکارم تزلزل ایجاد شده است!» اگر بنا شود هرکس به میل خود، «زلزله‌زده» را منطبق بر مصداق مورد نظر کند، چیزی به زلزله‌زدگان واقعی نخواهد رسید!

بنابراین، این نوع تطبیق‌های غلط، نوعی تقلب و غش محسوب شده و موجب اختلاف است و در هیچ کجا به‌ویژه در مورد آیات قرآن مجید قابل قبول نیست، همان‌گونه که در مورد سایر کتاب‌ها و اسناد و قوانین هم پذیرفتنی نیست. اگر واقفی با صراحت شخصی را به‌عنوان متولی وقف قرار داده باشد، آیا می‌توان آن را منطبق بر برادر متولی کرد و تولیت را به او سپرد؟ بی‌شک، این کار صحیح نیست.

ثالثاً: این نوع تفسیر به رأی نیز مایه ضلالت است، نه هدایت. اگر در سایه این تطبیق‌های غلط مردم به جای پیروی از امیرمؤمنان علی علیه السلام به دنبال ابن ملجم‌ها و یزیدها و معاویه‌ها بروند و آن‌ها را اسوه و الگوی خود قرار دهند، آیا روی سعادت و خوشبختی را خواهند دید؟

معنای سوم تفسیر به رأی و مفاسد سه‌گانه

سومین معنای تفسیر به رأی این بود که تفسیرکننده، یک آیه قرآن را مورد استناد قرار داده و آیات مشابه دیگر و شأن نزول آن آیه و روایات معتبری که آیه مورد نظر را تفسیر می‌کند رها سازد، کاری که متأسفانه وهابی‌ها زیاد مرتکب می‌شوند و نمونه‌ای از آن که در مورد علم غیب بود در مباحث گذشته به‌طور مشروح آمد. بسیاری از شبهاتی که وهابی‌ها در موضوعات مختلف از قبیل توسل و شرک و توحید و بدعت و شفاعت و مانند آن مطرح کرده‌اند از همین قبیل است. این نوع تفسیر به رأی نیز همان مفاسد سه‌گانه را دارد؛ زیرا:

اولاً: این کار خروج از مسیر متعارف عقلا در تفسیر کلام دیگران است. چون انسان هنگامی که قصد تفسیر کلام کسی را دارد فقط یک جمله از آن را نمی‌گیرد، بلکه تمام سخنانش را مطالعه می‌کند و صدر و ذیلش را می‌بیند، آنگاه آن را تفسیر می‌کند؛ زیرا ممکن است جمله‌ای قرینه بر تفسیر یا تقیید یا تعمیم جمله دیگری گردد. علاوه بر این، مکان آن سخنرانی و حادثه‌ای که سبب آن سخنان شده نیز در تفسیر کلمات سخنران مؤثر است. همان‌گونه که اگر بخواهیم در مورد وقف‌نامه‌ای قضاوت کنیم نمی‌توانیم با مطالعه یک سطر آن و نادیده انگاشتن سایر سطور، قضاوت صحیحی درباره آن انجام دهیم. آیات قرآن مجید نیز از این قاعده مستثنی نیست، در حالی که تفسیرکنندگان به رأی طبق معنای سوم، قاعده مذکور را زیر پا گذاشته‌اند.

ثانیاً: این کار نیز وحدت و یکپارچگی و توحید صفوف مسلمانان را که مورد تأیید قرآن است، نشانه می‌گیرد و باعث اختلاف و پراکندگی می‌شود؛ چون اگر رواج پیدا کند هرکس یک آیه از قرآن را گرفته و روی آن تکیه کرده و به راهی غیر از مسیر دیگر مسلمانان می‌رود. بخشی از اختلافات و چنددستگی‌هایی که هم‌اکنون در میان مسلمانان دیده می‌شود، به‌علت همین برداشت نادرست وهابی‌های سلفی و تکفیری از آیات قرآن مجید است. به امید آن‌که متوجه خطای خود شده و به راه حق بازگردند.

ثالثاً: این نوع برداشت‌ها و تفسیرها نیز مسلمانان را به شاهراه سعادت هدایت نمی‌کند، بلکه باعث ضلالت و گمراهی آنان می‌شود. قرآن مجید در صورتی مایه هدایت می‌شود که در هر موضوعی تمام آیات به‌طور دقیق بررسی شود و شأن نزول آیات نیز مورد توجه قرار گیرد و از روایات معتبری که در تفسیر آن آیات وارد شده غفلت نشود.

مفاسد سه‌گانه چهارمین معنای تفسیر به رأی

برخی، آیات قرآن را با مسائل ذوقی و شعری و وهمی تفسیر می‌کنند. مثلاً هنگامی که به آیات مربوط به بهشت و نعمت‌های فراوان بهشتی می‌رسند می‌گویند: «منظور از بهشت، قرب خداوند است و درختان و حور و قصور و مانند آن وجود ندارد! همان‌گونه که منظور از جهنم، دوری از خداوند متعال است، نه آتش سوزان و مانند آن!».

چنین افرادی یک سلسله تفکرات شاعرانه و استحسانات ظنیّه و ذوقیات و وهمیات را به یکدیگر ضمیمه کرده و آیات قرآن را به‌زعم خود تفسیر می‌کنند. این نوع تفسیر نیز خالی از مفاسد سه‌گانه نیست؛ چراکه:

اولاً: این کار هیچ تناسبی با قواعد صرف و نحو و لغت و معانی و بیان ندارد

و با عرف عقلا نیز سازگار نیست. ما باید هر کلمه‌ای را مطابق آنچه در لغت آمده معنی کرده و هر جمله‌ای را با در نظر گرفتن قواعد و اصول همان زبان تفسیر کنیم. هنگامی که قرآن مجید در وصف بهشت می‌فرماید: «باغ‌هایی است که نهرها و جویبارها از زیر درختان آن روان است».^۱ یعنی این‌که حقیقتاً در بهشت باغ‌هایی وجود دارد که درختان زیبایی در آن دیده می‌شود و نهرهای پرآبی در زیر درختان کشیده شده است، و ما حق نداریم به میل خود و با ذوقیات و شعریات معنای دیگری برای آن بیان کنیم.

ثانیاً: این نوع تفسیر نیز باعث هرج و مرج و اختلاف و پراکندگی می‌شود. اگر این راه باز شود با توجه به تخیلات وسیع مردم، اختلافات، بسیار گسترده و زیاد خواهد شد.

ثالثاً: هدف قرآن مجید با این‌گونه تفاسیر از بین می‌رود و مردم به‌سوی حق هدایت نمی‌شوند؛ چون تفاسیری که در سایه ذوقیات و وهمیات و شعریات به‌عنوان تفسیر قرآن ارائه می‌شود، معارف قرآنی نیست تا مایه هدایت گردد؛ بلکه اوهام و خیالات صاحبان آن است که مایه ضلالت و گمراهی است.

قرائات جدید و مفاسد سه‌گانه

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، پنجمین معنای تفسیر به رأی، قرائات جدید یا اختلاف قرائات یا همان هرمنوتیک است. طرفداران این نظریه قرآن را همچون سایر کتب نمی‌دانند که فهم آن تابع قواعد و ضوابط خاصی می‌باشد؛ بلکه مدعی هستند هرکس می‌تواند هرگونه برداشتی از قرآن انجام دهد و مطابق آن عمل کند. مانند این‌که تلقی شخصی از کتاب آسمانی مسلمانان این باشد که قرآن را

۱. این مطلب در آیات فراوانی از جمله آیه شریفه ۲۵ سوره بقره آمده است.

جبرئیل از سوی خداوند برای پیامبر ﷺ نیاورده، بلکه قرآن زاییده روح پیامبر اسلام ﷺ است! و شخص دیگر برداشت دیگر، و افراد دیگر برداشت‌های دیگر! این‌گونه تفسیر به رأی نیز همان ضررها و مفاسد را در پی دارد؛ زیرا:

اولاً: قرآن هرچند از سوی خداوند نازل شده و دارای معارف و مضامین بسیار بلندی است و از این بُعد با کتاب‌های دیگر متفاوت است، ولی با توجه به این‌که به زبان عربی است، طبیعتاً تابع قواعد و ضوابط آن زبان است. بنابراین، هرکسی نمی‌تواند هرگونه برداشتی خارج از قواعد و ضوابط عربی از آن کند، بلکه قرائات جدید نوعی قیام بر ضد قرآن به شمار می‌رود.

ثانیاً: بدون شک برداشت‌های مختلف و تفسیرهای دلخواه، سبب هرج و مرج و اختلاف و پراکندگی است.

ثالثاً: قرائات جدید سبب هدایت مردم نمی‌شود، بلکه در لابه‌لای قرائات گوناگون و تفسیرهای بدون ضابطه و خارج از ضوابط زبان عرب، مردم راه را گم کرده و از مسیر حق و حقیقت خارج می‌شوند.

حقیقت این است که در عصر و زمان ما عده‌ای هستند که نمی‌توانند در محیط اسلامی سخن از بی‌دینی بگویند و مطابق آن عمل کنند و لذا خودشان را در پشت نقابی از دین مخفی کرده و هواهای نفسانی خود را در لباس دین عرضه می‌دارند! می‌گویند: ما قرآن را قبول داریم، اما برداشت ما از قرآن متفاوت است! و به این وسیله به اهداف نامشروع خود می‌رسند. این افراد از کسانی که باصراحت مخالف قرآن هستند، خطرناک‌ترند؛ همان‌گونه که خطر منافقان از کفار بیشتر است.

نتیجه این‌که تفسیر به رأی به معانی مختلف آن، مفاسد متعددی دارد؛ هم باعث خروج از قواعد و ضوابط اهل زبان است، هم سبب هرج و مرج و اختلاف و پراکندگی می‌شود و هم ضلالت و گمراهی مردم را در پی دارد.

نکته پنجم: هرمنوتیک و قرائات جدید

هرمنوتیک یکی از مباحثی است که اخیراً در کشور ما هم مطرح شده و آشنایی با آن لازم و ضروری است؛ چون شکل دیگری از تفسیر به رأی محسوب می‌شود و قرائات جدید را به دنبال دارد، که همان آثار شوم تفسیر به رأی بر آن مترتب می‌شود.

تاریخچه هرمنوتیک

تاریخچه آن به قرن هفدهم میلادی بازمی‌گردد. بعضی حتی شروع آن را قرن شانزدهم توسط «مارتین لوتر» گفته‌اند. لوتر به قصد اصلاح مسیحیت قیام کرد و بنیان‌گذار شاخه جدیدی در مسیحیت به نام پروتستان شد. کاتولیک‌های جهان تابع پاپ هستند؛ اما پروتستان‌ها خود را تابع پاپ نمی‌دانند. مارتین لوتر و پروتستان‌ها قرائات و تفسیرهای جدیدی برای انجیل ارائه داده و شاخه پروتستان را بنا نهادند. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها تفاوت‌هایی باهم دارند؛ از جمله این‌که از نظر کاتولیک‌ها کشیش‌ها حق ازدواج ندارند، که این قانون مفاسد بسیاری را به بار آورده است، اما پروتستان‌ها معتقدند ازدواج کشیش‌ها اشکالی ندارد و اگر حضرت عیسی ﷺ ازدواج نکرد به دو دلیل بود.

اولاً: زیاد در سفر بود.

ثانیاً: عمر کوتاهی داشت.^۱

اساس تغییرات و اصلاحات لوتر بر محور هرمنوتیک دور می‌زند. او طبق آنچه مایل بود، متون مسیحیت را تفسیر می‌کرد.

۱. شرح بیشتر در مورد فرقه‌های سه‌گانه مسیحیت (کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس) را در کتاب «مسیحیت در دنیای کنونی»، ص ۱۳ به بعد مطالعه فرمایید.

هرمنوتیک در کشور ما

این تفکر در قرن اخیر گسترش پیدا کرد و در کشور ما هم منتشر شد. عده‌ای که به اسلام خالص و فقه جواهری سنتی، علاقه‌ای نداشتند به دنبال این برنامه افتادند تا مذهب جدیدی تأسیس کنند که مطابق تمایلات سیاسی یا غیر سیاسی آن‌ها باشد.

ماهیت هرمنوتیک

هرمنوتیک، واژه‌ای یونانی و به معنای تفسیر است. اساس این نظریه این است که ما نمی‌توانیم متن کلام کسی را گرفته و آن را تنها مطابق دستور آن زبان تفسیر کنیم، بلکه باید ذهنیات و روحیات گوینده و زمان و مکان آن گفتار و شرایطی را که بر گوینده حاکم بوده و چیزهای دیگر را در نظر بگیریم و آن کلام را تفسیر کنیم.

تفسیر کلام به اتکای لغت و ادبیات، و غفلت از امور دیگری که گفته شد، تفسیر صحیحی نخواهد بود. این که در این اواخر بعضی گفته‌اند قرآن مجید را باید با توجه به شرایط زمان پیامبر ﷺ تفسیر کرد و با عنایت به وجود خیمه‌ها و سحر و جادو و مانند آن، که در محیط عربستان بود، به تفسیر قرآن پرداخت، از همین تفکر نشأت گرفته است.

این‌گونه تعامل و برخورد با قرآن، آن را از قداست آسمانی‌اش به زیر می‌کشد و رنگ بشری و زمینی به آن می‌دهد. اگر این روش تفسیری را بپذیریم، هرکسی برداشت خاصی از قرآن خواهد کرد و همان مفسد تفسیر به رأی، که در مباحث گذشته به آن پرداختیم، به وجود خواهد آمد.

نقد هرمنوتیک

هرمنوتیک در مورد کلام خدا معنا ندارد؛ چون پس از آن که قرآن را کلام

خداوند متعال و معجزه رسول و فرستاده او دانستیم، تصوّر ذهنیت و شرایط زمان و مکان و دیگر مطالب مربوط به انسان‌های ممکن‌الوجود، درباره ذات واجب‌الوجود بی‌معناست. خداوند، فوق زمان و مکان و هر شرایطی است و جسمی ندارد تا سخن از ذهنیت او و تأثیر شرایط در سخنانش گفته شود. علاوه بر این، قرآن مجید اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و لذا در آیه شریفه ۱۳۸ سوره آل‌عمران می‌خوانیم:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «این (قرآن) بیان و هشدار است

برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران».

«ناس» در این آیه شریفه مطلق است؛ نه از نظر زمانی مقید شده و نه از نظر مکانی؛ یعنی قرآن مجید بیان و هشدار است برای عموم مردم در همه زمان‌ها و تمام مکان‌ها.

اضافه بر این، از کلمه «للسناس» استفاده می‌شود که قرآن براساس همان محاورات عرفی و گفتگوی روزانه مردم نازل شده، و ملاک در آن فهم عرفی است، نه این‌که هرکس به هر شکلی که مایل باشد از آن برداشت کند و دچار تفسیر به رأی شود.

در آیات ۱۹۲ و ۱۹۵ سوره شعراء می‌خوانیم: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾؛ «به یقین این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است... (آن را) به زبان عربی (و گویا، و) آشکار (نازل کرد)».

خداوند قرآن را به زبانی گویا و آشکار نازل کرده و فهم آن برای همه مردم آسان است. الفاظ قرآن دارای زوایای پنهانی نیست تا بکوشیم با در نظر گرفتن ذهنیت گوینده و شرایط زمان و مکان و امور دیگر آن را کشف کنیم. البته آیات قرآن بطوننی دارد، ولی جز حضرات معصومین علیهم‌السلام کس دیگری نمی‌تواند آن را برای ما تفسیر کند.

نتیجه این که بر فرض، اگر هرمنوتیک را بپذیریم، درباره کلام بشر ممکن است صحیح باشد که تحت تأثیر شرایط محیط و ذهنیت گوینده و زمان و مکان آن گفتار قرار می‌گیرد، اما درباره قرآن مجید، که کلام خداوند است و وحی آسمانی، معنا ندارد.

هرمنوتیک در مورد سخنان بشری

دخالت دادن شرایط زمانی و مکانی، تربیت خانوادگی، و فضای ذهنی صاحب کلام و دیگر مسائل تأثیرگذار در تفسیر کلام یک انسان، در صورتی صحیح است که در حد قرائن عقلیه قطعیه باشد؛ قرینه حالیه قطعیه یا قرینه مقالیه قطعیه و مانند آن. مانند این که گفته شود منظور فلان شاعر از فلان بیت که سروده با توجه به وضع زمان و مکان و دیگر قرائن قطعیه، این مطلب است. اما قرائن غیر قطعیه، که در حد حدس و گمان است، پذیرفتنی نیست و اثری در تفسیر کلام ندارد.

در مباحث گذشته گفته شد که هر لفظی را باید مطابق معنای حقیقی آن تفسیر کرد، نه معنای مجازی؛ مگر این که قرائن قطعیه حالیه یا مقالیه یا عقلیه بر معنای مجازی وجود داشته باشد؛ چون اگر هر کس مطابق تخیلات و ذهنیات و ذوقیات خود تفسیر کند، سر از تفسیر به رأی درمی‌آورد که مفسد آن به طور مشروح بیان شد. از این جا خطرات هرمنوتیک و آثار شوم آن روشن می‌شود.

نتیجه این که هرمنوتیک در کلام خداوند راه ندارد، و در کلام بشر تنها در صورتی پذیرفتنی است که همراه با قرائن قطعیه باشد.

اهداف طرفداران هرمنوتیک

فلسفه دامن زدن به این مسأله در کشور ما - همان گونه که اجمالاً گذشت - این

است که عده‌ای می‌خواهند هم مسلمان باشند و هم نباشند! هم اعتقاد به قرآن داشته باشند و هم نداشته باشند! هم متدین باشند و هم به احکام دین عمل نکنند! و راه رسیدن به این مقصود، پناه بردن به هرمنوتیک و تفسیر به رأی است.

چنین افرادی (به‌عنوان مثال) می‌گویند: ما قرآن را قبول داریم و مسلمان هستیم، ولی روزه نمی‌گیریم، چون قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾؛ «و روزه داشتن به نفع شماست».^۱ این آیه شریفه، روزه را بهتر می‌شمرد، نه واجب! در حالی که آیات دیگری از قرآن و روایات فراوان حضرات معصومین علیهم‌السلام و اجماع علمای اسلام و ضرورت دین، روزه ماه رمضان را واجب می‌داند. آری، چنین اشخاصی می‌خواهند بین مذهب و عدم تقید به مسائل دینی و مذهبی، و قرآن و تخلف از فرامین پروردگار، جمع کنند و لذا به هرمنوتیک پناه می‌برند.

در ضمن، این نکته هم قابل توجه است که این تفکر بیشتر در محیط‌هایی بروز می‌کند که به راحتی نمی‌توان با مذهب مخالفت کرد. در چنین محیط‌هایی که مبارزه مستقیم با دین و مذهب مشکل است ناچارند مذهب را مسخ کرده و در مفاهیم آن دست ببرند تا به مقصود خود برسند.

بر قرآن‌پژوهان لازم است که به منظور پیشگیری از چنین انحرافات، این تفکرات را به درستی شناسایی کرده و خطرات و مفاسد آن را به دقت مطالعه کنند.

نکته ششم: نمونه‌هایی از تفسیر به رأی

تفسیر به رأی را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار داده و دلایل بطلان آن را گفتیم. اکنون به نمونه‌هایی از تفسیر به رأی، که خطراتی را متوجه مبانی اسلام کرده، می‌پردازیم.

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۴.

نمونه‌هایی از تفسیر به رأی متصوفه

گروه‌های مختلفی دست به تفسیر به رأی زده و در این دام شیطان گرفتار شده‌اند، که از جمله می‌توان به صوفی‌ها و عرفان‌های کاذب اشاره کرد. نظام‌الدین نیشابوری نویسنده کتاب تفسیر غرائب القرآن^۱ یکی از عرفای متصوفه است که به شکل وحشتناکی در کتابش دست به تفسیر به رأی زده و آیات قرآن مجید را بازیچه خود قرار داده است. به چند مورد از تفسیر به رأی‌های این شخص، که در سرتاسر کتابش غوغا می‌کند، توجه بفرمایید:

ابتدا این داستان را از منظر شیعه بیان می‌کنیم:

۱. داستان پیامبری حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام در هنگام بازگشت به مصر، شب‌هنگام در وادی ایمن گرفتار شد. ناگهان از درختی نوری مشاهده کرد و به سمت آن رفت، تا شعله‌ای بگیرد و همسر و همراهان را از سرما نجات دهد. هنگامی که به نزدیک درخت رسید، ناگاه صدایی از درون درخت بلند شد. خداوند امواج صوتی در درخت ایجاد کرد و بدین طریق با آن حضرت سخن گفت، و گرنه خداوند جسم نیست و زبان ندارد و محدود به مکانی نیست. فرمود:

﴿يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾؛ «ای موسی! من خداوند توانا و حکیمم و عصایت را بیفکن! - هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید

۱. کتاب غرائب القرآن و رغائب الفرقان نوشته نظام‌الدین حسن بن محمد بن حسین قمی نیشابوری، معروف به نظام نیشابوری و نظام اعرج و شارح الشافیه است. این کتاب در ایران در سه جلد ضخیم و در مصر در حاشیه کتاب «جامع البیان» چاپ شده است (الذریعه، ج ۱۶، ص ۳۱).

(باسرعت) همچون ماری به هر سو می‌دود (ترسید و) پشت کرد (و گریخت) و حتی به پشت سر خود نگاه نکرد - ای موسی! نترس، که پیامبران در نزد من نمی‌ترسند.^۱

این‌گونه، حضرت موسی علیه السلام به پیامبری برگزیده شد و معجزه تبدیل شدن عصا به اژدها، برای مبارزه با فرعون در اختیار حضرتش قرار گرفت. این داستان در سوره طه به شکل دیگری تکرار شده است. ماجرای مشاهده آتش و گفتگوی خداوند با موسی علیه السلام و مطالب دیگر، از آیه ۹ شروع می‌شود و تا آیه ۱۶ ادامه پیدا می‌کند. از آیه هفدهم تا بیست و چهارم به دو معجزه آن حضرت پرداخته شده و در نهایت، موسی علیه السلام مأمور مبارزه با فرعون می‌شود؛ توجه بفرماید:

﴿وَمَا تَلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنِيٍّ وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى * قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى * وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى * لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى * اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾؛ «و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟ گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می‌کنم، بر درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می‌ریزم؛ و من در آن منافع دیگری نیز دارم». گفت: «ای موسی! آن را بیفکن» پس موسی آن (عصا) را افکند و ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت. گفت: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به صورت اولش بازمی‌گردانیم. و دستت را به گریبان ببرد، تا سفید و بی‌عیب بیرون آید؛ این معجزه دیگری (از سوی خداوند) است. تا (به این صورت) از نشانه‌های بزرگ خویش به تو نشان دهیم. (اینک) به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است».

۱. سوره نمل، آیات ۹ و ۱۰.

به هر حال داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام، از جمله ماجرای به پیامبری رسیدن آن حضرت، داستانی است که همه شنیده‌ایم و خداوند متعال آن را در سوره‌های مختلف تکرار کرده و بسیار پرمعناست و پیام‌های زیادی دارد. اما وقتی به دست یک عارف کاذب، مانند نظام الدین نیشابوری می‌افتد، آن را خارج از اصول و قواعد زبان عرب و مطابق میلش تفسیر می‌کند؛ می‌گوید: «منظور از عصا و اژدها، عصای نفس و هوای نفس است؛ زیرا همین که گفته شد: «عصای من» این خود انانیت است!»^۱ و هنگامی که به تفسیر ید بیضاء می‌رسد می‌گوید:

«منظور این است که دستت را به امور مادی که ظلمانی است آلوده مکن، تا نورانی و سفید باشد!»^۲.

۲. آیات مربوط به ساحران

پس از آن که حضرت موسی علیه السلام مأموریت خود را به فرعون ابلاغ کرد و او را به پرستش خدای یگانه فراخواند و دو معجزه مهم به وی ارائه داد، فرعون ساحران زیر دست شهرهای مختلف کشورش، مصر را فراخواند و به آن‌ها وعده داد که در صورت پیروزی بر موسی علیه السلام هرچه بخواهند به آن‌ها خواهد داد. روز مبارزه هنگامی که حضرت موسی علیه السلام عصایش را انداخت و تبدیل به اژدها شد و همه ابزار سحر ساحران را بلعید، ساحران فهمیدند که آنچه آن پیامبر خدا انجام می‌دهد سحر و جادو نیست؛ چون آن‌ها به فنون سحر و جادو آشنا بودند و دریافتند که کار موسای پیامبر علیه السلام هیچ تناسبی با سحر و جادو ندارد، و لذا در مقابل خدای موسی علیه السلام به سجده افتاده و ایمان آوردند.^۳

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن و بهامشه تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۹، ص ۲۱۴. شبیه این مطلب را ابن عربی نیز در «تفسیر القرآن الکریم»، ج ۱، ص ۴۴۷ و ج ۲، ص ۳۷ و ۳۸ گفته است.

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن و بهامشه تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵.

۳. سوره طه، آیات ۵۸-۷۰.

فرعون هنگامی که این صحنه را مشاهده کرد به ساحران گفت: «چرا بدون اجازه من ایمان آوردید؟»^۱ دیکتاتورها آن قدر مغرورند که انتظار دارند مردم حتی در اعتقادات قلبی شان از آنان اجازه بگیرند. سپس ساحران را این گونه تهدید کرد:

﴿فَلَا قِطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾؛ «به یقین دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می‌کنم؛ و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم؛ و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما شدیدتر و پایدارتر است!»^۲

ساحران دیروز و مؤمنان امروز به تهدیدهای فرعون توجهی نکردند و در راه ایمان، به شهادت رسیدند. به گفته مفسر بزرگ، مرحوم طبرسی: «كانوا اول النهار كفاراً سحرة وآخر النهار شهداء بررة؛ آنها صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق!»^۳

نظام الدین نیشابوری در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید: «منظور از شاخه‌های نخل، زر و زیورهای دنیای مادی است!»^۴ یعنی شما را از روحانیت و معنویت دور ساخته و گرفتار تعلقات دنیوی و زر و زیور مادی می‌کنم! کسانی که آیات قرآن را این گونه تفسیر می‌کنند، آیات قبل و بعد آن را مورد مطالعه قرار نمی‌دهند. آیا فرعون مردی الهی و بامعنویت بود که می‌خواست را با زر و زیور دنیا، از معنویت دور ساخته و به این وسیله مجازاتشان کند؟! اگر تفسیر به رأی، مرسوم و شایع شود و هرکس مطابق میلش آیات قرآن را تفسیر کند چه هرج و مرجی پیش می‌آید؟

۱. سوره طه، آیه ۷۱.

۲. سوره طه، آیه ۷۱.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۳.

۴. جامع البیان فی تفسیر القرآن و بهامشه تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۹، ص ۲۵.

یکی از دلهای حاصل از عصای موسی علیه السلام را هوای نفس تفسیر می‌کند؛ دیگری می‌گوید: منظور از آن نظام سرمایه‌داری است و نفر سوم آن را بر از دلهای فقر (که جامعه را با چالش مواجه می‌کند) تطبیق می‌دهد!

۳. تصویری از معاد

آیه شریفه ۲۶۰ سوره بقره سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام و پاسخ خداوند متعال را دربر دارد؛ توجه بفرمایید:

«رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟!» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» گفت: «آری (ایمان آورده‌ام) ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». فرمود: «در این صورت چهار پرنده (از گونه‌های مختلف) را انتخاب کن؛ و آن‌ها را (پس از ذبح کردن)، قطعه‌قطعه کن (و درهم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آن‌ها را صدا بزن، به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است».

این آیه شریفه در مورد معاد بحث می‌کند و همه مفسران نیز همین مطلب را فهمیده‌اند؛ اما نظام الدین صوفی در این جا هم مرتکب تفسیر به رأی شده و می‌گوید:

«منظور از مرغان و پرندگانی که در این آیه سخن از آن‌ها گفته شده، مرغ‌های ظاهری نبوده، بلکه قرار بود حضرت ابراهیم علیه السلام چهار صفت رذیله را به قربانگاه ببرد. خداوند به او فرمود: طاووس بخل و کلاغ حرص و خروس شهوت و کرکس غضب را سر بپر. یعنی این چهار صفت رذیله را از خود دور کن».

در ادامه می‌گوید: «جبال به معنای کوه نیست، بلکه از «جِبَلِي» به معنای طبیعی

است. یعنی در درون وجود تو جبل‌ها و طبایعی وجود دارد: روح نباتی، روح حیوانی، روح طبیعی و روح انسانی. مرغ‌های چهارگانه را ذبح کن و بر این چهار روح بگذار تا حیات معنوی پیدا کنی!^۱

درحقیقت این شخص به میل خود و برخلاف اصول و قواعد تفسیر و عقیده همه مفسران، آیه شریفه را مسخ کرده است. اگر این راه گشوده شود، او به شکل فوق تفسیر می‌کند و دیگری مرغ‌های چهارگانه را به قدرت‌های استکباری جهان، آمریکا و اسرائیل و مانند آن تفسیر می‌کند و دیگران به شکل دیگر، این‌گونه هیچ آیه‌ای از دست آن‌ها سالم نمی‌ماند. قرآن باید هادی ما باشد، نه ابزار دست ما برای تحریف حقایق و تثبیت خیالات و توهمات و ذهنیات.

۴. عتاب موسی علیه السلام چه بود؟

یکی دیگر از کسانی که آلوده تفسیر به رأی شده‌اند محی الدین عربی^۲ از سران صوفیه است. وی به یک معنا پایه‌گذار وحدت وجود به‌شمار می‌رود و آثار تصوّف در کتاب‌هایش موج می‌زند.

سؤال: اگر وی انسان بدی بود چرا امام خمینی رحمته الله علیه در برخی از سخنانش از او نام برده است؟

جواب: ابن عربی هرچند ضعف‌های فراوان و اشتباهات زیادی داشت، اما دارای جنبه‌های مثبتی نیز بود، که ذکر نام او در سخنان امام راحل رحمته الله علیه به دلیل آن جنبه‌های مثبت است و به معنای تأیید کامل این شخص نمی‌باشد. به هر حال ابن عربی در کتاب فصوص الحکم^۳ در «فصّ هارونیه» در مورد

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن و بهامشه تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص ۴۴.

۲. شرح حالات و انحرافات او را در کتاب «داوری‌های متضاد درباره محی الدین عربی» مطالعه فرمایید.

۳. «فصوص» جمع «فص» به معنای نگین است. و «فصوص الحکم» به معنای نگین‌های حکمت می‌باشد و با عنایت به این‌که کتاب مذکور دارای فص‌های مختلف است فصوص الحکم نامیده شده است.

این‌که چرا حضرت موسی علیه السلام پس از بازگشت از کوه طور و مشاهده گوساله پرستی بنی اسرائیل، به برادرش هارون اعتراض کرد می‌گوید:

«اعتراض موسی علیه السلام به هارون به این علت نبود که بنی اسرائیل گوساله پرست شده بودند، به این دلیل بود که چرا هارون به گوساله پرستی آن‌ها معترض بود! چون گوساله پرستی طبق مبنای وحدت وجود اشکالی ندارد و تمام موجودات عین خدا هستند و کسی که گوساله را می‌پرستد گویا خدا را می‌پرستد!

به کلام او توجه فرمایید: «وكان عتب موسى اخاه هارون لما وقع الامر في انكاره وعدم اتساعه فان العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء؛ علت اعتراض موسی علیه السلام به برادرش هارون این بود که هارون در مقابل کار بنی اسرائیل شرح صدر نداشت و گوساله پرستی را انکار کرد؛ در حالی که عارف کسی است که خداوند را در همه چیز مشاهده کند، بلکه خدا را عین همه چیز ببیند».^۱

به راستی بر اثر تفسیر به رأی چه تحریف عجیبی در این جا رخ داده است! خداوند متعال در آیات ۹۲ و ۹۳ سوره طه می‌فرماید:

﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾؛ «(هنگامی که موسی بازگشت، گفت: «ای هارون! هنگامی که دیدی آن‌ها گمراه شدند، چه چیز مانع بود که از من پیروی کنی؟! آیا فرمان مرا عصیان کردی؟!».

قرآن مجید با صراحت می‌گوید بنی اسرائیل گمراه شدند و کار آن‌ها صحیح نبود. چطور ابن عربی کار آن‌ها را صحیح می‌داند؟ او چگونه ضلالت بنی اسرائیل را به شکل دیگری تفسیر کرده است؟

این مطلب اختصاص به این مورد ندارد؛ وی در داستان سامری نیز دست به تفسیر به رأی زده است، می‌گوید:

۱. فصوص الحکم، الجزء الاول، ص ۱۹۲.

اگر موسی علیه السلام اعتراض کرد، به دلیل پرستش گوساله نبود، به این دلیل بود که سامری پرستش را منحصر در گوساله پرستی کرده بود. باید همه چیز را عین خدا دانست و پرستش آن را مجاز شمرد.^۱

در حالی که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرٍ قَدْ لَمْ لَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا * إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾؛ «(اکنون) به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی بنگر که آن را می سوزانیم؛ سپس تمام ذرات آن را به دریا می پاشیم. معبود شما تنها خداوند یگانه است که جز او هیچ معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فراگرفته است».^۲

قرآن مجید باصراحت کار سامری را زشت و قبیح شمرد، تا آن جا که آن را مستحق سوختن با آتش و ریختن خاکسترش در دریا می داند تا هیچ اثری از آن باقی نماند. با این حال، چگونه ابن عربی کار وی را توجیه می کند؟ آیا این انحراف و اشتباه جز در سایه تفسیر به رأی حاصل می شود؟

نمونه ای از تفسیر به رأی فرقه ضالّه

بهایبی ها و اعضای فرقه ضالّه در ابتدای کار ادعا می کردند رئیس آنها باب و نائب حضرت مهدی (عج) است. پس از آن که عده ای را فریفته و به دور خود جمع کردند ادعای بزرگتری نمودند و گفتند: «رئیس ما خود امام زمان است و حضرت مهدی (عج) ظهور کرده است!».

اما به این هم قناعت نکرده و ادعای پیامبری و دین جدید کردند. آنها مدعی شدند دوران اسلام به پایان رسیده و این دین نسخ شده و خداوند پیامبر جدید و دین تازه ای آورده است!

۱. فصوص الحکم، جزء اول، ص ۱۹۲.

۲. سوره طه، آیات ۹۷ و ۹۸.

درحقیقت روس‌ها و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها این مذهب جعلی را ساختند و اکنون نیز مهم‌ترین مدافع آن‌ها کنگرهٔ آمریکاست، به گونه‌ای که کوچک‌ترین تلنگری به آن‌ها در ایران، صدای اعضای کنگره را بلند می‌کند.^۱

اعضای فرقه ضالّه نیز که معتقدند قرآن کتابی آسمانی است که دوران آن سپری شده، دست به تفسیر به رأی زده‌اند، تا از برخی آیات قرآن به نفع خود بهره بگیرند. از جمله آیاتی که مورد سوء استفادهٔ آن‌ها قرار گرفته، آیهٔ شریفهٔ ۴۰ سورهٔ معارج است؛ توجّه بفرمایید:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾؛ «سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها! که ما قادریم».

مفسران در تفسیر این آیهٔ شریفه، نظرات مختلفی داده‌اند، که ما دو نظریهٔ زیر را انتخاب کرده‌ایم:

۱. زمین کروی است و به همین علت مشرق‌ها و مغرب‌های زیادی دارد و مشرق یک کشور مغرب کشور دیگری محسوب می‌شود. به عنوان مثال مشرق کشور ما، مغرب افغانستان محسوب می‌شود و مشرق عراق، مغرب ایران به شمار می‌رود. آری، وقتی زمین کروی است به تدریج می‌چرخد و درمقابل نور خورشید قرار می‌گیرد و مشرق یک منطقه، مغرب منطقهٔ دیگری می‌شود و لذا زمین، مشرق‌ها و مغرب‌های متعدّدی دارد و از آن‌جا که در گذشته کرهٔ زمین را مسطح تصوّر می‌کردند به این نکته پی‌نبردند و قرآن مجید از این نکتهٔ مهم پرده برداشت.

۲. کرهٔ زمین علاوه بر گردش به دور خود، به دور خورشید هم می‌چرخد؛ ولی محور فرضی کرهٔ زمین از قطب شمال به قطب جنوب، نسبت به سطح دایرهٔ حرکت آن، ۲۳ درجه انحراف دارد، به همین علت طول روزها و شب‌ها در ایام

۱. شرح بیشتر را در مورد این مذهب ساختگی، در کتاب «ارمغان استعمار» مطالعه فرمایید.

مختلف سال متفاوت است. روزها طولانی و طولانی تر می شود و به همان نسبت شبها کوتاه تر می گردد و بالعکس؛ یعنی خورشید هر روز از نقطه کمی متفاوت با روز قبل طلوع و در نقطه متفاوتی غروب می کند. بنابراین، به تعداد نیمی از روزهای سال مشرق و مغرب داریم.

نتیجه این که هم به حسب مکانهای مختلف، مشرقها و مغربهای متفاوتی داریم و هم به حسب زمانهای مختلف اشاره به این نکته دقیق، از معجزات علمی قرآن مجید محسوب می شود.

سؤال: چرا در آیه شریفه ۱۷ سوره الرحمن ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾

تنها به دو مشرق و دو مغرب اشاره شده است؟

جواب: این آیه شریفه اشاره به مشرق و مغرب اعتدالی دارد که یکی از آنها در اول بهار است و دیگری اول پاییز؛ هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است.^۱

پس از روشن شدن تفسیر آیه شریفه ببینیم فرقه ضاله چگونه آن را تفسیر کرده اند. این بی سوادها، که زحمت مطالعه تفسیر حقیقی این گونه آیات را به خود نداده، یا نتوانسته اند بفهمند، گفته اند:

«منظور از آسمان در این جا آسمان دیانت است و شمس و قمر هم اشاره به عقاید و معارف می باشد، و منظور از مشرقها و مغربها طلوع و غروب ادیان و مذاهب است. یعنی دینی طلوع می کند و دین قبلی به پایان می رسد و منسوخ می گردد!»^۲.

۱. یا به دو مشرق و دو مغربی که در میان مشارق و مغارب ممتاز است اشاره می کند که یکی در آغاز تابستان یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان یعنی حداقل پایین آمدن خورشید در مدار جنوبی است؛ که از یکی به مدار رأس السرطان و از دیگری به مدار رأس الجدی تعبیر می کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۱۷ سوره الرحمن).

۲. تفسیر به رأی، ص ۵۹ و ۶۰.

اعضای فرقه ضالّه قصد دارند بدین وسیله خاتمیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را زیر سؤال ببرند و بگویند: «هرچند قرآن کتاب آسمانی و دین اسلام دین حقی بوده، اما مدت آن سپری گشته و منسوخ شده است، و آیه مورد بحث دلالت بر این دارد که ادیان یکی پس از دیگری آمده و نسخ می شوند و دین اسلام دین خاتم نیست!».

در حالی که این گونه تفسیرها، که خارج از چهارچوبه و ضوابط ادبیات عرب است، مصداق واضح تفسیر به رأی محسوب می شود. در کدام کتاب لغت «آسمان» به «دین»، و «شمس» و «قمر» به «عقاید و معارف»، و «مشارق و مغارب» به «طلوع و غروب ادیان و مذاهب» تفسیر شده است؟! به راستی تفسیر به رأی بسیار خطرناک است و اعتبار آیات قرآن را به طور جدی تهدید می کند.

نمونه ای از تفسیر به رأی کمونیست ها

زمانی که مرام کمونیستی رواج پیدا کرد عده ای از مسلمانان نیز به آنها متمایل شدند که ما آنها را کمونیست های اقتصادی نامیده بودیم؛ زیرا کمونیست ها از نظر فلسفی منکر خدا و دین هستند؛ چون کار آنها براساس ماتریالیسم یعنی ماده گرایی است؛ اما بعضی ها از نظر فلسفی اعتقاد به قرآن داشتند، ولی از جهت مسائل اقتصادی متمایل به کمونیست ها بودند و لذا نام کمونیست اقتصادی بر آنها گذاشته شد.

به هر حال، این دسته از کمونیست ها در کتاب های خود به طرز عجیبی دست به تفسیر به رأی زدند.

از جمله سوره هایی که از تفسیر به رأی آنها در امان نماند، سوره فلق است. ابتدا به توضیح اجمالی آیات این سوره توجه کنید، تا به تفسیر آنها پردازیم:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾؛ «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح». در این آیه شریفه به خداوندی که سپیده دم را آفرید پناه می بریم.

«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»؛ «از شرّ آنچه آفریده است». در آیه دوم از شرّ هر مخلوق شروری به خدا پناه می‌بریم؛ خواه شیطان باشد، یا انسان شیطان‌صفت، یا حیوانات موذی.

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»؛ «و از شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود». با توجه به این‌که افراد شروری مانند سارقان، در شب کار خود را انجام می‌دهند، در این آیه شریفه از شرّ آن‌ها به خدا پناه برده شده است.

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»؛ «و از شرّ آن‌ها که (با افسون و سحر) در گره‌ها می‌دمند».

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»؛ «و از شرّ حسود هنگامی که حسد می‌ورزد». از جمله اموری که باید از آن به خدا پناه برد، شرّ حسودان است، که خطرات زیادی ایجاد می‌کند. حال ببینیم کمونیست‌ها این آیات را چگونه تفسیر کرده‌اند.

می‌گویند: «فلق» صحگاهان انقلاب کمونیستی است. بنابراین معنای «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» چنین است: «پناه می‌برم به نوزایی قوانین سررشته‌دار سپیده‌دمان انقلاب. سپیده‌دمان سیاهی شکاف تاریکی شکن». خلاصه این‌که فلَق به معنای انقلاب کمونیستی است.

و در تفسیر «مَا خَلَقَ» در آیه دوم، خلق را به خلقت و آفرینش تفسیر نکرده؛ بلکه به چیز کهنه و پوسیده تفسیر نموده‌اند. یعنی: «از شرّ آنچه کهنه شده و از شر هر نظام سیاهی که فضای هستی انسان‌ها را فرامی‌گیرد».

و در مورد تفسیر «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» می‌گویند: «و از شر قدرت‌های افسونگر؛ آن‌ها که زیربنای نظام‌های سرمایه‌داری هستند».

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»؛ «و از شرّ دمنده در گره‌های اراده خلق‌ها با وسایل تبلیغی و رسانه‌های گروهی».^۱

۱. تفسیر به رأی، ص ۵۰. شرح بیشتر در مورد این تفسیرهای به رأی را در همان کتاب، ص ۴۸-۵۸ مطالعه فرمایید.

خلاصه این که سوره فلق پیام آور انقلاب کمونیستی و زوال و نابودی نظام سرمایه داری است.

کسانی که دست به تفسیر به رأی می زنند، نه لغت، نه علم صرف، نه نحو، و خلاصه هیچ قاعده ادبی دیگری را مراعات نمی کنند و هرچه دلشان بخواهد می گویند!

نتیجه این که اگر پای تفسیر به رأی در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی گشوده شود، هر شخص ضال و مضلّی می تواند افکار و عقاید خود را بر آیات و روایات تحمیل کرده و در سایه تفسیر به رأی، آیات و روایات را همچون موم به هر شکلی که مایل است درآورد.

برای قرآن مجید هزاران تفسیر کامل و تفسیر بخشی از قرآن نوشته شده است؛ ولی تمام این تفاسیر یکنواخت و یکسان نیست، بلکه هر مفسری روش تفسیری خاصی دارد، که باید با آن آشنا شویم. در این بحث به دوازده نمونه از روش‌های تفسیری به‌طور خلاصه می‌پردازیم و البته روشن است که روش‌های تفسیری منحصر در این دوازده مورد نیست.

۱. روش فلسفی

بعضی از فلاسفه، مانند مآلصدر^۱، که دست به تفسیر قرآن زده‌اند، برای این کتاب آسمانی تفسیری فلسفی نگاشته و از زوایای تخصصی خویش یعنی فلسفه

۱. کتابی به نام «کتابنامه بزرگ قرآن کریم» به رشته تحریر درآمده، که مشخصات چهل هزار کتابی که پیرامون قرآن مجید نوشته شده در آن گردآوری شده است. قسمت عمده این کتاب‌ها در مورد تفسیر قرآن است. در ضمن نام بخشی از این تفاسیر، که توسط مفسران شیعه تألیف شده، در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، ج ۴، ص ۲۳۱ به بعد و «طبقات مفسران شیعه» در پنج جلد، آمده است.

۲. نامش محمد بن ابراهیم ابن یحیی شیرازی، معروف به صدرالمتهلین است. طبق آنچه که در «الذریعه» آمده ایشان موقف به تفسیر تمام قرآن نشده، بلکه بخش‌هایی از این کتاب آسمانی را تفسیر کرده است. شرح بیشتر را در «الذریعه»، ج ۴، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ مطالعه فرمایید.

به آن نگاه کرده‌اند. مرحوم مآلصدرای بین دو مکتب معروف فلسفی مشاء و اشراق، جمع کرد. مکتب مشاء بیشتر از دیدگاه عقلانیت به عالم هستی می‌نگرد و مکتب اشراق از راه عاطفه و قلب و از درون. به تعبیر دیگر، این مکتب بیشتر از طریق مشاهدات درونی و اشراقات باطنی به جهان نگاه می‌کند. مآلصدرای بین این دو مکتب جمع کرد و در تفسیرش هر دو مکتب خودنمایی می‌کند. خلاصه این‌که روش او در تفسیرش، روش فلسفی مشائی و اشراقی است.

۲. روش اخباری

در این روش فقط از زاویه اخبار و احادیث به تفسیر قرآن پرداخته می‌شود. چون معتقدند قرآن را غیر معصوم نمی‌فهمد و دیگران حق اظهار نظر درباره آن نداشته و اساساً نمی‌توانند آیات قرآن را تفسیر کنند.

کتاب البرهان فی تفسیر القرآن و نورالثقلین (از تفسیرهای شیعی) و الدرالمشور (از تفاسیر اهل سنت) روش اخباری را دنبال کرده و در ذیل هر آیه‌ای فقط به ذکر روایات و احادیث مربوط به آن آیه، پرداخته است. نویسندگان تفاسیر قرآن معمولاً در مقدمه کتاب خود روش کار و دیدگاهشان را در مورد تفسیر بیان کرده‌اند. مرحوم بحرانی در مقدمه البرهان فی تفسیر القرآن می‌گوید:

«ان اسرار تأویله لا تهتدي اليه العقول، وانوار حقائق حقیاته لا تصل اليه قريحة المفضول، ولهذا اختلف في تأويله الناس، وصاروا في تفسيره على انفس وانعكاس، قد فسروه على مقتضى ادیانهم، وسلکوا به على موجب مذاهبهم واعتقادهم، وكل حزب بما لديهم فرحون، ولم يرجعوا فيه الى اهل الذکر، اهل التنزیل والتأویل، القائل فيهم جل جلاله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱ لا غیرهم؛ عقل‌ها به

۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

اسرار تفسیر قرآن نمی‌رسد، و قریحه‌های عقب‌مانده به انوار حقایق پنهان قرآن دست پیدا نمی‌کند، و به همین علت مردم در تفسیر آیات قرآن دچار اختلاف نظر شده، هرکدام راهی را برگزیده و به آنچه انتخاب کرده دل‌خوش نموده است، و در این زمینه به سراغ اهل‌البیت علیهم‌السلام که مفسران واقعی هستند نرفته‌اند؛ کسانی که خداوند تنها در مورد آن‌ها فرمود: «تفسیر آیات قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند». سپس می‌گوید: «چه کسی جز حضرات معصومین علیهم‌السلام قادر بر تفسیر قرآن است؟!». ^۱

۳. روش علوم طبیعی

برخی از مفسران قرآن، که در علوم طبیعی تخصصی داشته‌اند، به مطالعه قرآن از این زاویه پرداخته و در تفسیر خود بیشتر به سراغ این نکات رفته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به آقای طنطاوی، نویسنده تفسیر الجواهر فی تفسیر القرآن اشاره کرد. این دانشمند معروف مصری در مقدمه تفسیرش می‌گوید:

«أنتی خلقت مغرماً بالعجایب الکوئیه، معجبا بالبدایع الطبیعیة، مشوقاً الی ما فی السماء من جمال، وما فی الارض من بهاء وکمال، آیات بینات، وغرائب باهرات، شمس تدور، وبدر یسیر، ونجم یضیء، وسحاب یذهب ویجیی... فاخذت أوّلف کتباً لذلک شتی، کنظام العالم والامم، وجواهر العلوم، والتاج المرصع، وجمال العالم، والنظام والاسلام... ولکن کل ذلک لم یشف منی الغلیل، ولم یقم علی غنائہ من دلیل، فتوجهت الی ذی العزة والجلال، ان یوفقنی ان افسر القرآن، واجعل هذه العلوم فی خلاله؛ من أفریده شدم در حالی که در درون ذاتم عشق و علاقه‌ای عجیب به عجایب عالم آفرینش وجود دارد، و از بدایع عالم خلقت و حوادث جهان طبیعت و چهره‌های مختلف گیاهان و انسان‌ها و حیوانات در شگفتم. شوق

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

زیادی به زیبایی‌های موجود در آسمان و صحنه‌های درخشان و باکمال زمین و نشانه‌های روشن خداوند و شگفتی‌های آشکار و خورشیدی که می‌چرخد و ماهی که حرکت می‌کند و ستاره‌ای که می‌درخشد و ابرهایی که می‌روند و می‌آیند، دارم... در پی این عشق ذاتی و علاقه درونی، دست به تألیف کتاب‌هایی دربارهٔ عجائب آفرینش زدم؛ مانند نظام العالم والامم و جواهرالعلوم و التاج المرصع و جمال العالم و النظام والاسلام و... ولی این‌ها مرا سیراب نکرد و لذا به خدای عزیز توجه پیدا کردم و از او خواستم مرا موفق به تفسیر قرآن کند، تا تمام آن حقایق را در کتاب تفسیرم بنویسم^۱ و در پایان ادعا می‌کند: خداوند این نکات را به قلب من انداخته و به من الهام کرده است.

۴. روش ذوقی

بعضی از مفسران، خود را از قیدوبند معانی حقیقی و مجازی الفاظ و اصول ادبیات عرب آزاد دانسته و آیات قرآن مجید را مطابق ذوق و سلیقه خود تفسیر و گاه از تفسیر به رأی نیز استفاده کرده‌اند. به تعبیر دیگر، یک سلسله عقاید را در زمینه‌های مختلف قبلاً برای خود پذیرفته‌اند و سعی کرده‌اند آن را در آیات جستجو کنند و هر جا نیافتند با تعبیرات ذوقی و تفسیر به رأی آیات را بر عقیده خود تطبیق دهند. روشن است که این روش، هم برخلاف موازین عقلی و هم آموزه‌های اسلامی است.

چنین کسانی تا آنجا پیش می‌روند که به عنوان مثال، که عرفان کاذبی به نام «عرفان حلقه»، شیطان را از طرف خدا مأمور سجده نکردن بر آدم علیه السلام می‌دانند تا

۱. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲.

«حلقه تضاد» که با سلیقه خود آن را درست کرده‌اند کامل شود. فکر کنید چقدر از آیات قرآن را که در جای جای آن سخن از طرد و لعن شیطان آمده باید تفسیر به رأی کنند تا به هدف خود برسند؟!

به یقین این روش تفسیری، هرچند در بخشی از آیات قرآن باشد، پذیرفته نیست و دامی است از دام‌های شیطان که باید از آن به خدا پناه برد.

۵. روش عرفانی

برخی از مفسران، قرآن مجید را تنها از دریچه عرفان مورد مطالعه قرار داده و آیاتش را تفسیر کرده‌اند. تفسیرهایی که با این روش نوشته شده زیاد است؛ که از جمله می‌توان به کتاب مخزن العرفان بانوی اصفهانی اشاره کرد. زن عارفه‌ای که از دیدگاه مسائل عرفانی به قرآن نگاه کرد و آن را تفسیر نمود. منظور از عرفان، صفای باطن و شناخت خداوند از طریق درون و باطن است. عارف معتقد است که روح و قلب انسان همچون آینه‌ای است که هرچه شفاف‌تر باشد انعکاس نور معرفت در آن بهتر صورت می‌گیرد.

۶. روش صوفی‌گری

برخی از تفاسیر از دیدگاه تصوف نوشته شده است. از جمله این تفاسیر می‌توان به تفسیر خواجه عبدالله انصاری اشاره کرد که میبیدی آن را شرح کرده، و به نام کشف الاسرار و عده الابرار منتشر شده است. تفسیر محیی الدین عربی نیز از همین روش پیروی کرده است.

۷. روش اجتماعی

عده‌ای از مفسران، قرآن را از دیدگاه مسائل اجتماعی و اخلاقی دنبال کرده

و مسائل اجتماعی قرآن را زیر ذره‌بین تفسیر خود گذاشته‌اند. مرحوم محمدجواد مغنیه، که مرد روشنفکری بود و در فن بیان و قلم توانایی زیادی داشت، تفسیر الکاشف را با توجه به همین روش به رشته تحریر درآورد.

۸. روش عصری

این روش حاصل کار کسانی است که با دیدگاه عصر و زمان به قرآن نگریسته‌اند. روشنفکرهای تند و داغ، این روش را در پیش می‌گیرند. تفسیر المنار بر این اساس نوشته شده، بخشی از این کتاب را محمد عبده و بخش دیگرش را محمد رشید رضا نوشته است.

آن‌ها بسیار روشنفکر مآبانه به مفاهیم قرآن می‌نگرند. مثلاً هنگامی که به مفاهیمی همچون ملائکه و اجنه می‌رسند می‌گویند: «خیال نکنید که فرشته و جن موجودات مستقلی هستند، بلکه این‌ها قوانین عالم طبیعت‌اند. مثلاً خداوند در گیاهان روحی قرار داده که رشد و نمو می‌کند. این، همان فرشته است که گیاهان را پرورش می‌دهد. آری نیروهای حاکم بر عالم طبیعت ملائکه، و مخالفان آن اجنه هستند». البته بطلان چنین نظریاتی روشن است.

هدف این افراد نوشتن تفاسیری بوده که در محافل دانشگاهی، مورد استقبال و پذیرش روشنفکران غرب‌زده قرار گیرد.

۹. روش ادبی

در این روش، بیشتر، مسائل مربوط به فصاحت و بلاغت قرآن مجید دنبال می‌شود. از جمله این تفاسیر می‌توان به تفسیر کشاف نوشته زمخشری اشاره کرد؛ هرچند مطالب دیگری نیز در این کتاب یافت می‌شود.

۱۰. روش فقهی

عده‌ای از دانشمندان به تفسیر آیات فقهی قرآن پرداخته‌اند که زبده البیان فی احکام القرآن نوشته مرحوم مقدّس اردبیلی از جمله این تفاسیر است.

۱۱. تفسیر قرآن با قرآن

منظور از این روش آن است که برای تبیین آیات قرآن از خود قرآن کمک گرفته و قرآن را با قرآن تفسیر کنیم. این روش در کتاب‌های تفسیری مختلفی دنبال شده، ولی نمونه اتم و اکمل آن تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی است. ایشان در مقدمه کتابش می‌فرماید:

«لیس بین آیات القرآن آیه واحدة ذات اغلاق وتعقید فی مفهومها بحيث یتحیر الذهن فی فهم معناها، وکیف وهو افصح الکلام ومن شرط الفصاحة خلو الکلام عن الاغلاق والتعقید؛ در میان تمام آیات قرآن یک آیه معلق و نامفهوم، که ذهن انسان در فهم آن حیران و سرگردان شود، وجود ندارد. چگونه ممکن است آیه مغلّی وجود داشته باشد در حالی که قرآن مجید فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلمات و سخنان است و یکی از شرایط فصاحت و بلاغت (همان‌گونه که در کتاب‌های علم معانی و بیان آمده است)^۱ این است که کلام خالی از تعقید و اغلاق و پیچیدگی بوده و مفهوم روشنی داشته باشد».^۲

نیاز به روایات در تفسیر قرآن با قرآن

در این جا ممکن است اشتباهی رخ دهد و شبهه‌ای به وجود آید، که باید به آن

۱. مختصر المعانی، ص ۹.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹.

پاسخ داد: آیا معنای تفسیر قرآن با قرآن این است که نیازی به روایات معصومین علیهم السلام نیست و قرآن برای ما کافی است؟ در پاسخ این شبهه می‌گوییم: بین «ابهام» و «اجمال» فرق است. گاه گفته می‌شود: فلان کلام مبهم و نامفهوم است و گاه گفته می‌شود: مجمل است و نیاز به توضیح دارد.

قرآن مجید هیچ پیچیدگی و ابهامی ندارد و کلام نامفهومی نیست و اگر در یک‌جا معنای آیه‌ای را نتوانیم بفهمیم، با استعانت از آیات دیگر آن را تفسیر می‌کنیم. اما برخی آیات قرآن اجمال دارد، که با روایات حضرات معصومین علیهم السلام و گاه مطالعه تاریخ برطرف می‌شود. به چند نمونه در این زمینه توجه فرمایید:

۱. در آیات اولیه سوره بقره می‌خوانیم:

﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ «الم. این کتاب با عظمتی است که هیچ‌گونه شکّی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است. (همان) کسانی که به غیب (حقایقی که از حسّ، پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از نعمت‌هایی که به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

این آیه شریفه پیچیدگی و ابهام و اغلاقی ندارد، اما اجمال دارد. تعداد نمازهای روزانه، تعداد رکعات هر نماز، مقدار رکوع‌ها و سجده‌ها، جهر و اخفات و دیگر شرایط و احکام آن، در آیه بیان نشده است و آیه شریفه از این جهات مجمل است. همچنین اجناسی که به آن زکات تعلق می‌گیرد، نصاب زکات، شرایط زکات‌دهنده و مصرف‌کننده آن و دیگر شرایط و احکام زکات در این جا بیان نشده است.

نتیجه این که آیه شریفه ابهام ندارد، اما اجمال دارد که حضرات معصومین علیهم السلام اجمال آن را در روایات برطرف کرده‌اند.

۲. خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره حج می‌فرماید:

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾؛ «و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف می‌کنند».

این آیه شریفه نیز ابهام و پیچیدگی ندارد، چون معنای طواف روشن است؛ اما اجمال دارد؛ زیرا تعداد دورهای طواف، نقطه آغاز و پایان آن، جهت حرکت، و دیگر شرایط و احکام طواف در آیه شریفه بیان نشده، بلکه توسط حضرات معصومین علیهم‌السلام تبیین گردیده است.

۳. در آیه شریفه ۱۵۸ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾؛ «صفا و مروه از شعائر الهی است؛ بنابراین، هر کس که حج خانه خدا و یا عمره انجام دهد، باکی بر او نیست که بر آن دو طواف کند (و سعی صفا و مروه به جای آورد) و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (نسبت به عمل او) قدردان، و (از آن) آگاه است».

«سعی» در آیه شریفه ابهامی ندارد و معنای آن روشن است؛ اما این که چند دور باید سعی کرد؟ و نقطه آغاز و پایان آن کجاست؟ و آیا نیازی به وضو دارد یا نه؟ و موالات در آن معتبر است یا نه؟ و بازگشت به عقب چه حکمی دارد؟ و دیگر احکام سعی، اموری است که به آن پرداخته نشده و آیه شریفه از این جهات اجمال دارد و این سؤالات در سایه روایات حضرات معصومین علیهم‌السلام روشن و تبیین می‌گردد.

۴. خداوند متعال در آیه ۱۵۳ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی راکه از کوه بالا می‌رفتید؛ و (یا در بیابان پراکنده می‌شدید؛ و از وحشت، به هیچ کس (از عقب ماندگان) نگاه نمی‌کردید؛ در حالی که پیامبر از پشت سر،

شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به دلیل آن بود که دیگر نه برای از دست رفتن چیزی (مانند غنائم جنگی) غمگین شوید، و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است».

این آیه شریفه نیز ابهام و پیچیدگی ندارد و معنای آن روشن است؛ اما این که مربوط به چه جنگی است؟ چیزی از قرآن استفاده نمی‌شود و از این جهت اجمال دارد. اما هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم و شأن نزول آیه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم اجمال آن برطرف شده و متوجه می‌شویم که مربوط به جنگ احد است.

بنابراین، این که مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: در قرآن مجید همه چیز آمده و قرآن را می‌توان با قرآن تفسیر کرد، منظور این است که آیات قرآن ابهام و پیچیدگی ندارد و در سایه آیات دیگر قابل تفسیر است. پس معنای تفسیر قرآن با قرآن استغنا و بی‌نیازی از کلمات معصومین علیهم‌السلام و تاریخ و شأن نزول آیات و سور نیست.

سؤال: آیا آیات متشابه و حروف مقطعه قرآن هم ابهام ندارد؟

جواب: آیات متشابه به وسیله آیات محکم تفسیر می‌شود؛ مثلاً آیه **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾**^۱ از آیات متشابه قرآن است، ولی هنگامی که در کنار آیه شریفه **﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾**^۲ یا آیه شریفه **﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾**^۳ یا آیه شریفه **﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾**^۴ قرار

۱. سوره مائده، آیه ۶۴؛ ترجمه: «یهود گفتند: «دست خدا بسته است» دست‌هایشان بسته بادا و به خاطر آنچه گفتند، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است».

۲. سوره شوری، آیه ۱۱؛ ترجمه: «هیچ چیز همانند او نیست».

۳. سوره انعام، آیه ۱۰۳؛ ترجمه: «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند».

۴. سوره حدید، آیه ۴؛ ترجمه: «و هر جا باشید او با شماست».

می‌گیرد معلوم می‌شود که خداوند مکان و جسم ندارد و هیچ چیز در عالم مانند او نیست. بنابراین، منظور از «ید» در این جا آن عضوی که در بدن موجودات است نمی‌باشد، بلکه کنایه از قوت و قدرت خداوند متعال است.

دیگر آیات متشابه نیز به وسیله آیات محکم تفسیر می‌شود و ابهامی باقی نمی‌ماند. حروف مقطعه نیز تفسیر روشنی دارد که در تفسیر نمونه نوشته‌ایم. نتیجه این که ابهام و پیچیدگی در آیات قرآن وجود ندارد، اما برخی آیات قرآن اجمال دارد، که در روایات، تفسیر و تبیین شده است.

خلاصه این که ما تفسیر قرآن با قرآن را صحیح می‌دانیم، اما معنای آن بی‌نیازی از سنت پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام نیست، بلکه در تبیین اجمال آیات به آن‌ها نیاز داریم.

بنابراین، هنگام مطالعه هر تفسیری باید دیدگاه و روش تفسیری آن مفسر را در نظر داشته باشیم و خیال نکنیم که تفسیر قرآن فقط همان چیزی است که آن مفسر گفته است؛ زیرا هر مفسری روش تفسیری خاصی دارد و درباره آنچه که خارج از محدوده تخصصی اوست بحث نمی‌کند.

۱۲. روش تفسیر جامع

ماوراء این ده گروه، کتاب‌هایی نوشته شده که می‌توان آن‌ها را تفسیر جامع نامید و آن تفاسیری است که هم به مسائل ادبی قرآن پرداخته، هم مسائل فقهی آن را مد نظر قرار داده، و هم در مورد مسائل اخلاقی و اجتماعی و تاریخی آن به مقدار کافی سخن گفته است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین کاری کرده و ما نیز در تفسیر نمونه از همین روش تبعیت کرده‌ایم. البته این که گفته می‌شود جامع، منظور در مقایسه با تفاسیر دیگر و در حدّ توان نویسندگان است، نه جامع به معنای حقیقی کلمه.

فلسفه روش‌های مختلف تفسیری

قرآن کتاب بسیار جامعی است، چون کلام خداست و کلام خدا همچون ذات او بی نهایت است. مفاهیم کلام خدا نیز بی نهایت می‌باشد، و لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي عَزَائِبُهُ؛ ناگفته‌های قرآن نامحدود است و شماره نمی‌شود و غرایب آن کهنه نمی‌گردد و در هر عصر و زمانی مطلب تازه‌ای دارد»^۱.

نتیجه این‌که قرآن مجید کتاب بسیار جامعی است و همه‌چیز دارد و همیشه تازه است و بوی کهنگی نمی‌گیرد و هرکس با دیدگاه و تخصص خود از معارف آن بهره می‌برد.

قرآن مجید مانند دریای بسیار عمیقی است که لؤلؤ و مرجان و صدف و ماهی‌های مختلف و نهنگ و مانند آن دارد و همه کسانی که به دریا می‌روند یکسان از آن استفاده نمی‌کنند.

عده‌ای تنها از تماشای آن لذت می‌برند. برخی تنی به آب زده و در آن شنا کرده و خود را در آن شستشو می‌دهند. ماهیگیران به صید ماهی می‌پردازند. صیادان نهنگ، نهنگ‌ها را صید کرده و از قسمت‌های قابل استفاده آن استفاده می‌کنند. گروهی به دنبال لؤلؤ و مرجان و صدف هستند. فیلم‌سازان از عجایب آن تصویربرداری می‌کنند تا فیلم‌های مستند زیبایی ساخته و در معرض دید دیگران بگذارند. کاشفان نفت در اعماق دریا به جستجوی چاه‌های نفت می‌پردازند.

خلاصه این‌که دریا همه‌چیز دارد، اما بهره‌برداری مردم از آن یکسان نیست، بلکه هرکس مطابق ذوق و سلیقه و تخصص خود از آن بهره می‌گیرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۵.

در تشبیه دیگر، می‌توان قرآن مجید را به باغ خرّم و سرسبزی تشبیه کرد که دارای انواع درختان و گیاهان و دیگر محصولات است. برخی به سراغ میوه‌های آن می‌روند. شاعران به تماشای گل و گیاه آن می‌پردازند، تا سوزهای برای سرودن شعر بیابند. داروسازان در پی گیاهان دارویی آن هستند، تا مرهمی برای دردی بسازند، و خلاصه هرکس مطابق تخصّص و ذوق و سلیقه‌اش از این باغ استفاده می‌کند.

نتیجه این‌که چون تخصّص و اطلاعات ما محدود است نمی‌توانیم آیات قرآن را از تمام زوایا و به‌طور کامل تفسیر کنیم، بلکه هرکس به‌اندازه ظرف وجودی‌اش از آن سود می‌برد. آن‌کس که پیمانه کوچک‌تری دارد بهره‌اش از این چشمه همیشه جوشان کمتر است و آن‌که پیمانه بزرگ‌تری دارد بهره بیشتری می‌برد.

* * *

این که خداوند متعال در آیه شریفه ۸۹ سوره نحل می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛ (و این کتاب را که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است، بر تو نازل کردیم)، منظور چیست؟

مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان^۱ در تفسیر ﴿تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ می فرماید: معنای آیه این است که خداوند همه مسائل مربوط به شریعت را در قرآن مجید بیان کرده است. به تعبیر دیگر، هیچ چیز از اموری که مردم در دینشان به آن احتیاج دارند وجود ندارد مگر این که در قرآن آمده است، یا با صراحت و یا به حکم این که فرمود: «آنچه رسول ما می گوید گرفته و عمل کنید».^۲ بنابراین، سخنان و سیره پیامبر اسلام ﷺ نیز طبق این آیه شریفه تبیان است. نتیجه این که تمام آنچه از مسائل دینی مورد نیاز انسان است در قرآن مجید آمده است، یا به طور صریح یا با احاله کردن به پیامبر اسلام و جانشینان معصومش علیهم السلام.

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۹۰.

۲. سوره حشر، آیه ۷.

در ضمن از این بیان روشن شد که منظور از «همه چیز» علم ریاضی و فیزیک و شیمی و جغرافی و تاریخ و مانند آن نیست، بلکه همه نیازهای دینی انسان. شاهد این مطلب ادامه آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ زیرا مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان دستورات دینی است؛ نه چیزهای دیگر.

جالب این‌که مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان معمولاً اقوال و نظریات مفسران عامه و خاصه را ذکر می‌کند، اما در ذیل آیه مورد بحث، به هیچ تفسیر دیگری اشاره نکرده است.

برای روشن‌تر شدن تفسیر مذکور به دو مثال زیر توجه فرمایید:

۱. پدری را تصور کنید که باغی مملو از درختان میوه دارد. به یکی از فرزنداناش می‌گوید: «پسرم! تعدادی کارگر استخدام کن و میوه‌های باغ را بچین!» پسر در پی امتثال فرمان پدر، تعدادی کارگر اجیر کرده و به باغ می‌رود. به هنگام غروب که به خانه بازمی‌گردد، پدر می‌پرسد: «چه کردی؟» پسر می‌گوید: «پدر! همه چیز را آوردم». منظور پسر از همه چیز، تمام میوه‌های باغ است، نه شاخه‌ها و برگ‌ها و سنگ‌ها و خاک‌ها و علف‌ها و چیزهای دیگری که در باغ وجود داشته است. این مطلب از قرائن حالیه و مقالیه استفاده می‌شود.

۲. عده‌ای، غواصی را برای صید گوهرهای دریایی اجیر می‌کنند. غواص با تجهیزات کامل در دریا فرورفته و تا اعماق دریا پیش می‌رود و تلاش و جستجوی کافی می‌کند و سپس از آب خارج می‌شود و می‌گوید: «هیچ چیز نبود». منظورش از کلمه «چیز» صدف و مروارید و دیگر گوهرهای دریایی است، نه این‌که ماهی و نهنگ و دیگر حیوانات و گیاهان دریایی هم وجود نداشت. نتیجه این‌که منظور از ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ در آیه شریفه، تمام مسائل مورد نیاز در حوزه دین است.

تفسیرهای دیگر برای «تبیاناً لکل شیء»

اما به چهار تفسیر دیگر برای آیه مذکور توجه بفرمایید:

۱. امور اخروی و دنیوی

طبق این تفسیر، «کل شیء» شامل امور شرعی و اموری می شود که مربوط به زندگی روزمره مردم است. یعنی اگر مردم بخواهند زندگی مناسبی، که قرآن مجید از آن به «حیات طیبه» تعبیر کرده، داشته باشند، اصول آن در قرآن آمده است. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۴ سوره انفال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد».

معنای آیه شریفه این است که عصر جاهلیت عصر مر انسانیت بود و پیامبر ﷺ با آوردن قرآن مجید، قصد احیای آن‌ها را داشت. یعنی زندگی سعادت بخش و حیات طیبه تنها در سایه عمل به قرآن میسر است.

در آیه شریفه ۹۷ سوره نحل نیز در این باره می خوانیم:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می بخشیم، و پاداش آن‌ها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند؛ خواهیم داد».

طبق این آیه شریفه، حیات طیبه در گرو اعمال صالح و شایسته است.^۱ به عنوان مثال اگر انسان به دستورات حضرت لقمان در سوره لقمان عمل کند

۱. یعنی عمل صالح بدون ایمان محقق نمی شود. اخلاق نیک و کارهای شایسته بدون پشتوانه ایمان، سطحی و گذراست و دوام و بقایی ندارد.

زندگی اش دستخوش تزلزل و ناآرامی نخواهد شد و زندگی راحت و آبرومند و خوبی خواهد داشت و در دنیا هم به آرامش می‌رسد.

نتیجه این که طبق این تفسیر «تبیاناً لکل شیء» فقط مربوط به جهان دیگر و سعادت اخروی نیست؛ بلکه آنچه که مربوط به حیات طیبه در دنیا می‌شود نیز در قرآن مجید آمده است.

۲. ریشه علوم مختلف

«شیء» در آیه مورد بحث اشاره به آفرینش آسمان و زمین، دوران‌های خلقت، آفرینش باران و صاعقه و برق و گیاهان و درختان و حیوانات و حشرات، مسائل مربوط به تغذیه انسان و مواد غذایی، و میوه‌های بهشتی و مانند آن است. بنابراین، ریشه‌های علوم تغذیه، طب، هیئت، کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی و مانند آن در قرآن مجید آمده است.

۳. دعوت به علم و دانش

قرآن مجید به طور گسترده دعوت به علم و دانش می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند».^۱

علمی که در این آیه شریفه از آن سخن گفته شده، مطلق است و شامل همه علوم می‌شود؛ چراکه عالم و جاهل در گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، پزشکی و مانند آن نیز یکسان نیستند. بنابراین، آیه مذکور تنها ناظر بر علوم دینی نیست و با توجه به این که قرآن مجید دعوت به همه علوم و دانش‌های مفید کرده، گویا به همه این علوم در کتاب آسمانی اشاره‌ای شده است.

۱. سوره زمر، آیه ۹.

ولذا پس از ظهور اسلام، علوم مختلف ترقی محسوسی داشت و علما و دانشمندان بزرگی همچون جابر بن حیان، بوعلی سینا، فارابی، زکریای رازی، شیخ بهایی و مانند آنها در علوم مانند هیئت، شیمی، فیزیک، ریاضیات و... تحویل جامعه داده شدند.

نتیجه این که هرچند علوم مختلف به طور مشروح در قرآن مجید نیامده، ولی از آن جا که اسلام پرچمدار دعوت به علم و دانش به صورت مطلق است، گویا به همه علوم اشاره کرده و منظور از «کل شیء» تمام علوم و دانش هاست.

۴. ظاهر و باطن قرآن

تمام علوم اولین و آخرین و همه مسائل مربوط به آسمان و زمین و کل حوادث گذشته و آینده در قرآن مجید آمده است. اما بخشی از آن ظاهر است و همه درک می کنند و بقیه جزء بطون قرآن به شمار می رود، که تنها معصومین علیهم السلام به آن دسترسی دارند و در اختیار دیگران نیست. شاهد این مطلب حدیث جالبی است که در همین زمینه نقل شده است؛ توجه بفرمایید:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ، وَفِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَفِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَخَبْرُ الْأَرْضِ، وَخَبْرُ الْجَنَّةِ وَخَبْرُ النَّارِ، وَخَبْرُ مَا كَانَ وَخَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ إِلَى كَفِّي، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ من فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عالم به کتاب الله هستم. در این قرآن آغاز آفرینش عالم و آنچه که در جهان تا روز قیامت انجام شده و خواهد شد، آمده است. اخبار آسمانها و حوادث زمین، اخبار بهشت و حوادث مربوط به دوزخ، همه در کتاب خدا وجود دارد. تمام تاریخ گذشته جهان و اخبار و حوادث آینده دنیا همه در قرآن مجید آمده است. من از همه این مطالب آگاهم و بر آن مسلط هستم؛ همان گونه که به کف دستم می نگرم

و هرچه در آن باشد بر من روشن است. زیرا خداوند متعال فرمود: «قرآن بیانگر همه چیز است».^۱

البته آیه شریفه ۸۹ سوره نحل، که در این روایت به آن اشاره شده، به شکلی که در این جا نقل شده نیست و این، اشتباه راوی است و شاید نقل به معنا کرده باشد. به هر حال، روایت مذکور شاهد خوبی برای تفسیر چهارم است. آنچه امام علیه السلام در این روایت زیبا فرموده، در ظاهر قرآن نیست، حتماً در بطن کتاب خداست؛ چراکه قرآن مجید هفت^۲ تا هفتاد^۳ بطن دارد. البته این عددها عدد تکثیر است؛ یعنی قرآن بطون فراوانی دارد و همان گونه که ذات خداوند بی انتهاست کلامش نیز بی انتها می باشد.

مرحوم بحرانی روایت دیگری نیز در این زمینه از عبدالله بن ولید نقل کرده، که نکته جالبی در آن آمده است. می گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید:

«أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ الشَّيْعَةَ فِي عَيْسَى وَمُوسَى وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ إِنَّ عَيْسَى وَمُوسَى أَفْضَلُ مِنْ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: أَيُّزَعْمُونَ أَنَّ آمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمَ مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَ لَكِنْ لَا يُقَدِّمُونَ عَلَى أَوْلِي الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ أَحَدًا. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فَخَاصِمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ. قُلْتُ: وَفِي أَيِّ مَوْضِعٍ مِنْهُ أَخَاصِمُهُمْ؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُوسَى علیه السلام: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^۴ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ لِمُوسَى كُلَّ شَيْءٍ وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَيْسَى علیه السلام: «وَ لَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»^۵ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ»^۶؛ آن شیعیان در مورد مقام (حضرت) موسی

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۴۳، ح ۶۱۱۳.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۵۹.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۵.

۵. سوره زخرف، آیه ۶۳.

۶. سوره نحل، آیه ۸۹.

و عیسی و امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام چه می‌گویند؟ عرض کردم: آن‌ها معتقدند که (حضرت) موسی و عیسی علیهما السلام افضل از (حضرت) علی علیه السلام هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانند که امیرمؤمنان علیه السلام وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آنچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌دانست علی علیه السلام نیز می‌دانست؟ عرض کردم: بله، اما آن‌ها هیچ‌کس را بر پیامبران اولوالعزم علیهم السلام مقدم نمی‌دارند. امام فرمود: شما با قرآن درمقابل آن‌ها (برای برتری علی علیه السلام) استدلال کن. گفتم: با کدام آیات قرآن؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی در مورد (حضرت) موسی علیه السلام فرمود: «و برای او در الواح (تورات) اندرزی از هر موضوعی نوشتیم». از این آیه شریفه استفاده می‌شود که خداوند همه‌چیز را برای (حضرت) موسی علیه السلام در آن الواح نوشت (بلکه فقط بخشی از امور را کتابت کرد). و در مورد (حضرت) عیسی علیه السلام فرمود: «آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید برای شما روشن کنم». ولی در مورد (حضرت) محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم. و این کتاب را که بیانگر همه‌چیز است بر تو نازل کردیم».^۱

نتیجه این‌که خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه‌چیز داد و علم او از همه پیامبران علیهم السلام بیشتر است و چون علی علیه السلام وارث علم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است بنابراین از حضرت موسی و عیسی علیهما السلام عالم‌تر است. به همین دلیل حضرت علی علیه السلام بر آن بزرگواران برتری دارد.

خلاصه این‌که طبق تفسیر چهارم، تمام علوم اولین و آخرین و اخبار گذشته و حال و آینده در قرآن آمده، ولی ما تنها بخشی از آن را که ظاهر قرآن است درک می‌کنیم و بخش دیگر آن که جزء باطن قرآن محسوب می‌شود از دسترس ما خارج است و باید توسط حضرات معصومین علیهم السلام بیان شود.

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۶۱۱۶.

ما بارها آیات سه‌گانه‌ای را که امام صادق علیه السلام به آن استدلال کرده تلاوت کرده بودیم، اما به این نکته ظریف و لطیفی که آن حضرت اشاره فرمود توجهی نداشتیم.

کسانی که قصد دارند با حقیقت تفسیر قرآن آشنا شوند، علاوه بر آشنایی با مسائل علمی و روایات و شأن نزولها و دیگر مقدمات علم تفسیر، باید به خودسازی و تهذیب نفس نیز بپردازند؛ زیرا قرآن مجید نوری است که تنها بر قلبهای منور به نور ایمان و تقوا می تابد.

علم تفسیر با علوم مادی تفاوت دارد. علم طب را ممکن است هرکس بخواند و فراگیرد و در آن موفق شود، اما تفسیر قرآن چنین نیست، بلکه پاکسازی درونی، از شرایط رسیدن به حقایق آن است.

این مطلب در آیات ۷۷ تا ۸۰ سوره واقعه آمده است؛ آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّهُ لَفُرْقَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ «بی شک این (کتاب آسمانی) قرآن پرارزشی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند (و دست یابند). آن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است».

سوگندی پر معنا

خداوند متعال قبل از بیان این آیات، سوگندی یاد کرده، که بی نظیر است. در قرآن مجید حدود ۹۰ بار قسم یاد شده، که ما به طور مفصل در مورد آنها بحث

کرده و در کتابی به نام سوگندهای پر بار قرآن^۱ منتشر کرده‌ایم، ولی سوگندی که خداوند متعال در این جا یاد کرده، سوگند متفاوتی است و با هیچ‌یک از آن‌ها شباهت ندارد. می‌فرماید:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾؛ «سوگند به جایگاه ستارگان (و محلّ طلوع و غروب آن‌ها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید!»^۲.

منظور از این قسم (فَلَا أُقْسِمُ) چیست؟

بعضی از مفسران معتقدند که «لا» در این آیه شریفه نافیه است^۳؛ یعنی به جایگاه ستارگان قسم نمی‌خورم؛ چراکه عرب جاهلی عقیده داشت همراه ظهور هر یک از ستارگان بارانی می‌بارد، و لذا تعبیر می‌کردند: «مُطِرْنَا بِنُوءِ فُلَانٍ» یعنی این باران از برکت طلوع فلان ستاره است و این یکی از مظاهر شرک و بت پرستی و ستاره پرستی بود.^۴

به هر حال چون آن‌ها چنان عقیده شرک‌آلودی در مورد جایگاه ستارگان داشتند، خداوند به مواقع النجوم سوگند یاد نکرده است.

اگر این نظریه درست باشد معنای آیه بعدی یعنی ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾

۱. این کتاب در شش فصل تنظیم شده است. در فصل اول، در مورد سوگندهای یازده گانه (یازده سوگند پی‌درپی) بحث شده، که تنها یک مورد در قرآن است. در فصل دوم، پیرامون سوگندهای پنج‌گانه بحث شده، که چهار مورد است. در فصل سوم سوگندهای چهارگانه مورد بررسی قرار گرفته، که آن هم چهار مورد است. فصل چهارم به سوگندهای سه‌گانه اختصاص داده شده، که شش مورد است. فصل پنجم در مورد سوگندهای دوگانه است، که از پنج مورد تجاوز نمی‌کند. و فصل آخر به سوگندهای یگانه پرداخته، که شانزده مورد است.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۵ و ۷۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه.

۴. همان.

چیست؟ آیا چیزی که خداوند حاضر نشده به آن سوگند یاد کند، قسم عظیم و بزرگی محسوب می‌شود؟ بنابراین، تفسیر مذکور تفسیر صحیحی به نظر نمی‌رسد. ما معتقدیم که «لا» در این جا زایده بوده و به منظور تأکید ذکر شده و این سوگند، حقیقتاً سوگند بسیار مهمی است اگر به عمق آن برسیم.

توضیح: منظور از «مواقع النجوم» طلوع و غروب ستارگان و نظم حاکم بر آن است. این نظم آن قدر دقیق و حساب شده است که خداوند به آن قسم خورده است. جایگاه ستارگان در منظومه‌های مختلف و کهکشان‌های متعدد، معلوم و مشخص، و طلوع و غروب آن‌ها تابع نظم خاصی است. عالم ستارگان حقیقتاً عالم عجیبی است. برخی از آن‌ها نُه سال نوری، بعضی ۱۷ هزار سال نوری و برخی سه میلیون سال نوری با ما فاصله دارند!^۱ نور در یک ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه را طی می‌کند. اگر عدد مذکور را در ۶۰ ضرب کنیم سرعت نور در یک دقیقه، اگر حاصل آن را بار دیگر در ۶۰ ضرب کنیم سرعت نور در یک ساعت، اگر حاصل آن را در ۲۴ ضرب کنیم سرعت نور در یک شبانه‌روز، و چنانچه حاصل آن را در ۳۶۵ ضرب کنیم سرعت نور در یک سال به دست می‌آید. واقعاً عدد عجیبی می‌شود که تصوّر آن هم کار ساده‌ای نیست.^۲

حقیقتاً قسم خوردن به جایگاه ستارگان با این همه رمز و راز و شگفتی، سوگند بس عظیمی است. آیا این آیات در عصری که مردم ستارگان را میخ‌های نقره‌ای کوبیده شده بر آسمان تصوّر می‌کردند، معجزه علمی محسوب نمی‌شود؟ این تفسیر کجا و تفسیر اوّل کجا؟

۱. آفریدگار جهان، ص ۷۴.

۲. برای پی بردن به عظمت این مقیاس، فرض کنید که اگر هواپیمایی سرعت حرکتش مطابق سرعت نور باشد؛ در یک ثانیه می‌تواند هفت مرتبه و بلکه بیشتر به دور کره زمین (در طول خط استوا که ۴۰ هزار کیلومتر است) بگردد! (آفریدگار جهان، ص ۷۳).

رابطه قسم به ستارگان و نزول قرآن

سؤال: چه رابطه‌ای بین قسم به ستارگان «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» و نزول قرآن «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» وجود دارد، که خداوند برای نشان دادن اهمیت نزول قرآن، به جایگاه ستارگان قسم خورده است؟

جواب: خداوند متعال در مورد ستارگان می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکی‌های صحرا و دریا، به وسیله آن‌ها راه بیابید. ما نشانه‌ها (ی خود) را برای گروهی که آگاه‌اند، (و اهل فکر و اندیشه‌اند)، بیان داشتیم».^۱

به شهادت قرآن مجید، ستارگان مایه هدایت انسان‌ها در تاریکی‌ها و ظلمات دریاها و خشکی‌ها هستند. در زمان‌های گذشته که هنوز قطب‌نما اختراع نشده بود ناخدای کشتی‌ها در دریاها و مردم در بیابان‌ها به وسیله ستارگان که محل طلوع و غروب آن‌ها مکان خاصی بود، راه خود را پیدا کرده و به مقصد می‌رسیدند. قرآن مجید نیز مایه هدایت انسان‌ها از ظلمات به سوی نور و از ناپاکی‌ها به سوی پاکی و درستی است. بنابراین، رابطه روشنی بین ستارگان و قرآن وجود دارد.

همان‌گونه که در جهان مادی جایگاه ستارگان در ظلمات برّ و بحر سبب هدایت مردم به سمت مقصد و نجات آن‌ها از بیراهه‌ها می‌شود، قرآن مجید نیز در عالم معنوی، انسان‌ها را از ظلمت جهل و نادانی و هوی پرستی، به سمت شاهراه علم و آگاهی و خداپرستی رهنمون می‌شود و آن‌ها را به سرمنزل مقصود می‌رساند. پس رابطه کاملاً حساب‌شده و روشنی بین قسم و آنچه برای آن قسم خورده شده (مقسم‌له) وجود دارد.

۱. سوره انعام، آیه ۹۷.

تفسیر جمله «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱

چند تفسیر برای این آیه شریفه ذکر شده است:

۱. تفسیر ظاهری

این تفسیر، که در روایات هم به آن تصریح شده، بدان معناست که افراد بی وضو و آلودگان به جنابت و مانند آن‌ها خطوط و الفاظ قرآن را لمس نکنند.

در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ؛ قرآن را جز افراد پاک و طاهر لمس نمی‌کنند».^۲

و در حدیث دیگری از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده است:

«الْمُصْحَفَ لَا تَمَسُّهُ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ وَلَا جُنْبًا وَلَا تَمَسَّ خَطَّهُ وَلَا تُعَلِّقَهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ قرآن را بدون وضو و در حال جنابت لمس نکن، و در این حال دست بر خط آن مگذار، و آن را همراه خود نداشته باش چون خداوند می‌فرماید: «و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند»».^۳

نتیجه این که طبق تفسیر اول، لمس خطوط قرآن بدون وضو ممنوع است.

۲. تفسیر باطنی

این تفسیر هم در روایات آمده است. طبق این تفسیر تنها کسانی به معانی و مفاهیم قرآن دست پیدا می‌کنند که دل‌هایشان را از آلودگی‌ها پاک کرده باشند. آری، تا قلب پاک نباشد، راه یافتن به معانی بلند قرآن مجید امکان‌پذیر نیست. ابن عباس در مورد آیات مورد بحث از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل کرده است:

۱. سوره واقعه، آیه ۷۹.

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۳.

«عِنْدَ اللَّهِ فِي صُحُفٍ مُّطَهَّرَةٍ ۖ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» قَالَ: الْمُقَرَّبُونَ؛ نزد خداوند در صفحات پاکیزه‌ای (نوشته شده) است: و جز پاکان آن را مس نمی‌کنند، فرمود: یعنی مقربان.^۱

سؤال: چرا تنها مقربان درگاه الهی و صاحبان نفوس تهذیب‌شده، به حقایق قرآن می‌رسند؟

جواب: دلیل آن روشن است. قرآن مجید مثال خوبی برای نوع استفاده زمین‌های مختلف از آب باران زده است. می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نِّقَالًا سُقْنَا لَهُ لِبَدًا مِّمَّيْنٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»؛ «او همان کسی است که بادها را به‌عنوان بشارت، در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آن‌ها را به‌سوی زمین‌های مرده می‌فرستیم و به‌وسیله آن‌ها، آب (حیات‌بخش) را نازل می‌کنیم؛ و با آن، میوه‌های گوناگون (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم، این‌گونه (که زمین‌های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید. سرزمین پاکیزه (و مستعد) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های ناپاک (و شوره‌زار) جز گیاه اندک و بی‌ارزش، از آن نمی‌روید؛ این‌گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکرگزارند شرح می‌دهیم».^۲

همان‌گونه که سرزمین‌های شوره‌زار بهره‌ای از باران نمی‌گیرند و برای استفاده از این رحمت الهی باید خود را اصلاح کنند، قلب‌های آلوده نیز راهی به

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۲.

۲. سوره اعراف، آیات ۵۷ و ۵۸.

مفاهیم بلند پیدا نمی‌کنند؛ مگر این‌که در سایه مبارزه با هوای نفس و تهذیب و خودسازی، شوره‌زار قلب خود را تبدیل به زمین مستعدی کنند. آری، قرآن همچون باران بر همه قلب‌ها می‌بارد، اما نتیجه این بارش یکسان نیست. ثمره آن، در قلب‌های پاکیزه و مستعد رویش گل‌های معرفت و شناخت است و در قلب‌های آلوده، ثمره‌ای جز خس و خاشاک ندارد. به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌بوم، خس^۱
 آیات قرآن نه تنها در قلب‌های آلوده اثری نمی‌گذارد، بلکه نتیجه معکوس دارد و سبب شقاوت بیشتر و عذاب افزون‌تر آن‌ها می‌شود؛ چون از آن‌جا که چنان افرادی انسان‌های لجوج و عنود و کوردل و تاریک‌باطنی هستند، عداوت و لجاجت و عدم پذیرش آن‌ها در برابر آیات قرآن بیشتر می‌شود، در نتیجه شقاوت و عذابشان مضاعف می‌گردد.

نتیجه این‌که اگر بخواهیم شاگرد خوبی برای قرآن باشیم، باید دل و جانمان را پاک کنیم، تا بتوانیم از آیات قرآن بهره بگیریم؛ و این، یکی از اصول بهره‌گیری از تفسیر قرآن است.

تنها آیات مذکور دلالت بر آنچه گفته شد ندارد، بلکه آیات دیگری از قرآن نیز تهذیب نفس و فارغ شدن از هوی و هوس را شرط امکان استفاده از قرآن بیان کرده است. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه دوم سوره بقره می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «این (قرآن) کتاب با عظمتی است که

هیچ‌گونه شکّی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است».

۱. کلیات سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان، حکایت سوم، ص ۸۵.

معنای این آیه شریفه این است که تقوا را فراهم کن، تا مشمول هدایت الهی شوی. اگر تقوا و پرهیزکاری نباشد، خبری از هدایت الهی هم نخواهد بود.

۲. در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛ «و این کتاب (قرآن) را که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت بر مسلمانان است، بر تو نازل کردیم».^۱

شرط شمول هدایت و رحمت الهی در این آیه شریفه نیز، تسلیم شدن در برابر پروردگار و زیر پا نهادن هوای نفس بیان شده است.

۳. در آیه ۱۳۸ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «این (قرآن) بیان و هشدار است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران». طبق این آیه شریفه، آیات قرآن در صورتی باعث هدایت شنوندگان آن خواهد شد که اهل تقوا و پرهیزکاری باشند.

سؤال: «متقین» و «مسلمین» که هدایت شده‌اند و نیازی به هدایت و موعظه ندارند؛ چرا آیات قرآن فقط برای آن‌ها مؤثر است؟

به تعبیر دیگر، متقین و مسلمین که نیازی به هدایت ندارند، قرآن هادی آن‌هاست و غیر مسلمان‌ها و پرهیزکاران که نیاز به هدایت دارند قرآن آن‌ها را هدایت نمی‌کند، آیا این برداشت صحیح است؟

جواب: تقوا درجاتی دارد؛ یک درجه آن این است که هرچند ایمان به چیزی ندارد، اما اگر حرف حق را بشنود می‌پذیرد. این پایین‌ترین درجه تقواست که اگر وجود داشته باشد مایه هدایت می‌شود. اما اگر کسی هیچ درجه‌ای از تقوا را نداشته و عنود و جهول و متعصب باشد، مشمول هدایت قرآن نمی‌شود. آری،

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

یک درجه از تقوا سبب می شود که در سایه تعلیم قرآن به درجات بالایی برسیم. بسیاری از تازه مسلمانان، قبل از آن که اسلام بیاورند حداقل تقوا را داشته اند و همان، مایه هدایت آنها شده است. اسلام و تسلیم حق بودن نیز درجاتی دارد؛ کسانی که تسلیم حق بودند وقتی دعوت اسلام را شنیدند آن را پذیرفتند. آنها که مسلمان شدند نورانیت ضعیفی داشتند که همان، عامل پذیرش اسلام شد. بنابراین، تا تقوا نباشد نور آیات قرآن در قلب انسان نمی تابد. قرآن مجید نور عظیمی است که در آینه ای که زنگار نداشته باشد انعکاس می یابد، اما اگر آینه قلب زنگار داشته باشد نور را منعکس نمی کند. فاعلیت فاعل کامل و نورانیت قرآن بی نظیر، اما قابلیت قابل هم لازم است و قابلیت قابل با حداقل مراتب تقوا و تسلیم حاصل می شود.

۳. واسطه نزول آیات قرآن مطهرون اند

بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ ادعا می کردند که آنچه پیامبر ﷺ به عنوان وحی برای مردم بیان می کند سخنانی است که شیاطین در گوش او گفته اند. خداوند در رد این سخن بی اساس فرموده است:

﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُؤُونَ﴾؛ «(هرگز) این آیات را شیاطین نازل نکردند و برای آنها سزاوار نیست؛ و قدرت (بر چنین کاری) ندارند. آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند».^۱

راستی چگونه ممکن است این آیات نورانی که سراسر حکمت و اندرز و معارف بلند است توسط شیاطین که ظلمانی و جاهل اند نازل شود؟

۱. سوره شعراء، آیات ۲۱۰-۲۱۲.

در آیات فوق این ادعا رد شده و در آیات سوره واقعه به جنبه ایجابی آن پرداخته شده که اساساً جز مطهرون نمی توانند واسطه نزول آیات قرآن شوند. شیاطین که همچون خفّاش‌ها تاب مقاومت در برابر نور آفتاب را ندارند، چگونه می توانند واسطه انتقال نور آفتاب شوند؟ بنابراین، جز مطهرون نمی توانند آیات قرآن را بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کنند.

کدام تفسیر صحیح است؟

سؤال: برای آیه شریفه «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» سه تفسیر گفته شد؛ کدام یک

صحیح است؟

جواب: همان‌گونه که بارها گفته‌ایم این‌گونه تفاسیر مختلف هیچ تعارضی باهم ندارند و همه آن‌ها می‌تواند صحیح باشد. هم کسانی که قصد تماس با خطوط و الفاظ قرآن دارند باید پاکیزه و باوضو باشند، هم کسانی که می‌خواهند از خرمن معارف قرآن خوشه بچینند باید به تهذیب نفس پرداخته و طهارت جان و دل را تحصیل کنند، و هم واسطه نزول آیات قرآن مطهرون هستند و دیگران نمی‌توانند عهده‌دار این مسئولیت بزرگ شوند. این‌که گفته می‌شود آیات قرآن دارای بطونی است، اشاره به همین معانی مختلف است.

علاوه بر این‌که استعمال لفظ در بیش از یک معنا جایز است، همان‌گونه که به‌طور مفصل در انوارالاصول درباره آن سخن گفته‌ایم.^۱ امیدواریم بتوانیم در موازات تفسیر قرآن، در پاک‌سازی درون هم موفق باشیم تا از معارف قرآن بهره بیشتری ببریم.

۱. انوارالاصول، ج ۱، ص ۱۴۶ به بعد.

تمام قرآن وحی آسمانی است و از سوی خداوند متعال بر پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ نازل شده و در سراسر این کتاب حتی یک جمله از خود پیامبر ﷺ وجود ندارد. برخلاف کتاب‌های دینی مذاهب و ادیان پیشین که چنین نیست.

نگاهی به تورات و انجیل

برای روشن شدن و حیانی بودن تمام قرآن، لازم است ابتدا به سراغ کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان رفته، آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. مجموعه‌ای به نام عهدین وجود دارد که عهد قدیم یا عهد عتیق آن همان تورات یهودیان و عهد جدید یا انجیل آن، مربوط به مسیحیان است.

عهد جدید

عهد جدید مشتمل بر ۲۷ کتاب است. چهار کتاب آن به نام اناجیل اربعه توسط چهار تن از شاگردان حضرت عیسی ﷺ نوشته شده و به نام‌های «انجیل متی»، «انجیل مرقوس»، «انجیل لوقا» و «انجیل یوحنا» معروف گشته است. بنابراین، چهار کتاب فوق، وحی آسمانی نیست، بلکه متی و مرقوس و لوقا

و یوحنا آن‌ها را نوشته‌اند و درحقیقت شبیه کتاب‌های روایی است که مطالبی را از حضرت عیسی علیه السلام در خود جای داده است.

جالب این‌که در بعضی از این کتاب‌ها داستان به صلیب آویختن حضرت عیسی علیه السلام و شهادت آن حضرت و دفن جسد مبارکش و سپس زنده شدن و عروجش به آسمان^۱ ذکر شده است.

اگر این کتاب‌ها وحی آسمانی بود و از سوی خدا بر آن حضرت نازل شده بود، نوشتن این‌گونه مطالب در آن، که پس از آن حضرت اتفاق افتاده، معنا نداشت.

نتیجه این‌که اناجیل اربعه وحی آسمانی نیست؛ هرچند ممکن است در لابه‌لای آن سخنان حضرت عیسی علیه السلام وجود داشته باشد.

اما ۲۳ کتاب دیگر^۲ موجود در عهد جدید، نامه‌هایی است که قدیسین به قبائل مختلف نوشته‌اند و عمده آن‌ها را «پولس» نگاشته است. او شاگرد عیسی علیه السلام نبود، بلکه غلام آن حضرت بود.

بنابراین، چهار کتاب از کتاب‌های بیست و هفت‌گانه عهد جدید، اناجیل اربعه است که توسط شاگردان آن حضرت نوشته شده و بقیه نامه‌های بعضی از قدیسین و شخصیت‌های برجسته مسیحیت به قبایل مختلف است و هیچ‌یک از آن‌ها وحی آسمانی محسوب نمی‌شود.^۳

۱. البتّه ما این مطالب را قبول نداریم؛ زیرا خداوند متعال در آیه شریفه ۱۵۷ سوره نساء می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ سُبُّهُ لَهُمْ﴾؛ «نه او را کشتند و نه بر دار کردند؛ بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد» و در آیه بعد می‌فرماید: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ «بلکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد و خداوند، توانا و حکیم است».

۲. نام این کتاب‌ها را می‌توانید در مقدمه «قاموس کتاب مقدس» مطالعه فرمایید.

۳. شرح بیشتر در مورد «عهد جدید» و کتاب‌های ۲۷‌گانه آن را، در کتاب «مسیحیت در دنیای کنونی»، ص ۱۹ به بعد مطالعه فرمایید.

عهد قدیم

و اما عهد قدیم، که مربوط به یهودیان است، مشتمل بر ۴۹ کتاب می‌شود. پنج کتاب اول آن اسفار خمسۀ تورات نام دارد، که نام‌های آن به شرح زیر است:

۱. سفر پیدایش، که در مورد آفرینش آدم و عالم و خروج حضرت آدم علیه السلام از بهشت و آمدنش به زمین است. ۲. سفر خروج. ۳. سفر لاویان. ۴. سفر اعداد. ۵. سفر تثیبه، که یک سلسله مسائل تاریخی مربوط به حوادث قبل از حضرت موسی علیه السلام از جمله داستان حضرت یوسف و حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبران قبل از حضرت موسی علیه السلام در آن آمده است.

جالب این‌که اگر کسی ادعا کند عهد قدیم وحی آسمانی است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده با محتویات آن سازگار نیست. مثلاً در ابتدای سفر تثیبه می‌خوانیم: «این سخنانی است که موسی در بیابان عرب به تمام اسرائیل گفت» آیا می‌توان گفت این جمله، وحی آسمانی است؟ از قسمت‌های دیگر اسفار خمسۀ نیز استفاده می‌شود که پس از حضرت موسی علیه السلام نوشته شده و نمی‌توان اطمینان پیدا کرد که وحی آسمانی باشد.

اما کتاب‌های دیگر عهد قدیم^۱، مربوط به پیامبران بعد از حضرت موسی علیه السلام از قبیل حضرت سلیمان و داود علیه السلام، و مانند آن‌هاست. اسم این کتاب‌ها نیز به اصطلاح تورات، به نام پادشاهان و به اصطلاح ما به نام پیامبران پس از حضرت موسی علیه السلام مشهور شده است. آیا چیزی که مربوط به حوادث بعد از ارتحال موسی علیه السلام است، می‌تواند در زمان آن حضرت به عنوان وحی بر او نازل شده باشد؟

۱. اسامی کتب عهد عتیق را می‌توان در مقدمۀ کتاب «قاموس کتاب مقدس» مطالعه کرد.

بنابراین، در لابه‌لای اسفار خمسه مطالبی وجود دارد که با و حیانی بودن آن سازگار نیست و بر فرض که آن کتاب‌ها و حیانی باشد، ۴۱ کتاب دیگر عهد عتیق که به حوادث پس از حضرت موسی علیه السلام پرداخته، قطعاً و حیانی نیست. البته شکی نیست که الواحی بر حضرت موسی علیه السلام و اناجیلی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده است، اما این که آن‌ها به چه سرنوشتی گرفتار شدند، بحث طولانی می‌طلبد که این جا، جای آن نیست. نتیجه این که عهدین (کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان) وحی آسمانی نیست.

قرآن و حیانی است

برخلاف تورات و انجیل فعلی، تمام آیات قرآن لحن و حیانی دارد و همه آن، مسائلی است که خداوند متعال بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی کرده است. آیاتی از قبیل **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾**^۱ و **﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا...﴾**^۲ و مانند آن نشان می‌دهد که همه آیات آن، وحی الهی است.

به ویژه هنگامی که قرآن مجید را با عهدین مقایسه می‌کنیم تفاوت فراوانی بین آن‌ها احساس می‌شود. بنابراین، تمام قرآن از زبان خداوند بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده و تنها سوره حمد از زبان بندگان است، که آن هم به عنوان تعلیم به صورت وحی آسمانی از سوی خداوند نازل گردیده است. طبق آنچه که در برخی روایات^۳ آمده، خداوند این سوره را به زبان بندگان فرو فرستاد تا یاد بگیرند چگونه با خدای خود رازونیاز کرده و سخن بگویند و شکر نعمت‌هایش را به جا آورند.

۱. سوره حجر، آیه ۹؛ ترجمه: «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع آن را حفظ می‌کنیم».

۲. سوره بقره، آیه ۲۳؛ ترجمه: «و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید».

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیات اول سوره حمد.

شبهه جدید

اخیراً بعضی‌ها که قرآن را قبول دارند، ادعا کرده‌اند: «قرآن وحی الهی نیست، بلکه ساخته ذهن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و جبرئیل همان روح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که مضامین قرآن را به او القاء کرده است». علت فرضیه مذکور این است که گویندگان این سخن نتوانسته‌اند بعضی از آیات قرآن را تفسیر کنند، در نتیجه به ناچار منکر وحیانی بودن آن شده‌اند!

در مورد آیاتی نظیر «شهاب ثاقب»^۱، «ذوالقرنین»^۲ و «آسمان‌های هفت‌گانه»^۳ و مانند آن که در تفسیر آن عاجز مانده و نتوانسته‌اند با مسائل علمی روز تطبیق دهند گفته‌اند: این‌گونه آیات ساخته و پرداخته ذهن رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که متأثر از افکار آن زمان بوده و علم امروز آن را نمی‌پذیرد، اما بقیه مطالب قرآن را قبول داریم!

این سخن، سخن بسیار خطرناکی است که در ظرف یکی دو سال اخیر مطرح شده و ما^۴ و دیگران جواب آن را داده‌ایم. برای روشن شدن بطلان این نظریه و بی‌اساس بودن آن، توجه به سه نکته لازم است:

نکته اول: عجز از تفسیر برخی آیات قرآن

همان‌گونه که گذشت، آنچه باعث شد طرفداران این نظریه به بیراهه روند، عجز و ناتوانی آن‌ها از تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید است که ما و دیگر مفسران تفسیر روشنی برای آن ارائه داده، و در مورد آسمان‌های هفت‌گانه^۵

۱. سوره صافات، آیه ۱۰.

۲. سوره کهف، آیه ۸۳ به بعد.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۴. پاسخ مذکور در پایان همین کتاب، قسمت ضمائیم، آمده است.

۵. در این باره در مجلدات مختلف «تفسیر نمونه» بحث شده است؛ از جمله می‌توانید به جلد اول، ذیل آیه ۲۹ سوره بقره مراجعه فرمایید.

ذوالقرنین^۱ و شهاب ثاقب^۲ مفصل بحث کرده‌ایم. آری، «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»^۳. بنابراین، با روشن شدن حقیقت جایی برای افسانه باقی نمی‌ماند و اشکال برطرف می‌شود.

نکته دوم: ناسازگاری با عقیده شبهه‌افکن

اگر شما در مورد بعضی از آیات قرآن احتمال بدهید که نعوذ بالله ساخته و پرداخته ذهن رسول خدا ﷺ بوده و از شرایط زمانی و مکانی آن حضرت تأثیر پذیرفته، در بقیه آیات هم متزلزل خواهید شد و نمی‌توانید به آن‌ها استناد بجوید، پس چگونه می‌گویید: «بقیه آیات قرآن را قبول داریم»؟

اگر برخی از آیات قرآن متأثر از شرایط خاص زمانی و مکانی عصر پیامبر ﷺ باشد، این احتمال در مورد بقیه آیات نیز مطرح می‌شود و در این صورت نمی‌توان آن را واجب‌الاتباع دانست. بنابراین، این شبهه با اعتقاد خود شما هم سازگاری ندارد. قرآن در صورتی واجب‌الاتباع است که تمام آن وحی آسمانی باشد. اگر سخن پیامبر ﷺ را نیز حجت می‌دانیم به این دلیل است که قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ «(پیامبر) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی، که بر او القا شده نیست»^۴. و در جای دیگر فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ «آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیریید (و اطاعت کنید)، و از آنچه شما را نهی کرده خودداری کنید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است»^۵.

۱. در این مورد به «تفسیر نمونه»، ج ۱۲، ذیل آیه ۸۳ سوره کهف مراجعه فرمایید.

۲. شرح این مطلب در «تفسیر نمونه»، ج ۱۹، ذیل آیه دهم سوره صافات آمده است.

۳. امثال و حکم، ج ۲، ص ۵۸۸.

۴. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۵. سوره حشر، آیه ۷.

بنابراین، چون قرآن وحی آسمانی است برای ما اهمیت فوق العاده‌ای دارد و کلام پیامبر ﷺ هم به استناد آن حجیت پیدا می‌کند. حتی نبوت رسول اکرم ﷺ نیز به واسطه اعجاز قرآن ثابت می‌شود و همه این‌ها فرع بر وحيانی بودن قرآن است.

نکته سوم: شهادت آیاتی از قرآن بر وحيانی بودن آن

شما قبول دارید که پیامبر اکرم ﷺ صادق و راستگو بوده است. آیات مختلفی از قرآنی که همین پیامبر راستگو آورده، شهادت می‌دهد که ساخته ذهن او نیست، بلکه وحی آسمانی است. به چند نمونه از این آیات توجه بفرمایید:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع آن را حفظ می‌کنیم».^۱

این آیه شریفه تمام قرآن را وحی آسمانی معرفی می‌کند. اگر آن را ساخته و پرداخته ذهن پیامبر ﷺ بدانید نه وحی آسمانی، صداقت و راستگویی آن حضرت را زیر سؤال برده‌اید. با صراحتی که این آیه دارد چطور می‌توان منکر وحيانی بودن قرآن شد؟!

۲. در آیه شریفه ۸۹ سوره نحل می‌خوانیم:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛ «و این کتاب (قرآن) را که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است، بر تو نازل کردیم».

آیا پیامبر اسلام ﷺ خودش به خودش خطاب کرده، یا این خطاب از سوی خداوند متعال به رسول گرامی اسلام ﷺ است و خبر از وحيانی بودن قرآن مجید می‌دهد؟!

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۳. در جای دیگر می‌خوانیم:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ «و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - (برای این کار) فراخوانید اگر راست می‌گویید!»^۱

اگر بپذیریم قرآن وحی آسمانی نیست و ساخته ذهن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، معنای آن این است که آن حضرت به خودش «عبدنا؛ بنده ما» گفته است. آیا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به خود چنین مطلبی گفته است؟
دقت در این آیات نشان می‌دهد کسانی که این مطلب را گفته‌اند آیات قرآن را به درستی مطالعه نکرده‌اند؛ زیرا آیه فوق و دیگر آیات مشابه، با صراحت، و حیانی بودن قرآن را به اثبات می‌رساند.

۴. خداوند متعال در آیه ۱۱۴ سوره طه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾؛ «و (ای پیامبر) نسبت به (تلاوت) قرآن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، شتاب مکن».
این آیه شریفه نیز نشان‌دهنده خطاب صریح خداوند به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزول قرآن بر وی است.

۵. در آیه ۱۵ سوره یونس چنین آمده است:

﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ «(ای پیامبر ما!) بگو: «برای من روا نیست که از پیش خود آن را تغییر دهم، فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزر (قیامت) می‌ترسم!».

۱. سوره بقره، آیه ۲۳.

آری، آیاتی با این صراحت، که وحیانی بودن قرآن را بیان می‌کند، ندیده‌اند،
ولذا به بیراهه رفته‌اند.

نتیجه این که تمام آیات قرآن مجید وحی آسمانی و سخنان خداوند متعال
خطاب به پیامبر اسلام ﷺ و انسان‌هاست، همان‌گونه که آیاتی از قرآن، که
نمونه‌هایی از آن گذشت، شهادت بر این مطلب می‌دهد. البتّه سورهٔ حمد از زبان
بندگان است، اما آن هم وحی آسمانی است و خداوند قصد داشته بدین وسیله
چگونگی سخن گفتن بنده با مولایش را به وی تعلیم دهد. بنابراین، سرچشمهٔ
انکار وحیانی بودن قرآن، عجز و ناتوانی از تفسیر برخی آیات قرآن است که
شرح آن گذشت.

در قرآن مجید، هم حقیقت وجود دارد، هم مجاز و هم کنایه؛ هم محکّمات وجود دارد و هم متشابهات، و البتّه هرکدام سرّ و نکته‌ای دارد. ابتدا به سراغ حقیقت و مجاز می‌رویم، سپس به خواست خدا در مورد کنایه و محکّمات و متشابهات بحث خواهیم کرد.

معنای حقیقت

«حقیقت» این است که لفظ در موضوع له خود (معنایی که برای آن وضع شده) استعمال شود. مانند این که کلمه «چراغ» را در همین وسیله مادّی، که فضای تاریکی را روشن می‌کند، به کار ببریم. یا واژه «شیر» را در سلطان جنگل و آن حیوان شجاع و درنده استعمال کنیم.

معنای مجازی

«مجاز» آن است که از معنای حقیقی عبور کرده و به معنای ثانوی برسیم، و با قرینه‌ای لفظ را در معنای دوم استعمال کنیم. مانند چراغ در جمله «چراغ علم و دانش» که نه پایه و شیشه و فتیله‌ای دارد و نه مکانی را اشغال می‌کند و نه نیاز به انرژی مادّی برای نوردهی دارد؛ بلکه نوع دیگری از نورانیت است. در این جا از

معنای حقیقی چراغ عبور کرده و آن را با قرینه در معنای ثانوی، که همان علم و دانش است، استعمال کرده‌ایم.

یا کلمه «اسد» را که حقیقت در سلطان جنگل و آن حیوان فوق‌العاده شجاع است، در انسان شجاع به کار بریم، که در این جا از معنای حقیقی عبور کرده و به قرینه شجاعتی که در انسان مورد نظر وجود دارد، اسد را در مورد وی استعمال کرده‌ایم.

استعمالات مجازی در کلمات فصیحان و بلیغان و نثرها و نظم‌ها زیاد به چشم می‌خورد و اساساً زیبایی چنان کلماتی به دلیل همین استعمالات است و از آن جا که قرآن مجید در اوج فصاحت و بلاغت و ظرافت است، استعمالات مجازی و کنایی نیز در آن دیده می‌شود.

منکران وجود مجاز در قرآن

جمعی از حنابله (پیروان احمد حنبل) که در میان آن‌ها وهابی‌ها نیز هستند، منکر وجود مجاز در قرآن شده و معتقدند که تمام الفاظ قرآن در معنای حقیقی آن به کار رفته است.^۱ آن‌ها تصوّر کرده‌اند که مجاز، خلاف واقع و دروغ است، و لذا آن را انکار کرده‌اند؛ در حالی که - همان‌گونه که گذشت - مجاز به معنای عبور از معنای حقیقی و استعمال در معنای ثانوی به همراه قرینه‌ای است که نشان دهد معنای حقیقی منظور نیست، و چنین استعمالی دروغ محسوب نمی‌شود، بلکه عین واقعیت است.

آثار و توابع انکار مجاز در قرآن

کسانی که این شعر را سروده و منکر استعمالات مجازی در قرآن شده‌اند، در

۱. شرح بیشتر در مورد این اختلاف نظر را در کتاب «قرآن ثقل اکبر»، ص ۳۰۰ به بعد مطالعه فرمایید.

قافیه آن گیر کرده و دچار خرافات عجیبی گردیده‌اند. به‌عنوان نمونه به آیات زیر توجه کنید:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾؛ «دست خدا بالای دست‌های آن‌هاست».^۱

اگر معتقد باشیم همه الفاظ قرآن در معنای حقیقی آن به کار رفته و مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره‌ای در قرآن نیست، باید برای خداوند جسمانیّت قائل شویم و بگوییم خداوند متعال نیز مانند ما انسان‌ها دست دارد؛ همان‌گونه که منکران مجاز در قرآن چنین مطلبی را پذیرفته‌اند!

۲. در آیه شریفه ۱۲۷ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ «پروردگارا! از ما بپذیر، که تویی شنوا

و دانا».

آیا «سمیع» در این آیه شریفه به معنای کسی است که همچون انسان‌ها گوش دارد؟ یا معنای مجازی آن مراد است؟ بی‌شک، حق، احتمال دوم است. یعنی خداوند به مسموعات و شنیده‌ها علم و آگاهی دارد.

۳. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۱۰ سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ «زیرا خداوند به اعمال شما بیناست».

حنابله که منکر مجاز در قرآن هستند در تفسیر این آیه چه می‌گویند؟ آیا برای خداوند متعال چشمی متشکل از هفت پرده بر روی هم تصوّر کرده‌اند که آنچه می‌بیند را به مغز انتقال می‌دهد؟ یا منظور از بصیر، آگاهی خداوند بر دیدنی‌هاست؟ آن‌ها که مجاز در قرآن را انکار کرده‌اند چاره‌ای ندارند جز این‌که قائل به جسمانیّت خدا شوند، اما ما در سایه پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام استعمال مجاز در قرآن را بی‌اشکال دانسته و در تفسیر این‌گونه آیات مشکلی نداریم.

۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

۴. در آیه شریفه ۳۳ سوره رعد چنین آمده است:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾؛ «آیا کسی که بر همه سلطه دارد (و مراقب همه است) و اعمالشان را می بیند (، همچون کسی است که هیچ یک از این صفات را ندارد)؟!».

آیا «قائم» در این آیه شریفه در معنای حقیقی خود یعنی «ایستاده» به کار رفته، که لازمه اش جسمانیت خداوند است؟ یا این لفظ از معنای حقیقی اش عبور کرده و با توجه به قرینه عدم جسمانیت ذات پاک خداوند، در معنای ثانوی، که همان تسلط و سلطه و احاطه بر همه چیز می باشد، به کار رفته است؟

۵. به آیه دیگری در این زمینه توجه فرمایید:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾؛ «و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان

صف در صف حاضر شوند».^۱

اگر «جاء» را به معنای حقیقی آن بگیریم، لازمه آن جسمانیت و اشغال محل خاص و در نتیجه محدود شدن به زمان و مکان خواهد بود، که همه این امور از ذات پاک خداوند به دور است. بنابراین، معنای آیه شریفه آمدن و حضور جسمانی و مادی نیست، بلکه حضور وجودی خداوند در تمام عرصه محشر و علم به هر آن چیزی است که در آن جا رخ می دهد و قرینه و نشانه آن نیز عدم جسمانیت خداوند است.

پس شکی نیست که مجاز در قرآن مجید به کار رفته و هیچ منافاتی با فصاحت و بلاغت ندارد، بلکه به فصاحت و بلاغت قرآن مجید می افزاید. اگر منکر وجود مجاز در قرآن شویم نه تنها از فصاحت و بلاغت آن کاسته ایم، بلکه دچار خرافات عجیبی شده و به بیراهه گام نهاده ایم؛ همان گونه که بعضی از حنبلی ها دچار این خرافه ها شده اند.

۱. سوره فجر، آیه ۲۲.

اقسام مجاز

مجاز از جهتی بر دو قسم است: مجاز مادون الحقیقه و مجاز مافوق الحقیقه. مجاز مادون الحقیقه به این معناست که معنای مجازی به پایه معنای حقیقی نمی‌رسد، ولی شبیه آن است. مثلاً اگر به نورافکن بسیار پرنوری مجازاً کلمه خورشید اطلاق شود، بدون شک معنای مجازی (نورافکن) به پایه معنای حقیقی (خورشید) نمی‌رسد؛ ولی شبیه آن است.

اما مجازهایی که در مورد خداوند به کار می‌رود همه مافوق الحقیقه است. مثلاً اطلاق سمیع و بصیر بر خداوند یک اطلاق مجازی است؛ اما این معنای مجازی، مافوق معنای حقیقی (چشم و گوش مادی) است، بلکه این دو قابل قیاس با یکدیگر نیستند؛ چراکه چشم و گوش مادی محدودیت‌های زیادی دارد و تنها در شرایط خاصی می‌بیند و می‌شنود، اما علم خداوند به شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها هیچ محدودیتی ندارد و دور و نزدیک، کوچک و بزرگ، بالا و پایین، وجود موانع و عدم آن و خلاصه هیچ چیز، در آن تأثیر ندارد. نتیجه این که مجاز در قرآن مجید وجود دارد و نمی‌توان آن را انکار کرد.

حقیقت و ماهیت مجاز

علمای علم اصول در این زمینه بحث زیادی کرده‌اند، که فشرده‌ای از آن را در این جا نقل می‌کنیم. در مورد حقیقت و ماهیت مجاز سه عقیده وجود دارد:

۱. مجاز در کلمه؛ یعنی کلمه مورد نظر از معنای حقیقی آن عبور کرده و با قرینه در معنای ثانوی استعمال شده است. طبق این نظریه، چنین استعمالی استعمال حقیقی نیست، بلکه استعمال غیر حقیقی همراه با قرینه است.
۲. مجاز ادعایی؛ منظور از مجاز ادعایی این است که لفظ در معنای حقیقی به کار رفته و مجاز در امری عقلی، یعنی یک فرد ادعایی است.

مثلاً وقتی شما «شیر» را در مورد یک انسان شجاع به کار می‌برید، این کلمه در همان معنای حقیقی‌اش، یعنی سلطان جنگل به کار رفته، متاهی گوینده ادعا می‌کند که آن انسان شجاع همان شیر است و در ذهنش شیر را بر انسان شجاع تطبیق می‌دهد. یا هنگامی که شخصی چهره فوق‌العاده زیبایی را تشبیه به خورشید نموده و واژه خورشید را بر آن اطلاق می‌کند، درحقیقت دو مصداق برای خورشید در نظر می‌گیرد؛ یکی خورشید خارجی موجود در آسمان و دیگر خورشید ادعایی که در ذهن گوینده است. یکی از بزرگان^۱ که این مطلب را پذیرفته به این شعر عرب تمسک جسته است:

قامت تظللنی ومن عجب شمس تظللنی من الشمس^۲

«آن زن برخاست و درمقابل آفتاب قرار گرفت تا سایه‌ای بر من بیفکند و آفتاب مرا آزار ندهد و این بسیار عجیب است که خورشیدی در برابر خورشید بر من سایه می‌افکند!».

وی می‌گوید: اگر شمس در این شعر در معنای حقیقی خود به کار نرفته بود که جای تعجب نداشت.

بنابراین، طبق این نظریه در استعمالات مجازی، لفظ در معنای حقیقی به کار رفته، ولی گوینده یک مصداق ادعایی در ذهن خود تصور کرده و مصداق خارجی را بر آن تطبیق می‌دهد.

۳. تفصیل بین مجاز استعاره و مجاز مرسل؛ سکاکی معتقد است که در مجاز استعاره استعمال، استعمال حقیقی است؛ البتّه در مصداق ادعایی آن، ولی در مجاز مرسل، لفظ در غیر معنای حقیقی استعمال شده است.^۳

۱. مختصر المعانی، ص ۱۵۹.

۲. جامع الشواهد، ص ۲۱۳.

۳. شرح بیشتر درباره نظریات سه‌گانه را در «انوار الاصول»، ج ۱، ص ۶۰ به بعد مطالعه فرمایید.

فلسفه استعمال مجاز در مورد خداوند

انسان‌ها الفاظ را برای نیازهای خود وضع کرده‌اند و از آن‌جا که ما انسان‌ها دارای جسم هستیم و محدود به زمان و مکان و شب و روزیم و بیداری و خواب و سیری و گرسنگی و تشنگی و فقر و غنا و مانند آن داریم، الفاظی که برای رفع نیازهایمان وضع کرده‌ایم این محدودیت‌ها را دارد و به این رنگ‌ها درآمده است. هنگامی که می‌خواهیم درباره خداوند که مافوق همه این امور است سخن بگوییم الفاظ مادی ظرفیت بیان معانی بلند مربوط به خداوند را ندارد؛ چراکه الفاظ ما محدود در محدود است و آن وجود واجب‌الوجود، بی‌نهایت در بی‌نهایت است. الفاظی که لون و رنگ جسمانیت و مکان و زمان و نیاز به خود گرفته را چگونه می‌توانیم بر وجودی که مافوق زمان و مکان است و جسم نیست و غنی مطلق است و همه به او نیازمندند، به کار ببریم؟ ولذا ناچاریم الفاظ را در معنای مجازی مافوق‌الحقیقه آن استعمال کنیم.

انسان برای بیان معارف مربوط به خداوند چاره‌ای جز این ندارد که از الفاظ ماده‌ای عصاره‌ای بگیرد و بر او اطلاق کند. به‌عنوان مثال اگر سخن از سمیع و بصیر بودن خداوند می‌گوید آن سمع و بصر مادی را به کناری بزند و علم و آگاهی خداوند به دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها را قصد کند که معنای مجازی فوق‌الحقیقه است.

آری، برای استعمال الفاظ مادی در مورد وجود فوق ماده، باید از تعلقات مادی تجاوز کرد و هجرت نمود، تا بتوان آن را در فوق ماده استعمال کرد. همان‌گونه که اگر به شخصی که خانه‌ای ۵۰ متری دارد خیر دهند یک لشکر میهمان برایت خواهد آمد، ناچار است برای پذیرایی از میهمانان، خود را از تعلقات و محدودیت‌های آن خانه کوچک رها کرده و از آن خارج شود و در فضای وسیعی، از میهمانان پذیرایی کند. مجاز در مورد خداوند به‌دلیل همین

ضرورت است، که ناچاریم از خانه محدود و کوچک الفاظ مادی عبور کرده و به فضای وسیعی برسیم و با قرینه، الفاظ را در معانی مافوق الحقیقه استعمال کنیم.

نتیجه بحث

خلاصه این که در قرآن مجید الفاظی وجود دارد که در معنای مجازی به کار رفته است؛ البتّه مجاز مافوق الحقیقه، و این، از فصاحت و بلاغت قرآن مجید است و فصاحت و بلاغت بدون مجاز و کنایه و استعاره امکان پذیر نیست. و اگر منکر وجود مجاز در قرآن شویم، باید خداوند را - نعوذ بالله - جسمی بدانیم که همچون انسان‌ها دارای دست و چشم و گوش است و رفت و آمد دارد و محدود به زمان و مکان است؛ همان‌گونه که برخی از مسلمانان با انکار مجاز در قرآن به این بیراهه سوق داده شده و قائل به خرافاتی نظیر نزول خداوند از آسمان در شب‌های جمعه یا روز عرفه شده‌اند!^۱ در حالی که آن وجود، غیر مادی و فارغ از زمان و مکان است، در همه جا حضور دارد، درون و برون انسان‌ها برایش تفاوتی نداشته و بر همه آن‌ها احاطه مطلق دارد.

ما شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام باید جدّاً خدا را شاکر باشیم که در پرتو هدایت‌های حضرات معصومین علیهم‌السلام از این‌گونه انحرافات مصون مانده و دچار امثال این خرافات نشده‌ایم. الحمدلله رب العالمین.

ادله منکران مجاز

منکران مجاز در قرآن، به ادله مختلفی تمسک جسته و بعضی از آن‌ها تا ۵۰ دلیل ذکر نموده‌اند^۲، که به چهار نمونه از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده، آن را در بوته نقد می‌گذاریم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۵۴ به بعد.

۲. «مختصر الصواعق المرسله»، جزء دوم، فصل سوم، ص ۲۳۰ به بعد.

۱. مجاز نشانه ضعف قدرت در بیان حقیقت

یکی از ادله آن‌ها این است که عدول از حقیقت به مجاز، نتیجه عدم قدرت بر بیان حقیقت است و از آن‌جا که خداوند متعال قادر بر همه چیز است و ضعف و ناتوانی درباره اش تصوّر نمی‌شود، دلیلی ندارد که از مجاز استفاده کند. پاسخ این استدلال روشن است؛ چراکه استعمال لفظ در معنای مجازی، دلیل بر قدرت علمی و توانایی ادبی است؛ نه نشانه ضعف؛ چون بر زیبایی و فصاحت و بلاغت کلام می‌افزاید. کسی که می‌گوید: «علی علیه السلام شیر خداست»^۱ دلیل بر ضعف او نیست، بلکه این جمله که در آن شجاعت و بی‌باکی علی علیه السلام به شجاعت شیر تشبیه شده و به بهترین شکل ترسیم گردیده، نشانه قدرت اوست، و لذا شاعران و خطیبانی که در اشعار و خطابه‌های خود بیشتر از مجازات و کنایات استفاده می‌کنند شاعرانی قوی‌تر و خطیبانی بلیغ‌تر محسوب می‌شوند. بنابراین، استعمال مجازی و عبور از حقیقت به مجاز، نشانه عدم قدرت و ضعف نیست، بلکه علامت قدرت و توانایی محسوب شده و میزان فصاحت و بلاغت کلام را بالا می‌برد.

۲. المجاز اخ الكذب

یکی دیگر از ادله منکران مجاز این است که مجاز نوعی کذب محسوب می‌شود و دروغ در کلام خداوند متعال راه ندارد، پس مجاز در قرآن نیست. در پاسخ این دلیل می‌گوییم: با نهایت تأسف - همان‌گونه که بارها گفته‌ایم - شما معنای مجاز را نفهمیده‌اید، و لذا ره افسانه زده‌اید. وقتی گفته می‌شود: «علی علیه السلام اسدالله است» دروغ نیست، بلکه عین حقیقت است؛ چون گوینده در

۱. طبق آنچه که در «بحارالانوار»، ج ۳۴، ص ۲۶۸ آمده، حضرت علی علیه السلام به‌عنوان شیر خدا، و طبق آنچه در همان کتاب، ج ۷، ص ۲۳۳، ج ۴، آمده حضرت حمزه به این عنوان توصیف شده است.

مقام تشبیه علی علیه السلام به شیر در شجاعت است. آیا شجاعت علی علیه السلام دروغ است؟ بله، اگر قرینه‌ای در استعمال مجازی وجود نداشته باشد چنان استعمالی صحیح نیست، ولی در این جا قرینه وجود دارد؛ چون هنگامی که انسانی تشبیه به شیر می‌شود خود انسان بودن قرینه است که معنای حقیقی شیر منظور نیست، بلکه شجاعت او منظور گوینده است. بنابراین، در استعمال مجازی هیچ خلاف‌گویی و دروغی وجود ندارد و چنین استعمالی بی‌اشکال است.

۳. نفی معنای مجازی

دلیل دیگر آن‌ها این است که معنای مجازی را می‌توان نفی کرد؛ مثلاً می‌توان گفت علی علیه السلام شیر نیست، در حالی که کلام خدا را نمی‌توان نفی کرد و اگر قائل به استعمال مجازی در قرآن باشیم باید بتوان کلام خدا را نیز نفی کرد. پاسخ: معنای مجازی را نیز نمی‌توان نفی کرد، مشروط بر این که قرینه‌ای همراه آن باشد. نمی‌توان گفت: «علی علیه السلام و حمزه سیدالشهدا شیر نیستند». چون منظور از شیر در این جا شجاعت است و انکار آن به معنای انکار شجاعت آن بزرگواران است. آیا کسی می‌تواند منکر شجاعت علی علیه السلام و عموی بزرگوارش حمزه سیدالشهدا شود؟

بنابراین، نه می‌توان معنای حقیقی را نفی کرد، و نه معنای مجازی توأم با قرینه را. به دو مثال دیگر توجه بفرمایید:

۱. این که گفته می‌شود: «جهل، ظلمت و تاریکی است»^۱ نمی‌توان آن را نفی کرد؛ چون منظور تاریکی جهالت و نادانی است، نه تاریکی شب، و لذا نمی‌توان گفت: «جهل، تاریکی نیست».

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

۲. در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ از ظلم کردن پرهیزید که سبب حیرانی و سرگردانی انسان در روز قیامت می‌شود».^۱

ظلم در این روایت ممکن است به معنای تاریکی (فقدان نور) نباشد؛ اما به معنای حیرانی و سرگردانی و واماندگی و بیچارگی هست. آری، ظالم به سبب ظلمش در روز قیامت راه را پیدا نمی‌کند و حیران و سرگردان خواهد بود و نمی‌توان این معنای مجازی را نفی کرد. نتیجه این‌که نه معنای حقیقی را می‌توان نفی کرد و نه معنای مجازی توأم با قرینه را.

۴. نفی صفات خبریّه خدا

می‌گویند: اگر مجاز را در استعمالات قرآنی بپذیریم، به ناچار باید صفات خبریّه خداوند را نفی کنیم، پس مجاز در قرآن وجود ندارد. منظورشان از صفات خبریّه صفاتی است که دلالت بر جسمانیّت خداوند می‌کند.

مانند ظاهر آیات شریفه «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲ و «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^۳ «وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»^۴ و مانند آن، که اگر حمل بر معنای حقیقی شود، لازمه‌اش دست و گوش و چشم داشتن خداوند و آمد و رفت حضرت حق همچون انسان‌هاست! خلاصه این‌که اگر مجاز را بپذیریم باید جسمانیّت خدا را انکار کنیم.

پاسخ: آنچه به عنوان نقطه ضعف شمردید اتفاقاً نقطه قوت مسأله است

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۰۱، باب ۲۴۱۳، ح ۱۱۵۵۲-۱۱۵۵۵.

۲. سوره فتح، آیه ۱۰.

۳. سوره فجر، آیه ۲۲.

۴. سوره حج، آیه ۶۱.

و اساساً اعتقاد به مجاز در قرآن برای فرار از جسمانیّت خداوند است. پذیرش استعمالات مجازی برای این است که بگوییم منظور از «ید»، «قدرت» و منظور از «سمع» و «بصر»، علم به «مسموعات» و «مبصرات» است؛ چراکه اگر قائل به جسمانی بودن خدا شویم باید بپذیریم که خداوند محدود است، مکان دارد، دارای اجزاست و در معرض زوال می باشد، در حالی که خداوند از همه این امور منزّه و پاک است. بنابراین، اشکال چهارم نه تنها اشکال نیست، بلکه از محسنات مجاز به شمار می رود.

آنچه که ذکر شد چهار نمونه از مهم ترین ادلّه آنها بود. بقیه ضعیف تر و سست تر است و ارزش طرح ندارد.

منکران مجاز آیات زیر را چگونه تفسیر می کنند؟

آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که منکران استعمالات مجازی در قرآن در تفسیر آن مانده اند. به سه نمونه آن توجه بفرمایید:

نمونه اول: خداوند قابل رؤیت هست، یا نه؟

خداوند متعال در یک جا می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»؛ «(آری) در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است، و به (الطاف) پروردگارشان می نگرند».^۱

و در جای دیگر فرموده است: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»؛ «چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او چشم ها را می بیند».^۲

۱. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

منکران مجاز این آیات را چگونه تفسیر می‌کنند؟ آیا خداوند قابل رؤیت است، یا نمی‌توان او را دید؟ اگر در هر دو آیه دیدن و نظر کردن را حمل بر معنای حقیقی آن کنند معنایش این است که هم دیده می‌شود و هم دیده نمی‌شود! هم جسم است و هم جسم نیست! و این تناقضی آشکار است. اما اگر آیه دوم، که لازمه‌اش نفی جسمانیت خداوند است، حمل بر معنای حقیقی آن شود و آیه اول حمل بر معنای مجازی، مشکل حل می‌شود.

نمونه دوم: خدا در همه جا حضور دارد، یا در مکان خاصی؟

در یک جای قرآن مجید می‌خوانیم: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «و هر جا باشید او با شماست».^۱ یعنی برای خدا دور و نزدیک معنا ندارد، هر کجا که باشید خداوند با شماست. یا می‌فرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم!».^۲

ولی در جای دیگر می‌خوانیم: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»؛ «و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند».^۳ اگر خداوند همه جا هست، پس آمدن وی از نقطه‌ای به نقطه دیگر، به چه معناست؟ آیا معنای آن این نیست که در نقطه دورتری بود و هنگامی که آمد نزدیک شد؟ بنابراین، چاره‌ای نداریم جز این که آمدن را در آیه اخیر به معنای دیگری گرفته و از معنای حقیقی آن تجاوز کرده و به قرینه آیه اول، در معنای ثانوی استعمال کنیم. اما منکران مجاز در تفسیر این آیات مانده‌اند و جز با دست برداشتن از اعتقاد باطل خود نمی‌توانند تفسیر صحیحی برای آن داشته باشند.

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره فجر، آیه ۲۲.

نمونه سوم: آیا فراموشی در مورد خدا تصور می‌شود؟

خداوند متعال در آیه شریفه ۶۴ سوره مریم می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾؛ «و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است (و نیست)».

ولی در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾؛ «کسانی که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آن‌ها را فراموش می‌کنیم، همان‌گونه که آن‌ها دیدار چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند».^۱

آیا کلمه «نسیان» در هر دو آیه در معنای حقیقی خود استعمال شده، یا اولی معنای حقیقی و دوم مجاز است؟

منکران مجاز ناچارند هر دو را حقیقی بدانند و لازمه‌اش نسبت دادن نسیان یا حداقل انساء به خداوند متعال است که هر دوی آن‌ها از ذات پاک خداوند به دور است. خداوند نه فراموشکار است و نه خود را به فراموشی می‌زند.

اما به عقیده ما اولی در معنای حقیقی استعمال شده و نسیان در مورد خدا معنا ندارد؛ چون علم خداوند علم حضوری است و در علم حضوری فراموشی جایی ندارد و دومی در معنای مجازی یعنی بی‌اعتنایی به کار رفته و معنایش این است که خداوند متعال به چنان انسان‌هایی بی‌اعتناست و آن‌ها را به حال خود واگذار کرده و در میان مشکلات محشر و روز قیامت رها می‌کند. و این معنای مجازی، شبیه نسیان است و قرینه هم دارد و قرینه‌اش همان آیه اول است که نسیان را از خدا نفی می‌کند.

از این نمونه آیات، که منکران مجاز در تفسیر آن مانده‌اند، بازهم وجود دارد؛ ولی در این بحث به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۱.

راز انکار مجاز!

حقیقت این است که پایه علمی این‌گونه افراد بسیار ضعیف است. آن‌ها مدارج علمی را به خوبی طی نکرده و معنای حقیقت و مجاز و فصاحت و بلاغت را نفهمیده‌اند و لذا مجاز را انکار کرده، دچار تناقض و خرافه‌گویی شده‌اند. نتیجه این‌که قرآن مجید کانون فصاحت و بلاغت است و لذا هم استعمالات حقیقی دارد، هم استعمالات مجازی همراه با قرینه، و هم دارای تشبیهات جذّاب و کنایه‌های زیباست.

* * *

در سوره آل عمران، آیه ۷، اشاره به تقسیم آیات قرآن به دو بخش محکم و متشابه شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛

«او کسی است که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کرد؛ که بخشی از آن، آیات «محکم» [= صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می باشد (و پیچیدگی آیات دیگر را برطرف می کند) و بخشی دیگر، «متشابه» (و پیچیده) است، اما آن ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه اند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند؛ در حالی که تفسیر آن ها را، جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. (آن ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآن اند) می گویند: «ما به آن ایمان آوردیم؛ تمامی آن از جانب پروردگار ماست». و جز خردمندان، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند)».

معنای محکم

واژه «محکم» در اصل از «احکام» به معنای ممنوع ساختن، گرفته شده است

و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می‌گویند، زیرا در مقابل عوامل مخرب می‌ایستند و نیز به سخنان روشن و قاطع که هرگونه احتمال خلاف را از خود دور می‌سازد محکم گفته می‌شود راغب در مفردات می‌گوید: حکم (و حکمة) در اصل به معنای منع است و دانش را از این جهت حکمت می‌گویند که انسان را از بدی‌ها باز می‌دارد.

بنابراین مراد از «آیات مُحکَمَاتٌ» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۱؛ «بگو اوست خدای یگانه»، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۲؛ «هیچ چیز همانند او نیست»، «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۳؛ «خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است»، «لِللَّذِّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۴؛ «سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است» و هزاران آیه مانند آن‌ها که درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ است، همه از محکمات‌اند. این آیات (محکمات) در قرآن، «أُمُّ الْكِتَابِ» نامیده شده‌اند، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح‌دهنده آیات دیگرند.

معنای متشابه

اما واژه «مُتَشَابِه» در اصل به معنای چیزی است که قسمت‌های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین دلیل به جمله‌ها و کلماتی که معنای آن‌ها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف درباره آن داده می‌شود، «متشابه» می‌گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر

۱. سوره اخلاص، آیه ۱.

۲. سوره شوری، آیه ۱۱.

۳. سوره زمر، آیه ۶۲.

۴. سوره نساء، آیه ۱۱.

پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها روشن است.

گرچه درباره محکم و متشابه، مفسران احتمالات زیادی داده‌اند^۱ ولی آنچه ما گفتیم، هم با معنای اصلی این دو واژه کاملاً سازگار است، هم با شأن نزول آیه^۲، و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، و هم با خود آیه مورد بحث.

زیرا در ذیل آیه فوق می‌خوانیم که افراد مغرض، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می‌دهند، بدیهی است آن‌ها از آیاتی سوء استفاده می‌کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعددی دارد و این خود می‌رساند که «متشابه» به آن معناست که در بالا گفته شد.

به‌عنوان نمونه آیات متشابه، می‌توان قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را ذکر کرد، مانند «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»؛ «دست خدا بالای دست‌های آن‌هاست»^۳ که به معنای قدرت خداوند است، یا «اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ «خداوند شنوا و داناست»^۴ که اشاره به علم خدا به همه چیز است و یا مانند «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می‌دهیم»^۵ که منظور وسیله سنجش اعمال است.

بدیهی است که خداوند نه دست (به معنای عضو مخصوص) دارد و نه گوش

۱. فخر رازی در «التفسیر الکبیر» (ج ۷، ص ۱۷۰) چهار قول، مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» (ج ۲، ص ۲۳۹) پنج تفسیر، مرحوم علامه در «المیزان» (ج ۳، ص ۳۲-۳۹) شانزده قول و صاحب «البحر المحیط» (ج ۲، ص ۳۹۶ به بعد) حدود بیست قول در تفسیر آن ذکر کرده‌اند!

۲. شأن نزول مذکور را در «تفسیر نمونه»، ج ۲، ذیل آیه هفتم سوره آل عمران مطالعه فرمایید.

۳. سوره فتح، آیه ۱۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۲۴.

۵. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

(به همین معنا)، و نه ترازوی سنجش اعمال او شبیه ترازوهای ماست، بلکه این‌ها اشاره به مفاهیم کلی «قدرت» و «علم» و «وسیله سنجش» است.

تفسیر دیگری برای محکم و متشابه

یادآوری این نکته نیز لازم است که محکم و متشابه، به معنای دیگری نیز در قرآن آمده است، در سوره هود می‌خوانیم: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾^۱ در این آیه تمام آیات قرآن، «محکم» قلمداد شده است، که منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است. و در آیه ۲۳ سوره زمر می‌خوانیم: ﴿كِتَابًا مُتَشَابِهًا...﴾ یعنی کتابی که تمام آیات آن، متشابه است، یعنی همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت و اعجاز است.

از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقت جو برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آن‌ها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت، «آیات محکم» از یک نظر همچون شاهراه‌های بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده‌های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده‌های فرعی، احیاناً سرگردان شود، سعی می‌کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آن‌جا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از محکومات به «أُمُّ الْكِتَابِ» نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه «أُمُّ» در لغت به معنای اصل و اساس هر چیزی است و اگر «مادر» را «أُمُّ» می‌گویند به

۱. سوره هود، آیه ۱.

این علت است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات است و براین اساس، محکمت، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می شود.

فلسفه آیات متشابه قرآن

اکنون این سؤال مطرح می شود: با این که قرآن نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟

پاسخ: این موضوع بسیار بااهمیتی است که شایان دقت است. به طور کلی دلایل زیر، فلسفه وجود آیات متشابه را در قرآن تشکیل می دهد:

الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می رود تنها برای نیازمندی های روزمره به وجود آمده، به همین دلیل، به محض این که از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج می شویم و مثلاً درباره آفریدگار که از هر جهت نامحدود است، سخن به میان می آید، به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی به کار ببریم که از جهات مختلفی نارسایی دارد، همین نارسایی های کلمات، سرچشمه قسمت قابل توجهی از تشابهات قرآن است، از جمله آیات «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ یا «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ یا «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۳ - که تفسیر هر کدام در جای خود ذکر شده است - و نیز تعبیراتی همچون «سَمِيعٌ» و «بَصِيرٌ» همه از این قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می شود. بنابراین، محدودیت الفاظ ما و وضع آن برای نیازهای روزمره، این وضع را به وجود آورده است.

۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

۲. سوره طه، آیه ۵.

۳. سوره قیامت، آیه ۲۳.

ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، دلیل دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن. و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند، (بر فرض درک مطالب)، مسائل این جهان را تشریح سازد. اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند؛ زیرا شنونده در آن شرایط، توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می شود تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل پردازند. د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت علیهم السلام آن را تأیید می کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی های مختلف آنان نیز استفاده کنند و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل بر عهده معلم و استاد گذاشته می شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند.

درواقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ دو چیز

گران‌مایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند.^۱

ه) مسأله آزمایش افراد و شناخته شدن فتنه‌انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

تأویل متشابهات قرآن را چه کسی می‌داند؟

درباره معنای «تأویل» سخن بسیار گفته‌اند. آنچه به حقیقت نزدیک‌تر است این است که تأویل در اصل لغت به معنای «بازگشت دادن چیزی» است. بنابراین، هر کار یا سخنی که آن را به هدف نهایی برسانیم تأویل نامیده می‌شود، مثلاً اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و سپس آن را مشخص کند این کار را «تأویل» می‌گویند.

در سرگذشت موسی علیه السلام و آن مرد دانشمند (خضر علیه السلام) می‌خوانیم که او کارهایی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند سوراخ کردن کشتی و...) و به همین دلیل موسی علیه السلام ناراحت و متوحش گردید و به او اعتراض کرد، اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدایی برای او تشریح کرد و گفت که منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب و ستمگری بوده است و... اضافه کرد:

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾.^۲ «این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی».

همچنین اگر انسان خوابی ببیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسی، تفسیر آن خواب را دریابد به آن «تأویل» گفته می‌شود، همان‌طور که

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲. سوره کهف، آیه ۸۲.

یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از آن که خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت، گفت: «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ»^۱؛ «این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم».

در داستان خواب ملک مصر و تعبیر آن، در آیات ۴۴ و ۴۵ سوره یوسف، دو بار تعبیر به «تأویل» شده، که منظور از آن، تفسیر و بیان نتیجه و عاقبت آن خواب است.

و نیز هرگاه انسان، سخنی بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد و سپس روشن شود به آن تأویل می‌گویند.

در آیه مورد بحث، منظور از تأویل همین معناست. یعنی در قرآن آیاتی است که اسرار و معانی عمیقی دارد، منتها افرادی که افکارشان منحرف است و اغراض فاسدی دارند، از پیش خود، تفسیر و معنای نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می‌کنند.

بنابراین منظور از جمله «وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» این است که آن‌ها می‌خواهند تأویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند. در شأن نزول آیه نیز آمده که جمعی از یهود، از حروف مقطعه قرآن سوء استفاده کرده، آن را به معنای کوتاه بودن مدت آیین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه «رُوحٌ مِّنْهُ» را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن استدلال کرده بودند، تمام این‌ها از قبیل «تأویل به غیر حق» و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می‌شود.

به هر حال تأویل آیات متشابه، همان تفسیر آن‌ها به وسیله آیات محکمات است.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

راسخان در علم و تفسیر متشابهات

در قرآن مجید در دو مورد، تعبیر به «راسخان در علم» شده است. یکی در آیه مورد بحث و دیگری در سوره نساء آیه ۱۶۲ که می فرماید:

﴿لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾؛ ولی راسخان در علم از آن‌ها (اهل کتاب)، و مؤمنان (از امت اسلام) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند.

همان‌طور که از معنای لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را دربر می گیرد، ولی در میان آن‌ها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی^۱ «الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ» به پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام تفسیر شده، به همین علت است.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده است: «پیامبر خدا بزرگترین راسخان در علم بود. خداوند تمام آنچه را که بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن، به وی تعلیم داد، و خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به وی تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه این‌ها را می دانستند».^۲

روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر نور الثقلین^۳ و تفسیر برهان^۴ در ذیل این

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۹۷-۶۰۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۲.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۱۶ به بعد.

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ح ۱۵۷۹-۱۶۱۰.

آیه آن‌ها را جمع‌آوری کرده‌اند و همان‌طور که اشاره شد تفسیر ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ به پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: من هم از راسخان در علم هستم، منتها هرکس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تأویل آیات قرآن آگاه می‌گردد، و آنان که علمشان از علم بی‌پایان پروردگار سرچشمه می‌گیرد طبعاً به همه اسرار و تأویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می‌دانند.

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام پایان می‌دهیم؛ فرمود: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ کسی که آیات متشابه قرآن را به محکّمات آن بازگرداند (و تفسیر کند) به صراط مستقیم هدایت شده است».^۱

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۹.

دکتر رشاد خلیفه در خانواده‌ای از صوفیان مصر در شهر طنطه متولد شد و در سال ۱۹۷۱ میلادی در شهر مکه رسماً در جرگه نائبان مکتب تصوّف درآمد. او تحصیلات خود را تا کارشناسی در دانشکده کشاورزی عین‌الشمس قاهره گذراند و سپس کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه آریزونای آمریکا سپری کرد. آنگاه دکترای خود را در دانشگاه کالیفرنیا آمریکا در رشته بیوشیمی گیاهی دریافت کرد.

او به‌مدّت سه سال با استفاده از رایانه در مورد قرآن تحقیق کرد و کتاب خود را تحت عنوان «معجزة القرآن الکریم» در سال ۱۹۸۳ به رشته تحریر درآورد و به زبان انگلیسی نیز در آمریکا منتشر ساخت.

وی تمام کوشش خود را برای کشف معانی و اسرار حروف مقطعه قرآن به کار برد و هدفش این بود که اثبات کند رابطه نزدیکی میان حروف مقطعه قرآن و حروف سوره‌ای که در آغاز آن قرار گرفته وجود دارد.

او معتقد بود مثلاً تعداد حرف «ص» که در سوره ص آمده به تناسب مجموع حروف سوره از هر سوره‌ای بیشتر است و نیز حرف «ن» در سوره قلم بزرگترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد. وی علاوه بر این به سراغ عدد ۱۹ رفت و معتقد بود که آن، یک عدد اساسی در قرآن مجید است که از

تسعة عشر (که در آیه ۳۰ مدثر آمده است) گرفته شده و اعداد بسیاری از آیات و کلمات قرآن بر آن منطبق است و یک نظام ریاضی را ارائه می‌دهد.

پس از وی، عده‌ای به طرفداری از او و جمعی به مخالفت با او برخاستند و سرانجام ثابت شد که ادعاهای او در موارد متعددی پذیرفته نیست و باید آن را سلیقه‌ای دانست و متوسل به تکلفاتی شد. مثلاً در مورد حرف «ق» و این که عدد آن در سوره ق به نسبت از همه سوره‌ها بیشتر است تردید به وجود آمد، و یا در مورد عدد نوزده در مواردی به تکلف افتاد؛ مثلاً تعداد حروف سوره «ن و القلم» قابل تقسیم بر عدد نوزده نیست. او ناچار شد «ن» را به صورت «نون» بنویسد و محاسبه کند تا نتیجه درست از آب دربیاید، و یا واژه «اسم» در قرآن مجید که او آن را نوزده بار می‌دانست، معلوم شد ۲۲ بار آمده است به همین دلیل مواردی از آن را به بهانه‌های مختلف به حساب نیاورد تا عدد نوزده درست شود. به طور کلی او اسلوب منطقی را در موارد شمارش اعداد رعایت نکرد. بعضی به دلیل اصرار او در مورد عدد نوزده که یکی از شعارهای بهاییان است (ماه‌های سال را نوزده ماه و هر ماه را نوزده روز حساب می‌کنند) وی را متهم به بهائی بودن کرده‌اند.

بی‌آن که بخواهیم او را متهم به این موضوع کنیم این مطلب معروف است که او در اواخر عمر خود از اسلام فاصله گرفت و مدعی نبوت شد. هواداران او از او برگشتند و سرانجام او را با کشتند.^۱

اکنون به سراغ شرح کشف مزبور می‌رویم:

دکتر رشاد می‌گوید: می‌دانیم که قرآن ۱۱۴ سوره دارد که از میان آن‌ها ۸۶

۱. در بخشی از مطالب فوق از کتاب «پژوهشی در اعجاز علمی قرآن» ج اول، ص ۲۲۰ به بعد، استفاده شده است.

سوره در مکه نازل شده و ۲۸ سوره در مدینه، و از میان مجموع سوره‌های قرآن ۲۹ سوره است که در آغاز آن‌ها «حروف مقطعه» آمده است.

جالب این‌که این حروف مجموعاً درست نصف حروف بیست و هشت‌گانه الفبای عربی را تشکیل می‌دهد و این حروف مقطعه عبارت‌اند از: ا، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، م، ن، ه، ی که گاهی آن‌ها را «حروف نورانی» نیز می‌نامند. او می‌گوید: سال‌ها بود که می‌خواستم بدانم معنای این «حروف به‌ظاهر ازهم‌بریده» در آغاز سوره‌های قرآن چیست؟ و هر قدر به تفاسیر مفسران بزر و آراء مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم قانع نشدم، از خداوند بزر یاری جستیم و به مطالعه دست زدم؛ ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف، و حروف همان سوره‌ای که آن‌ها در آغازش قرار گرفته، رابطه‌ای وجود داشته باشد.

اما بررسی تمام حروف چهارده‌گانه نورانی در ۱۱۴ سوره قرآن و تعیین نسبت هریک از آن‌ها و محاسبات فراوان دیگری که می‌باید در این زمینه انجام بشود چیزی نبود که بدون استخدام کامپیوتر امکان‌پذیر باشد. لذا قبلاً تمام حروف مزبور را در ۱۱۴ سوره قرآن به‌طور جداگانه و همچنین مجموع حروف هر سوره را دقیقاً تعیین کرده، با شماره هر سوره، به کامپیوتر (برای انجام محاسبات بعدی) سپردم. این کار و مقدمات دیگر در مدت دو سال عملی شد. سپس یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن اشاره شد وقت گذاشتم. نتیجه این محاسبات جالب بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق تازه‌ای برداشت که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی (علاوه بر جنبه‌های دیگر) روشن کرد.

این محاسبات برای ما روشن ساخت که میزان هریک از حروف چهارده‌گانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن، به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است.

به عنوان مثال، پس از محاسبه می‌یابیم که نسبت حرف «ق» که یکی از حروف نورانی قرآن (حروف مقطعه) است، در سوره «ق» بزرگترین رقم را دارد (۶/۷۰۰ درصد) و در درجه اول در میان سوره‌های قرآن است. بعد از آن سوره «قیامت» قرار دارد که تعداد قاف‌های آن نسبت به حروف سوره مزبور (۳/۹۰۷ درصد) می‌باشد و پس از آن سوره «الشمس» است (۳/۹۰۶ درصد).
و همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم تفاوت سوره قیامت و الشمس فقط یک هزارم درصد است!

و به همین ترتیب این نسبت را در تمام ۱۱۴ سوره قرآن به دست می‌آوریم (نه تنها درباره این یک حرف، بلکه درباره تمام حروف چهارده‌گانه نورانی) و بدین شکل، نسبت مجموع حروف هریک از سوره‌ها با یکایک این حروف روشن می‌شود.

اکنون به نتایج خوبی که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمایید:

۱. نسبت حرف «ق» در سوره «ق» از تمام سوره‌های قرآن بدون استثناء بیشتر است. یعنی آیاتی که در طی ۲۳ سال، دوران نزول قرآن، در ۱۱۳ سوره دیگر قرآن آمده آنچنان است که حرف «ق» در آن‌ها کمتر به کار رفته است، و این راستی حیرت‌آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هریک از حروف سخنان خود در طول ۲۳ سال باشد، و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند. مسلماً چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است، حتی محاسبه آن برای بزرگترین ریاضی‌دان‌ها بدون کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست.

این‌ها همه نشان می‌دهد که نه تنها سوره‌ها و آیات قرآن بلکه «حروف قرآن» نیز روی حساب و نظام ریاضی خاصی است که فقط خداوند، قادر به حفظ آن می‌باشد.

همچنین محاسبات نشان داد که حرف «ص» در سوره «ص» نیز همین حال را دارد. یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است.

و نیز حرف «ن» در سوره «ن وَالْقَلَم» بزرگترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد. تنها استثنائی که در این زمینه وجود دارد، سوره «حجر» است که تعداد نسبی حرف «ن» در آن بیشتر از سوره «ن وَالْقَلَم» است، اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره‌هایی است که آغاز آن «الر» می‌باشد و بعداً خواهیم دید این سوره‌ها که آغاز آن‌ها «الر» است باید همگی در حکم یک سوره محسوب شود، و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد؛ یعنی نسبت تعداد «ن» و مجموع سوره‌های مذکور از سوره «ن وَالْقَلَم» کمتر خواهد شد!

۲. چهار حرف «المص» را در آغاز سوره اعراف در نظر بگیرید، اگر الف‌ها، لام‌ها، میم‌ها، و صادهایی را که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم، و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم، خواهیم دید که از تعداد مجموع آن در هر سوره دیگر قرآن بیشتر است!

همچنین چهار حرف «المر» در آغاز سوره رعد همین حال را دارد، و نیز پنج حرف «کهیص» در آغاز سوره مزیم اگر روی هم حساب شوند، از مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند!

در این جا به چهره تازه‌تری از مسئله برخورد می‌کنیم که نه تنها یک حرف جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاصی گسترده شده، بلکه حروف متعدد آن نیز چنان وضع حیرت‌آوری دارد!

* * *

استاد مزبور ضمن این مطالعات به نکات دیگری نیز دست یافته که به ضمیمه نکات تازه‌ای که می‌توان از آن استنتاج کرد از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

۱. رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید

او می‌گوید: تمام این محاسبات در صورتی صحیح است که به رسم الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم (مثلاً اسحاق و زکوة و صلوة را به همین صورت بنویسم، نه اسحاق و زکات و صلاة) در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد خورد.

۲. دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن

این تحقیقات نشان می‌دهد که در قرآن مجید حتی یک حرف نیز کم‌وزیاد نشده، و الا به طور مسلم محاسبات ما روی قرآن کنونی صحیح از آب در نمی‌آمد.

۳. اشارات پر معنا

در بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شود پس از ذکر این حروف، اشاره به حقانیت و عظمت قرآن شده است، مانند:

﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱ و امثال آن.

و این خود اشاره لطیفی به ارتباط حروف مزبور با اعجاز قرآن است.

نتیجه بحث

از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می‌گیریم که حروف قرآن مجید که طی ۲۳ سال بر پیامبر ﷺ نازل شده حساب دقیق و منظمی دارد و هریک از حروف الفبا با مجموع حروف هر سوره دارای یک نسبت ریاضی کاملاً دقیق است که ایجاد و نگهداری چنین نسبتی برای بشر در کلمات و نوشته‌های خود - بدون استفاده از مغزهای الکترونیکی - امکان‌پذیر نیست.

۱. سوره بقره، آیات ۱ و ۲.

شکی نیست که بررسی‌های دانشمند مزبور چون آغاز راه است خالی از نقایصی نیست که باید با حوصله تمام به وسیله دانشمندان دیگر تکمیل یا اصلاح گردد، به همین دلیل ما هیچ‌گونه تضمینی بر درستی و نادرستی آن نمی‌دهیم تا مطالعات دیگری روی آن انجام شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که نامبرده که در آمریکا می‌زیست با نهایت تأسف بعد از مدتی به طوری که معروف است، از راه راست منحرف شد و سخنان نسنجیده‌ای گفت و اصالت اسلامی خود را از دست داد.

در این اواخر افراد دیگری سعی کرده‌اند نظم ریاضی و اعجاز عددی قرآن را گسترش دهند و بین الفاظی مانند لیل و نهار، جنت و نار، ارض و سما، شمس و قمر، مانند آن‌ها روابط خاصی پیدا کنند که آن‌هم کوشش موفقی نبوده است. نتیجه این‌که روش تفسیر ریاضی قرآن تاکنون روش مطمئنی نبوده است.

* * *

در قرآن مجید چند نوع تکرار دیده می‌شود که ممکن است برای بعضی مورد سؤال واقع شود.

۱. تکرار حوادث تاریخی

مانند داستان موسی بن عمران علیه السلام و قوم بنی اسرائیل که در سوره‌های متعددی از قرآن مجید و از همه مشروح‌تر در شش سوره بقره، اعراف، یونس، طه، شعراء و قصص آمده است، که در هر یک از آنها آیات فراوانی درباره سرگذشت این پیامبر و قوم بنی اسرائیل دیده می‌شود. همچنین داستان‌های انبیای بزرگ دیگر مانند ابراهیم و عیسی و نوح و آدم علیهم السلام.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا این داستان‌ها این همه در قرآن مجید تکرار شده است؟ آیا این تکرارها با اصول فصاحت و بلاغت سازگار است؟

۲. تکرار در ذکر دلایل توحید و معاد

مثلاً قرآن مجید درباره آفرینش آسمان و زمین، ستارگان و خورشید و ماه، کوه‌ها و ابرها، جریان بادها و نزول باران و پیدایش انواع جنبندگان و همچنین

آمد و شد شب و روز، در آیات متعددی به عنوان نشانه‌های توحید بحث کرده است و نیز در مورد معاد و به‌ویژه تشبیه آن به زنده شدن زمین‌های مرده بعد از نزول باران، آیات فراوانی دیده می‌شود.

اوصاف بهشت، قصرهای بهشتی، حوریان، نه‌های جاری از زیر قصرها و غرفه‌ها، و اوصاف دوزخ و آتش سوزان آن و همچنین آفرینش فرشتگان و انواع آن‌ها بارها در قرآن مجید ذکر شده است.

۳. آیاتی که لفظ آن دقیقاً تکرار شده است

مانند آیه «فَبِآيٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» که ۳۱ بار در سوره الرحمن آمده و آیه شریفه «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» که ۴ بار و عبارت «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي» ۴ مرتبه^۱ و جمله «فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي» ۲ بار^۲ در سوره قمر عیناً تکرار شده^۳ است.

آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ۲ مورد در سوره اسراء آیه ۱۰۵ و فرقان آیه ۵۶ و مشابه آن در سوره احزاب آیه ۴۵ و فتح آیه ۸ دیده می‌شود. آیه «وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكذِّبِينَ» ۱۰ بار در سوره رسالات و جمله «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» قریب ۳۰ بار در سوره‌های مختلف تکرار شده است.

فلسفه تکرارهای قرآن مجید

این تکرارها همان‌گونه که گفتیم سرچشمه این سؤال است که از یک سو می‌دانیم قرآن مجید فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلامی است که از سوی خداوند بر

۱. سوره قمر، آیات ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ و ۳۰.

۲. سوره قمر، آیات ۳۷ و ۳۹.

۳. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده و معجزه جاویدان آن حضرت محسوب می‌شود و از سوی دیگر فصاحت و بلاغت ایجاب می‌کند که با کمترین الفاظ، بیشترین معانی بیان شود، این موضوع چگونه با این همه تکرار سازگار است؟
در پاسخ، نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱. تأکید، گاه از فنون فصاحت و بلاغت است

باید توجه داشت که تکرار در موارد خاصی یکی از فنون فصاحت و بلاغت و رساندن مطلب به‌طور مؤکد است، زیرا در بسیاری از موارد، تأکید، اساس فصاحت و بلاغت را تشکیل می‌دهد. حتی نویسندگان و شعرای بزرگ جهان در نوشته‌ها و اشعار خود آن را به کار برده‌اند. تأکید بر مطالب مهمی که مورد نظر گوینده است و آن را برای مخاطب ضروری می‌داند لازم است. مثلاً پدری در برابر فرزندش که به او اعتراض می‌کند و می‌گوید: در حق من کاری انجام ندادی، می‌گوید: تو را با مشقت زیاد از کودکی بزرگ کردم، آیا کاری نکردم؟ تو را به مدرسه فرستادم و برای تو وسایل ازدواج و مسکن و کار فراهم کردم، آیا کاری نکردم؟ در همه مشکلات به تو کمک کردم، آیا کاری نکردم؟
ما همیشه در نمازهای روزانه سوره‌ها و اذکاری را تکرار می‌کنیم، آیا این برخلاف فصاحت و بلاغت است؟

کسانی که سوار هواپیما می‌شوند همیشه به آن‌ها دربارهٔ ماسک اکسیژن و راه‌های خروج از هواپیما و مطالب دیگر تذکراتی داده می‌شود؛ اگر ده بار هم همان مسافر در هواپیما باشد باز همان مطالب تکرار می‌شود، مبادا به فراموشی سپرده شود!

در سورهٔ الرحمن دقیقاً چنین است. این سوره بیان نعمت‌های الهی است و هر نعمتی را که می‌شمرد می‌گوید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟» «ای گروه انس و جان! کدام یک از نعمت‌های الهی را تکذیب می‌کنید؟».

از نعمت‌های مادی و معنوی دنیا مانند آفرینش انسان، نزول قرآن، تعلیم بیان، آفرینش زمین و انواع فرآورده‌های کشاورزی و مواد غذایی، گرفته تا انواع نعمت‌های بهشتی، هر کدام را می‌شمرد و به دنبال آن سؤال مزبور را ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ تکرار می‌کند.

در سورهٔ مرسلات که ده بار آیهٔ ﴿وَيْلٌ لِّيَوْمئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ تکرار شده و تکذیب‌کنندگان را به عذاب‌های هولناک قیامت تهدید می‌کند، از مسائل مربوط به معاد گرفته تا سرگذشت اقوام پیشین و همچنین انواع نعمت‌های الهی در دنیا تا سرنوشت دوزخیان و بهشتیان، بعد از هر یک، تهدید مذکور تکرار می‌شود.

۲. تکرارهایی که درحقیقت تکرار نیست!

در تاریخ اقوام پیشین تکرارهایی دیده می‌شود؛ ولی این تکرارها دو گونه است:

نوع اول، ابعاد مختلف زندگی آن‌هاست که هر کدام پیام خاصی را القاء می‌کند.

تکرارهای تاریخ قوم موسی علیه السلام

مثلاً در تاریخ قوم موسی علیه السلام که در قرآن مجید آمده حداقل ۱۵ مرحله وجود دارد.

۱. داستان تولد موسی علیه السلام که در سورهٔ طه آیات ۳۷ تا ۴۰ و سورهٔ قصص آیات ۷ تا ۱۳ آمده، پیام مهمی دارد و آن این‌که اگر خدا اراده کند کاری انجام دهد و کسی را مجازات کند با دست خود او و سایلش را فراهم می‌کند؛ همان‌گونه که موسی علیه السلام را در دامان فرعون و همسرش پرورش داد.

۲. داستان نزاع با قبطی و حمایت موسی علیه السلام از قومش که منجر به کشته شدن آن فرد فرعون‌نوی شد که در سورهٔ طه و قصص آمده، این پیام را دارد که نباید در

کارها عجله کرد. اگر موسی علیه السلام کمتر عجله می کرد گرفتار خطر ناشی از قتل آن مرد فرعونى (هرچند مستحق قتل بود) و در نتیجه فرار به مدین نمی شد.

۳. ورود موسی علیه السلام به مدین که در سوره قصص آیات ۲۲ تا ۲۵ آمده این پیام را دارد که یک خدمت کوچک مانند کشیدن یک دلو آب از چاه و حمایت از مظلومانی مانند دختران شعیب علیه السلام می تواند به نتایج پرباری از جمله به دست آوردن همسر خوب و مسکن و سرمایه زندگی و مهم تر از همه درک محضر پیغمبر بزرگی همچون شعیب علیه السلام منتهی شود.

۴. آمادگی برای نبوت که در سوره طه آیه ۴۱ و سوره قصص آیات ۲۶ تا ۲۸ آمده است. هشت یا ده سال چوپانی و نگهداری گوسفندان و مطالعه در اسرار طبیعت در بیابانها و سپس استفاده کردن از تجربیات و علوم و دانش های یک پیغمبر بزرگ در این مدت طولانی، پیامش این است که بدون زحمت و آمادگی و تعلیم و تربیت نمی توان به جایی رسید.

۵. بعثت موسی علیه السلام که در سوره قصص آیات ۲۹ تا ۳۵ و سوره نمل آیات ۷ تا ۱۲ و سوره شعراء آیات ۱۰ تا ۱۷ آمده، حکایت می کند که موسی علیه السلام در بیابان تاریک و هوای سرد با همسر و فرزندش گرفتار انبوه مشکلات شده و راه چاره ای در پیش نمی بیند. ناگهان از دور آتشی از میان درخت می بیند. به گمان این که شعله ای از آن برگردد و آتشی روشن کند و همسر و فرزندش را حفظ نماید به سراغ آن می رود و در این هنگام است که زندگی موسی علیه السلام به کلی دگرگون می شود و فرمان نبوت و دو معجزه بزرگ که یکی جنبه مثبت دارد، یعنی درخشندگی دست هنگامی که در گریبان می کند، و دیگری جنبه انذار دارد که تبدیل عصا به آن مار عظیم است، انواع پیامها در این برنامه نهفته شده است که نیاز به شرح ندارد.

۶. مبارزه با فرعون و فرعونیان که در سوره شعراء آیات ۱۸ تا ۳۷ و سوره

قصص آیات ۳۶ تا ۳۹ و سوره زخرف آیات ۴۶ تا ۵۴ و سوره طه آیات ۴۳ تا ۵۸ آمده است. طرز سخن گفتن موسی علیه السلام با فرعون که از یک سلسله عبارات ملایم و توأم با احترام برای نفوذ در وی استفاده شده و محکوم ساختن او با دلایل محکم و ارائه معجزات روشن به گونه‌ای که فرعون درمانده شد. البته پیام‌های روشن این مبارزه نیز آشکار است.

۷. مبارزه با ساحران که در سوره طه آیات ۴۶ تا ۷۶ آمده است و باطل شدن آن‌همه ابزار سحر در برابر عصای چوپانی موسی علیه السلام و ایمان آوردن ساحران و مقاومت در مقابل تهدید فرعون، انبوهی از پیام‌ها را دربر دارد.

همچنین داستان نجات بنی اسرائیل و هلاکت فرعون و داستان بت‌پرستی بنی اسرائیل و سرگذشت سامری و همچنین تقاضای رؤیت خداوند و موضوع گاو بنی اسرائیل و مسأله معاد و سرگردانی آن‌ها در بیابان تیه و داستان مؤمن آل فرعون و جریان موسی علیه السلام و قارون و سرگذشت موسی و خضر علیهما السلام که مجموعاً پانزده بخش را تشکیل می‌دهد و در سوره‌های مختلف قرآن مطرح شده مملو از پیام‌های مختلف است و نمی‌توان گفت این‌ها تکرار یک موضوع است. البته همان‌گونه که در هفت بخش اول، آیات را به تفصیل ذکر کردیم، گاه یک سرگذشت عیناً در دو سوره یا سه سوره آمده که وقتی در الفاظ آن‌ها دقیق می‌شویم می‌بینیم الفاظ آن‌ها با یکدیگر متفاوت است، تفاوت‌هایی که در بردارنده پیام‌های خاص است، بنابراین هیچ مشکلی از این نظر دیده نمی‌شود.

تکرارهای سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام

همچنین در سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام که در ۱۵ بخش در آیات قرآن آمده، مباحث زیر مطرح شده است:

۱. بحث‌های توحیدی ۲. بحث‌های مربوط به معاد ۳. گفتگوی ابراهیم علیه السلام با آذر ۴. گفتگوی ابراهیم علیه السلام و نمرود ۵. داستان بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام ۶. محاکمه و مجازات آتش برای آن حضرت ۷. هجرت ابراهیم علیه السلام به شام ۸. داستان آوردن همسرش، ساره به محلّ کعبه ۹. بنای کعبه به اتفاق اسماعیل علیه السلام ۱۰. داستان ذبح اسماعیل علیه السلام ۱۱. داستان ابراهیم علیه السلام و فرشتگان عذاب قوم لوط ۱۲. دعوت آن حضرت به حج ۱۳. امامت ابراهیم علیه السلام بعد از آزمایش‌های مکرر ۱۴. وصیت ایشان به فرزندانش ۱۵. بیان شخصیت ابراهیم علیه السلام.

تمام این بخش‌ها که ذکر آیات همه آن‌ها به طول می‌انجامد دارای پیام‌های خاص خود است که خوانندگان عزیز می‌توانند با مطالعه تفسیر نمونه، پیام‌ها را دریابند^۱ و حتی داستان واحدی که در دو سوره آمده با تفاوت تعبیرات، پیام‌های متفاوتی دارد.

البته در مواردی بعضی از بخش‌های تاریخ انبیا در چند سوره تکرار شده، ولی در هر کدام، از زاویه‌ای به آن بخش از زندگی نگریسته شده است. مثلاً درباره موسی علیه السلام در سوره بقره فقط سخن از شکافتن دریا و نجات بنی اسرائیل و غرق شدن فرعونیان است، البته به صورت اجمال، ولی در سوره طه این مسأله به تفصیل بیان شده است؛ نخست از دستور الهی شروع می‌شود و سپس زدن عصا به دریا و بعد، از بین رفتن خوف و وحشت بنی اسرائیل و سپس اشتباه فرعون و فراخواندن پیروانش به خشکی ایجادشده در دریا و سرانجام غرق شدن او بیان گردیده است.

باز به عنوان نمونه، داستان گفتگوی ابراهیم علیه السلام و هاجر، در سوره ابراهیم به طور اجمال و سپس در سوره مریم به تفصیل و در سوره انبیا باز به تفصیل اما به

۱. شرح مراحل پانزده گانه و دیگر مطالب مربوط به زندگانی آن حضرت را در کتاب ما «قهرمان توحید» نیز می‌توانید مطالعه فرمایید.

بیان دیگر و از زاویه دیگر بیان شده است. بنابراین، حتی تکرار یک بخش از زندگی انبیا در چند سوره هرکدام پیامی و نکته‌ای دربر دارد که شرح آن‌ها را می‌توانید در تفسیر نمونه مطالعه کنید.

کوتاه‌سخن این‌که تمام تکرارهایی که در قرآن آمده چه آن‌جایی که جمله واحدی تکرار شده و چه آن‌جایی که سرگذشت‌ها تکرار گردیده، همه براساس اصول فصاحت و بلاغت است که نظیر آن را در کلمات فصحا و بلغای جهان نیز دیده‌ایم.

* * *

و نوع دوم، تأکید است؛ زیرا بسیاری از مسائل است که باید تکرار گردد تا به فراموشی سپرده نشود. به همین دلیل ما در نمازهای روزانه مرتباً سوره حمد را تکرار می‌کنیم تا از محتوای آن هرگز غافل نشویم. این‌گونه تکرارها نیز از شئون فصاحت و بلاغت است و در کلمات فصحا و اشعار نغز شاعران بلندپایه فراوان دیده می‌شود.

* * *

ترجمه یکی از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین فنون نویسندگی است، هرچند گروهی آن را از همه ساده‌تر می‌پندارند! مترجم باید آن‌چنان سلطه‌ای به هر دو زبان، و محتوای متنی که می‌خواهد ترجمه کند، داشته باشد که معانی را به‌طور کامل از لباس الفاظ «زبان اول» عریان سازد، سپس لباس «زبان دوم» را به‌طور کامل بر آن بپوشاند، به‌گونه‌ای که احساس نشود این کلام، ترجمه‌ی زبان دیگری است و این کاری است بسیار دشوار، و نیاز به ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های فراوانی دارد که شرح آن از حوصله این مختصر خارج است.

انواع ترجمه

ترجمه به یکی از این سه صورت ممکن است انجام شود:

نوع اول: ترجمه کلمه به کلمه

ترجمه کلمه به کلمه، یا به اصطلاح، «تحت اللفظی» ترجمه‌ای است که در آن هر واژه‌ای از زبان اول را برمی‌دارند و واژه معادل آن را در زبان دوم، به جای آن می‌گذارند، و این بدترین نوع ترجمه است که نه تنها زیبا نیست، بلکه بسیار نارسا و احياناً غلط است، و نه تنها امانت‌داری نیست بلکه گاه ناآگاهانه خیانت

است. چه نازیباست که مثلاً کلمات «بَيْنَ آيْدِيهِنَّ وَ آرْجُلِهِنَّ» که در آیه ۱۲ سوره ممتحنه آمده است برداریم و دقیقاً معنای تحت اللفظی آن را به جای آن بگذاریم. در حالی که معادل واقعی آن در زبان فارسی «پیش رو و پیش پای آنها» است.

نوع دوم: ترجمه آزاد

در این نوع ترجمه مترجم خود را مقید به انتقال دقیق محتوای متن مورد نظر نمی‌داند، بلکه به تناسب اهدافی که دارد محتوا را کم یا زیاد کرده و یا شرح و توضیحی بر آن می‌افزاید، هرچند روح متن مورد نظر در مجموع ترجمه محفوظ است، ولی بدیهی است که نمی‌توان نام ترجمه را بر آن نهاد، زیرا هم چیزی از متن کاسته شده و هم چیزی بر آن اضافه شده است.

نوع سوم: ترجمه محتوا به محتوا به طور دقیق

همان‌طور که در بالا اشاره شد در ترجمه باید نخست معانی دقیقاً از لباس زبان اول برهنه شود و در مغز جای گیرد، سپس بطور دقیق به لباس زبان دوم آراسته گردد. این کار در ترجمه محتوا به محتوا انجام می‌شود و آنچه شایسته ترجمه‌های قرآن و مانند آن است همین نوع می‌باشد، هرچند ترجمه قرآن هر قدر نیز دقیق و حساب شده باشد هرگز نمی‌تواند لطف و عمق و ظرافت آیات قرآن را منعکس کند که آن کلام خداست و در حد اعجاز، و این به هر حال کلام مخلوق است و غیر معجزه، در عین حال برای تشنگان زلال قرآن که آشنا به زبان عربی نیستند ناگزیر از آن هستیم.

این نکته نیز قابل توجه است که ترجمه گاه در شکل ادبیات کهن ریخته می‌شود و تعبیرات نامأنوسی همچون «همانا» و «هرآینه» و «مر او را» و لغاتی که در فارسی امروز به هیچ وجه معمول نیست بر آن افزوده می‌شود که آن هم مسلماً

جالب نیست، و گاه در قالب زبان ادبی امروز ریخته می‌شود که احیاناً خالی از تکلف نمی‌باشد، و گاه به زبان روزمره توده مردم است، که از هر دو دلنشین‌تر و مؤثرتر و برای اهداف تربیتی مناسب‌تر است.

ترجمه مورد تأیید ما از نوع سوّم یعنی ترجمه «محتوا به محتوا» است (جز در موارد نادری که ضرورت ایجاب کند)، و نیز باید از نوع ترجمه به زبان روزمره توده مردم باشد و به همین دلیل در بسیاری از موارد الفاظ عربی که آمیخته با زبان فارسی شده، و جزئی از آن گردیده و کاملاً مأنوس است به جای واژه‌های «فارسی سره» نامأنوس می‌نشیند، زیرا هدف، «لسان قوم» بوده که قرآن بر آن تأکید دارد، نه «لسان ادبای قوم»، و مقصود اصلی هم معانی باید باشد نه ارائه یک متن ادیبانه.

هدف از ترجمه قرآن باید ترجمه‌ای روان، گویا و در عین حال دقیق و محکم برای همگان به‌ویژه نسل جوان تحصیل‌کرده امروز باشد، که حتی بدون مراجعه به تفسیر، قابل درک و فهم شود و راه را برای آشنایی هرچه بیشتر با این کتاب بزرگ آسمانی که دریایی است بیکران از معارف الهی و مفاهیم والای انسان‌ساز، بگشاید و نیز هدف این باشد که پایه‌ای برای ترجمه‌های دقیق‌تر قرآن به زبان‌های دیگر جهان گردد.

این نکته نیز مهم است که تمام این‌ها در واقع مقدمه‌ای است برای آگاهی هرچه بیشتر از محتوای این کتاب بزرگ آسمانی، و آن آگاهی نیز مقدمه‌ای است برای ساختن خود و جامعه خود بر طبق آن، و سزاوار است همه خوانندگان عزیز این هدف مهم و عالی را همواره هنگام مطالعه ترجمه قرآن در نظر داشته باشند. در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که آیا کسانی که با معانی قرآن آشنا نیستند بهتر نیست به جای تلاوت قرآن ترجمه آن را بخوانند تا با حقایق این کتاب آسمانی آشنا شوند و دستوراتش را به کار بندند؟

در پاسخ این سؤال، خواننده عزیز را به این نکته جلب می‌کنیم که قرآن سند رسمی و قانون اساسی دین و آئین ماست و هرگز گردوغبار فراموشی نباید بر آن بنشیند، قناعت به ترجمه قرآن به معنای به فراموشی سپردن تدریجی قرآن است که کاری است بسیار خطرناک.

اخیراً دیده می‌شود که بعضی می‌گویند: می‌خواهیم ترجمه قرآن را بدون متن آن چاپ کنیم، اگر این کار توطئه دشمنان برای محو قرآن نباشد، لااقل دلیل ناآگاهی گوینده آن است و کاری است که اصالت قرآن را زیر سؤال می‌برد.

ما به همه تشنگان زلال قرآن توصیه می‌کنیم که هنگام تلاوت قرآن، هم قرآن را به دقت تلاوت کنید و هم ترجمه آن را مورد توجه قرار دهید تا از این کتاب آسمانی نهایت لذت را ببرید.

آخرین سخن این که کسی می‌تواند قرآن را خوب ترجمه کند که علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم یک دوره کامل تفسیر قرآن را دیده باشد و چه بهتر که خود او مفسر قرآن مجید باشد که در غیر این صورت گرفتار مشکلاتی خواهد شد.

در پایان با نهایت خضوع دست به درگاه خدای بزرگ برمی‌داریم و از الطاف خفیه و عنایات بیکرانیش استمداد می‌جوییم و عرض می‌کنیم: بارالها! به همه ما توفیق بهره‌گیری از این پیام نورانی و بی‌نظیر را برای ساختن خویش و اصلاح جامعه بشری مرحمت فرما! و با زبان قال و حال به این آیه کریمه مترنم می‌شویم:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُتَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾^۱

* * *

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۳؛ ترجمه: «پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود ایمان بیاورید» و ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش؛ و بدی‌های ما را بیوشان؛ و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران!».

در روایات، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود که هرکدام در واقع اشاره به دلیلی درباره طراوت قرآن، طراوتی جاودانی و شکوفایی و نوآوری در هر عصر و زمان است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: «بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ...؛ باطن قرآن عمیق است و در آسمانش ستارگانی است و بر فراز ستارگان ستارگانی دیگر، شگفتی‌های قرآن به شماره در نمی‌آید و نوآوری‌های آن کهنه نمی‌شود».^۱

همین حدیث در کتاب نوادر راوندی چنین آمده است: «ظَاهِرُهُ وَثِيقٌ وَبَاطِنُهُ [عَمِيقٌ] لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ...؛ ظاهرش محکم و باطنش نیز مستحکم است ریشه‌هایی دارد و ریشه‌هایش ریشه‌دیگری، عجایب قرآن احصا نمی‌شود و غرایبش کهنه نمی‌گردد».^۲

همین حدیث با کمی تفاوت در تفسیر برهان نیز آمده است.^۳ این حدیث در واقع اشاره به این است که قرآن از علم بی‌پایان خدا سرچشمه

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۹، ح ۲.

۲. النوادر، ص ۲۳.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵، ح ۳۴، و ص ۱۴۴، ح ۱۹۷.

گرفته و از آن جا که علم خدا نامحدود است اگر تمام دریاها مرکب شوند و تمام درختان روی زمین قلم و بخواهند علم خدا را به رشته تحریر درآورند ممکن نیست. بنابراین قرآن که از این علم بی پایان سرچشمه گرفته طبیعتاً اقیانوسی است ناپیدا کرانه که عمق و ژرفای آن نیز بی نهایت است.

ذات پاک خدا با تمام صفاتش نامتناهی است بنابراین جای تعجب نیست که کلامش نیز نامتناهی باشد.

تاکنون هزاران تفسیر برای قرآن نوشته شده، با این حال هر محققى که دست به تفسیر تازه‌ای می‌زند و در ژرفای قرآن فرو می‌رود، گوهرهای تابناک جدیدی را به دست می‌آورد که در تفاسیر پیشین نبوده است.

نکته دیگر همان چیزی است که امام صادق علیه السلام در آن حدیث نورانی اش بیان فرموده است. در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا قرآن را هر قدر بیشتر می‌خوانیم مطالب تازه‌ای از آن درک می‌کنیم؟ فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِمَانٍ دُونَ رِمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱

این حدیث پرمعنا اشاره به این است که قرآن معجزه جاویدان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و برای تمام عصرها تا دامنه قیامت و تمام مکان‌های روی زمین است. بنابراین چنین کتابی ممکن نیست مطالب آن تمام یا کهنه شود و الا نمی‌تواند حجت برای همه افراد و قرون باشد.

اضافه بر این، ما این مطلب را با تجربه آزموده‌ایم. ده‌ها سال سراغ تفسیر آیات قرآن رفته و یادداشت کرده‌ایم و آن را در کتاب‌های مختلف منتشر ساخته‌ایم، اکنون که بار دیگر به سراغ همان آیات می‌رویم به حقایق تازه‌ای دست می‌یابیم.

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۵، ح ۸.

یکی از علمای معروف افغانستان^۱ که به جرم آزادگی و احتمالاً شیعه بودن ۱۵ سال در زندان پادشاه وقت (ظاهراً ظاهرشاه) بوده می‌گفت: تنها کتابی که در این مدت در زندان با خود داشتم قرآن مجید بود و توفیق پیدا کردم بیش از هزار بار آن را تلاوت کنم؛ هر بار که تلاوت می‌کردم به حقایق تازه‌ای دست پیدا می‌کردم.^۲ اضافه می‌کنیم که اگر هزاران بار دیگر نیز تلاوت قرآن را تکرار می‌کرد و با دیده باز آیات را مطالعه می‌نمود باز هم با مطالب تازه‌ای آشنا می‌شد. علاوه بر این‌ها، با پیشرفت علوم و دانش‌ها روزبه‌روز حقایق تازه‌ای کشف می‌شود که هماهنگ با آیاتی از قرآن است که قبلاً در فهم معنای آن پیچیدگی‌هایی وجود داشت.

امروز کتاب‌هایی درباره قرآن و علوم روز نوشته شده و ما در پیام قرآن^۳ در بحث اعجاز این کتاب آسمانی تحت عنوان «قرآن و علوم روز» نمونه‌های بارزی از آن را آورده‌ایم.

اشکال مختلف نوآوری‌های قرآن

این نوآوری‌ها چند گونه می‌تواند باشد:

۱. از طریق تدبیر در روایات معصومین علیهم‌السلام که در تفسیر قرآن مجید به ما رسیده است.
۲. از طریق اکتشافات جدید علمی، مانند آنچه درباره حرکت زمین به دور خود و یا حرکت منظومه شمسی به سوی نقطه معینی در کهکشان، از آیات

۱. شرح حالات این عالم مبارز، علامه بلخی، را در ماهنامه فرهنگی تاریخی شاهد یاران، شماره ۶۴، اسفند ۱۳۸۹ مطالعه فرمایید.

۲. سی مجلس پیرامون قرآن و عترت علیهم‌السلام، ص ۴۲.

۳. پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۴۳ به بعد.

مختلف قرآن استفاده می‌شود، از جمله تعبیر مهد و گهواره درباره زمین ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾^۱ و تعبیر به حرکت کوه‌ها ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾^۲ و همچنین ترکیب نطفه انسان از مواد گوناگون که از آیه شریفه ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۳ استفاده می‌شود.

۳. از طریق ضمیمه کردن آیات قرآن به یکدیگر که گاه از نظر گذشتگان پنهان مانده می‌توان مطالب تازه‌ای را کشف کرد.

مثلاً این که آذر، پدر ابراهیم علیه السلام نبوده و «اب» در آیه شریفه قرآن به معنای سرپرست نیز می‌تواند باشد در حالی که «والد» به معنای پدر است؛ زیرا قرآن درباره آذر می‌گوید: ابراهیم وعده استغفار به آذر داده بود: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^۴ و این وعده طبق آیه ۴۷ سوره مریم ﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ انجام شد.

بنابراین، ابراهیم علیه السلام بعد از اصرار آذر بر کفر و بت پرستی، دیگر برای او دعا نکرد در حالی که قرآن می‌گوید: ابراهیم علیه السلام در اواخر عمرش برای پدرش (والد) دعا می‌کند و می‌گوید: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۵.
و امثال این مطالب فراوان است.

* * *

۱. سوره نبا، آیه ۶.

۲. سوره نمل، آیه ۸۸.

۳. سوره انسان، آیه ۲.

۴. سوره توبه، آیه ۱۱۴.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۱.

شکی نیست که ما درباره قرآن مجید چند وظیفه مهم داریم:

۱. تلاوت و قرائت قرآن

که از افضل کارهاست. قرآن مجید می‌گوید: در آن زمان که پیغمبر اکرم در مکه تحت فشار شدید مشرکان و دشمنان کینه‌توز بود، مسلمانان مکه دور از چشمان آنها هنگام تاریکی شب جمع می‌شدند و به تلاوت قرآن می‌پرداختند ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

۱. سوره مزمل، آیه ۲۰؛ ترجمه: «پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو ثلث از شب یا نصف آن را به پا می‌خیزید؛ (و به عبادت می‌پردازید) خداوند شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند؛ او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را اندازه‌گیری کنید، پس شما را بخشید؛ اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید. او می‌داند که به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای به دست آوردن

روایات نیز در این زمینه فراوان است از جمله:

۱. رسول خدا ﷺ فرمودند: «عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَسَتْرٌ فِي النَّارِ وَأَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ؛ بر تو باد که تلاوت قرآن کنی زیرا قرائت قرآن کفاره گناهان و پوششی است درمقابل آتش دوزخ و امانی از عذاب الهی».^۱
۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که به فرزند خود فرمود: «يَا بُنَيَّ! لَا تَغْفُلْ عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقَلْبَ وَيُنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ؛ فرزندم از قرائت قرآن غافل مشو زیرا قرآن قلب انسان را زنده می کند و از فحشا و منکر و ظلم بازمی دارد».^۲
۳. در روایت دیگری از آن حضرت تعبیر بسیار مهمی آمده است، می فرماید: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا اسْتُذِرَّتْ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْهِ؛ کسی که تلاوت قرآن کند گویی نبوت را در درون خود وارد کرده جز این که وحی به او نمی شود».^۳
۴. و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تُصَدُّ كَمَا يَصُدُّ الْحَدِيدُ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا جَلَاءُهَا؟ قَالَ: تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ؛ این دل ها زنگار می گیرد، همان گونه که آهن زنگ می زند، عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه می توان دل ها را صیقل داد؟ فرمود: با تلاوت قرآن».^۴

→ فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می کنند (و از تلاوت قرآن بازمی مانند)، پس آنچه برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و به خدا قرض الحسنه دهید (در راه او انفاق کنید) و (بدانید) آنچه از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت؛ و از خدا آموزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است».

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷، ح ۱۸.

۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۴۰۳۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۲۳۴۹.

۴. همان، ص ۴۴۵، ح ۲۴۴۱.

۵. در کتاب شریف کافی نیز از آن حضرت می‌خوانیم: «تُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُوراً كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَالسُّبُحِ وَعَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ وَأَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا؛ خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و آن را به فراموشی نسپارید، همان‌گونه که یهودیان و مسیحیان در معابدشان به رازونیا با خدا پرداخته و این کار را در خانه‌هایشان به فراموشی سپردند، چراکه اگر تلاوت قرآن در خانه‌ای زیاد شود، خیر آن فراوان می‌شود و اهل آن خانه در گشایش قرار می‌گیرند و آن خانه نزد آسمانیان روشن و منور می‌شود، همان‌گونه که ستارگان آسمان برای زمینیان چنین‌اند».^۱

و احادیث در این زمینه بسیار زیاد است.

۲. تشویق به حفظ قرآن

چرا در روایات اسلامی این همه تشویق به حفظ قرآن شده است؟
چرا حافظان قرآن - اعم از حافظ تمام یا بخشی از قرآن - در میان مسلمین تا این حد مورد احترام‌اند؟
لازم است نخست بخشی از این روایات را بیاوریم، سپس به پاسخ سؤالات فوق بپردازیم.

۱. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم:

«مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ حِفْظَ كِتَابِهِ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ عَمَّطَ أَفْضَلَ النُّعْمَةِ؛ کسی که خداوند حفظ قرآن را نصیبش کرده، اگر گمان کند در دنیا نعمتی برتر از آن به کسی داده شده برترین نعمت‌ها را سبک شمرده است».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۲۳۱۷.

۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرِبِ؛ كَسَى كَسَى فِي دَرُونِ وَجُودِش چیزی از قرآن (به صورت حفظ) نباشد، مانند خانهٔ مخروبه است».^۱

۳. و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«لَا تُعَرِّتْكُمْ هَذِهِ الْمُصَاحِفُ الْمُعَلَّقَةُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنِ؛ این قرآن‌هایی که در گوشه و کنار آویزان است شما را فریب ندهد، خداوند قلبی را که قرآن در آن باشد عذاب نمی‌کند».^۲

۴. مرحوم علامه مجلسی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود:

«يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ: إِفْرَأْ وَارْقَ؛ روز قیامت به قاری قرآن گفته می‌شود: قرآن بخوان و به درجات بالاتری از بهشت ترقی کن!».^۳

۵. از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود:

«أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ؛ شریف‌ترین افراد امت من حاملان قرآن (حافظان قرآن) و شب‌زنده‌داران‌اند».^۴

شکی نیست که حفظ قرآن فواید زیادی دارد:

نخست این‌که در آن زمان‌ها که صنعت چاپ، اختراع نشده بود و کتاب‌ها تنها از طریق دست‌نویس انتشار می‌یافت، برای جلوگیری از هرگونه تغییر و تحریف قرآن به وسیله دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه، بسیاری از مسلمانان به حفظ قرآن پرداختند و خیل عظیم حافظان قرآن به حمایت از قرآن مجید در برابر دشمنان عنود و حقوق‌برخاستند و انصافاً نقش خوبی در عدم تحریف قرآن داشتند و اگر برنامه وسیع حفظ قرآن نبود معلوم نبود قرآن به چه سرنوشتی گرفتار می‌شد.

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۵۳، ح ۲۴۷۸.

۲. همان، ص ۵۳۵، ح ۲۴۰۰.

۳. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۸، ح ۱۰.

۴. همان، ص ۱۷۷، ح ۲.

دیگر این که حفظ قرآن سبب توجه به محتوای آن و تشویق همگان به عمل کردن به برنامه‌های حیات بخش این کتاب آسمانی است. کسی که حافظ کل یا بخشی از قرآن است هم خودش باید همه روز به تلاوت آیات زیادی بپردازد و هم اطرافیان خود را آگاه سازد، و از این طریق راه عمل کردن به قرآن صاف و هموار می‌شود.

از همه این‌ها گذشته، حفظ قرآن ما را به یاد زحمات حافظان پیشین انداخته، و احترام قرآن را در اذهان توده مردم بالا می‌برد؛ چراکه تنها کتابی است که مسلمین بر حفظ الفاظ آن به صورت گسترده اصرار دارند و روحانیت و نورانیت قرآن را به جامعه منتقل می‌سازند.

۳. تدبر در قرآن

در مورد تدبر در قرآن آیات متعددی داریم، از جمله:

در سوره ص آیه ۲۹ می‌خوانیم: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند».

در آیه ۲۴ سوره محمد نیز می‌خوانیم: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ «آیا آن‌ها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟!».

همچنین در آیات دیگر.^۱

در احادیث هم تأکید فراوانی بر تدبر و تفکر و اندیشیدن در آیات قرآن شده است، از جمله در حدیثی امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾^۲ می‌فرماید: «منظور این است که آیات را با طمأنینه بخوانند

۱. مانند آیه ۸۲ سوره نساء.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۱.

و معانی آن را بفهمند و به آن عمل کنند. تنها منظور این نبوده که آیات آن را حفظ کنند و آن را تدریس نمایند، منظور از حَقِّ تلاوت، تدبر و اندیشیدن در آیات است.^۱

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ آگاه باشید! قرائتی که در آن تدبر نباشد سودی ندارد و همچنین عبادتی که در آن فقه و فهم نباشد بی فایده است.»^۲

در حدیث دیگری از همان امام همام آمده است: «تَدَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاعْتَبِرُوا بِهِنَّ فَإِنَّهُ أْبْلَغُ الْعِبَرِ؛ در آیات قرآن بیندیشید تا عبرت بگیرید، زیرا برترین عبرت‌ها در قرآن است.»^۳

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلُّهَا فَتَحَتْ خَزَائِنَهُ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا؛ آیات قرآن گنجینه‌های علم و دانش است؛ هر زمان یکی از گنجینه‌ها را می‌گشایی سزاوار است تدبر کنی و درباره آن بیندیشی.»^۴

در حالات برخی از معصومین علیهم السلام نیز می‌خوانیم: آن‌ها هنگامی که آیات قرآن را می‌خواندند و به آیات بهشت و دوزخ که می‌رسیدند می‌اندیشیدند و گریه می‌کردند و از خداوند تقاضای بهشت داشتند و از آتش دوزخ به او پناه می‌بردند.^۵

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۵۰، باب ۳۲۵۲، ج ۱۶۶۸۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱، ح ۴.

۳. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۴۹۳.

۴. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۶، ح ۲۲.

۵. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۵۳، باب ۳۲۵۴، ج ۱۶۷۰۳.

و همچنین در کتاب نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، معروف به خطبه همام، درباره پرهیزکاران آمده است: «آن‌ها هنگامی که قرآن را قرائت می‌کنند و به آیات عذاب می‌رسند، گوش جان به آن می‌سپارند، گویی صدای آتش جهنم در گوش آن‌هاست و هنگامی که آیات تشویق و رحمت را می‌خوانند گویی روحشان به سوی آن پرواز می‌کند».

از مجموع این آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که تدبّر در قرآن یکی از وظایف خوانندگان قرآن است، البته تدبّری که توأم با فهم معنای واقعی باشد، نه توأم با تفسیر به رأی.

۴. تطبیق اعتقاد و جنبه‌های عملی زندگی با قرآن

تردید نیست که قرآن یک برنامه عملی جامع برای سرتاسر زندگی انسان‌هاست، تلاوت قرآن، حفظ آیات آن و تدبّر و اندیشیدن در محتوای آن و سعی و تلاش فراوان در مسیر تفسیر قرآن، همه مقدماتی پرارزش برای رسیدن به مرحله عمل است.

آن‌هایی که برای تلاوت و حفظ و تدبّر موضوعیت قائل‌اند، اما مسأله عمل را به فراموشی می‌سپارند، هدف از نزول قرآن را فراموش کرده‌اند و درست به این می‌ماند که فقط مطالعه و دقت در نسخه طیب را برای درمان خود کافی بدانند.

درست است که تلاوت آیات و حفظ و تدبّر، پاداش و ثواب بسیار دارد؛ ولی همه این‌ها برای رسیدن به نتایج عملی است.

قرآن باصراحت می‌گوید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «(آری) از طرف خدا، نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد.

خداوند به برکت آن، کسانی را که از رضای او پیروی کنند، به راه‌های سلامت و امنیت، هدایت می‌کند؛ و به فرمانش، آنان را از ظلمت‌ها خارج ساخته به سوی نور می‌برد؛ و آن‌ها را به سوی راه راست، هدایت می‌کند.^۱

بنابراین، هدایت به سبیل‌السلام و اخراج از ظلمت به نور، چیزی جز آثار عملی قرآن مجید نیست، ولی افسوس که گروهی به تلاوت و تدبیر بسنده می‌کنند و هنگامی که به مرحله عمل می‌رسند پای آن‌ها سست می‌شود.

این در حالی است که در روایات پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام بر آن تکیه شده است، از جمله:

۱. در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم:

«رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسیار کسانی که قرآن می‌خوانند و در همان حال قرآن آن‌ها را لعنت می‌کند (چون عامل به آن نیستند)».^۲

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که در وصیتش به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَىٍّ مِنْ حَدِيدٍ تُطْحَنُ بِهَا رُؤُوسُ الْقُرَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْمُجْرِمِينَ؛ در جهنم آسیابی است از آهن، که بسیاری از قاریان و عالمان گناهکار (و غیر عامل به قرآن) را خرد می‌کند».^۳

۳. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ؛ کسی که حفظ قرآن کند و به آن عمل نماید با سفیران بزرگوار نیکوکار (از پیامبران و فرشتگان) است».^۴

۱. سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴، ح ۱۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۷۷، ح ۱.

۴. در تعبیر زیبای دیگری که در کتاب دعوات راوندی آمده است می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ؛ قرآن داروی شفابخش است».^۱
۵. در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باصراحت می‌فرماید: «لَيْسَ الْقُرْآنُ بِالتَّلَاوَةِ وَلَا الْعِلْمُ بِالرِّوَايَةِ وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ بِالْهُدَايَةِ وَالْعِلْمَ بِالدَّرَايَةِ؛ قرآن تنها تلاوت و علم روایت و نقل کردن نیست، بلکه قرآن هدایت است و علم، درک و فهم (توأم با عمل)».^۲
۶. جالب این‌که در روایتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ؛ تو قاری قرآن هستی، مادامی که آیات قرآن تو را از منکرات بازمی‌دارد، هنگامی که تو را از منکرات باز ندارد قاری قرآن نیستی».^۳
- این روایات به‌خوبی نشان می‌دهد که هدف اصلی همان عمل کردن به قرآن و پیاده کردن آن در متن زندگی فردی و اجتماعی است و بقیه، گرچه خوب است، ولی جنبهٔ مقدمه دارد.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷۶، ح ۴.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۵۰، ح ۲۴۶۲.

۳. نهج الفصاحه، ص ۲۳۴، ح ۴۲۴.

مطابق معروف، بخش عمده‌ای از سوره‌های قرآن که ۸۶ سوره می‌شود در مکه و بقیه در مدینه نازل شده است.^۱

البته سوره‌هایی نیز وجود دارد که مکی است؛ اما یک یا چند آیه آن مدنی است و یا بالعکس؛ مانند سوره‌های انعام و اعراف و یونس و هود و غیر آن، که مکی است، اما برخی از آیات آن مدنی می‌باشد و سوره‌های بقره و نساء و مائده و انفال و غیر آن، که مدنی است، اما برخی از آیات آن مکی می‌باشد.^۲ و این به دلیل آن است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تناسب آیات، فلان آیه را در فلان سوره قرار می‌دادند. و بدین شکل، سوره، ترکیبی از آیات مدنی و مکی می‌شد.

تفاوت‌های سوره‌های مکی و مدنی

لحن آیات سوره‌های مکی با مدنی کاملاً متفاوت است که غالباً بدون مراجعه به تاریخ نزول آن‌ها می‌توان با نشانه‌هایی که درست است تشخیص داد که این سوره مکی است یا مدنی؟

۱. التمهید، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۷۰ به بعد.

سوره‌های مکی غالباً بر محور بحث‌های اعتقادی مانند مبدأ و معاد دور می‌زند که هدف آن ایجاد احساس مسئولیت در شنونده است. به‌ویژه در سوره‌های مکی رسالت انذار و تبشیر با تأکید بر انواع عذاب‌های سخت کافران و اشکال مختلف نعمت‌های والای بهشتی حاصل می‌شود؛ ولی در سوره‌های مدنی بیشتر مسائل مربوط به احکام و حقوق افراد و حکومت اسلامی و جهاد و اسیران جنگی و آداب صلح و تاریخچه غزوات اسلامی می‌باشد. روی هم رفته می‌توان معیارهای زیر را برای تشخیص سوره‌های مکی از مدنی بیان کرد:

۱. آیات سوره‌های مکی غالباً کوتاه و فشرده است.
۲. در بسیاری از بحث‌های سوره‌های مکی سخن از مبدأ و معاد است؛ چراکه پایه و اساس ایمان، بر این دو اصل قرار دارد.
۳. تقاضاهای معجزه، معمولاً مربوط به آیات مکی است؛ که هنوز اسلام در محیط راسخ نشده بود و افراد گاهی در شک و تردید بودند.
۴. بحث‌های مربوط به مشرکان غالباً در سوره‌های مکی است؛ چراکه بعد از آمدن پیغمبر ﷺ به مدینه شرک و بت پرستی کم شد، به‌ویژه بعد از فتح مکه که تقریباً ریشه شرک و بت پرستی زده شد.
۵. آیات مکی دارای شدت و حدت و داغی محسوسی است؛ در حالی که در آیات مدنی ملایمت بیشتری احساس می‌شود.
۶. تمام بحث‌های مربوط به جهاد و غزوات و حکومت اسلامی در آیات مدنی است؛ زیرا همه آن‌ها مربوط به زمانی است که اسلام قدرت و قوتی گرفت، و آن در مدینه بود.
۷. بحث‌های مربوط به یهود و نصارا نیز غالباً مدنی است؛ چراکه سروکار پیغمبر ﷺ در مکه غالباً با مشرکان بود و غیر مشرکان در مکه تشکیلاتی نداشتند.

۸. آیاتی که با خطاب ﴿یا ایها الناس﴾ شروع می‌شود متناسب محیط مکه است و آیاتی که با ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ شروع می‌شود با محیط مدینه تناسب دارد.
۹. فضایل اهل بیت علیهم‌السلام غالباً در آیات مدنی آمده است؛ زیرا در مکه هنوز اساس توحید و نبوت مستقر نشده بود و هنوز جای مطرح کردن مسائل اهل بیت علیهم‌السلام و رسائل آنها و خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام نبود.
۱۰. مباحث مربوط به منافقان معمولاً در سوره‌های مدنی است؛ زیرا آیات نفاق وقتی نازل شد که حکومت اسلامی در محیط گسترش پیدا کرد و افراد بی‌ایمان به دلیل ترس، راه نفاق را در پیش گرفتند. در ظاهر اظهار ایمان می‌کردند و در باطن همچنان کافر بودند؛ ولی در سوره‌های مکی مشرکان از اظهار عقیده خود ترسی نداشتند بلکه مسلمانان خائف بودند، بنابراین، نوبتی به نفاق نمی‌رسید.
۱۱. آیات عذاب دنیا و آخرت غالباً در سوره‌های مکی آمده است و هدف این بوده که مشرکان از وضع آینده خود در پیشگاه خدا مطلع شوند و هرچه زودتر دست از آیین فاسد خود بردارند.
۱۲. داستان‌های انبیا معمولاً در سوره‌های مکی آمده است؛ چراکه هدف از آن، بیان چگونگی پیروزی آنها بر بت پرستان و مخالفان و همچنین سرنوشت مرگبار کافران، که در پایان همه این داستان‌ها آمده، بوده است.
۱۳. شرح احکام اسلامی درباره عبادات غالباً در سوره‌های مدنی آمده است و دوران مکه بیشتر دوران بیان عقاید بود، نه احکام.
۱۴. شرح انواع معاملات اسلامی مربوط به مسائل طلاق و ازدواج و ارث و مانند این‌ها با آیات مدنی تناسب دارد؛ زیرا در مکه هنوز اصول اعتقادی در محیط راسخ نشده بود تا نوبت به بیان آنها برسد.
- البته آنچه را که گفته شد، نمی‌توان به‌عنوان اصول کلی و استثناپذیر برای تشخیص آیات مدنی از مکی پذیرفت؛ ولی غالباً به‌وسیله آن، تشخیص دادن سوره‌های مکی از مدنی کار مشکلی نخواهد بود.

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن این است که هیچ‌گونه تحریفی در قرآن روی نداده و قرآنی که امروز در دست ماست، درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده، حتی کلمه و حرفی از آن کم یا زیاد نگردیده است.

در میان علمای بزرگ شیعه از قدماء و متأخرین، از جمله کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند دانشمندان زیر را می‌توان نام برد:

۱. مرحوم شیخ «طوسی» که به «شیخ الطائفه» معروف است. او در اوّل تفسیر معروفش^۱ بحث روشن و صریح و قاطعی در این زمینه دارد.
۲. «سید مرتضی» که از اعظام علمای امامیه در قرن چهارم هجری است.^۲
۳. رئیس‌المحدّثین، مرحوم «صدوق» محمد بن علی بن بابویه، که در بیان عقاید امامیه می‌گوید: «اعتقاد ما این است که هیچ‌گونه تحریفی در قرآن رخ نداده است».^۳
۴. مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» نیز در مقدمه تفسیرش بحث گویایی در این باره دارد.^۴

۱. تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۳.

۲. نصوص فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

۵. مرحوم «کاشف الغطاء» که از بزرگان علمای متأخرین است.^۱

۶. مرحوم «علامه شهشهانی» در کتاب عروة الوثقی عدم تحریف قرآن را از جمهور مجتهدین شیعه نقل می‌کند.^۲

۷. و نیز این عقیده از بسیاری از بزرگان دیگر مانند «شیخ مفید»،^۳ «شیخ بهائی»،^۴ «قاضی نورالله»^۵ و سایر محققین شیعه^۶ نقل شده است. بزرگان و محققین اهل سنت نیز، غالباً بر همین عقیده‌اند. هرچند وقوع تحریف در قرآن از بعضی از محدثین شیعه و اهل سنت، که اطلاعات ناقصی درباره قرآن داشته‌اند، نقل شده، که با روشنگری بزرگان دانشمندان دو مذهب، این عقیده ابطال و به دست فراموشی سپرده شده است. تا آنجا که مرحوم سید مرتضی می‌گوید: «صحت نقل قرآن آنقدر واضح و روشن است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است».^۷

فی‌المثل آیا هیچ‌کس می‌تواند در وجود شهرهایی مانند مکه و مدینه یا همچون لندن و پاریس شک کند، هرچند هرگز به هیچ‌یک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟! و آیا کسی می‌تواند مسأله حمله مغول به ایران، یا انقلاب کبیر فرانسه، یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟!

۱. نصوص فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۰.

۳. نصوص فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۹۱.

۵. همان.

۶. تنها در کتاب نصوص فی علوم القرآن، ج ۴ (صیانة القرآن عن التحریف)، کلمات صریح ۱۱۰ عالم شیعی در ردّ بر تحریف قرآن مجید نقل شده است.

۷. نصوص فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۵۵.

چرا نمی‌تواند؟ به این علت که همه این‌ها به تواتر به ما رسیده است؛ آیات قرآن نیز - به شرحی که بعداً بیان خواهیم کرد - همین‌گونه است. و اگر افراد مغرضی خواسته‌اند برای تفرقه میان شیعه و اهل تسنن اعتقاد به تحریف را به شیعه نسبت دهند، دلیل بر باطل بودن ادعایشان کتب بزرگ علمای تشیع است.

این عجیب نیست که فردی همچون «فخر رازی» - که می‌دانیم در مسائل مربوط به شیعه حساسیت و تعصب خاصی دارد - در ذیل آیه نهم سوره حجر بگوید: این آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ دلیل بر ابطال قول شیعیان است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده‌اند!^۱

باصراحت باید گفت: اگر منظور او، بزرگان و محققان شیعه است، که هیچ‌یک چنین اعتقادی نداشته و ندارند، و اگر منظور، وجود قول ضعیفی در این زمینه در میان شیعه است، که نظیر آن در میان اهل سنت نیز وجود دارد که نه آن‌ها به آن اعتنا کرده‌اند و نه ما.

محقق معروف «کاشف الغطاء» در کتابش کشف الغطاء چنین می‌گوید: «لَا رَيْبَ أَنَّهُ (أَيُّ الْقُرْآنِ) مَحْفُوظٌ مِنَ النُّقْصَانِ بِحِفْظِ الْمَلِكِ الدِّيَّانِ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ صَرِيحُ الْقُرْآنِ وَاجْتِمَاعُ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَلَا عِبْرَةَ بِنَادِرٍ؛ شکی نیست که قرآن از هرگونه کمبود (و تحریف) در پرتو حفظ خداوند محفوظ مانده است، همان‌گونه که صریح قرآن، و اجماع علما در هر عصر و زمان به این امر گواهی می‌دهد و مخالفت افراد نادری اصلاً قابل ملاحظه نیست».^۲

تاریخ اسلام، از این‌گونه نسبت‌های ناروا که سرچشمه‌ای جز تعصب ندارد فراوان دیده است، و ما می‌دانیم که عامل پیدایش قسمتی از این سوء تفاهم‌ها

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۱.

۲. نصوص فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۱۰۱.

دشمنانی بوده‌اند که به این‌گونه مسائل دامن می‌زدند و سعی داشتند هرگز وحدتی میان صفوف مسلمین برقرار نشود.

کار به جایی رسیده که طبق نقل مرحوم علامه امینی رحمته الله، نویسنده معروف حجازی «عبدالله علی القصیمی» در کتاب خود الصراع ضمن مذمت از شیعه می‌گوید:

«شیعه‌ها همواره از دشمنان مساجد بوده‌اند! و به همین دلیل، کسی که در شهرهای شیعه‌نشین حرکت کند، از شمال تا به جنوب، و از شرق تا به غرب! کمتر مسجد می‌بیند!»^۱

خوب فکر کنید! ما از شمارش این‌همه مساجد در خیابان‌ها و کوچه‌ها و بازارها و حتی پس‌کوچه‌ها، در شهرهای شیعه‌نشین خسته می‌شویم، گاهی آن‌قدر مسجد در یک نقطه زیاد است که صدای عده‌ای بلند می‌شود و می‌گویند: بس است، بیایید به کارهای دیگر پردازیم؛ ولی با این حال، می‌بینیم نویسنده معروفی با این صراحت سخنی می‌گوید که برای ما که در این مناطق زندگی می‌کنیم، تنها اسباب خنده است؛ بنابراین، از نسبت دادن فخر رازی نیز نباید زیاد تعجب کرد.

دلایل عدم تحریف قرآن

۱. در مورد عدم تحریف قرآن، دلایل فراوانی در دست داریم که از همه روشن‌تر، بعد از آیه نهم سوره حجر، و بعضی دیگر از آیات قرآن، سیر تاریخی این کتاب بزرگ آسمانی است.

به عنوان مقدمه یادآوری این نکته لازم است: آن اقلیت ضعیفی که احتمال

۱. «وَالشَّيْعَةُ أَبَدًا أَعْدَاءُ الْمَسَاجِدِ وَلِهَذَا يَقُولُ أَنْ يُشَاهِدَ الضَّارِبُ فِي طُولِ بِلَادِهِمْ وَعَرَضُهَا مَسْجِدًا» (الغدیر، ج ۳، ص ۳۰۰).

تحریف قرآن را داده‌اند تنها در مورد کم شدن آن است و گرنه احدی این احتمال را نداده که بر قرآن موجود، چیزی افزوده شده باشد (دقت کنید).
از این که بگذریم، اگر به این موضوع دقت کنیم که قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده است: قانون اساسی، دستورالعمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی، و رمز عبادت، روشن می‌شود که اصولاً کم‌وزیاد در آن امکان نداشته است.

قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین، همواره در نمازها، در مسجد، در خانه، در میدان جنگ، به هنگام روبه‌رو شدن با دشمنان و به‌عنوان استدلال بر حقیقت مکتب، از آن استفاده می‌کردند. حتی از تواریخ اسلامی استفاده می‌شود که تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می‌دادند!^۱ و اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر، با آن آشنا می‌کردند و هر کس می‌خواست درسی از اسلام بخواند، آن را به او تعلیم می‌دادند، همین قرآن مجید بود.

آیا با چنین وضعی، کسی احتمال می‌دهد که در این کتاب آسمانی دگرگونی رخ دهد؟ به‌خصوص که ما در آغاز جلد اول تفسیر نمونه^۲ ثابت کردیم که قرآن به‌صورت یک مجموعه، با همین شکل فعلی، در عصر خود پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده بود و مسلمانان، سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می‌دادند و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حدّ زیادی به این شناخته می‌شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند.

عدد حافظان قرآن، به‌اندازه‌ای زیاد بود که در تواریخ می‌خوانیم: در یکی از جنگ‌ها که در زمان ابوبکر واقع شد چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند.^۳

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ابواب المهور، ص ۳، باب ۲ و ص ۲۷، باب ۱۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیات اولیه سوره حمد.

۳. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۳.

و در داستان «بئرِ مَعُونَه» (یکی از آبادی‌های نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، می‌خوانیم:

جمع کثیری از قاریان قرآن، از اصحاب پیامبر ﷺ در حدود ۷۰ نفر، شربت شهادت نوشیدند.^۱

از این‌ها و نظایر این‌ها روشن می‌شود که حافظان، قاریان و معلّمان قرآن آن‌قدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آن‌ها شربت شهادت نوشیدند.

باید چنین باشد؛ چراکه قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه‌چیز آن‌ها را تشکیل می‌داد، به‌ویژه که در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلّم، مخصوص قرآن بود.

قرآن کتابی متروک در گوشه‌خانه یا مسجد که گردوغبار فراموشی روی آن نشسته باشد، نبود تا کسی از آن کم کند یا بر آن بیفزاید.

مسأله حفظ قرآن به‌عنوان یک سنّت و یک عبادت بزرگ، همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتّی پس از آن‌که قرآن به‌صورت یک کتاب، تکثیر شد و در همه‌جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ، که سبب شد این کتاب به‌عنوان پرنسخه‌ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و منتشر گردد، باز مسأله حفظ قرآن به‌عنوان یک سنّت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، به‌طوری که در هر شهر و دیار، همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هستند. هم‌اکنون در حجاز، و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارس به‌نام «مدرسه تحفیظ القرآن الکریم» یا نام‌های دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن، در درجه اول، حفظ قرآن است.

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۱۸، واژه «بئر».

در ملاقاتی که در سفر مکه با رؤسای این مدارس در آن شهر مقدس صورت گرفت، معلوم شد که گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در مکه در این مدارس نام‌نویسی کرده و مشغول تحصیل‌اند.

یکی از مطلعین می‌گفت: هم‌اکنون در کشور پاکستان حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد!

یکی از شرایط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی الازهر مصر حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حداقل باید بیست نمره بگیرند!^۱

کوتاه‌سخن این‌که سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر ﷺ و به دستور و تأکید خود آن حضرت، که در روایات زیادی^۲ وارد شده، در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است.

آیا با چنین وضعی هیچ‌گونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان‌پذیر است؟!
 ۲. علاوه بر همه این‌ها مسأله «نویسندگان وحی» است، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر ﷺ آن را یادداشت می‌کردند که عدد آن‌ها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته‌اند.

ابوعبدالله زنجانی در کتاب ذی‌قیمت خود تاریخ قرآن این چنین می‌گوید:
 «كَانَ لِلنَّبِيِّ كُتَابًا يَكْتُبُونَ الْوَحْيَ وَ هُمْ ثَلَاثَةٌ وَ أَرْبَعُونَ أَشْهُرُهُمُ الْخُلَفَاءُ الْأَرْبَعَةُ وَ كَانَ أَلْزَمُهُمُ لِلنَّبِيِّ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ پیامبر ﷺ نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می‌کردند و آن‌ها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهارگانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیرمؤمنان علی بن ابیطالب عليه السلام ملازم پیامبر ﷺ در این زمینه بودند».^۳

۱. دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۴، ص ۶۳۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، باب ۱۹، ص ۱۷۷-۱۸۵.

۳. تاریخ قرآن و مختصری از شرح حال حضرت محمد ﷺ، ص ۴۴.

کتابی که این همه نویسنده داشته، چگونه ممکن است دست تحریف‌کنندگان به سوی آن دراز شود؟!

۳. دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود، دلیل دیگری بر عدم تحریف است.

توضیح این‌که: بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می‌دهد: از همان آغاز اسلام، همه یک‌زبان، مردم را به تلاوت، بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می‌کردند، و این خود نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست‌نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه گواه زنده این مدعاست:

در خطبه ۱۳۳ می‌خوانیم: «وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، نَاطِقٌ لَا يَغِيَا لِسَانَهُ، وَ بَيِّنٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ؛ كِتَابُ خُودِ اللَّهِ فِي مِثَابِ شِمَاسٍ، سَخَنُوكِييٌّ اسْتِ كِه هِرْكَزِ زَبَانِشْ بِه كِنْدِي نَمِي گِرَايِد، وَ خَانِه‌ای اسْت كِه هِيچ گَاه سْتُون هَايش فِرُو نَمِي رِيْزِد، وَ مَايَه عَزْتِي اسْت كِه هِرْكَزِ يَارَانِش مَغْلُوب نَمِي شُونَد».

در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ؛ بَدَانِيْد كِه اَيْنِ قُرْآنِ نَصِيْحَت كِنْدِه‌ای اسْت كِه هِرْكَزِ دَر نَصِيْحَت خُودِ غِش وَ خِيَانَت نَمِي كِنْد، وَ هِدَايَت كِنْدِه‌ای اسْت كِه هِيچ گَاه گَمْرَاه نَمِي سَاَزَد».

و نیز در همین خطبه می‌خوانیم: «وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى؛ هِيچ كِس بَا اَيْنِ قُرْآنِ هَمَنْشِيْن نَمِي شُود، مَگَر اَيْنِ كِه اَز كِنَارِ آن بَا فِرُوزِي يَا نَقْصَانِ بَر مِي خِيْزِد: فِرُوزِي دَر هِدَايَت وَ نَقْصَانِ اَز گَمْرَاهِي»!

در دنباله همین خطبه باز می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ

هَذَا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ؛ خداوند پاک، احدی را به مانند این قرآن اندرز نداده است؛ چراکه این ریسمان محکم الهی است، و وسیله مطمئن اوست».

و در خطبه ۱۹۸ می‌خوانیم: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدُهُ... وَ مِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ... وَ فُرْقَانًا لَا يُحْمَدُ بُرْهَانُهُ؛ سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش‌نشدنی، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی‌گراید، طریقه‌ای است که رهروانش گمراه نمی‌شوند، و مایه جدایی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی‌گردد».

مانند این تعبیرات در سخنان علی عليه السلام و سایر پیشوایان دین فراوان است.^۱ اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده، آیا امکان داشت این‌گونه به سوی آن دعوت شود؟ و به‌عنوان راه و روش و وسیله جدایی حق از باطل، و نوری که هرگز خاموش نمی‌شود، و چراغی که به بی‌فروغی نمی‌گراید و ریسمان محکم خدا، و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟!

۴. اصولاً پس از قبول خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و این که آیین اسلام آخرین آیین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود، چگونه می‌توان باور کرد خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را پاسداری نکند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام، طی هزاران سال و تا پایان جهان می‌تواند سازگاری داشته باشد؟!

۵. روایات ثقلین، که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن و محفوظ بودن آن از هرگونه دگرگونی است؛ زیرا طبق این روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من از میان شما می‌روم و دو چیز گران‌مایه

۱. این روایات در کتاب ارزشمند بحار الانوار، جلد ۹۲ آمده است.

برای شما به یادگار می‌گذارم: نخست قرآن، و دیگری اهل بیت، که اگر دست از دامن این دو برندارید، هرگز گمراه نخواهید شد.^۱

آیا این تعبیر، در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده می‌تواند صحت داشته باشد؟!

۶. علاوه بر همه این‌ها، قرآن به‌عنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می‌خوانیم: در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است، و هر حدیثی مخالف آن است نادرست!^۲

اگر به فرض تحریفی در قرآن حتی به صورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن بود به‌عنوان معیار سنجش حق از باطل، و حدیث درست از نادرست، معرفی شود؟!

روایات تحریف

مهمترین دستاویزی که بعضی برای مسأله تحریف به دست آورده‌اند، روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن، یا عدم بررسی سند آن‌ها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است.

این روایات بر چند گونه است:

۱. قسمتی از این روایات، روایاتی است که می‌گوید: علی علیه السلام بعد از وفات

۱. حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل سنت از جمعی از صحابه مانند: «ابوسعید خدری»، «زید بن ارقم»، «زید بن ثابت»، «ابوهریره»، «حذیفه بن اسید»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «عبدالله حنطب»، «عبد بن حمید»، «جبیر بن مطعم»، «ضمرة اسلمی»، «ابوذر غفاری»، «ابورافع» و «ام سلمه» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. شرح بیشتر را در «پیام قرآن»، ج ۹، ص ۶۲ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. مرحوم شیخ حرّ عاملی این روایات را در «وسائل الشیعه»، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۹، جمع کرده است.

پیامبر ﷺ به جمع آوری قرآن پرداخت، و هنگامی که آن را جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند، عرضه فرمود، آن‌ها از آن استقبال نکردند و علی رضی الله عنه گفت: دیگر آن را نخواهید دید!

ولی با دقت در همین روایات روشن می‌شود که قرآن نزد علی رضی الله عنه همین قرآن فعلی بود و تنها در سه چیز تفاوت داشت:

نخست این که آیات و سوره‌ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود.

دیگر این که شأن نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود.

سوم: تفسیرهایی که از پیامبر ﷺ شنیده بود و همچنین آیات ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.

بنابراین، قرآنی که علی رضی الله عنه به جمع آوری آن پرداخت، چیزی جز این قرآن نبود و مازادش، تفسیرها و تأویل‌ها و شأن نزول‌ها و تمیز ناسخ و منسوخ و مانند آن بوده است، و به تعبیر دیگر، هم قرآن بود و هم تفسیر اصیل قرآن.

در کتاب «سلیم بن قیس» می‌خوانیم: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنه لَمَّا رَأَى غَدْرَ الصَّخَابَةِ وَ قَلَّةَ وَفَائِهِمْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَ أَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ...، فَلَمَّا جَمَعَهُ كُلَّهُ، وَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ، تَنْزِيلُهُ وَ تَأْوِيلَهُ وَ النَّاسِخَ مِنْهُ وَ الْمَنْسُوحَ، بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَنْ أُخْرِجَ فَبَايَعَهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَنِّي مَشْغُولٌ فَقَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي يَمِينًا أَنْ لَا أُزِيدُ بِرِذَاءِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَ أَجْمَعَهُ...؛ هنگامی که امیرمؤمنان علی رضی الله عنه خیانت و بی‌وفایی صحابه را مشاهده کرد، خانه را ترک نگفت، به قرآن روی آورد (و مشغول جمع آوری همه قرآن و نوشتن آن با دست خود شد)... و هنگامی که تمام آن را جمع کرد و آن را با دست خود نوشت و حتی تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ آن را جمع آوری فرمود، در این هنگام، ابوبکر به سراغ امام فرستاد که از خانه بیرون آی و بیعت کن! او در پاسخ، پیغام فرستاد: من مشغولم، سوگند یاد کرده‌ام که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گردآوری کنم...»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۴۰، ح ۱.

۲. قسمتی دیگر از این روایات، روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می‌کند.

می‌دانیم که تحریف بر سه گونه است: «تحریف لفظی»، «تحریف معنوی» و «تحریف عملی».

منظور از تحریف لفظی آن است که الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد شود و یا در آن تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آن را به شدت انکار می‌کنیم).

تحریف معنوی آن است که آیه‌ای را آن‌چنان معنا و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد.

و نیز تحریف عملی آن است که برخلاف مضمون آن عمل کنند. مثلاً در تفسیر علی بن ابراهیم از ابوذر چنین می‌خوانیم: هنگامی که آیه ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾^۱ نازل شد، پیامبر ﷺ فرمود: روز قیامت از مردم سؤال می‌کنند: با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر ﷺ) چه کردید؟ می‌گویند: «أَمَا الْأَكْبَرُ فَحَرَّفْنَاهُ، وَ نَبَذْنَاهُ وَ زَاءَ ظُهُورِنَا...» ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم.^۲

پیداست که منظور از تحریف در این جا، همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آن است.

۳. قسمت دیگری از این روایات، روایاتی است که قطعاً مجعول است و برای بی‌اعتبار ساختن قرآن به دست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است.

مانند روایات متعددی که از «احمد بن محمد بن سیار» معروف به سیاری نقل

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۷۵، ح ۱.

شده است که عدد این روایات به صد و هشتاد و هشت روایت! بالغ می‌شود^۱ و مرحوم «حاجی نوری» در کتاب فصل الخطاب فراوان از او نقل کرده است. سیّاری، راوی این احادیث، به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال، فاسدالمذهب، غیر قابل اعتماد، و ضعیف‌الحديث بوده است،^۲ و به گفته بعضی، اهل غلو، منحرف، معروف به اعتقاد به تناسخ، و کذاب، و به گفته «کشی»، عالم معروف علم رجال، امام جواد علیه السلام در نامه خود، ادعاهای «سیّاری» را باطل و بی‌اساس خوانده است.^۳

البته روایات تحریف، منحصر به «سیّاری» نیست؛ ولی قسمت مهم آن به او بازمی‌گردد!

در میان این روایات مجعول، روایات مضحکی دیده می‌شود که هرکس مختصری اهل مطالعه باشد، فوراً به فساد آن پی می‌برد؛ مانند روایتی که می‌گوید: در آیه ۳ سوره نساء: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِتُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ التَّيْسَاءِ﴾ در میان شرط و جزا (إِنْ ... فَانكِحُوا) بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!!^۴

در حالی که ما در تفسیر سوره نساء گفته‌ایم که شرط و جزاء در آیه فوق کاملاً به یکدیگر مربوط‌اند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است.^۵ به علاوه بیش از یک سوم قرآن حداقل معادل چهارده جزء قرآن می‌شود! این بسیار خنده‌آور است که کسی ادعا کند قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب‌وحی و آن همه حافظان و قاریان، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد، چهارده جزء آن بر باد رفته

۱. برهان روشن (البرهان علی عدم تحریف القرآن)، ص ۷۰.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۷.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۱، ص ۴۴۵ به بعد و انوار الاصول، ج ۲، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

۴. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۴۷، ح ۳.

۵. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه سوم سوره نساء.

وکسی آگاه نشده است؟ این دروغ‌گویان و دروغ‌پردازان، به این واقعیت تاریخی توجه نکرده‌اند که قرآن، قانون اساسی و همه‌چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می‌داد، شب و روز در همه‌خانه‌ها و مساجد تلاوت می‌شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد، چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی‌گری جاعلان این‌گونه احادیث است.

کتاب فصل الخطاب

بسیاری از بهانه‌جویان در این جا به سراغ کتاب فصل الخطاب - که در بالا اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) - می‌روند که در زمینه تحریف نگاشته شده است.

ولی این کتاب با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعیت روشن می‌شود، علاوه بر آن مرحوم حاج شیخ «آقا بزر تهران» که شاگرد مبرز مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در جلد اول مستدرک الوسائل می‌گوید: اما در مورد کتاب فصل الخطاب بارها از استادم شنیدم می‌فرمود: مطالبی که در فصل الخطاب است، عقیده شخصی من نیست، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتیم، و اشارتاً عقیده خودم را راجع به عدم تحریف آورده‌ام، و بهتر بود نام کتاب را «فَصْلُ الْخِطَابِ فِي عَدَمِ تَحْرِيفِ الْكِتَابِ» می‌گذاشتم.

سپس مرحوم محدث تهرانی می‌گوید: «ما از نظر عمل، روش استاد خودمان را به خوبی می‌دیدیم که هیچ‌گونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آن‌ها را از اخباری می‌دانست که باید بر دیوار بکوبند، فقط کسی می‌تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که به مرام و عقیده او آشنا نبوده باشد»^۱.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.

آخرین سخن: آن‌هایی که نمی‌توانستند، یا نمی‌خواستند عظمت این کتاب آسمانی برای مسلمانان را احساس کنند، کوشش کردند با این‌گونه خرافه‌ها و باطیل، قرآن را از اصالت بیندازند، و دست‌های زیادی در گذشته و امروز، در این زمینه کار کرده و می‌کند.

چندی قبل در روزنامه‌ها خواندیم: چاپ جدیدی از قرآن به وسیلهٔ ایادی «اسرائیل» و «صهیونیسم» منتشر شده که آیات فراوانی از آن را تغییر داده‌اند. ولی آن‌ها کور خوانده بودند، دانشمندان اسلامی به‌زودی از این توطئهٔ دشمن آگاه شدند و آن نسخه‌ها را جمع‌آوری کردند. این دشمنان سیاه‌دل نمی‌دانستند که حتی اگر یک نقطه از قرآن تغییر یابد مفسران و حافظان و قاریان قرآن فوراً آگاه خواهند شد.

«آن‌ها می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، ولی هرگز نمی‌توانند»؛ ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.^۱

* * *

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۲؛ ترجمه: «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جزا بین نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند».

با توجه به این که به مقتضای آیه شریفه ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱ قرآن جهانیان را به سوی استوارترین راه‌ها هدایت می‌کند، این تعبیر پیام وسیعی دارد که شامل این موارد است:

استوارترین راه در مسائل اعتقادی

استوارترین راه در نظام اجتماعی و قوانین انسانی

استوارترین راه در نظام حکومت

استوارترین راه در مسائل اخلاقی و تربیتی

و به تعبیر دیگر، تمام مسائل زندگی را شامل می‌شود.

بنابراین، جای تعجب نیست که در آیات قرآن تنوع فوق‌العاده‌ای دیده شود و دلیل بر این است که گوینده و آورنده آن از احاطه علمی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است.^۲

۱. سوره اسراء، آیه ۹.

۲. این معنا از اطلاق عنوان هدایت و تعبیر به اطلاق «التي هي اقوم» که افضل تفضیل است و در معنای صفات عالی (استوارترین) را می‌دهد استفاده می‌شود و نیز در آیه ۸۹ سوره نحل: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ این حقیقت با صراحت بیشتری ذکر شده که قرآن آنچه را مربوط به سعادت انسان‌ها از نظر مادی و معنوی است بیان کرده است.

آیات توحیدی

اکنون به عنوان نمونه به سراغ آیات قرآن در مسائل مربوط به اعتقادات می‌رویم. از بحث وجود خداوند آغاز می‌کنیم، می‌بینیم بخش عظیمی از آیات قرآن به دلایل وجود خداوند پرداخته و با نشانه‌های روشن از نظم آفرینش پایه‌های ایمان به او را در دل‌ها تقویت می‌کند، به عنوان نمونه:

۱. آفرینش انسان از خاک را از آیات و نشانه‌های او می‌شمرد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»؛ «از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید سپس انسان‌ها (ی نیرومندی) شدید و در زمین گسترش یافتید».^۱ به یقین هنگامی که کره زمین از آفتاب جدا شد یکپارچه آتش سوزان بود و به تدریج پوسته زمین رو به سردی نهاد، دریاها و خشکی‌ها پیدا شدند و موجودات و از جمله انسان از همین آب و خاک آفریده شد، آیا آفرینش انسان از این آب و خاک دلیل بر وجود آن مبدأ آفرینش قادر و حکیم نیست؟

۲. آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأْنِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»؛ «از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست در این نشانه‌هایی است برای دانشمندان».^۲

آفرینش هریک از کرات آسمانی به تنهایی می‌تواند نشانه وجود او باشد تا چه رسد به میلیاردها کرات آسمانی و کهکشان‌ها و سحابی‌ها و همچنین اختلاف زبان‌های انسان‌ها. چگونه هزار زبان و بیشتر در میان بشر پیدا شد؟ این قدرت را چه کسی به انسان‌ها داد؟ چگونه رنگ‌ها این همه متفاوت گردید تا شناسایی بسیار آسان شود؟!

۱. سوره روم، آیه ۲۰.

۲. سوره روم، آیه ۲۲.

۳. نشانه‌های او در مسأله خواب و بیداری بشر که به صورت دو معما در صحنه زندگی ظاهر شده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِعَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»؛ «از نشانه‌های او خواب شما در شب و روز است و (تلاش و کوششتان برای) بهره‌گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش)؛ در این امور نشانه‌هایی است برای آن‌ها که گوش شنوا دارند».^۱

۴. پدیده‌های آسمانی از جمله رعد و برق ابرها نشانه دیگری است: «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبُرُوقَ حَافِئًا وَطَمَعًا... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ «از نشانه‌های او این است که برق آسمانی را به شما نشان می‌دهد که هم مایه بیم است و هم امید (بیم از صاعقه‌ها و امید به نزول باران)... در این نشانه‌هایی است برای گروهی که صاحب اندیشه‌اند».^۲

۵. نشانه دیگر، برقراری آسمان و زمین و وضع ثابت آن‌هاست: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ»؛ «از نشانه‌های او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست».^۳

۶. حرکت بادها، که وظایف مهمی را به عهده دارند، از جمله حرکت ابرها و نزول باران و احیای زمین‌های مرده: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ «از نشانه‌های عظمت او این است که بادها را بشارتگرانی برای نزول باران می‌فرستد تا شما را از رحمتش بچشانند (و سیراب کند) و کشتی‌ها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره‌گیرید، شاید شکرگزاری کنید».^۴

۱. سوره روم، آیه ۲۳.

۲. سوره روم، آیه ۲۴.

۳. سوره روم، آیه ۲۵.

۴. سوره روم، آیه ۴۶.

۷. خورشید و ماه و آمد و شد شب و روز نشانه‌های دیگری است: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است».^۱

این‌ها بخش کوچکی از آیات توحید و اثبات وجود خدا و نظام شگفت‌انگیز آفرینش و نشانه‌های او در هر گوشه و کنار درون وجود انسان و برون وجود اوست و این تنوع عجیب در دلایل توحید نشان می‌دهد که تا چه اندازه قرآن در بحث شناسایی خداوند غنی است.

اضافه بر این به برهان صدیقین نیز که از دلایل بسیار عمیق خداشناسی است در جای دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانیشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است».^۲

جالب است که در این آیه شریفه «برهان نظم» و «برهان صدیقین» در کنار هم قرار گرفته، که هر کدام شرح مبسوطی را می‌طلبد.^۳

آیات مربوط به جهان پس از مرگ

در مورد اصل مهمّ دیگر اعتقادی یعنی «مسأله معاد و رستاخیز مردگان» صدها آیه وجود دارد، و تمام جزئیات آن را از لحظه مرگ تا لحظات پایان دنیا و عالم

۱. سوره فصلت، آیه ۳۷؛ شرح و تفسیر این آیات را در کتاب «از نشانه‌های او» مطالعه فرمایید.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۳. برای توضیح بیشتر درباره برهان نظم به تفسیر «پیام قرآن»، ج ۲، ص ۵۴ به بعد و «برهان صدیقین»، ج ۳، ص ۷۷ مراجعه فرمایید.

برزخ، سپس آغاز رستاخیز و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ و تمام خصوصیات آن‌ها را شرح می‌دهد، و در لابه‌لای آن با چندین دلیل محکم عقلی با بیان شیرینی واقعیت معاد را روشن می‌سازد.

گاه به سراغ آفرینش انسان در رحم می‌رود که پیوسته خلقتی نو و آفرینشی بعد از آفرینش دیگر پیدا می‌کند و می‌گوید: آیا آن‌کس که از پشت سه پرده تاریک این آفرینش‌های مکرر را در دوران جنینی تدبیر می‌کند از بازگرداندن مردگان و حیات مجدد ناتوان است؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلِّغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَّقَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «ای مردم! اگر در رستاخیز شکمی دارید، (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته‌شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده‌شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین‌هایی را که بخواهیم، تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم)؛ بعد شما را به صورت طفلی بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد کمال و بلوغ خویش برسید. و بعضی از شما قبض روح می‌شوند؛ و بعضی از شما به نامطلوب‌ترین مرحله عمر می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند. و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و رویش می‌کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت‌انگیز می‌رویاند. *

این به خاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست.^۱

و گاه به سراغ جهان گیاهان می‌رود و می‌گوید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ حَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی جان) می‌بینی؛ اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش درمی‌آید و رشد می‌کند؛ همان‌کس که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیزی تواناست.»^۲

همین معنا در لباس‌های متنوع و به اشکال مختلف در آیات دیگر آمده است.^۳

و گاه از آفرینش نخستین سخن می‌گوید و در برابر کسی که استخوان پوسیده را در دست گرفته بود و می‌گفت: چه کسی می‌تواند آن را زنده کند؟ چنین می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛ «و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست.»^۴

و چندین طریق استدلالی و منطقی دیگر که شماره آن‌ها از ده طریق می‌گذرد (شرح این طرق در جلد پنجم پیام قرآن آمده است).

۱. سوره حج، آیات ۵ و ۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۹.

۳. آیات مذکور و شرح آن، در تفسیر «پیام قرآن»، ج ۲، ص ۲۳۳ به بعد آمده است.

۴. سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

جالب این که اخیراً در بعضی از دائرةالمعارفها آورده بودند که گیاهی به نام گیاه رستاخیز (نه یک گیاه بلکه گیاهان) پیدا شده که مانند همه گیاهان اگر آب به آن نرسد می خشکد؛ ولی اگر در گوشه ای ده ها سال (و حتی نوشته اند: یک صد سال!) بماند، سپس آن را در آب بیندازند، دو مرتبه زنده می شود و تمام آثار حیات را از سر می گیرد. وقتی رستاخیز را در مورد چنین گیاهی با چشم می بینیم به یاد آیات قرآن که مسأله معاد را به حیات گیاهان بعد از مرگ تشبیه کرده^۱ می افیم و در شگفتی فرو می رویم.

آیات مربوط به نبوت

در مورد نبوت پیامبر اسلام ﷺ و معجزات و موقعیت و مقامات او نیز آیات زیادی در قرآن مجید وجود دارد.

می دانیم که دشمنان با نهایت تعجب، آن حضرت را به چندین عیب که باهم تناقض داشتند متهم می کردند.

گاه می گفتند: او شاعر است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾؛ «بلکه آن ها می گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم».^۲

و گاه می گفتند: او کاهن است: ﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلاً مَّا تَدَّكَّرُونَ﴾؛ «و نه گفته کاهنی است، اما کمتر متذکر می شوید».^۳

و گاه می گفتند: ساحر زبردستی است: ﴿قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ﴾؛ «اما کافران گفتند: این مرد، ساحر آشکاری است!»^۴

۱. این مطلب در آیات مختلف، از جمله آیات ۱۷ و ۱۸ سوره نوح، و ۹ سوره فاطر، و ۱۱ سوره «ق» آمده است.

۲. سوره طور، آیه ۳۰.

۳. کاهن کسی بود که در جاهلیت عقیده داشتند با جن و شیاطین مرتبط است و خبرهایی از غیب می دهد. شرح بیشتر را در «تفسیر نمونه»، ج ۲۲، ذیل آیه ۲۹ سوره طور مطالعه فرمایید.

۴. سوره حاقه، آیه ۴۲.

۵. سوره یونس، آیه ۲.

و گاه می‌گفتند: او مسحور (سحر شده) است: ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾؛ «شما تنها از مردی افسون شده پیروی می‌کنید».^۱

و گاه می‌گفتند: او (نعوذ بالله) مجنون و دیوانه است: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾؛ «و (کافران) گفتند: ای کسی که «ذکر» [=قرآن] بر تو نازل شده، تو به یقین دیوانه‌ای!».^۲

سرانجام بعد از آشکار شدن دروغ بودن این نسبت‌ها می‌گفتند: او شخص عاقلی است لکن معلمی دارد که راه و رسم ادعای نبوت را به او می‌آموزد: ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ﴾؛ «سپس از او روی‌گردان شدند و گفتند: او تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است (هم تعلیم‌یافته است، هم دیوانه!)».^۳

عجیب است که همه این عناوین ضد و نقیض را به آن حضرت نسبت می‌دادند! ولی قرآن مجید همه این نسبت‌های ناروا را با یک آیه، از ساحت مقدس پیغمبر ﷺ پاک کرد، گفت:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾؛ «بگو: اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هرچند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند».^۴ و همگی درماندند و دروغشان ظاهر شد.

آیات فراوان دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که برای شرح آن باید به تفسیر پیام قرآن مراجعه فرمایید.^۵

۱. سوره اسراء، آیه ۴۷.

۲. سوره حجر، آیه ۶.

۳. سوره دخان، آیه ۱۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۵. مسائل مربوط به نبوت در دو جلد کتاب «پیام قرآن»، مورد بحث قرار گرفته است. جلد هفتم به نبوت عامه و جلد هشتم به نبوت خاصه در قرآن مجید پرداخته است.

در مورد احکام اسلام اعمّ از عبادات، معاملات، حکومت اسلامی، دستگاه قضایی و مجازات جرائم و طرق پیشگیری از آنها بیش از ۵۰۰ آیه در قرآن مجید وجود دارد که در سوره‌های مختلف از جمله بقره، نساء، احزاب، حج، نور و غیر آن ذکر شده است.^۱

در مورد اخلاق اسلامی، گاه به صورت عام، گاه به صورت خاص و انگشت گذاشتن روی جزئیات، آیات فراوانی دیده می‌شود که قسمت مهمی از آن در سوره‌های مؤمنون، فرقان، لقمان، انسان، و به طور غیر مستقیم در سوره‌های یوسف، کهف، بقره و سوره‌های دیگر آمده است.^۲

* * *

قرآن مجید با دو برنامه دیگر به سراغ بیان همه این موضوعات یعنی از توحید گرفته تا احکام و اخلاق و مانند آن رفته است:

نخست، بیان داستان‌های انبیا و سرگذشت اقوام پیشین^۳ است که بخش مهمی از سوره‌ها و آیات قرآن را دربر می‌گیرد، در این سرگذشت‌ها، هم عقاید دینی به صورت غیرمستقیم ترسیم شده، هم احکام و هم آداب زندگی و طرق تهذیب اخلاق.

جالب این که تعدادی از سوره‌های قرآن به نام انبیاست، مانند: سوره یونس، یوسف، ابراهیم و....

دوم، ضرب‌المثل‌های قرآن است که در بیش از ۵۰ مورد به سبک بسیار زیبا

۱. کتاب‌های مختلفی در تفسیر این دسته از آیات، که به آیات الاحکام معروف‌اند، نوشته شده، که یکی از معروف‌ترین آن‌ها «کنز العرفان فی فقه القرآن» تألیف فاضل مقداد است.

۲. شرح و تفسیر این آیات را می‌توانید در دوره سه جلدی کتاب «اخلاق در قرآن» مطالعه فرمایید.

۳. شرح این قسمت را می‌توانید در کتاب‌های «قهرمان توحید»، «داستان یاران» و «زندگی پرماجرایی نوح علی‌ه السلام» مطالعه فرمایید.

و جالبی بیان شده است، این ضرب‌المثل‌ها گاهی درس عقاید به ما می‌آموزد، گاه درس اخلاق و گاه درس احکام. ضرب‌المثل‌های قرآنی به صورت مبسوط و گسترده در کتابی به نام مثال‌های زیبای قرآن جمع‌آوری شده است.^۱

* * *

۱. این کتاب که در دو جلد در سال ۱۳۷۸ منتشر شده، شصت مثال از مثال‌های قرآنی را مورد بحث قرار داده است.

علم تجوید چنان که از نام آن آشکار است برای خوب و زیباخواندن قرآن می‌باشد و ظاهراً تأثیری در تفسیر آیات قرآن ندارد؛ ولی در یک مورد کاملاً ارتباط دارد، و آن نحوه وقف آیات است که گاه چگونگی وقف، در تفسیر و معنای آیه تأثیر واضحی می‌گذارد.

مثلاً در آیه هفتم سوره آل عمران، که درباره محکم و متشابه قرآن است، اگر در جمله «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بعد از «الله» علامت وقف واجب بگذاریم مفهومی این می‌شود که تأویل آیات متشابه را فقط خداوند می‌داند. بنابراین، «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» مبتدا می‌شود برای جمله‌ای که بعد از آن است. ولی اگر علامت وقف را بعد از «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بگذاریم یعنی «راسخون» عطف بر «الله» شود مفهومی این خواهد بود که هم خداوند تأویل آیات متشابه را می‌داند و هم راسخان در علم، اما این راسخان چه کسانی هستند؟ نیاز به بحث دیگری دارد.

و همچنین در موارد دیگر که جابه‌جایی وقف‌ها در فهم مفهوم و تفسیر آیه تأثیرگذار است.

در هر حال، علم تجوید علمی نیست که در کتاب و سنت وارد شده باشد و یا دلیل عقل حاکم بر آن باشد؛ بلکه علمی است که از ناحیه جمعی از قاریان قرآن

و اساتید قرائت به وجود آمده و ترکیبی است از یک سلسله مسائل واقعی مربوط به تلفظ کلمات، یک سلسله مسائل ذوقی، و پاره‌ای از مسائلی که قاریان قرآن با اجتهاد خود و طبق سلیقه خود بر آن افزوده‌اند.

جالب این‌که در بعضی از کتب تجوید در تعریف این علم چنین آمده است: «علم يعرف به امران: اولاً تلفظ کل حرف من حروف القرآن الکریم تلفظاً صحیحاً، ثانياً: احوال الوقوف علی آیات القرآن و کلماته الشریفه؛ علم تجوید علمی است که به وسیله آن دو چیز فهمیده می‌شود: نخست تلفظ هر حرفی از حروف قرآن کریم به صورت صحیح. دیگر، احوال وقف‌ها بر آیات قرآن و کلمات شریف آن».

و در پایان می‌افزاید: «حکم التجوید (و نتیجتاً هو ان) يتعبد المسلم بآداء حروف القرآن والفاظه آداءً صحیحاً علی الصفة التي تلا الرسول الاعظم؛ نتیجه تجوید آن است که شخص مسلمان حروف قرآن و الفاظش را به صورت صحیح به گونه‌ای که پیغمبر اکرم ﷺ تلاوت می‌فرمود ادا کند».^۱

البته این سخن که ما با علم تجوید می‌توانیم الفاظ کلمات قرآن را همانند تلاوت پیغمبر اکرم ﷺ ادا کنیم ادعا و خیالی بیش نیست زیرا مدرک و نشانه‌ای برای آن ارائه نداده‌اند.

ارکان علم تجوید را مخارج حروف، صفات حروف، احکام نون ساکنه، احکام میم ساکنه، احکام الادغام والمد، احکام الراء والقلقلة، و علائم الوقف تشکیل می‌دهد.

اکنون سؤال این است که تا چه اندازه آنچه اساتید تجوید با ذوق و اجتهاد خود تنظیم کرده‌اند لازم الرعایه است؟

۱. التجوید، ص ۱.

حق این است که آنچه برای خواندن قرآن مجید یا عبارات نماز یا الفاظ ادعیه و زیارات و عبارات لیبیک لازم می‌باشد این است که به عربی صحیح ادا شود، یعنی عرف عرب بگوید: الفاظ و عبارات را صحیح ادا کرد. این مطلب مشروط به رعایت قواعد تجویدی نیست. مثلاً این که می‌گویند: در مدّ لازم، مانند مدّ و لا الضالین، باید طول مدّت به اندازه شش حرف باشد یعنی اگر به اندازه ۵ حرف یا ۷ حرف بشود مشکل خواهد بود، یک ادّعای خالی از هرگونه دلیل است. ما می‌توانیم در سخنان روزمره و لا الضالین را به صورت عربی صحیح با کمی مدّ ادا کنیم بی آن که نیاز به چنین مدّ طولانی‌ای باشد.

جالب این که گاه در مکه و مدینه دیده‌ایم که امامان جماعت حرمین شریفین مدّ و لا الضالین را به قدری طولانی می‌کشند که هیچ عربی در مکالمات روزمره یا در خطابه‌ها و سخنرانی‌هایی که به عربی صحیح و فصیح ادا می‌شود چنین نمی‌کشد. یا در مسأله تنوین و نون ساکنه نیز که باید در حروف یرملون (ی، ر، م، ل، و، ن) ادغام و در حروف حلق اظهار شود دلیلی بر رعایت آن نمی‌بینیم و بدون رعایت آن عربی صحیح کاملاً ممکن است و بارها آن را تجربه کرده‌ایم. یا رعایت قلقله هنگامی که به حروف قاف، طاء، ب، ج و د می‌رسیم، مثلاً در «یقطعون» وقتی به قاف ساکن می‌رسیم آن را به شدت از گلوی خود ادا کنیم، چنین کاری الزامی نیست و در مواردی کاملاً برخلاف عرف عربی صحیح است.

بخش‌های مختلف احکام تجوید

روی هم‌رفته می‌توان احکام تجوید را در چهار بخش خلاصه کرد:
بخش اول: رعایت مخارج حروف و تلفّظ صحیح کلمات و لغات، طبق آنچه در عرف عرب معمول است. بدون شک این قسمت برای خواندن قرآن و سایر عبارات عربی لازم است.

بخش دوم: قواعدی است که بر زیبایی کلام می‌افزاید؛ مانند بسیاری از موارد ادغام و اظهار و می‌دانیم در روایات متعددی^۱ آمده است که قرآن را با صوت حسن بخوانید و با الغاء خصوصیت از آن، آنچه تلاوت قرآن را زیبا کند مطلوب شارع مقدس خواهد بود.

بخش سوم: قواعدی است که کلام را نازیبا می‌کند و با ذوق سلیم نمی‌سازد مانند مدهای طولانی و قلقله‌ها و مسائلی از جمله سکت لطیف که به معنای مکث کردن کوتاه بر یک حرف بدون نفس کشیدن به مقدار دو حرف و سپس ادامه دادن، که علمای تجوید آن را در چهار آیه قرآن ذکر کرده‌اند، در حالی که سکت لطیف کاملاً غیر لطیف به نظر می‌رسد و این که مقدار آن را به اندازه دو حرف بدانند و در وسط نفس نکشند مطالبی است بدون دلیل و حتی با ذوق سلیم نیز هماهنگ نیست.

بخش چهارم: مسائل مربوط به وقوف است که مرتبط با فهم تفسیر آیه می‌باشد. بدون شک کسانی که این وقف‌ها را به سلیقه خود در قرآن مجید گذاشته‌اند در مواردی راه خطا را پیموده‌اند؛ زیرا امروز می‌بینیم بسیاری از آن‌ها با تفسیر واقعی آیات سازگار نیست و ناچاریم محلّ وقف را تغییر دهیم، مانند: وقفی که به نام معانقه (مخیّر در میان دو نقطه از آیه) است که به عقیده آن‌ها قاری می‌تواند بر یکی از دو مورد که مایل باشد وقف کند در حالی که بعضی از این موارد قطعاً جزء وقف مخیّر نیست.

از جمله در آیه دوم سوره بقره ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ که دو نقطه را برای وقف تعیین کردند: روی «لاریب» و روی «فیه» در حالی که همه می‌دانیم اگر آیه به این صورت خوانده شود ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ﴾ جمله ناقص

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۴۹، باب ۳۲۵۱، ح ۱۶۶۶۶-۱۶۶۷۳.

و غیر فصیح و بلیغ خواهد بود؛ بلکه باید «فیه» به آن ملحق شود ﴿ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.

همچنین درباره آیه شریفه ۱۹۵ سوره بقره: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ گفته‌اند: روی «تهلکه» یا روی «احسنوا» وقف شود، در حالی که مناسب، وقف روی «تهلکه» است؛ زیرا جمله «واحسنوا» با جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ تناسب روشنی دارد.

و مانند آیه ۲۶ سوره مائده که می‌فرماید: ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ که وقف را بر «عليهم» و بر «اربعين سنة» گذاشته‌اند در حالی که از نظر تفسیری روشن است که «اربعين سنة» ظرفی است متعلق به «محرمه» زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان بودند و هرگاه وقف بر «عليهم» شود جمله بعد بسیار ناموزون خواهد بود ﴿أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ که ظرف زمان بدون جهت مقدم بر فعل «یتیهون» شده است.

نمونه دیگر آیه شریفه ۱۷۲ سوره اعراف است که می‌فرماید: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾ که علامت وقف معانقه روی «بلی» و «شهدنا» گذاشته شده در حالی که وقف روی «بلی» جمله را ناموزون و نادرست می‌کند: ﴿شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾. اگر می‌خواهیم وقف کنیم باید روی «شهدنا» وقف کنیم.

و از جمله اشتباهات دیگر آن‌ها در مورد وقف‌های لازم است که در مواردی کاملاً معنای آیه را عوض می‌کند. مثلاً در آیه شریفه ۷۳ سوره مائده ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ جمعی از علمای تجوید وقف بر «ثلاثة» را لازم دانسته‌اند، چراکه اگر وقف نشود توهم می‌شود که جمله ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ گفتار کفار است؛ در حالی که سخن پروردگار می‌باشد.

ولی این استدلال عجیبی است! آیا هیچ‌کس توهم می‌کند که کافران در یک

جمله بگویند: ﴿إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ﴾ و اعتراف به خدایان سه گانه کنند و بلافاصله بگویند: ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ خداوند فقط یگانه است.

از این نمونه اشتباهات در وقف‌های قرآن بسیار زیاد است که لازم است جمعی از مفسران آگاه بنشینند و این وقف‌ها را که توسط جمعی از علمای تجوید تعیین شده، اصلاح کنند.

از جمله وقف‌های عجیب دیگر، وقف کسکسه و کشکشه است که در کتب معروف تجوید آمده است؛ مثلاً می‌گویند: در جمله ﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ﴾ که در آیه ۳۳ سوره نمل آمده اگر وقف کشکشه کنیم باید بگوییم: «والامر الیش» و اگر وقف کسکسه کنیم باید بگوییم: «والامر الیس» (و یا والامر الیکس)!^۱

در حالی که در هر مجلسی این دو نوع وقف مطرح شد اسباب خنده حضار بود! چرا آیات شریف قرآن را به گونه‌ای دریاوریم که منشأ این‌گونه مسائل شود؟ حق این است که کسی می‌تواند وقف‌های آیات را دقیق بگذارد که کاملاً به تفسیر قرآن آشنا باشد و به یقین همه علمای تجوید چنین نبوده‌اند.

بنابراین، برای مفسران آگاه هیچ الزامی جهت رعایت کردن همه این وقوف نیست. در این جا لازم می‌دانیم به علمای محترم تجوید هشدار دهیم: مبادا از کسانی که قرآن را مطابق عربی صحیح طبق نظر عرف عرب می‌خوانند ایراد بگیرند به این علت که قواعد تجوید را رعایت نکرده‌اند و یا خدای ناکرده نماز آن‌ها را باطل بدانند. بیان این‌گونه احکام بر عهده فقهاست نه بر عهده علمای محترم تجوید.

امیدواریم این تذکر مورد توجه همه این عزیزان قرار بگیرد.

* * *

۱. سرالبیان فی علم القرآن، ص ۲۳۱.

کتاب تحریف نا پذیر

قرآن کتابی است که هرگز دست تحریف به دامانش دراز نشده و نخواهد شد. قرآن بزرگترین کتاب آسمانی است که از سوی خداوند متعال بر خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ نازل گردیده است.

همانگونه که گذشت، آنچه که بین اکثریت قاطع عالمان دینی اعم از شیعه و سنی پذیرفته شده این است که تمامی الفاظ قرآن، بدون کم و زیاد، وحی الهی است و هیچ تحریف و تغییری در آن رخ نداده و باید به همین صورتی که سینه به سینه به ما رسیده، تلاوت شود.

بدیهی است، قرآنی که به وسیله کاتبان وحی، که جمع کثیری از اصحاب بودند، نوشته می شد و شب و روز در نمازها و غیر نمازها تلاوت می گشت و حافظان بسیار زیادی داشت، چیزی نبود که دست تحریف بتواند به سوی آن دراز شود. به علاوه قرآن با صراحت می گوید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ «ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آن هستیم».^۱

چیزی که خدا حافظ آن است هرگز دست تحریف گران به سوی آن دراز نخواهد شد.

۱. سوره حجر، آیه ۹.

چگونگی کتابت قرآن

اما درباره نحوه کتابت قرآن، آیا نحوه نگارش نیز همانند خود قرآن، وحی منزل است و کاتبین وحی به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین صورت امروزی (مانند خط عثمان طه) نوشته‌اند (همان‌گونه که بعضی ساده‌اندیشان تصور کرده‌اند)؟ یا این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها آیات و سوره‌ها را بر کاتبین وحی املا می‌فرمودند و کاتبین بر اساس رسم الخطی که آن روز، عرب‌ها با آن آشنا بودند می‌نوشتند، سپس با گذشت زمان، رسم الخطها تغییر یافت و به صورت قرآن‌هایی که امروز در دست ماست درآمد؟

با بررسی سیر تکاملی کتابت قرآن از صدر اسلام تا به امروز چنین به دست می‌آید که هرگز رسم الخط و ضبط کتابت قرآن کریم توقیفی و الزامی به شکل خاصی نبوده است و بهترین دلیل بر این مدعا، اضافه شدن نقطه و علامات فراوان املائی است که قطعاً در عصر نزول وجود نداشته و در کتابت آن روز عرب نوشته نمی‌شد؛ ولی بعدها برای این‌که غیر عرب‌ها بتوانند قرآن را صحیح بخوانند در کتابت قرآن آورده شد و نمونه‌های آن، قرآن‌هایی است که با رسم الخطهای مختلف عربی، ترکی و اردو، امروز در دسترس ماست.

این رسم الخطهای مختلف متأسفانه برای بسیاری از خوانندگان قرآن حتی تعدادی از عرب‌ها مشکل آفرین شده و باید رسم الخط واحد شفاف و روشنی که برای همه سهل و آسان باشد، جایگزین آن گردد.

بررسی رسم الخط عثمان طه

اکنون با این مقدمه به سراغ مشهورترین نسخه‌ای که امروز در دست مسلمین است، می‌رویم و اشکالات مهم آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مشهورترین نسخه قرآنی که امروزه در میان مسلمانان رواج دارد و هر سال،

میلیون‌ها نسخه از آن، در سراسر جهان چاپ و منتشر می‌شود، نسخه قرآن معروف به خط عثمان‌طه است.

امتیازات نسخه عثمان‌طه

این نسخه از قرآن، امتیازات متعددی دارد: خط خوب، قطع مناسب، علامت‌گذاری دقیق، شروع آیات از آغاز صفحه و پایان آن‌ها با پایان صفحه. و اتمام هر جزء از سی جزء قرآن در بیست صفحه؛ جز در دو سه مورد. به همین دلیل و به دلیل این‌که نشر و توزیع آن، توسط کشور عربستان به صورت رایگان و اهدایی، همه‌سال در مقیاس گسترده صورت می‌گیرد، مورد استقبال واقع شده است.

این امر، سبب یک‌نواختی نسبی نسخ قرآن، در کشورهای مختلف گردیده و بیشتر حافظان در غالب کشورها از روی همین نسخه به حفظ قرآن می‌پردازند و اکثر فراگیران و قاریان نیز از روی همان، قرآن را فرامی‌گیرند و می‌خوانند؛ هرچند نسخه‌های دیگر نیز در کشورهای مختلف اسلامی وجود دارد. ولی از آن‌جا که هر کار خوبی، ممکن است بی‌نقص نباشد، این نسخه از قرآن نیز از نظر املا و نگارش و رسم‌الخط کاستی‌های فراوانی دارد که اصلاح آن، لازم و ضروری است؛ زیرا این اشتباهات گاه معنا را تغییر داده و گاه قرائت را بسیار مشکل می‌سازد.

رسم الخط قرآن توفیقی نیست

بار دیگر لازم است این نکته تکرار شود که رسم‌الخط قرآن هرگز توفیقی نیست، و الزامی برای رعایت رسم‌الخط معینی نداریم. زیرا اولاً: آنچه که میان تمامی فرق اسلامی، اجماعی است، نزول قرآن

به صورت الفاظ معین می‌باشد و ملاک اساسی در قرائت قرآن، نقل سینه‌به‌سینه و شنیدن آن از زبان پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، و کتابت‌ها همیشه متفاوت بوده است.

ثانیاً: امروز رسم الخط واحدی در دست نداریم که به‌طور قطع و یقین بتوان آن را به صدر اسلام منتسب کرد.

بهترین شاهد، وجود قرآن‌های منسوب به قرون اولیّه در موزه‌ها و کتابخانه‌های مهم جهان و کشورهای اسلامی است که از نظر املائی با رسم الخط موجود متفاوت است.

ثالثاً: کشور عربستان که ناشر قرآن به خط عثمان‌طه است برای مسلمانان هند و پاکستان، قرآن‌هایی را چاپ و توزیع کرده که با رسم الخط این قرآن، تفاوت بسیار دارد.

انواع کاستی‌ها

به هر حال در نسخه موجود (عثمان‌طه)، کاستی‌های فراوان رسم الخطی وجود دارد که گاه موجب تغییر در معنا، و گاه سبب نامفهوم شدن کلمه، و گاه باعث صعوبت در فراگیری و قرائت صحیح می‌شود. ما این موارد را به شش گروه تقسیم کرده‌ایم:

۱. رسم الخط‌هایی که سبب تغییر معنا می‌شود.
۲. رسم الخط‌هایی که سبب می‌شود کلمه فاقد معنا گردد.
۳. رسم الخط‌هایی که سبب صعوبت فوق‌العاده فراگیری می‌شود.
۴. رسم الخط‌هایی که سبب اضافه حروف نابجا می‌شود.
۵. رسم الخط‌هایی که سبب حذف حروف لازم و اصلی کلمه می‌گردد.
۶. رسم الخط‌هایی که بدون هیچ دلیلی سبب نوشتن یک کلمه به دو صورت در دو یا چند آیه می‌شود، در حالی که تنها یک صورت آن صحیح می‌باشد.

در این جا برای هریک از موارد فوق، نمونه‌هایی را آورده‌ایم؛ انتظار و تقاضای ما از اندیشمندان و علمای اسلامی به‌ویژه علمای مصر و حجاز، این است که همگی با یک عزم راسخ برای اصلاح آن بکوشند و نسخه‌های موجود را از این نظر کامل کنند.

بخش اول: رسم الخط‌هایی که سبب تغییر معنا می‌شود

در این باره به ذکر چندین نمونه اکتفا می‌کنیم:

الف) واژه «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا» در ۱۰ آیه، به صورت متّصل نوشته شده، در حالی که باید به صورت منفصل و جدا از هم یعنی به صورت «إِنَّ مَآ» و «أَنَّ مَآ» نوشته و خوانده شود؛ زیرا کلمه «ما» در تمامی این ده آیه «موصوله» (به چیزی) است در حالی که «إِنَّمَا»^۱ کلمه «حصر» به معنای فقط و «أَنَّمَا» برای تأکید است. بنابراین، اگر در این ۱۰ مورد که «ما» موصوله است، متّصل خوانده شود معنای آن تغییر پیدا می‌کند.

آن ده مورد عبارت‌اند از:

۱. سوره نحل، آیه ۹۵.
۲. سوره طه، آیه ۶۹.
۳. سوره ذاریات، آیه ۵.
۴. سوره مرسلات، آیه ۷.
۵. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.
۶. سوره رعد، آیه ۱۹.
۷. سوره مؤمنون، آیه ۵۵.
۸. سوره لقمان، آیه ۲۷.

۱. «انما»ی حصر، حدود ۱۳۰ بار تکرار و به صورت متّصل نوشته شده و صحیح است.

۹. سوره انفال، آیه ۴۱.

۱۰. سوره غافر، آیه ۴۳.

* * *

ب) واژه «بُسْمًا» مرکب از دو کلمه «بُسْ» (از افعال ذمّ) و «ما»ی موصوله، است و باید جدا نوشته شود. در نسخه موجود عثمان طه، در شش مورد^۱ به صورت منفصل «بُسْ مَ» نوشته شده است که صحیح می باشد؛ ولی در سه مورد به صورت متصل نوشته شده که باید این موارد نیز اصلاح گردد و به صورت منفصل نوشته شود و آن سه مورد عبارت اند از:

۱. سوره بقره، آیه ۹۰.

۲. سوره بقره، آیه ۹۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

* * *

ج) واژه «أَيْنَمَا» هرگاه جدا نوشته شود مرکب از دو کلمه «أَيْنَ» به معنای «کجاست» و «ما»ی موصوله به معنای چیزی است و اگر این واژه متصل نوشته شود یک کلمه است و به معنای ظرف مکان خواهد بود، یعنی «هرجا». بنابراین اگر «ما» موصوله باشد، طبق قاعده باید منفصل از «أَيْنَ» باشد: «أَيْنَ ما» و در این صورت جمله استفهامیه است، به معنای «کجاست چیزی که...».

در قرآن نسخه عثمان طه واژه «أَيْنَمَا» ۱۲ بار تکرار شده، سه مورد آن که «ما» موصوله است و باید جدا نوشته شود، به صورت جدا آمده و صحیح است، و آن ها عبارت اند از:

۱. سوره اعراف، آیه ۳۷.

۲. سوره شعراء، آیه ۹۲.

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۸۷؛ سوره مائده، آیات ۶۲ و ۶۳ و ۷۹ و ۸۰.

۳. سوره غافر، آیه ۷۳.

و در ۹ مورد، حرف «ما» زائده است و باید به صورت متصل باشد: «اینما» (به معنای هرجا) در حالی که تنها در ۴ مورد به صورت متصل نوشته شده و ۵ مورد دیگر به صورت منفصل آمده که باید اصلاح شود و آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

۳. سوره مریم، آیه ۳۱.

۴. سوره حدید، آیه ۴.

۵. سوره مجادله، آیه ۷.

* * *

د) طبق قاعده، «لام جاژه» باید به کلمه بعدی متصل باشد، و موارد آن در قرآن فراوان است که به صورت متصل آمده، اما در چهار مورد که حرف «ل» جاره بعد از «ما»ی موصوله قرار گرفته، در نسخه عثمان‌طه منفصل از کلمه بعدی نوشته شده است، که در این صورت معنای دیگری به ذهن متبادر خواهد شد. از این رو لازم است طبق قاعده و همانند سایر موارد آن که در قرآن بسیار است، به صورت متصل به کلمه بعدی نوشته شود. آن موارد چهارگانه عبارت‌اند از:

۱. سوره نساء، آیه ۷۸.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره فرقان، آیه ۷.

۴. سوره معارج، آیه ۳۶.

و همان‌گونه که گفتیم این در حالی است که در موارد کاملاً مشابه، به صورت متصل آمده^۱ و این تفاوت کاملاً بی دلیل است.

۱. مانند سوره آل عمران، آیه ۱۲ و سوره انفال، آیه ۳۸ و سوره رعد، آیه ۳۲ و سوره ملک، آیه ۶ و سوره اعراف آیه ۴۳ و سوره فصلت، آیه ۲۶.

بخش دوم: رسم الخط‌هایی که سبب می‌شود کلمه فاقد معنا گردد

توضیح این‌که در قرآن به خط عثمان‌طه به کلماتی برمی‌خوریم که بدون دلیل قانع‌کننده‌ای، حرفی اضافه دارد و این سبب می‌شود که ظاهر کلمه، فاقد معنا گردد. این در حالی است که همان کلمات در جای دیگر، بدون حرف زاید و به صورت صحیح نوشته شده و این از عجایب است.

۱. کلمه «أید» در سوره ذاریات، آیه ۴۷ با دو «یاء» چنین نوشته شده است: «ایید» در حالی که در سوره ص، آیه ۱۷، با یک «یاء» آمده است.

۲. کلمه «فَإِنْ» در سوره آل عمران، آیه ۱۴۴ و سوره انبیاء، آیه ۳۴ با یک یای اضافی به صورت «أفَإِینَ» نوشته شده، در حالی که بیش از نود بار در قرآن تکرار شده و در همه این موارد در نسخه عثمان‌طه، بدون یای زائده، به صورت «فَإِنْ» نوشته شده و صحیح است.

۳. کلمه «مَلَائِيهِ وَ مَلَائِيهِمْ»؛ کلمه «مَلَأَ» بدون اضافه به ضمیر، در سه حالت رفع، نصب و جرّ، به صورت ملفوظ (با الف مهموز) نوشته شده است؛ مانند: سوره قصص، آیات ۳۸ و ۲۰ و سوره بقره، آیه ۲۴۶. همچنین در حال اضافه به ضمیر، در حالت نصبی، به صورت ملفوظ نوشته شده است؛ مانند سوره یونس، آیه ۸۸ و همه صحیح است.

اما در حالت جرّ بدون هیچ دلیلی، با یای زائده، بعد از همزه، نوشته شده است، مانند آنچه در سوره‌های اعراف، آیه ۱۰۳؛ یونس، آیات ۷۵ و ۸۳؛ هود، آیه ۹۷؛ مؤمنون، آیه ۴۶؛ قصص، آیه ۳۲؛ و زخرف، آیه ۴۶ آمده است.

۴. کلمه «نَبَأًا» در سوره انعام، آیه ۳۴ با یای اضافه (نَبَأِئِي) نوشته شده، در حالی که در موارد دیگر، بدون یای زائد آمده است.

۵. کلمه «لِشَيْءٍ» در سوره کهف، آیه ۲۳ با الف زائده (لِشَئِيءٍ) نوشته شده، در حالی که در سوره نحل، آیه ۴۰ بدون الف زائده و به همان صورت ملفوظ

نوشته شده است. این تفاوت بدون دلیل است، و سبب می‌شود که کلمه مفهوم خود را از دست بدهد.

بخش سوم: رسم الخط‌هایی که سبب صعوبت فوق‌العاده در قرائت می‌شود
در قرآن خط عثمان طه به کلماتی برمی‌خوریم که براساس رسم الخط عرب صدر اسلام، شاید مناسب بوده، ولی براساس رسم الخط امروز عرب، نمی‌تواند صحیح باشد و برای خود عرب‌ها نیز خواندن آن بسیار مشکل است، مانند:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْأُوا وُجُوهَكُمْ﴾^۱

در این جا باید واو اوّل که عین‌الفعل است قبل از همزه باشد، یعنی: «لِيَسْتَوْأُوا».

نمونه دیگر: ﴿أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ﴾^۲

بیشتر قاریان به قرینهٔ أَزِفَتِ، کلمهٔ بعدی را نیز أَزِفَةً می‌خوانند، در حالی که صحیح آن «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ» است (آزفه به معنای نزدیک‌شونده است).

نمونه دیگر: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقُدِرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾^۳

در این مورد، «یحی» فقط با یک یاء نوشته شده و یای اوّل به صورت جداگانه در بالا نوشته شده در حالی که صحیح آن با دو یاء به صورت «يُحْيِي الْمَوْتَى» است.

نمونه دیگر: ﴿إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي...﴾^۴. یای مشدّد اوّل، جداگانه و در بالا نوشته شده در حالی که صحیح آن «وَلِيَّي» است.

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷.

۲. سورهٔ نجم، آیهٔ ۵۷.

۳. سورهٔ قیامت، آیهٔ ۴۰.

۴. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۹۶.

بخش چهارم: رسم الخط‌هایی که سبب اضافه حروف نابجا شده است

توضیح این‌که در زبان عرب، به کلماتی که به واو جمع، ختم می‌شود، «الف غیر ملفوظی» را به نام «الف فارقه» اضافه می‌کنند، اضافه این الف در افعال، لازم است و در فهم معنای کلمه و روشن ساختن این‌که صیغه جمع است، تأثیر دارد. اما در قرآن خط عثمان‌طه، مواردی وجود دارد که فعل مفرد است، با این حال، بعد از آن، الف جمع اضافه شده که نباید اضافه می‌شد و چه‌بسا با فعل جمع اشتباه شود. برای نمونه به کلمات زیر توجه فرمایید:

۱. «يَبْدُوا» در آیه ۴ سوره یونس.
 ۲. «يَدْعُوا» در آیه ۲۲۱ سوره بقره.
 ۳. «تَفْتُوا» در آیه ۸۵ سوره یوسف.
 ۴. «يَمْحُوا» در آیه ۳۹ سوره رعد.
 ۵. «يُنَبِّؤا» در آیه ۱۳ سوره قیامت.
- همچنین کلمات «يُنشِئُوا»، «أَتَوَكَّؤا»، «يَعْفُوا»، «تَظْمُوا» و... که عموماً با الف جمع ذکر شده، در حالی که همه مفرد است.

بخش پنجم: رسم الخط‌هایی که سبب حذف حروف لازم شده است

این بخش، برعکس بخش چهارم است که برخلاف قاعده، بعضی از افعالی که به واو جمع ختم شده، «الف» بعد از آن نیامده است، درحالی‌که در موارد فراوان دیگر در همین نسخه، الف جمع در موارد مشابه ذکر شده است. برای نمونه، کلمات:

۱. «بَاءُوا» در سوره بقره، آیات ۶۱ و ۹۰ و سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.
۲. «تَبَوَّؤوا» در سوره حشر، آیه ۹.

۳. «جاءوا» در سوره یوسف، آیات ۱۶ و ۱۸ و هفت آیه دیگر^۱ بدون الف جمع ذکر شده‌اند.

و موارد دیگری که برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم.

بخش ششم: کلماتی که به دو صورت نوشته شده، در حالی که تنها یک صورت آن، صحیح است

در این باره نیز به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. «بَلَاءٌ - بَلَوًا»

جالب این‌که این کلمه با تنوین مضموم، ۵ بار در قرآن آمده است و در رسم الخط عثمان طه ۳ بار به صورت «بَلَاءٌ»^۲ و ۲ بار به صورت «بَلَوًا»^۳ نوشته شده است! که اولی صحیح و دومی غیر صحیح است.

۲. «جَزَاءٌ - جَزَاوًا»

این کلمه ۱۵ بار در قرآن آمده است، ۱۱ مورد به شکل «جَزَاءٌ»^۴ و ۴ مورد به شکل «جَزَاوًا»^۵ نوشته شده است (با الف اضافی و تغییر شکل اصلی).

۳. «نَبَأٌ - نَبَوًا»

این واژه نیز در آیات کاملاً مشابه، به صورت متفاوت نوشته شده است، مانند:

﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾^۶

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ...﴾^۷

۱. آل عمران، آیه ۱۸۴؛ اعراف، آیه ۱۱۶؛ نور، آیات ۱۱ و ۱۳؛ فرقان، آیه ۴؛ نمل، آیه ۸۴ و حشر، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۴۹ و سوره اعراف، آیه ۱۴۱ و سوره ابراهیم، آیه ۶.

۳. سوره صافات، آیه ۱۰۶ و سوره دخان، آیه ۳۳.

۴. مانند سوره یونس، آیه ۲۷ و سوره زمر، آیه ۳۴.

۵. مانند سوره مائده، آیه ۲۹ و سوره شوری، آیه ۴۰.

۶. سوره توبه، آیه ۷۰.

۷. سوره ابراهیم، آیه ۹.

۴. همچنین کلمات «شُرَكَاءُ - شُرَكَؤُا» و «نَسَاءُ - نَسَوُا» و «ضِعْفَاءُ - ضِعَفُوُا» و «أَنْبَاءُ - أَنْبَوُا» و «أَبْنَاؤُا - أَبْنَوُوا» و «دُعَاءُ - دُعَوُا» و «مَلَأُ - مَلَّوُا».

۵. اضافه بر موارد مذکور، در قرآن نسخه عثمان طه کلماتی دیده می شود که یکبار با تاء گرد «ة - ة» و بار دیگر با تاء کشیده «ت» نوشته شده است، برای نمونه:

الف) «سُنَّةٌ - سُنَّتٌ»

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱

﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۲

هر دو آیه کاملاً شبیه یکدیگر است ولی بدون دلیل واژه «سنت» در یک جا با تاء کشیده و در جای دیگر با تاء گرد آمده است.

ب) «نِعْمَةٌ - نِعْمَتٌ»

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۳

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۴

و همچنین کلمات: «بَقِيَّةٌ - بَقِيَّتٌ» و «رَحْمَةٌ - رَحِمَتْ» و «شَجَرَةٌ - شَجَرَتٌ» و «كَلِمَةٌ - كَلِمَتٌ» و «لَعْنَةٌ - لَعْنَتٌ» و «أَمْرَةٌ - أَمْرَاتٌ».

* * *

آیا به راستی یک محقق قرآن پژوه می تواند این همه اختلاف نسخه در کلمه واحده را که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته است، بپذیرد؟

۱. سوره احزاب، آیه ۶۲؛ سوره فتح، آیه ۲۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۶۲؛ سوره فتح، آیه ۲۳.

۳. سوره نحل، آیه ۱۸.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

نتیجه‌گیری

از آنچه به‌طور کاملاً مستند در فصول شش‌گانه فوق از نظر خوانندگان عزیز گذشت این نکته به‌روشنی به دست می‌آید که قرآن با رسم‌الخط «عثمان‌طه» با تمام مزایایی که دارد، دارای کاستی‌های بسیاری است که اگر دانشمندان اسلام، از جمله علمای حجاز، دست به دست هم دهند و آن را اصلاح کنند مسلمین جهان در قرائت از روی این نسخه گرفتار مشکلات فراوانی نخواهند شد.^۱

* * *

۱. شرح بیشتر این مبحث را در کتاب «بررسی رسم‌الخط عثمان‌طه» که این مقاله از آن گرفته شده، مطالعه فرمایید.

قصیده بهاریه سعدی

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی، از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار
که نه وقت است که در خانه بخشی بیکار
بلبلان، وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار!
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحر می گویند
آخر ای خفته! سر از خواب جهالت بردار؟
هرکه امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آن است که فرداش نبیند دیدار

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش؟
 حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
 که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟
 یا که داند که برآرد گل صدبر از خار؟
 وقت آن است که داماد گل از حجله غیب
 به درآید، که درختان همه کردند نثار
 آدمی زاد اگر در طرب آید نه عجب
 سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
 باش تا غنچه سیراب دهن باز کند
 بامدادان چو سر نافه آهوی تثار
 مژدگانی، که گل از غنچه برون می آید
 صد هزار اقچه بریزند درختان بهار
 باد، گیسوی درختان چمن شانه کند
 بوی نسرين و قرنفل بدهد در اقطار
 ژاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر
 راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار
 باد بوی سمن آورد گل و سنبل و بید
 در دکان به چه رونق بگشاید عطار؟
 خیری و خطمی و نیلوفر و بستان افروز
 نقش هایی که در او خیره بماند ابصار
 ارغوان ریخته بر درگه خضراء چمن
 همچنان است که بر تخته دیبا دینار
 این هنوز اول آثار جهان افروز است
 باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار

شاخ‌ها دختر دوشیزه باغ‌اند هنوز
 باش تا حامله گردند به الوان ثمار
 عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
 فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
 بندهای رطب از نخل فرو آویزند
 نخلبندان قضا و قدر شیرین کار
 تانه تاریک بود سایه انبوه درخت
 زیر هر بر ، چراغی بنهد از گل نار
 سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی
 هم بر آن‌گونه که گل‌گونه کند روی نگار
 شکل امروز تو گویی که ز شیرینی و لطف
 کوزه‌ای چند نبات است معلق بر بار
 هیچ در به نتوان گفت چه گفتی که به است
 به از این فضل و کمالش نتوان کرد اظهار
 حشو انجیر چو حلوا گر استاد که او
 حب خشخاش کند در عسل شهد به کار
 آب در پای ترنج و به و بادام، روان
 همچو در زیر درختان بهشتی انهار
 گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین
 ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار!
 پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز
 ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار
 پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور
 نقشبندی نه به شنگرف کند نه زنگار

چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ
 انگبین از مگس نحل و دُرّ از دریا بار
 نیک بسیار بگفتیم درین باب سخن
 و اندکی بیش نگفتیم هنوز از بسیار
 تا قیامت سخن اندر کرم رحمت او
 همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار
 آن که باشد که نبندد کمر رحمت او؟
 جای آن است که کافر بگشاید زُنار
 نعمت، بارخدایا! ز عدد بیرون است
 شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار
 این همه پرده که بر کرده ما می پوشی
 گر به تقصیر بگیری نگذاری دیار
 ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت؟
 تاب قهر تو نیاریم خدایا، زنهار!
 فعل هایی که ز ما دیدی و نپسندیدی
 به خداوندی خود پرده بپوش ای ستار!
 سعدیا! راست روان گوی سعادت بردند
 راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار
 حبذا عمر گران مایه که در لغو برفت
 یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار
 درد پنهان به تو گویم که خداوند منی
 یا نگویم، که تو خود مطلعی بر اسرار^۱

۱. کلیات سعدی، ص ۴۴۳.

پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

به یک سؤال

از گفته‌های خود توبه کرده، عذر تقصیر به پیشگاه قرآن و پیامبر ﷺ
آورند

مرکز پژوهش‌های قرآنی امیرالمؤمنین علیه السلام قم سؤالی از محضر حضرت
آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) کرده‌اند که به همراه جواب
معظم‌له از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

با اهداء سلام و تحیت؛

سؤال: چه می‌فرمایید درباره کسی که خود را مسلمان و معتقد به قرآن می‌داند
ولی جسورانه معتقدات عمومی مسلمین را درباره قرآن مورد حمله قرار داده
و می‌گوید: قرآن مجید مستقیماً از سوی خدا نیست بلکه خداوند حضرت
محمد صلی الله علیه و آله را با آن روح متعالی آفریده و قرآن تراوش روح اوست «خداوند
همچون باغبانی است که درخت میوه‌ای می‌کارد و آن درخت میوه می‌دهد، قرآن
میوه شجره وجود پیامبر است».

و در جای دیگر می‌گوید: «محمدی بودن قرآن سخنی است کاملاً معقول

و مبرهن! و اضافه می‌کند: «چه فرقی می‌کند که بگوییم وحی خدا از تلاطم و جوششی در شخصیت پیامبر رخ می‌دهد و «خود برتر» پیامبر با «خود فروتر» او سخن می‌گوید البته همه این‌ها باذن الله صورت می‌گیرد».

و در جای دیگر می‌گوید: «آن وحی از خدایی است که در میان آدمیان نشسته! و از آدمی است پر از خدا شده!» و لایه‌هایی برای وجود پیامبر قائل می‌شود! و می‌گوید که «لایه‌ای» در گوش «لایه دیگر» راز می‌گوید!

سپس جسارت را به این‌جا رسانده که می‌گوید: «خدا بحر وجود خود را در کوزه کوچک شخصیتی به نام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌ریزد، و لذا همه چیز یکسره محمدی می‌شود. محمد عرب است، لذا قرآن هم عربی می‌شود و در حجاز و در میان قبایل چادر نشین زندگی می‌کند، لذا بهشت هم گاه چهره عربی و چادر نشینی پیدا می‌کند ﴿خُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾»^۱.

و نیز می‌گوید: «قرآن هم به تبع احوال پیامبر، پستی و بلندی می‌گیرد» آنگاه که پیامبر حال بهتری دارد فصاحت اوج می‌گیرد و آنگاه که در حال دیگری است فرو می‌نشیند. و در همه‌جا از اشعار عارفی صوفی مشرب یعنی مولوی برای توجیه سخنان خود کمک می‌گیرد.

سرانجام جسارت را به حد اعلی رسانده و می‌گوید:

«اما قصه ورود خطا در قرآن و علم پیامبر: غرض از خطا مطالبی است که از دیدگاه بشری خطا محسوب می‌شوند، یعنی ناسازگار است با یافته‌های علمی بشر!»

سپس به زعم خویش به سه مورد از این خطاها اشاره می‌کند: مسأله هفت آسمان در قرآن، و شهاب ثاقب (رجوم الشیاطین) و جنون بر اثر تماس شیاطین،

۱. سوره الرحمن، آیه ۷۲.

و نتیجه می‌گیرد که علم و دانش پیامبر ﷺ در غیر دانش دینی، هم‌تراز دانش مردمان روزگار وی بوده است (والعیاذ بالله خطاهای او از این جا ناشی شده است).

درباره چنین اعتقادی و گوینده‌اش چه می‌فرمایید؟

ادام الله ظلکم العالی

مرکز پژوهش‌های قرآنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) - قم

۱۳۸۷/۱/۲۰

جواب: به یقین این‌گونه سخنان هیچ‌گونه سازگاری‌ای با متون اسلامی، به‌خصوص قرآن مجید ندارد و دانسته یا ندانسته جسارت عظیمی به قرآن مجید و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ است و قداست قرآن را زیر سؤال می‌برد. توجه شما عزیزان را به چند نکته، ضروری می‌دانم:

۱. سرچشمه این تفکر انحرافی - که تازگی هم ندارد - دو چیز است:

الف) فرورفتن در افکار صوفیانه افراطی و تأثرپذیری از مسأله «حلول و اتحاد» صوفیان، آن‌گونه که در عبارات و تعبیرات فوق نیز نمایان است که وجود پیامبر ﷺ را پر از خدا می‌پندارند و مانند آن.

ب) ناتوانی در برابر تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید مانند آیات مربوط به هفت آسمان و رجوم الشیاطین و امثال آن و پنداشتن ناسازگاری آن با علوم روز، و این به آن می‌ماند که انسانی که بر اثر نقص اطلاعاتش گوشه دیوار قصر باشکوهی را ناموزون می‌بیند، برخیزد و بخواهد آن قصر را از بیخ و بن ویران کند!

* * *

۲. مفهوم این سخن که قرآن مجید مستقیماً از سوی خدا نیست - العیاذ بالله -

تکذیب پیامبر ﷺ است؛ زیرا:

الف) در ۱۰ آیه از قرآن مجید می‌خوانیم: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۱، «تَنْزِيلٌ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۲ و... .

اگر قرآن جوشیده از درون روح پیامبر ﷺ است چگونه آن را با این صراحت به خداوند متعال نسبت می‌دهد؟ آیا این تکذیب پیامبر ﷺ نیست؟! آیا همین که خداوند آفریننده اوست مجوز تعبیر «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» می‌شود؟! اگر این‌گونه است پس چه مانعی دارد که بگوییم تمام اشعار حافظ و سعدی از سوی خداست زیرا خداوند آفریننده آن‌هاست! اضافه بر این، آیا خدا قادر نیست که مستقیماً وحی خود را بر پیامبرش نازل کند و حتماً باید از این راه وارد شود؟

ب) در ده‌ها آیه از قرآن مجید آمده است که ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، یا قرآن را برای این نازل کردیم که مردم را از «ظلمات» به سوی «نور» هدایت کنی^۳ یا باصراحت دستور می‌دهد که آنچه را بر تو نازل کردیم ابلاغ کن که اگر نکنی رسالت خدا را انجام نداده‌ای^۴. آیا این آیات هرگز با جوشیدن قرآن از درون پیامبر ﷺ سازگار است؟ آیا پیامبر ﷺ خودش به خودش مأموریت می‌دهد و خودش را تهدید می‌کند؟!

ج) در بیش از ۳۰۰ آیه قرآن مجید خطاب به پیامبر ﷺ آمده است: «قُلْ» (بگو) آیا پیامبر ﷺ خودش به خودش می‌گوید: بگو؟! و مأموریت می‌دهد؟! یا همه این‌ها کلام خدا و مأموریت الهی است؟ مختصر تأملی در آیات قرآن جای تردید نمی‌گذارد که قرآن می‌فرماید همه این آیات مستقیماً از سوی خداوند بر

۱. سوره واقعه، آیه ۸۸.

۲. سوره زمر، آیه ۱.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۱.

۴. سوره مائده، آیه ۶۷.

پیامبر ﷺ نازل شده، نه از فکر او جوشیده و نه پیامبر ﷺ به منزله یک بلندگوست، بلکه روح عظیم او قادر به تحمّل دریافت وحی از سوی خداوند بزر بوده است.

(د) بارها می‌شد که نزول وحی تأخیر می‌افتاد و پیامبر ﷺ در فشار دشمنان قرار می‌گرفت و در انتظار نزول وحی می‌نشست، از جمله در داستان تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه که قرآن می‌فرماید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...»؛ «ما دیدیم پیوسته به سوی آسمان می‌نگری (و در انتظار وحی الهی هستی، اکنون به تو اعلام می‌کنیم) ما تو را به سوی قبله‌ای بازمی‌گردانیم که از آن خوشنود شوی». ^۱ آیا پیامبر ﷺ در انتظار خویش می‌نشست، یا «لایه‌ای» از وجود او منتظر «لایه» دیگری بود؟ این به طنز شبیه‌تر است تا به یک واقعیت!

(ه) در آیه مباهله خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که اگر مخالفان در برابر دلایل علمی تو سر تسلیم فرود نیاوردند آن‌ها را دعوت به مباهله کن. ^۲ آیا پیامبر ﷺ به خودش دستور مباهله می‌دهد؟ و از این صریح‌تر این که گروهی به پیامبر ﷺ پیشنهاد کردند که قرآن را تغییر دهد و نکوهش از بت‌های آن‌ها نکند؛ آیه نازل شد و فرمود: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «بگو: من هرگز نمی‌توانم از پیش خود قرآن را تغییر دهم من تنها از وحی که بر من می‌شود پیروی می‌کنم». ^۳

خلاصه این که یا باید پیام روشن این آیات را پذیرفت و یا العیاذ بالله باید با مشرکان مکه هم صدا شد و گفت: «افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»؛ «او فقط افتراء به خداوند می‌بندد!». ^۴

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳. سوره یونس، آیه ۱۵.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۳۸.

۳. این تعبیر زشت که «فصاحت قرآن بر حسب حالات پیامبر ﷺ تغییر می‌کند هرگاه روح پیامبر ﷺ در اوج باشد قرآن فصیح‌تر می‌شود و اگر نباشد فصاحت کمتر خواهد شد مانند اشعار شعرا»، آیا این سخن قداست و الهی بودن قرآن را به کلی زیر سؤال نمی‌برد و در سرحد اشعار شاعران تنزل نمی‌دهد که گاه ذوق آن‌ها گل می‌کرد و بهترین اشعار را می‌سرودند و گاه که چنین نبود اشعار عادی؟!*

۴. از آن زشت‌تر این که گفته شود: آیات قرآن - حتی در مسائلی مربوط به معاد و نعمت‌های بهشتی - رنگ و صبغه عربی داشته است، که مفهومی این است که «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»^۱ واقعیتی ندارد بلکه معلول برداشت پیغمبر ﷺ از طرز زندگی قبیله و عشیره اوست! با این‌گونه سخنان چه اعتباری برای قرآن باقی می‌ماند، و چرا بدون آگاهی از قرآن هرچه بر قلم آن‌ها جاری شد می‌نویسند و به نتایج آن نمی‌اندیشند؟!*

۵. از همه زشت‌تر و تنفرآمیزتر نسبت دادن خطا به قرآن مجید و پیامبر ﷺ در مسائل مربوط به «دانش‌های غیر دینی» است که گفته شود چون علم پیامبر ﷺ در مسائل طبیعی و... فراتر از علم زمان خودش نبود بنابراین آیاتی که در آن، سخن از این علوم به میان آمده ممکن است آلوده به انواع خطا باشد که با پیشرفت علوم، خلاف آن اثبات شده است. اگر - العیاذ بالله - احتمال خطا حتی در یک آیه از آیات قرآن راه یابد دیگر چه کسی می‌تواند به عنوان وحی آسمانی بر سایر آیات آن تکیه کند؟ چرا کسی که دم

۱. سوره الرحمن، آیه ۷۲.

از اسلام می‌زند و خود را مسلمان و پایبند به احکام اسلام می‌شمرد این‌گونه بی‌محابا به قرآن نسبت ناروا می‌دهد و به آثار شوم گفته‌های خود فکر نمی‌کند؟ بزرگان علمای شیعه تأکید می‌کنند که معصوم بودن پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام از خطا از آغاز عمرشان حتی قبل از نبوت و امامت شروع می‌شود تا هرگز پایه اعتماد مردم بر اثر دیدن خطا از آن‌ها متزلزل نشود (بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!).

بلکه به عکس، ما در آیات فراوان مطالبی می‌بینیم که کاملاً فراتر از علوم زمان آن حضرت بوده است: اولاً قرآن می‌گوید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ «هیچ امر باطلی نه امروز و نه بعد از آن دامان قرآن را نمی‌گیرد (زیرا) از سوی خداوند حکیم و حمید، نازل شده است».^۱

ثانیاً: این نکته شایان دقت است که به هنگام نزول قرآن هیئت بطلمیوس بر تمام محافل علمی دنیای آن روز حاکم بود و مطابق آن «ماه» و «خورشید» را در دل افلاک که مانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند می‌خکوب می‌دانستند و می‌گفتند: افلاک پوست‌پیزی حرکت می‌کند نه ماه و خورشید. در حالی که قرآن مجید در آن روز طبق آیه ۴۰ سوره یس، خورشید و ماه را در فضا «شناور» شمرده و می‌فرماید: «وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُون»^۲. این حقیقتی است که بعد از هزار سال برای دانشمندان هیئت کشف شد و آن روز کسی از آن خبر نداشت.

و نیز بر طبق هیئت بطلمیوس زمین مرکز عالم و ثابت و بی‌حرکت بود، در حالی که قرآن برای آن حرکت سریع و بی‌سروصدا همچون حرکت ابرهای آسمان قائل است و می‌گوید: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»^۲. کسانی که گمان می‌برند این آیه

۱. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۲. سوره نمل، آیه ۸۸.

مربوط به دگرگونی‌های آستانه قیامت است سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا سخن در آیه از اتقان و نظم این جهان است، نه به هم خوردن جهان.

حرکت زمین مطلبی است که بعد از هزار سال از نزول قرآن ثابت شد، با این حال چگونه به خود اجازه می‌دهند که اگر به فرض، بعضی از آیات قرآن را ناسازگار با دانش روز دیدند (که حتماً چنین نیست و در تفسیر، آن را ثابت کرده‌ایم) جسورانه سخن از خطای قرآن و خطای پیامبر ﷺ به میان آورند؟ همان قرآنی که به گفته رسول الله ﷺ در یای بیکرانی است که شگفتی‌هایش احصا نمی‌شود، و مطالب بدیعیش کهنه نمی‌گردد (لَا تُحْصِي عَجَائِبَهُ وَلَا تُبْلِي غَرَائِبَهُ) و به گفته امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه بهار دل‌ها و چشمه‌های جوشان علم در آن است (فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ). زهی بی‌انصافی!

چرا در زمانی که دشمنان اسلام در غرب، قرآن و پیامبر اکرم ﷺ را هدف تیرهای هتک و افتراء و توهین قرار داده‌اند، در داخل نیز سخنانی گفته شود که قداست آن بزرگوار و قرآن را زیر سؤال می‌برد؟

به هر حال لازم است از گفته‌های خود توبه نموده و عذر تقصیر به پیشگاه خداوند و قرآن بیاورد و برای جبران بکوشد. خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید!

وَالسَّلَامُ

۱۳۸۷/۱/۲۱

صفحه	شماره	آيه
		● سورة بقره (٢)
٢٩٦، ٣٢١، ٣٧٤، ٤٥٢	٣-١	﴿الَمْ * ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ...﴾
٩٣	١٠	﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾
٣٣٠، ٣٣٤	٢٣	﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...﴾
١٠٣	٢٦	﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾
١٤٠	٤٧	﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...﴾
٣١	٧٤	﴿وَإِنْ مِنْهَا لَمَّا يَغْثَبُ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ﴾
٢٤٨	٧٥	﴿يُحَرِّقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ﴾
٣٤١	١١٠	﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾
٤٠٥	١٢١	﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ...﴾
١٩١	١٢٤	﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾
٣٤١	١٢٧	﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾
٤٨١	١٤٤	﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ﴾
٢٠٩	١٥٥	﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ...﴾
٢٩٧	١٥٨	﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ...﴾

صفحة	شماره	آيه
٢٢٢	١٦٤	﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...﴾
٢٧٣	١٨٤	﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾
٢٥٩، ٤٢	١٨٥	﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ...﴾
١٣٨	١٩٣	﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ...﴾
٤٥٣	١٩٥	﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ...﴾
٢٥٤	٢٠٥-٢٠٤	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾
٢٥٣	٢٠٧	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ...﴾
٢٣٤	٢١٩	﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ...﴾
٢١٢، ٩٤	٢٥٥	﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾
٢٧٨	٢٦٠	﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمَ تُوْمِنُ...﴾
٢٣٥	٢٦٦	﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾
١٤٦	٢٨٦	﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾

● سورة آل عمران (٣)

٤٤٩، ٢٩٠	٧	﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾
٣٥٧	٧	﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ...﴾
١٩٠	٢٦	﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ...﴾
١٤٠	٤٢	﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ...﴾
٩٦	٤٩	﴿وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾
٢٥٦	٤٩	﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾
١٢٥	٥٩	﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...﴾
١٢٤	٦١	﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا...﴾
٧٤	١٠٣	﴿وَإِذْ كَرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۴۳۰	۱۰۶	﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾
۱۴۰	۱۱۰	﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾
۳۲۲، ۲۷۱	۱۳۸	﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾
۲۹۷	۱۵۳	﴿إِذْ تُضْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ...﴾
۱۴۲	۱۷۳	﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ...﴾
۹۱	۱۷۹	﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾
۳۹۲	۱۹۳	﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ...﴾

● سورة نساء (۴)

۴۳۱، ۱۲۲	۳	﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ...﴾
۱۲۳	۱۰	﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ...﴾
۳۵۸	۱۱	﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾
۲۴۸	۴۶	﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾
۳۲۸	۱۵۷	﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾
۳۲۸	۱۵۸	﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾
۳۶۵	۱۶۲	﴿لَكِنَّ الرَّاكِبِينَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾
۲۰۸	۱۶۵	﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ...﴾
۱۹۲	۱۷۱	﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا...﴾

● سورة مائده (۵)

۴۰۷، ۳۲	۱۶-۱۵	﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ...﴾
۴۵۳	۲۶	﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً...﴾
۱۴۳	۳۲	﴿مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا...﴾

آيه	شماره	صفحه
﴿يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾	٤١	٢٤٨
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...﴾	٥٥	١٥٤، ١٤١
﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾	٦٤	٢٩٨
﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾	٧٢	٤٥٣
﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾	٧٧	١٩٣
﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ...﴾	١١٦-١١٧	١٧٤

● سورة انعام (٦)

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾	٥٠	٢٣٥
﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾	٣١	٩١، ٨٤
﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾	٥٩	٢٥٦
﴿لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ﴾	٧٦	٢٢٦
﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾	٧٩	٢٣١
﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا...﴾	٩٧	٣١٨
﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ...﴾	١٠٠	١٩٤
﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾	١٠٣	٣٥٠، ٢٩٨، ٨٩، ٨٦
﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ...﴾	١٢٥	١٤٦

● سورة انفال (٧)

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ...﴾	٥١	٣٥٢
﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...﴾	٥٧-٥٨	٣٢٠
﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾	١٤٥	٣١٠
﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...﴾	١٧٢	٤٥٣

صفحه	شماره	آیه
۲۳۵	۱۸۴	﴿أُولَٰئِكَ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ...﴾
۹۱	۱۸۸	﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...﴾
۴۶۵	۱۹۶	﴿إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي...﴾

● سورة أعراف (۸)

۲۲۵	۲۲	﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾
۲۰۳	۲۴	﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾
۳۰۷	۲۴	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ...﴾
۱۳۹	۲۷	﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...﴾
۱۵۸	۶۲	﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ...﴾
۷۵	۶۳	﴿وَأَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾

● سورة توبه (۹)

۱۹۳	۳۰	﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرَ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى...﴾
۱۹۳	۳۱	﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ...﴾
۴۳۳	۳۲	﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ...﴾
۴۶۷	۷۰	﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مَنَ قَبْلِهِمْ...﴾
۳۹۸	۱۱۴	﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا...﴾
۱۵۶	۱۱۸-۱۱۷	﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾

● سورة يونس (۱۰)

۴۴۳	۲	﴿قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ﴾
۴۸۱، ۳۳۴	۱۵	﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي...﴾
۹۴	۱۸	﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ...﴾

صفحه	شماره	آيه
		● سورة هود (١١)
٣٦٠	١	﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾
٢٤٩	٢٧	﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ...﴾
		● سورة يوسف (١٢)
١٧٨	٢٤	﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى...﴾
٣٦٤	١٠٠	﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾
٩٢	١٠٢	﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾
		● سورة رعد (١٣)
٢٣٢	٣	﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾
٢٣٣	٣	﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا...﴾
٢٢٣، ٥٧	٤	﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَزُرْعٌ...﴾
١٥٠	١٦	﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾
١٠١	٢٧	﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ﴾
٣٤٢	٣٣	﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾
		● سورة ابراهيم (١٤)
٢٥٩	٤	﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾
٤٦٧	٩	﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ...﴾
١٠٣	٢٧	﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾
٣٩٨	٤١	﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾

آیه	شماره	صفحه
● سورة حجر (۱۵)		
﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ...﴾	۶	۴۴۴
﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾	۹	۱۸۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۲۱
		۴۵۷
﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا...﴾	۹۰-۹۲	۸۹
● سورة نحل (۱۶)		
﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كُلُّوَا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا...﴾	۱۴	۵۳
﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾	۱۸	۴۶۸
﴿إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ...﴾	۳۷	۱۰۱
﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾	۴۴	۱۸۶
﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ...﴾	۶۸-۶۹	۲۳۲
﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾	۸۹	۲۳
﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ...﴾	۸۹	۳۱۰
﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ...﴾	۸۹	۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۳، ۴۳۷
﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ...﴾	۹۷	۳۰۷
● سورة اسراء (۱۷)		
﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾	۱	۲۱۶
﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةَ لِيَسْئَلُوا أُجُوهَكُمْ﴾	۷	۴۶۵
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾	۹	۲۹، ۴۳۷
﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا...﴾	۱۶	۱۰۴
﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾	۲۳	۱۲۶

آيه	شماره	صفحه
﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّشْحُورًا﴾	٤٧	٤٤٤
﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...﴾	٧٥-٧٣	١٧٧، ١٧٢
﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾	٨٢	٣٠
﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا...﴾	٨٨	٤٤٤، ٢٢٧

● سورة كهف (١٨)

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾	٤٧	١٥٣
﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾	٨٢	٣٦٣

● سورة مريم (١٩)

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي...﴾	٤٧	٣٩٨
﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾	٤٤	٣٥٢
﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾	٩٦	١٦٥

● سورة طه (٢٠)

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾	٥	٣٦١
﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَاي...﴾	٩-١٦	٢٧٥
﴿فَلَا قُطِعَ أَيْدِيكُمْ وَأُزْجِلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلَبْتُكُمْ...﴾	٧١	٢٧٧
﴿قَالَ يَا هَازِرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا...﴾	٩٢-٩٣	٢٨٠
﴿وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا...﴾	٩٧-٩٨	٢٨١
﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾	١١٤	٣٣٤
﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾	١٢١	٢٠٧

صفحه	شماره	آیه
● سوره انبیاء (۲۱)		
۹۴	۲۸	﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾
۶۲	۳۱	﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾
۳۵۹	۴۷	﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾
۲۲۵	۶۶-۶۷	﴿أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا...﴾
● سوره حج (۲۲)		
۴۴۱	۵-۶	﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ...﴾
۲۹۷، ۱۲۸	۲۹	﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا...﴾
۲۲۴	۴۶	﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...﴾
۳۴۹	۶۱	﴿وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾
● سوره مؤمنون (۲۳)		
۱۴۹	۱۴	﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾
● سوره فرقان (۲۴)		
۳۴	۱	﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾
۲۴۹	۳۲-۳۳	﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً...﴾
● سوره شعراء (۲۶)		
۲۷۱	۱۹۲-۱۹۵	﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾
۳۲۳	۲۱۰-۲۱۱	﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ...﴾

آيه	شماره	صفحه
● سورة نمل (٢٧)		
﴿ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَأَلْقِ عَصَاكَ... ﴾	٩ - ١٠	٢٧٤
﴿ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ ﴾	٣٣	٤٥٤
﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا ﴾	٨٣	١٥٢
﴿ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ... ﴾	٨٨	٤٨٣، ٣٩٨
● سورة قصص (٢٨)		
﴿ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ ﴾	٢٨	٢٥٧، ٣٠
● سورة عنكبوت (٢٩)		
﴿ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾	٢	١٣٨
﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾	٤٥	٢٢١
● سورة روم (٣٠)		
﴿ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾	١٩	١٣٣
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ... ﴾	٢٠ - ٢٢	٤٣٨، ٢٠٥
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ... ﴾	٢٢	٤٣٨
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ... ﴾	٢٣	٤٣٩
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا... ﴾	٢٤	٤٣٩
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ﴾	٢٥	٤٣٩
﴿ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ... ﴾	٣١ - ٣٢	٢٦٣
﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مَبَشِّرَاتٍ... ﴾	٤٦	٤٣٩

آیه	شماره	صفحه
● سورة احزاب (۳۳)		
﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾	۶۲	۴۶۸
● سورة سبأ (۳۴)		
﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ...﴾	۲۴	۲۰۷
﴿قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي...﴾	۴۶	۲۳۶
● سورة فاطر (۳۵)		
﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾	۳	۹۶
﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا...﴾	۳۷	۲۱۰
● سورة يس (۳۶)		
﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا...﴾	۳۳-۳۵	۶۳
﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾	۵۱	۲۱۰
﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ...﴾	۷۷-۷۸	۴۴۲، ۲۲۶
● سورة ص (۳۸)		
﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...﴾	۲۹	۴۰۵
● سورة زمر (۳۹)		
﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾	۱	۴۸۰
﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾	۳۹	۳۰۸، ۹
﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...﴾	۱۷-۱۸	۱۶۰

آيه	شماره	صفحه
﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾	٤٢	١٨٤
﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾	٤٤	٩٣
﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾	٤٢	٣٥٨

● سورة فصلت (٤١)

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾	٣٧	٤٤٠
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْك تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا...﴾	٣٩	٤٤٢، ٢٢٧
﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ...﴾	٤١-٤٢	١٨٧
﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...﴾	٤٢	٤٨٣
﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾	٤٤	١٠٢
﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ...﴾	٥٣	٤٤٠

● سورة شوری (٤٢)

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾	١١	٣٥٨، ٢٩٨، ٢٠٤
----------------------------	----	---------------

● سورة زخرف (٤٣)

﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾	٣١	٤٠
﴿فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ أُسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ﴾	٥٣	٤٠
﴿وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾	٤٣	٣١٠

● سورة دخان (٤٤)

﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ﴾	١٤	٤٤٤
---	----	-----

آیه	شماره	صفحه
● سورة محمد (۴۷)		
﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾	۲۴	۴۰۵
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا...﴾	۳۳	۲۰۷
● سورة فتح (۴۸)		
﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾	۱	۱۱۹
﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾	۱۰	۸۲، ۸۳، ۲۱۶، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۴۹
● سورة حجرات (۴۹)		
﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾	۶	۲۱۸
﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾	۱۳	۴۰
● سورة ق (۵۰)		
﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ...﴾	۹-۱۱	۶۴
﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾	۱۶	۲۰۳، ۳۵۱
﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾	۲۲	۲۰۳، ۲۹۸، ۳۵۱
● سورة ذاريات (۵۱)		
﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾	۱۳	۱۳۸
﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾	۵۶	۲۰۶
● سورة طور (۵۲)		
﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴾	۳۰	۴۴۳

آيه	شماره	صفحه
● سورة نجم (٥٣)		
﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾	٣-٤	٣٣٢
﴿أَرْفَتِ الْأَازِفَةَ﴾	٥٧	٤٦٥
● سورة قمر (٥٤)		
﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾	١٤	٢١٦
● سورة الرحمن (٥٥)		
﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾	١-٣	٣٠
﴿رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾	١٧	٢٨٣
● سورة واقعه (٥٦)		
﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾	٤٠	٤٨٣
﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾	٧٢	٤٨٢، ٤٧٨
﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ...﴾	٧٥-٧٦	٣١٦
﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ...﴾	٧٧-٨٠	٣١٩، ٣١٥، ٣٠، ٢٣
﴿تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾	٨٨	٤٨٠
● سورة حشر (٥٩)		
﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ...﴾	٧	٣٣٢
﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا...﴾	٢١	٣١
● سورة ملك (٦٧)		
﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾	١٠	٢٣٦
﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ...﴾	٣٠	١٣١

صفحه	شماره	آیه
		● سوره حاقه (۶۹)
۱۷۰	۴۰-۴۷	﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ...﴾
۴۴۳	۴۲	﴿وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾
۱۷۰	۴۴-۴۷	﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ...﴾
		● سوره معارج (۷۰)
۱۱۵	۱-۳	﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ...﴾
۲۸۲	۴۰	﴿فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَائِرُونَ﴾
		● سوره جن (۷۲)
۹۵	۱۸	﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾
۲۵۲	۱۸	﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾
۹۲، ۸۵	۲۶-۲۷	﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُطَهِّرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا...﴾
		● سوره مزمل (۷۳)
۴۰۱	۲۰	﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ...﴾
		● سوره مدثر (۷۴)
۱۵۷	۱۸-۲۴	﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ * ثُمَّ قَتَلَ...﴾
۹۳	۴۸	﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾
		● سوره قیامت (۷۵)
۳۵۰، ۸۵	۲۳-۲۴	﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾

صفحه	شماره	آيه
٣٦١، ٨٩	٢٣	﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾
٤٦٥	٤٠	﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقُدِيرٍ عَلَيَّ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾
● سورة انسان (٧٦)		
٣٩٨	٢	﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ...﴾
٢٥١، ٢١٥	٣	﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾
٢٥١	٣٠	﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾
● سورة نبا (٧٨)		
٣٩٨	٦	﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾
● سورة عبس (٨٠)		
١١٧	٤-١	﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ * أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ * وَمَا يُدْرِيكَ...﴾
● سورة تكوير (٨١)		
٦٦	١	﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾
١٤٥	٢٩	﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾
● سورة طارق (٨٦)		
٣٥	١٣	﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ﴾
● سورة غاشيه (٨٨)		
١٨٣	٢٦-٢٥	﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾

آیه	شماره	صفحه
● سوره فجر (۸۹) ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾	۲۲	۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۲، ۸۲
● سوره بينه (۹۸) ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾	۷	۱۵۹
● سوره زلزله (۹۹) ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ...﴾	۸-۷	۱۴۷
● سوره عصر (۱۰۳) ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾	۳-۱	۱۶۷
● سوره اخلاص (۱۱۲) ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾	۱ ۴	۳۵۸، ۲۰۴ ۲۰۴
● سوره فلق (۱۱۳) ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ...﴾	۵-۱	۲۸۴

صفحة	قائل	روايت
٣٤٩	رسول الله ﷺ	اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظَلَمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
١٨١	امام صادق عليه السلام	إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَيَّ...
١٨٢	امام صادق عليه السلام	إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا...
٣٩	رسول الله ﷺ	أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ
٤٠٤	رسول الله ﷺ	أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ
١٨٠	امام رضا عليه السلام	أَعْرِضُوهُمَا عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ...
١٥١	امام صادق عليه السلام	أَفْوَضَ اللَّهُ إِلَيَّ الْعِبَادَ أَمْرًا
٤٠٩	رسول الله ﷺ	اقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَاذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ
٥٩	امير المؤمنين عليه السلام	أَلَا خَيْرَ فِي قِرَائَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ
٤٠٦	امير المؤمنين عليه السلام	أَلَا خَيْرَ فِي قِرَائَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ...
١٥٢	امام صادق عليه السلام	اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى فِعْلٍ، ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهِ
١٥١	امام صادق عليه السلام	اللَّهُ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ
٣١٩	امام رضا عليه السلام	الْمُضْحَفُ لَا تَمَسُّهُ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ وَلَا جُنْبًا وَلَا...
٤٠٤	رسول الله ﷺ	إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرِبِ
١٣٣	رسول الله ﷺ	إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ

صفحة	قائل	روایت
١٨٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> سَبْعَةَ عَشَرَ... امام صادق <small>عليه السلام</small>
٨٧	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُنَزَّلْ لِيُكَذَّبْ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَكِنْ...
٩٩	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	ان القرآن لم ينزل يكذب بعضه بعضاً
٤٢٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ...
٧٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ...
٧١	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا... امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>
١٣٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	أُنزِلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا: ثَلَاثٌ فِيْنَا وَفِي عَدُونَا...
١٨١	امام صادق <small>عليه السلام</small>	إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيْقَةً، وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا...
٤٠٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَىٍّ مِنْ حَدِيدٍ تَطْحَنُ بِهَا رُؤُوسٌ...
٢١٥	اهل سنت	انكم ترون ربكم كما ترون القمر في ليلة البدر
٩٢	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ
٤١	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَا دَبَّهَ اللَّهُ، فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَا دَبَّتَهُ...
٤٠٢	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ تُصَدِّدُ كَمَا يَصَدُّ الْحَدِيدُ...
٣٦٢	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَاهْلَ بَيْتِي...
٤٠٦	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلُّهَا فَتَحَتْ خَزَانَةً...
٢٤٣	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	إِنِّي أَكْتُبُ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ
٣١٠	امام صادق <small>عليه السلام</small>	أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ الشَّيْعَةُ فِي عَيْسَى وَمُوسَى وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ <small>عليه السلام</small> ؟ امام صادق <small>عليه السلام</small>
١٨٢	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ...
٣٩٥	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ...
٧٢	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ، وَحَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ...
١٣٥	امام صادق <small>عليه السلام</small>	تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ
٤٠٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	تَدَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاعْتَبَرُوا بِهِ فَانَّهُ...
٢٥٥	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ

صفحه	قائل	روایت
۱۳۰	امام باقر <small>علیه السلام</small>	تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءِ الْإِمَامِ
۴۲۷، ۴۶	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ...
۶۰	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعًا لِقُلُوبٍ...
۴۰۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ...
۴۰۸	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	رُبَّ نَالٍ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ
۴۲	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ
۱۳۳	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	الْعَدْلُ حَيَاةٌ
۴۰۲	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ...
۳۲۰	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	عِنْدَ اللَّهِ فِي صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾...
۴۴	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ...
۴۸	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ
۱۶۵	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	فِينَا نَزَلَتْ (رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ)...
۴۸۴	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	فِيهِ زَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ
۹۹	امام باقر <small>علیه السلام</small>	قَالَ أَبِي مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ
۳۰۹	امام صادق <small>علیه السلام</small>	قَدْ وَدَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ <small>صلی الله علیه و آله</small> وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ...
۱۸۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	الْقُرْآنُ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ <small>علیه السلام</small> إِلَى مُحَمَّدٍ <small>صلی الله علیه و آله</small> عَشْرَةٌ...
۴۰۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ
۹۸	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	الْقُرْآنُ... يَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا
۱۶۶	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي...
۱۹۰		كَانَتْ (سُورَةُ الْأَحْزَابِ) لَتَضَاهِي سُورَةَ الْبَقَرَةِ أَوْهَى أَطْوَلُ مِنْ... اهل سنت
۸۷	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ...
۹۹	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	كِتَابُ اللَّهِ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ
۹۸	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	كِتَابُ اللَّهِ... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بَعْضًا

صفحة	قائل	روايت
٤٨٤، ٣٠٠	رسول الله ﷺ	لَا تُحْصَىٰ عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَىٰ غَرَائِبُهُ
٩٩	رسول الله ﷺ	لَا تُضْرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ
٤٠٤	رسول الله ﷺ	لَا تُعْرَضَنَّكُمْ هَذِهِ الْمَصَاحِفُ الْمُعَلَّقَةُ إِنَّ اللَّهَ...
٣٩٦	امام صادق عليه السلام	لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِيَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ...
٣١٩	رسول الله ﷺ	لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ
٣٧	رسول الله ﷺ	لَا يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يَرَىٰ أَنْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ...
٤٠٩	رسول الله ﷺ	لَيْسَ الْقُرْآنُ بِالتَّلَاوَةِ وَلَا الْعِلْمُ بِالرِّوَايَةِ...
١٥٣	امام صادق عليه السلام	لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ، إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ. أَيَحْشُرُ اللَّهُ...
٤٤	امام رضا عليه السلام	لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يَهَيِّجُ دَاءً
١٣٣	امام كاظم عليه السلام	لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ، وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا...
٢٤٢	حديث قدسي	مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بَرَأِيهِ كَلَامِي، وَمَا عَرَفَنِي مَنْ...
١٨٢	امام صادق عليه السلام	مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ
١٣٦	رسول الله ﷺ	مثل المؤمنين في توادهم وتعاطفهم وتراحمهم مثل...
٤٠٣	رسول الله ﷺ	مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ حِفْظَ كِتَابِهِ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا...
٢٤٤	امام صادق عليه السلام	مَنْ حَكَمَ بَرَأِيهِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ فَسَّرَ آيَةً...
٣٦٦	امام رضا عليه السلام	مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَىٰ مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
٢٤٣، ٢٤٤	امام صادق عليه السلام	مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بَرَأِيهِ إِنْ أَصَابَ لَمْ يُؤْجَزْ...
٢٤٧	رسول الله ﷺ	مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بَرَأِيهِ فَأَصَابَهُ فَقَدْ أَخْطَأَ
٢٤٧، ٢٤٥	رسول الله ﷺ	مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بَرَأِيهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ
٤٠٢	رسول الله ﷺ	مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَكَانَتْهُ اسْتُدْرَجَتْ النَّبِيُّ بَيْنَ جَنْبَيْهِ...
١٦٣	امام صادق عليه السلام	نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الرِّكَاءُ...
١٦١	امير المؤمنين عليه السلام	نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعًا: رُبْعٌ فِيْنَا، وَرُبْعٌ فِي عَدُونَا...
١٣٢	امام باقر عليه السلام	نَزَلَتْ فِي الْأَمَامِ الْقَائِمِ ٧ يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا...

صفحه	قائل	روایت
۱۵۲	امام صادق <small>علیه السلام</small>	نَعَمْ، مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
۴۰۳	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	تُورُوا بِبُيُوتِكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا...
۲۴۵	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَأَخْرَجَ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ...
۵۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَأَكَامَ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ آيَةٌ لِمَنْ تَوَسَّمَ
۴۲۶	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي...
۱۸۳	امام هادی <small>علیه السلام</small>	وَإِنَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ
۴۹	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ أَتَفِيءُ الْإِسْلَامَ وَبُنْيَانَهُ
۵۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ أَعْلَامَ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ
۴۹	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ أَوْدِيَةَ الْحَقِّ وَغِيَطَانَهُ
۴۷	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ
۴۹	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ بَحْرًا لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ
۴۷	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ بُنْيَانًا لَا تَهْدَمُ أَرْكَانُهُ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ جَنَّةً لِمَنْ أَسْتَلَّامَ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ حَبْلًا وَثِيقًا عَزُوتَهُ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى
۴۸	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى
۶۰	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ
۸۸	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا
۱۵۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	وَ رَبِّ هَذَا الْبُنْيَانِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ...

صفحة	قائل	روايت
٤٩	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَعُدْرَانُهُ
٤٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَبِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ
٤٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَشِعَاعًا لَا يَطْلِمُ ضَوْؤُهُ
٥٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ
٤٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ عُدْرًا لِمَنْ أَنْتَحَلَهُ
٤٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى
٤٩	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ عِيُونَ لَا يَنْضِبُهَا أَلْمَاتِخُونَ
٤٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ قُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ قَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ
٤٢٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، نَاطِقٌ لَا يَعْغِي لِسَانُهُ...
٤٢٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ...
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَحَاجِّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَعْقِلًا مَبِيعًا ذُرْوَتَهُ
٥٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَنَازِلَ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمُسَافِرُونَ
٤٩	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مَنَاهِلَ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ
٤٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ مِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ
٦٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَ نُورَ الْيُسِّ مَعَهُ ظِلْمَةٌ

صفحه	قائل	روایت
۶۰	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَهَدَى لِمَنْ أَتَتْ بِهِ
۴۸	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَيَتَابِعُ الْعِلْمَ وَيُحَوِّرُهُ
۴۰۲	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	يَا بَنِيَّ! لَا تَغْفَلْ عَنِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقُلُوبَ...
۵۵	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	يَأْمُرُ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ
۴۰۴	امام صادق <small>علیه السلام</small>	يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ: اقْرَأْ وَارْقَ
۱۸۰	امام صادق <small>علیه السلام</small>	يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ...

ابوالحسن اشعری، ٢١٤	امام حسین سید الشہداء <small>علیہ السلام</small> ، ١١١، ١١٢،
ابوبکر، ٤٢٣، ٤٢٩	١١٣، ١٢٥، ١٦٥
ابوجہل، ١٥٧، ١٦٨	علی بن الحسین امام سجاد <small>علیہ السلام</small> ، ٤٠٦
ابوذر، ٤٠، ٤١، ١٥٨، ١٦٦، ٤٢٨، ٤٣٠	محمد بن علی امام باقر <small>علیہ السلام</small> ، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣،
ابورافع، ٤٢٨	٣٦٥
ابو سعید خدری (سعد بن مالک)، ٣٧، ١٢٦،	جعفر بن محمد امام صادق <small>علیہ السلام</small> ، ٩٩، ١٢٩،
٤٢٨	١٣١، ١٣٤، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٣، ١٨٠،
ابوعبداللہ زنجانی، ٤٢٥	١٨١، ١٨٢، ١٨٨، ١٨٩، ٢٤٣، ٢٤٤، ٣٠٩،
ابوہریرہ، ٤٢٨	٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣٦٥، ٣٩٦، ٤٠٤، ٤٠٥،
احمد بن حنبل، ٣٤٠	٤٠٨
احمد بن محمد السیاری، ١٨٨، ١٨٩، ٤٣٠،	موسی بن جعفر امام کاظم <small>علیہ السلام</small> ، ١٣٣، ٢٢٨،
٤٣١	علی بن موسی امام رضا <small>علیہ السلام</small> ، ٤٤، ١٨٠، ٢٤٢،
احمد بن محمد بن علی بن احمد العاصمی،	٣١٩، ٣٦٦، ٣٩٦
١١٢	محمد بن علی التقی امام جواد <small>علیہ السلام</small> ، ٤٣١
اسحاق <small>علیہ السلام</small> ، ٢٠٨	حجت بن الحسن امام مهدی <small>علیہ السلام</small> ، ١٣٢، ١٦٢،
اسماعیل <small>علیہ السلام</small> ، ٢٠٨، ٣٨٥	١٩٧، ٢٨١
الکسی سوفورین، ٦١، ٦٢	آدم <small>علیہ السلام</small> ، ١٢٥، ١٢٩، ٢٠٦، ٢٩٢، ٣٢٩، ٣٧٩،
امام خمینی، ١٦٦، ٢٠١، ٢٧٩	آذر، ٣٩٨
حجة الاسلام امامی شیرازی، ٦٢، ١٠٩،	ابراہیم <small>علیہ السلام</small> ، ١٦٢، ٢٠٨، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٧٨،
ام سلمہ، ٤٢٨	٣٢٩، ٣٧٩، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٨
علامہ امینی، ١١٢، ١١٥، ١٥٨، ٤٢٢	ابن الولید، ١٠٠
شیخ انصاری، ١٦٦، ١٧٩	ابن عربی، ٢٧٦
ایوب بن راشد، ١٨٢	ابن عساکر، ١٥٨
باب، ٢٨١	ابن ملجم، ٢٥٣، ٢٦٥

بانونی اصفهانی، ۲۹۳	حمّاد، ۱۵۳
بایزید بسطامی، ۱۹۹	حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهدا، ۱۵۸، ۱۶۴،
براء بن عازب، ۱۶۶	۳۴۸، ۳۴۷، ۱۶۵
بطلمیوس، ۴۸۳	خدره بن عوف، ۳۷
علامه بلخی، ۳۹۷	خضر <small>علیه السلام</small> ، ۳۶۳، ۳۸۴
بوعلی سینا، ۳۰۹	خواجه عبدالله انصاری، ۲۹۳
شیخ بهائی، ۳۰۹، ۴۲۰	خوارزمی، ۱۶۶
دکتر پاک نژاد، ۲۳۳	علامه خویی، ۲۱۹
توماس کارل، ۷۶	محقق خویی، ۱۹۹
تهرانی، آقابزرگ، ۱۸۵، ۴۳۲	آیت الله خویی، سید ابوالقاسم، ۱۰۰
ثعلبی، ۱۱۱	داود <small>علیه السلام</small> ، ۲۰۸، ۳۲۹
جابر بن حیّان، ۳۰۹	داود بن فرقد، ۱۶۳
جابر بن عبدالله انصاری، ۱۵۹، ۴۲۸	دهخدا، ۱۴۹
جابر بن نذر، ۱۱۵	ذریح محاربی، ۱۲۹
جیر بن مطعم، ۴۲۸	ذوالقرنین، ۳۳۲
حاجی نوری، ۴۳۱، ۴۳۲	راغب، ۲۴۹
حارث بن نعمان، ۱۱۵	رشاد خلیفه، ۳۶۹، ۳۷۰
حاکم حسکانی، ۱۶۵	زبیر، ۲۱۷
حجاج بن یوسف ثقفی، ۱۰۳	زکریای رازی، ۳۰۹
حذیفه بن اسید، ۴۲۸	زلیخا، ۱۷۸
شیخ حرّ عاملی، ۱۷۹، ۴۲۸	زمخشری، ۲۹۴
حسن بصری، ۱۴۹	زید بن ارقم، ۴۲۸
حسین بن منصور حلاج، ۱۹۹	زید بن ثابت، ۴۲۵، ۴۲۸
آیت الله حکیم، سید محسن، ۲۱۲	زینب <small>علیه السلام</small> ، ۱۹۷

ساره، ۳۸۵	شیخ طوسی، ۱۶۶، ۴۱۹
سامری، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۸۴	ظاهرشاه، ۳۹۷
سیط ابن جوزی، ۱۶۶	عایشه، ۲۱۷
سعدی، ۶۴، ۱۳۶، ۴۷۳	قمر بنی هاشم عباس بن علی ۷، ۱۹۷
سلمان، ۴۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸	عبدالرزاق لاهیجی قمی، ۲۱۹
سلیمان، ۲۰۸، ۳۲۹	عبدالله بن اممکتوم، ۱۱۷
سمرة بن جندب، ۲۵۳	عبدالله بن سنان، ۱۲۹
سیوطی، ۸۷، ۹۹	عبدالله بن عباس، ۳۹، ۸۷، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۸،
شافعی، ۱۱۲	۳۶۶، ۳۱۹، ۲۴۷
شبلی شمیل، ۷۶	عبدالله حنطب، ۴۲۸
شرف الدین نجفی، ۱۶۱	عبدالله علی القصیمی، ۴۲۲
شعیب <small>رضی اللہ عنہ</small> ، ۳۸۳	عبد بن حمید، ۴۲۸
شوشتری، قاضی نورالله، ۱۱۲	عثمان طه، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳،
علامه شهشهانی، ۴۲۰	۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹
صبحی صالح، ۴۸	عزیر، ۱۹۳
صدام حسین، ۱۰۳	شیخ عطار، ۱۹۹
شیخ صدوق، ۱۰۰، ۴۱۹	علیان نژادی، ابوالقاسم، ۲۵
ضمرة اسلمی، ۴۲۸	علی بن ابراهیم قمی، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
علامه طباطبائی، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۵۹	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۴۳۰
شیخ طبرسی، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۵	علی بن حکم، ۱۸۸
۳۰۶، ۳۵۹، ۴۱۹	عمار یاسر، ۲۵۵
طبری، ۱۲۶	عمر بن حنظلة، ۱۸۰
طلحه، ۲۱۷	عیسی <small>رضی اللہ عنہ</small> = مسیح، ۹۶، ۹۷، ۱۲۵، ۱۷۴،
طنطاوی، ۲۹۱	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۴،

محمد رشید رضا، ۷۶، ۷۷	۲۵۶، ۲۶۹، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۶۴
محمد عبده، ۲۹۴	۳۷۹
محمی الدین عربی، ۲۷۹، ۲۹۳	غزالی، ۷۷
مرارة بن ربیع، ۱۵۵	فارابی، ۳۰۹
سید مرتضی، ۴۱۹، ۴۲۰	فاضل مقداد، ۴۴۵
مرقوس، ۳۲۷	فخر رازی، ۱۱۴، ۱۲۵، ۳۵۹، ۴۲۱، ۴۲۲
مریم <small>علیها السلام</small> ، ۱۴۰، ۱۶۵، ۱۷۵، ۳۵۲، ۳۹۸	فیض کاشانی، ۸۷
معاویه، ۲۵۵، ۲۶۵	قاضی نورالله، ۴۲۰
آیت الله معرفت، ۱۳۹	قرطبی، ۱۱۱، ۱۱۴
شیخ مفید، ۴۲۰	قمی، شیخ عباس، ۳۹
مقداد، ۴۰، ۱۵۸، ۱۶۶	کاشف الغطاء، ۴۲۰، ۴۲۱
مقدّس اردبیلی، ۲۹۵	کشّی، ۴۳۱
آیت الله مکارم شیرازی، ناصر، ۲۵، ۶۲، ۴۷۷	کعب بن مالک، ۱۵۵
ملا صدرا، محمد بن ابراهیم، معروف به	شیخ کلینی، ۲۲۹
صدر المتألهین، ۲۱۹، ۲۸۹، ۲۹۰	گنجی شافعی، ۱۶۶
منصور حلاج، ۱۹۹	گوستا و لوبون، ۶۷، ۷۵
موسی <small>علیه السلام</small> ، ۲۳، ۴۰، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۵۸، ۲۷۴	لوقا، ۳۲۷
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۰	لینگ، ۲۲۳
۳۱۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳	مارتین لوتر، ۲۶۹
۳۸۴، ۳۸۵	مازندرانی، ملا صالح، ۱۰۰
مولوی، ۴۷۸	متقی هندی، ۲۴۶
میبدی، ۲۹۳	متّی، ۳۲۷
میمنه (همسر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>)، ۳۹	علامه مجلسی، ۸۷، ۱۰۰، ۱۴۱، ۲۴۲، ۴۰۴
نظام الدین حسن بن محمد بن حسین قمی	محمد جواد مغنیه، ۲۹۴

نیشابوری، ۲۷۴	سید هاشم بحرانی، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۱،
نعمان بن حارث فهری، ۱۱۵، ۱۱۶	۳۱۰، ۲۹۰، ۱۶۸
نعیم بن مسعود، ۱۴۲	هشام بن سالم، ۱۸۸، ۲۴۳
نوح <small>علیه السلام</small> ، ۱۶۲، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۵۰، ۳۷۹	هلال بن امیه، ۱۵۵
نهری، ۷۶	همام، ۴۰۷
نیشابوری نظام‌الدین، ۲۷۴	یزدی، سید کاظم، ۲۰۱
واصل بن عطا، ۱۴۹	یزید بن معاویه، ۱۹۰، ۲۶۵
ولید، ۱۵۷	یعقوب <small>علیه السلام</small> ، ۲۰۸
ولید بن مغیره، ۱۱۳، ۱۱۴	یوحنا، ۳۲۸
هاتف اصفهانی، ۲۰۰	یوسف <small>علیه السلام</small> ، ۱۷۸، ۳۲۹، ۳۶۴
هارون، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۸۰	یونس <small>علیه السلام</small> ، ۳۳۴، ۳۷۹

بهايی، ۲۸۱، ۳۷۰	اخباری، ۱۴۴، ۲۱۸
پروتستان، ۲۶۹	ارتدوکس، ۲۶۹
تقیف، ۱۷۳	اسلام، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱،
حنابلہ، ۳۴۱، ۳۴۲	۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۵،
خوارج، ۲۰۱	۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴،
سنی = اهل سنت = عامه = اهل تسنن، ۳۷، ۳۹،	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰،
۸۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۹،	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۰،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵،	۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷،
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷،	۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱،
۲۹۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۵۷،	۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱،
شیعہ = خاصہ، ۳۷، ۳۹، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲،	۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰،
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۰،	۴۴۵، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۳، ۴۸۴،
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۱،	اشاعرہ، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷،
۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۴۶،	بنی اسرائیل، ۹۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۵۶، ۲۸۰،
۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۷، ۴۸۳،	۳۲۹، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵،
صوفیہ، ۹۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،	بنی امیہ، ۱۱۷،

معتزله، ۱۴۹، ۱۵۰	۲۷۹، ۲۷۴، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۴
نصاری = مسیحیان، ۱۹۳، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۶۴	۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۳، ۳۶۹، ۲۹۳
۴۱۴، ۴۰۳	صهیونیسم، ۴۳۳
نواصب، ۲۰۱	قریش، ۱۷۲، ۱۱۷، ۱۱۴
وهابی، ۲۶۵، ۳۴۰	کاتولیک، ۲۶۹
یهود، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۹۸، ۳۲۷، ۳۲۹	کمونیست، ۲۸۵
۴۱۴، ۴۰۳، ۳۶۴، ۳۳۰	مسیح، ۲۶۹

آسیا، ۷۶	حدیبیه، ۱۲۱
آمریکا، ۲۸۲، ۳۶۹	خیبر، ۱۲۰
أحد، ۳۷، ۱۴۱، ۱۶۵	دانشگاه آریزونا، آمریکا، ۳۶۹
اروپا، ۷۶	دانشگاه اسلامی الازهر، ۴۲۵
اسرائیل، ۷۵، ۴۳۳	دانشگاه کالیفرنیا، آمریکا، ۳۶۹
افغانستان، ۲۴۷، ۲۸۲، ۳۹۷	درالمنثور، ۸۷
ایران، ۱۰۳، ۱۳۶، ۲۷۴، ۲۸۲، ۴۲۰	روم، ۱۵۵
بئر معونه، ۱۲۲، ۴۲۴	شام، ۱۰۵، ۱۵۵، ۱۹۰، ۳۸۵
بدر، ۱۶۵	صفا، ۱۷۷، ۲۹۷
بیت المقدس، ۷۵، ۴۸۱	صفین، ۲۵۵
پاریس، ۴۲۰	طائف، ۳۹، ۴۰
پاکستان، ۴۲۵، ۴۶۰	طنطه، ۳۶۹
تبوک، ۱۵۵، ۱۵۶	عراق، ۲۸۲
جزیره العرب، ۱۵۵	عربستان، ۱۱۳، ۲۷۰، ۴۵۹، ۴۶۰
حجاز، ۶۷، ۷۱، ۱۵۵، ۴۲۴، ۴۶۱، ۴۷۸	عرفات، ۱۲۸
حدیبیه، ۱۲۰، ۱۲۱	غدیر، ۱۱۶

مروه، ۱۷۷، ۲۹۷	فرانسه، ۴۲۰
مسند احمد، ۸۷	قاهره، ۳۶۹
مشعر الحرام، ۱۲۸	قم، ۴۷۷، ۴۷۹
مصر، ۲۷۴، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۲۵، ۴۶۱	کربلا، ۱۶۵، ۱۶۶
مکه، ۴۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۶۲، ۳۶۹	کرمان، ۱۷۵
۳۷۱، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۵	کعبه، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۰، ۳۸۵، ۴۸۱
۴۸۱	کوه طور، ۲۸۰
منی، ۱۲۸	لندن، ۴۲۰
هند، ۴۶۰	مدرسه الامام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، ۲۱
هندوستان، ۷۶	مدینه، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۲
	۳۷۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۴

صفحه	سراینده	مصرع اول
۱۱۲	شافعی	إِلَى مَ إِلَى مَ وَحَتَّى مَتَى
۳۲۱	سعدی	باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
۲۵۰	حافظ	بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
۴۷۳، ۶۴	سعدی	بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
۱۳۶	سعدی	بنی آدم اعضای یکدیگرند
۲۰۰	هاتف اصفهانی	چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین
۷۷	شبلی شمیل	دع من محمد فی صدی قرآنه
۲۵۸	گلشن راز	روا باشد انا الحق از درختی
۳۴۴	-	قامت تظللنی ومن عجب
۱۹۹	حافظ	گفت آن یار کزو گشت سرِ دار، بلند
۱۰۲	حافظ	من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
۷۳	-	مَنْ يَكُ ذَا بَتِّ فَهَذَا بَتِّي
۱۹۵	نعمت‌الله ولی	موج بحریم عین ما آب است
۲۰۰	هاتف اصفهانی	یار بی‌پرده از در و دیوار

۱. آب درمانی؛ الکسی سوفورین، ترجمه: محمد جعفر امامی، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، چاپ نهم، سال ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲. آفریدگار جهان؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اوّل با اصلاحات، سال ۱۳۸۰ هـ.ش.
۳. آیات ولایت در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۴. احقاق الحق و ازهاق الباطل؛ قاضی نورالله تستری، المطبعة الاسلامیّه، تهران، چاپ اوّل، بی تا.
۵. اخلاق در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۶. ارمغان استعمار؛ محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۹۷ هـ.ق.
۷. از تو سؤال می کنند؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۸. از نشانه های او؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: بانو ج. فرازمند، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۹۲ هـ.ش.

٩. اسلام و عقاید و آراء بشری؛ یحیی نوری، انتشارات مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی، تهران، چاپ نهم، سال ١٣٦٠ هـ ش.
١٠. الاصول من الکافی؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، دارصعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠١ هـ ق.
١١. البرهان فی تفسیر القرآن؛ سید هاشم حسینی بحرانی، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسه البعثة، قم، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ ق.
١٢. البیان فی تفسیر القرآن؛ سید ابوالقاسم موسوی خویی، دارالثقلین للطباعة و النشر، قم، چاپ پنجم، سال ١٣٨٤ هـ ش.
١٣. التجوید؛ الجمع العلمی الاسلامی، شهر چاپ، تهران، چاپ اول، سال ١٤٠٢ هـ ق.
١٤. التفسیر الکبیر؛ فخر رازی، دارالکتب العلمیة، تهران، چاپ دوم، بی تا.
١٥. التمهید فی علوم القرآن؛ محمد هادی معرفت، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، سال ١٤١٢ هـ ق.
١٦. الجامع لاحکام القرآن؛ محمد بن احمد الانصاری القرطبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، سال ١٤٢٢ هـ ق.
١٧. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم؛ شیخ طنطاوی جوهری، دارالفکر، چاپ اول، بی تا.
١٨. الدر المنثور فی التفسیر المأثور؛ جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، سال ١٤٢٤ هـ ق.
١٩. الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ شیخ آقابزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت، چاپ اول، بی تا.
٢٠. السنن الکبری؛ احمد بن الحسین بن علی البیهقی، مجلس دائرة المعارف النظامیة، حیدرآباد هند، چاپ اول، سال ١٣٤٧ هـ ق.
٢١. الصواعق المحرقة؛ احمد بن محمد بن حجر هیثمی، مكتبة الهدی، نجف، چاپ اول، سال ١٣٨٧ هـ ق.

۲۲. العروة الوثقى؛ سيّد محمد كاظم طباطبائي يزدي، مدرسة الامام عليّ بن ابي طالب عليه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۸ هـ.ق.
۲۳. العلم و الحكمة في الكتاب و السنة؛ محمد ري شهري، دار الحديث، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶ هـ.ش.
۲۴. الغدير في الكتاب و السنة و الادب؛ علامه اميني، دارالكتب الاسلاميّة، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶ هـ.ش.
۲۵. الفتوحات المكيّة؛ محي الدين عربي، دارالكتب العلميّه، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۲۷ هـ.ق.
۲۶. الفروع من الكافي؛ محمد بن يعقوب الكليني، دارصعب و دارالتعارف، بيروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۱ هـ.ق.
۲۷. الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة؛ ابن صباغ مالكي، دار الحديث للطباعة و النشر، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۲ هـ.ق.
۲۸. الكامل في التاريخ؛ محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الاثير، دار صادر و دار بيروت، بيروت، چاپ اول، سال ۱۳۸۵ هـ.ق.
۲۹. المستدرک على الصحيحين؛ ابو عبدالله الحاكم النيشابوري، دارالمعرفة، بيروت، چاپ اول، بي تا.
۳۰. الميزان في تفسير القرآن؛ سيّد محمد حسين طباطبائي، مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ۱۳۹۱ هـ.ق.
۳۱. النوادر؛ فضل الله بن علي الحسين الراوندي، تحقيق: سعيدرضا علي عسگري، دار الحديث، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۷ هـ.ش.
۳۲. امثال و حكم؛ علي اكبر دهخدا، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۸۸ هـ.ش.
۳۳. انوار الاصول (تقرير مباحث اصولي آيت الله العظمي مكارم)؛ احمد قدسي، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۶ هـ.ق.

۳۴. اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ شیخ مفید، مکتبه الداوری، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۳۰ هـ.ش.
۳۵. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر؛ دکتر پاک‌نژاد، بنیاد فرهنگی شهید پاک‌نژاد، یزد، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۳۶. بحار الانوار؛ علامه محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ هـ.ق.
۳۷. بحوث فی الملل و النحل؛ جعفر سبحانی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۰ هـ.ش.
۳۸. بررسی رسم الخط عثمان طه؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری علی حبیبی، انتشارات علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۸ هـ.ش.
۳۹. برهان روشن (البرهان علی عدم تحریف القرآن)؛ حاج میرزا مهدی بروجردی، انتشارات اسماعیلیان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۴ هـ.ش.
۴۰. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن؛ محمدعلی رضایی اصفهانی، انتشارات کتاب مبین، رشت، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ هـ.ش.
۴۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ هـ.ش.
۴۲. پیام قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۷۵ هـ.ش.
۴۳. تاریخ تمدن؛ ویل دورانت، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۸ هـ.ش.
۴۴. تاریخ قرآن و مختصری از شرح حال حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ ابوعبدالله مجتهد زنجانی، ترجمه: ابوالقاسم سحاب، شرکت مطبوعات، تهران، چاپ اول، بی تا.
۴۵. تذکره الخواص؛ سبط بن جوزی، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۲۶ هـ.ق.

۴۶. ترجمه تفسیر شریف صافی؛ جمعی از فضلاى دوره عالی مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن، زیر نظر استاد عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۶ هـ.ش.
۴۷. تفسیر البحر المحيط؛ ابوحنّان الاندلسی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، سال ۲۰۰۷ م.
۴۸. تفسیر التبیان؛ شیخ طوسی، مکتبة الامین، النجف الاشرف، چاپ اول، بی تا.
۴۹. تفسیر التحریر و التنویر؛ محمّدطاهر بن عاشور، مؤسّسة التاریخ، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۰ هـ.ق.
۵۰. تفسیر القرآن الکریم؛ محیی الدّین بن عربی، دارالاندلس، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۵۱. تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم؛ سیّد حیدر آملی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۶ هـ.ق.
۵۲. تفسیر به رأی و هرج و مرج ادبی؛ آیت الله العظمی مکارم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، چاپ اول، بی تا.
۵۳. تفسیر عیاشی؛ مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، چاپ اول، بی تا.
۵۴. تفسیر کبیر منهج الصادقین؛ ملا فتح الله کاشانی، انتشارات نوید اسلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۵۵. تفسیر نمونه؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ بیست و هفتم، سال ۱۳۸۶ هـ.ش.
۵۶. تفسیر نورالثقلین؛ عبدالعلی بن جمعة العروسی الحویزی، مؤسّسة مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۳ هـ.ش.
۵۷. تقویم تاریخ دفاع مقدّس؛ فرهاد بهروزی و نبی کریمی و سعید پورداراب، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۹۲ هـ.ش.

۵۸. تمدن اسلام و عرب؛ دکتر گوستاو لوبون، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۷ هـ.ش.
۵۹. جامع البيان في تفسير القرآن؛ محمد بن جرير طبري، دارالمعرفة، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۳۹۲ هـ.ق.
۶۰. جامع الرواة؛ محمد بن علي الاردبيلي الغروي الحائري، مكتبة آيت الله العظمى المرعشي النجفي، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۳ هـ.ق.
۶۱. جامع الشواهد؛ محمد باقر الشريف الاردكاني، كتابفروشي بوذر جمهوري مصطفوي، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ هـ.ق.
۶۲. جاىگاه عقلاييت در اسلام؛ آيت الله العظمى مكارم شيرازى، تهيه و تنظيم: ابوالقاسم عليان نژادى، انتشارات امام علي بن ابى طالب عليه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۱ هـ.ش.
۶۳. جلوه حق؛ آيت الله العظمى مكارم شيرازى، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۶۴. خاطراتى از استاد؛ ابوالقاسم عليان نژادى دامغانى، انتشارات امام علي بن ابى طالب عليه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۶۵. دائرة المعارف فقه مقارن؛ آيت الله العظمى مكارم شيرازى و همكاران، انتشارات امام علي بن ابى طالب عليه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ هـ.ش.
۶۶. دائرة معارف القرن العشرين؛ محمد فريد وجدى، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، بى تا.
۶۷. داستان ياران؛ آيت الله العظمى مكارم شيرازى، تهيه و تنظيم: ابوالقاسم عليان نژادى دامغانى، انتشارات امام علي بن ابى طالب عليه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۶۸. داورى هاى متضاد درباره محى الدين عربى؛ داود الهامى، انتشارات مكتب اسلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۹ هـ.ش.

۶۹. دیوان حافظ؛ تصحیح: سید علی محمد رفیعی، انتشارات قدیانی، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۲ هـ ش.
۷۰. دیوان شاه نعمت‌الله ولی؛ مقدمه: سعید نفیسی، انتشارات پیک، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ هـ ش.
۷۱. دیوان هاتف اصفهانی؛ تصحیح: وحید دستگردی، انتشارات مجله ارمان، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۲۲ هـ ش.
۷۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی؛ آلوسی بغدادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۵ هـ ق.
۷۳. روزه، روش نوین برای درمان بیماری‌ها؛ محمدجعفر امامی، انتشارات قدس، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ هـ ش.
۷۴. زنبور عسل؛ مترلینگ، ترجمه: ذبیح‌الله منصوری، نگارستان کتاب، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ هـ ش.
۷۵. زندگانی پرماجرایی نوح علیه السلام؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان‌نژادی، انتشارات نجفی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۱ هـ ش.
۷۶. زهراء برترین بانوی جهان؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات هدف، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۹ هـ ش.
۷۷. زین الفتی فی شرح سورة هل اتی؛ احمد بن محمد بن علی بن احمد العاصمی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ هـ ق.
۷۸. سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا شهادت؛ محمدصادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۰ هـ ش.
۷۹. سرّ البیان فی علم القرآن؛ حسن بیگلری، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، چاپ ششم، بی تا.
۸۰. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة و النشر، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ هـ ق.

۸۱. سنن الترمذی؛ محمد بن عیسی بن سوره، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۴ هـ.ق.
۸۲. سوگندهای پربار قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۶ هـ.ش.
۸۳. سی مجلس پیرامون قرآن و عترت علیهم السلام؛ رضا استادی، انتشارات ارزشمند، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۲ هـ.ش.
۸۴. شأن نزول آیات قرآن برگرفته از تفسیر نمونه؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تدوین: محمدجعفر امامی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۵ هـ.ش.
۸۵. شرح الکافی - الاصول و الروضة؛ محمد بن صالح بن احمد مازندرانی، مکتبه الاسلامیة، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۲ هـ.ق.
۸۶. شرح غررالحکم و دررالکلم؛ جمال الدین محمد خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۰ هـ.ش.
۸۷. شرح منظومه السبزواری؛ سید محمد شیرازی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۸. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ.ق.
۸۹. شرح و تفسیر لغات قرآن براساس تفسیر نمونه؛ جعفر شریعتمداری، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۷ هـ.ش.
۹۰. شواهد التنزیل؛ حاکم حسکانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۳۹۳ هـ.ق.
۹۱. صراط النجاة؛ سید ابوالقاسم خویی، مکتبه نشر المنتخب، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۶ هـ.ق.

۹۲. صیانة القرآن من التحريف؛ محمدهادی معرفت، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ هـ.ق.
۹۳. طبقات مفسران شیعه؛ عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۶ هـ.ش.
۹۴. عوالی اللئالی العزیزیه؛ محمد بن علی بن ابراهیم الاحسایی، مطبعة سیّد الشهداء، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ هـ.ق.
۹۵. غایة المرام و حجة الخصام؛ سیّد هاشم حسینی بحرانی، هیئت نشر معارف اسلامی، چاپ اول، بی تا.
۹۶. فرائد الاصول؛ شیخ مرتضی انصاری، مجمع الفکر الاسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۹ هـ.ق.
۹۷. فروغ ابدیت؛ جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۹۸. فروغ ولایت؛ جعفر سبحانی، انتشارات صحیفه، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۸ هـ.ش.
۹۹. فصوص الحکم؛ محی الدین عربی، تعلیقات: ابوالعلاء عقیفی، انتشارات دارالزهراء، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۶ هـ.ش.
۱۰۰. فی ظلال القرآن؛ سیّد قطب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۶ هـ.ق.
۱۰۱. قاموس کتاب مقدس؛ مسترهاکس آمریکایی، مطبعة آمریکایی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۹۲۸ م.
۱۰۲. قرآن ثقل اکبر؛ سیّدعلی کمالی، انتشارات اسوه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۶ هـ.ش.
۱۰۳. قهرمان توحید؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ هـ.ش.

۱۰۴. کتاب الصافی فی تفسیر القرآن؛ فیض کاشانی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۷ هـ.ش.
۱۰۵. کتابنامه بزرگ قرآن کریم؛ محمدحسن بکایی، مرکز فرهنگی نشر قبیلہ، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۴ هـ.ش.
۱۰۶. کفایة الطالب؛ محمد بن یوسف گنجی شافعی، دار احیاء تراث اهل البيت علیهم السلام، تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۰۷. کلیات سعدی؛ مقدمه و شرح: محمدعلی فروغی، انتشارات ایران، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۰۸. کنز العرفان فی فقه القرآن؛ جمال الدین المقداد بن عبدالله السیوری؛ المصحح: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۲۴ هـ.ق.
۱۰۹. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال؛ علی متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ پنجم، سال ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۱۰. گلشن ابرار؛ جمعی از پژوهشگران حوزه علمیّه قم، نشر معروف، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۲ هـ.ش.
۱۱۱. گلشن راز؛ محمود شبستری، انتشارات زوّار، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۲ هـ.ش.
۱۱۲. گوهر مراد؛ حکیم عبدالرزاق لاهیجی، انتشارات سایه، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۳ هـ.ش.
۱۱۳. لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۳۴ هـ.ش.
۱۱۴. ماهنامه فرهنگی تاریخی شاهد یاران؛ صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران، مؤسسه فرهنگی هنری شاهد، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۱۱۵. مثال های زیبای قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۸ هـ.ش.

۱۱۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل بن حسن الطبرسی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۱۷. مختصر الصواعق المرسله علی الجهمیة و المعطله؛ محمد بن موصلی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۱۸. مختصر المعانی؛ سعدالدین تفتازانی، انتشارات مصطفوی، تهران، چاپ اول، بی تا.
۱۱۹. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۲۰. مروج الذهب و معادن الجوهر؛ علی بن الحسین بن علی المسعودی، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۲۱. مستدرکات علم الرجال؛ علی نمازی شاهرودی، ابن المؤلف علی نفقة حسینیة عمادزاده، اصفهان، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۲۲. مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۲۳. مستمسک العروة الوثقی؛ سیّد محسن حکیم، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۱ هـ.ق.
۱۲۴. مسند الامام احمد حنبل؛ احمد حنبل، دارصادر، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۱۲۵. مسیحیت در دنیاى کنونى؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۱۲۶. مشارق انوارالیقین؛ رجب بن محمد حافظ برسی، انتشارات اعلمی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۲۷. معارف و معاریف؛ سیّد مصطفی حسینی دشتی، مؤسسه فرهنگی آرایه، تهران، چاپ اول (ویرایش چهارم)، سال ۱۳۸۵ هـ.ش.
۱۲۸. معانی الاخبار؛ محمد بن علی بن الحسین، انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۱ هـ.ش.

۱۲۹. مناقب خوارزمی؛ موقّق بن احمد خوارزمی، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۱ هـ.ق.
۱۳۰. منهج البرائة فی شرح نهج البلاغه؛ حبیب الله هاشمی خویی، مکتبه الاسلامیّة، تهران، چاپ چهارم، بی تا.
۱۳۱. میزان الحکمة؛ محمّد ری شهری، دارالحديث للطباعة و النشر، بیروت، چاپ ششم، سال ۱۴۳۳ هـ.ق.
۱۳۲. نصوص فی علوم القرآن؛ سیّدعلی موسوی دارابی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ سوم، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۱۳۳. نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار؛ مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی، ذوی القربی، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۴ هـ.ش.
۱۳۴. نهاية الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله بروجردی)؛ حسینعلی منتظری، مطبعة الحکمة، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۵ هـ.ق.
۱۳۵. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمّدجعفر امامی و محمّدرضا آشتیانی، زیر نظر آیت الله العظمی مکارم، مدرسه الامام علیّ بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سیزدهم، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۱۳۶. نهج الفصاحة؛ ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۴ هـ.ش.
۱۳۷. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشرعیّه؛ محمّد بن الحسن الحرّ العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اوّل، بی تا.